عقل فقهی!

به قلم
عباس یزدانی

بررسی برخی آموزه‌های رایج در حوزه‌های علمیه

تقدیم به کسانی که معتقدند کشور را باید بر اساس فقه اداره کرد.

مقدمه

«عقل فقهی» نوعی نگرش به جهان و انسان است متفاوت با نگرش عموم انسانها. در این نگرش عقل فطری و طبیعی جای خود را به نگرش سطحی به روایات می‌دهد و رفتار و منشی را به وجود می‌آورد که در عُرف عقلای جهان توجیهی ندارد. مقصود ما از «عقل فقهی»، نظام معرفتی و ارزشی خاصی است که خاستگاه آن باور افراطی و اسطوره‌ای نسبت به جایگاه پیامبر یا امام است. در این باور، قرآن و عقل فطری کارآیی خود را از دست می‌دهند و در همه عرصه‌های حیات روایات منسوب به معصومان، تعیین کننده‌اند.

نسبت دین و عقلانیت یکی از دیرینه‌ترین دغدغه‌های بشری بوده و امروزه نیز یکی از مهمترین مسأله الهیات معاصر است. قصه‌ها و اسطوره‌های متون کهن دینی این نظریه را تقویت کرده است که دین ماورای طور عقل است و به طور کلی ایمان فوق عقل است. حتی در متن آخرین و کاملترین کتاب آسمانی یعنی قرآن قصه‌هائی به چشم می‌خورد که این دیدگاه را تقویت می‌کند. قصهٔ قربانی کردن فرزند توسط حضرت ابراهیم و اقدامات اعتراض برانگیز خضر، این نکته را القا می‌کند که خدا حق دارد دستوراتی کاملاً در تعارض با عقل صادر کند و انسان باید در تقابل شرع و عقل جانب شریعت را بگیرد!

در این نوشتار نسبت عقلانیت و دین به خصوص عقلانیت در آموزه‌های فقهی مکتب شیعه مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ضمن برخی از مبانی، اصول و آموزه‌های رایج در میان فقیهان را مورد نقد قرار می‌دهیم. معتقدیم نقد و بررسی مبانی فقهی و کلامی شیعه بزرگترین خدمت به شیعه است و چنین اقدامی باید از درون خود حوزه‌ها صورت گیرد.

باید از خود پرسید مگر نه آنکه اثر دین، آرامش، اطمینان، امیدواری، رضایت باطن، شادی و سرور است. مگر نه آنکه مسلمانان به گفته قرآن باید برترین، مقتدرترین و عزیزترین جامعه بشری باشند پس چرا در میان عموم متدینان افسردگی، اضطراب، ناامیدی، حزن، فقر و جهل بیداد می‌کند. چرا کشورهای اسلامی عموماً جزء کشورهای جهان سومند و در نکبت و ذلت به سر می‌برند؟

آیا پاسخ این است که اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست! آیا فقط دو عامل وجود دارد اسلام و مسلمانی ما و بنابر این اگر اسلام عیبی نداشته باشد باید همه چیز به قصور و تقصیر در عمل به دین برگردد یا شق سومی نیز متصور است و آن اینکه اسلام ذاتاً ناقص نباشد اما عالمان دین دچار بدفهمی شده باشند و از روز نخست عمارت دین را بر اصولی ناصحیح و ستونهائی ناامن بنا نهاده باشند.

این نوشتار بر آن است تا ثابت کند که اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از بدفهمی و شناخت وارونه و غیرعقلانی و معکوس بودن فرایند استنباط است. به جای آنکه محور استنتاجات فقهی عقل و وحی باشد مع الاسف اجماعات و انظار مشهور و اخبار آحاد و سیره‌های مستحدث بوده است.

مباحث مهمتر کتاب سه بخش است. در بخش اول به نقش عقل و سیره‌عقلا و اجتهاد متکی به عقل پرداخته‌ایم. بخش دوم به تاریخچه روایات و شیوع جعل حدیث و عدم حجیت خبر واحد اختصاص دارد. بخش سوم نیز نقد بعضی آموزه‌های جاافتاده‌ای است که خاستگاه آنها تلقی غلوآمیز از معصومان و نگاه سطحی به روایات است.

جایگاه عقل

منظور از عمل یا آموزه عقلانی چیست؟ ممکن است گفته شود آموزه‌ای را عقلانی می‌گوییم که در راستای جهان‌بینی صحیح باشد. بنابر این تعریف اگر کسی تصور صحیحی از عالَم و آدم داشته باشد. هر عمل و آموزه‌ای که با آن جهانبینی سنخیت داشته باشد، عقلانی است. اگر کسی برای این عالم، مبدأ و معادی معتقد باشد و انسان را در مسیر تکامل، و مکلّف به تکالیفی بداند، آموزهٔ احسان به همنوعان و ایثار یک آموزه عقلانی خواهد بود چون بر اساس جهانبینی متکی به عقل و برهان. احسان به دیگران آثار مثبت زیادی در حیات دنیوی و اُخروی او داشته و حرکت تکاملی انسان را سرعت می‌بخشد. متقابلاً ستم و بی‌عدالتی چون در راستای آن جهانبینی نبوده و مانع حرکت تکاملی انسان می‌شود غیر عقلانی است.

ممکن است بگوییم می‌خواهیم نسبت بین معارف غیر متکی به دین و آموزه‌های دینی را بررسی کنیم. می‌خواهیم ببینیم بین معارف بشری که از ناحیه دین به دست نیامده بلکه متکی به تجارب و تأملات انسانی است و بین آموزه‌ها و باورهای دینی چه نسبتی بر قرار است آیا با هم تعارض دارند یا با هم سازگارند؟

این هر دو بحث مورد نظر ما نیست.

معتقدیم آموزه‌های یک دین نباید با بدیهیات و دیگر آموزه‌های آن دین ناسازگار باشد. منظور از بدیهیات، درک فطری انسانهاست. همان چیزی که اصطلاحاً Common Sense یا احساس مشترک همه انسانها گفته می‌شود. وقتی در این کتاب سخن از تعارض عقل و دین به میان می‌آید منظور همان اوّلیاتی است که تصور آنها موجب تصدیق است و هر انسانی فارغ از باورهای سنتی آن را تأیید می‌کند.

خواهیم گفت که همه ادیان به این آفت مبتلا هستند و در اسلام نیز به دلیل شیوع مبانی ناسازگار با عقل و وحی، این آفت مشکلات فراوانی را به وجود آورده است.

در قرآن عقل و شرع منطبق بر هم معرفی شده‌اند. قرآن دائم ما رابه تعقل دعوت می‌کند. بارها می‌خوانیم که افلاتعقلون، لعلکم تعقلون، لایات لقوم یعقلون. نیز می‌خوانیم و قالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر. (دوزخیان در جهنم می‌گویند اگر به شریعت گوش می‌سپردیم و یا تعقل می‌کردیم کارمان به جهنم نمی‌کشید) یعنی وحی و عقل هر دو انسان را به یک مقصد می‌رسانند. علامه طباطبائی می‌نویسد «قرآن برای احقاق حقایق خود به استدلال عقلی آزاد می‌پردازد و حقاً هیچ کتاب آسمانی مثل قرآن به علم و معرفتِ برهانی دعوت نکرده است. قرآن نمی‌گوید که اول حقانیت معارف اسلامی را بپذیرید سپس به احتجاج عقلی پرداخته معارف نامبرده را از آنها استنتاج کنید بلکه با اعتماد کامل به واقعیت خود می‌گوید به احتجاج عقلی پرداخته حقانیت معارف نامبرده را از آن دریابید و بپذیرید و سخنانی که از دعوت اسلامی می‌شنوید تصدیق آنها را از آفرینش جهان که گواهی است راستگو، بپرسید و بشنوید و بالاخره تصدیق و ایمان را از نتیجه دلیل به دست آورید نه اینکه اول ایمان بیاورید و بعد به قید مطابقت با آن، دلیل اقامه کنید»[1].

تعداد بی شماری حدیث در تجلیل از عقل و خرد در مجامع روائی دیده می‌شود. امام هفتم(ع) فرمودند خدا دو حجت بر بندگان دارد حجت ظاهر که انبیا هستند و حجت باطن که عقل است[2]. نیز فرمودند لیس بین الایمان و الکفر الا قلة العقل[3]. به تعبیر حضرت علی(ع) یثیروا لهم دفائن العقول[4] انبیاء برای احیای عقول انسانها مبعوث شده‌اند و دریغ اینکه امروزه پیروان واقعی ادیان یا راست‌کیشان بیش از دیگران از عقل و خردورزی فاصله دارند. عقل یکی از چهار منبع استنباط احکام به شمار می‌آید ولی عملاً هیچ جایگاهی در فقه ندارد. اشعریگری بر سراسر فقه حاکم است و صریحاً می‌گویند انّ دین الله لایصاب بالعقول. در بحث مستقلات عقلیه و ملازمه بین حکم عقل و شرع می‌گویند اگر جمیع عقلاء بما هم عقلاء فعلی را نیکو یا قبیح بدانند می‌توانیم نتیجه بگیریم که شرع نیز آن را نیکو یا قبیح می‌داند معذلک چنان میدان کارآئی عقل را محدود می‌کنند که در استنتاج احکام شرعی هیچ جایگاهی برای عقل باقی نمی‌ماند.

مرحوم مظفر در آخرین جملات فصل مربوط به این موضوع می‌گوید

ان مصالح الاحکام الشرعیة المولویة التی هی نفسها ملاکات الاحکام لاتندرج تحت ضابط نحن ندرکه بعقولنا اذ لا یجب فیها ان تکون هی بعینها المصالح العمومیة المبنی علیها حفظ النظام العام و ابقاء النوع التی هی - اعنی هذه المصالح - مناطات الاحکام العقلیة فی مسألة التحسین و التقبیح العقلیین و علی هذا فلا سبیل للعقل بما هو عقل الی ادراک جمیع ملاکات الاحکام الشرعیة فاذا ادرک العقل المصلحة فی شیی او المفسدة فی آخر و لم یکن ادراکه مستنداً الی ادراک المصلحة او المفسدة العامتین اللتین یتساوی فی ادراکهما جمیع العقلاء فانه اعنی العقل لا سبیل له الی الحکم بان هذا المدرَک یجب ان یحکم به الشارع علی طبق حکم العقل اذ یحتمل ان هناک ما هو مناط الحکم الشارع غیر ما ادرکه العقل او ان هناک مانعاً یمنع من حکم الشارع علی طبق ما ادرکه العقل و ان کان ما ادرکه مقتضیاً لحکم الشارع.

---

۱ - شیعه در اسلام، چاپ جامعه مدرسین، ص ۷۹.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۶.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۸.

۴ - نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۶.

طبق این بیان، افعال دو گونه‌اند. اگر بقای نوع انسان و حفظ نظام زندگی انسانها در گرو فعل یا ترک فعلی بود شرع نیز همراه عقلا بوده و ملازمه برقرار است. ولی اگر مصلحتی که عقل تشخیص می‌دهد از این دست نباشد ملازمه‌ای وجود ندارد چون ممکن است اسرار و مصالح دیگری در کار باشد و یا موانعی وجود داشته باشد و عقل انسانها قادر به تشخیص آن موانع نباشد.

در نقد این دیدگاه باید گفت مستقلات عقلیه محدود به اموری که مربوط به حفظ نظام و بقای نوع انسان است نیست. همه اموری که عقلاء بما هم عقلا نسبت به آن جازمند مورد امضای شرع است مثلاً اگر همه عُقلا بگویند صیانت از حیات وَحش و درندگان نادر لازم است، ملازمه برقرار خواهد بود. و اگر بگوئید در چنین مواردی احتمال می‌دهیم شارع جنبه دیگری را که بر عُقلا مخفی مانده است لحاظ کند و به گونه‌ای دیگر قضاوت کند، در پاسخ می‌گوییم در مواردی که مربوط به حفظ نظام و بقای نوع انسان است نیز چنین احتمالی منتفی نیست. از کجا می‌دانید که حفظ نظام و بقای نوع انسان واجب است؟ بدون تردید اگر جای احتمالات آنچنانی باز باشد در این امر به ظاهر قطعی نیز می‌توان تشکیک کرد. چرا که عقل محض به آیات مربوط به آفرینش انسان و پاسخ خدا به اعتراض ملائکه، کاری ندارد و احتمال می‌دهد که با انقراض نسل انسان یا اختلال در زندگیش جلو این همه مفاسد و مظالمی که دریا و خشکی را پر کرده، گرفته شود.

مهمترین اشکال به مرحوم مظفر و دیگر فقها این است که اگر ملازمه را در مستقلات عقلیه قبول دارید پس چرا در جائی که همه عقلا امری را واجب می‌شمارند به مجرد وجود یکی دو روایت، عقل را تخطئه می‌کنید؟ مگر نمی‌گویید در اموری که عقل حفظ نظام را در گرو آن می‌بیند شرع نیز آن را لازم می‌داند؟ چرا بر اساس درک همه عقلا، فتوا نمی‌دهید و جانب چند روایت یا اصل را می‌گیرید. برای مثال پایبندی به تعهدات و قول و قرارهای رایج در بین عقلا از مهمترین واجبات است ولی دیدگاه مشهور[1] در بین فقها این است که چنین تعهداتی واجب الوفا نیست فقط به تعهداتی باید ملتزم بود که در ضمن یک عقد لازم بسته می‌شود!

حفظ نظام خانواده در بین همه عقلا از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است. هیچ عاقلی طلاق غیابی و بدون عذر موجه را تأیید نمی‌کند بلکه آن را از مُنکرات می‌شمارد. چرا شما فقهاء چنین چیزی را مباح می‌دانید؟ از این دست مثالها فراوان می‌توان ارائه داد.

به لحاظ تاریخی در میان فقیهان شیعهٔ دوره‌های نخست، سخن روشن و در عین حال دقیقی در باب عقل، به مثابه منبع مستقلی در تشریع در دست نیست. بی گمان قدیمی‌ترین متنی که در این باب از فقیهان شیعی دردست است کتاب التذکرة باصول الفقه اثر شیخ مفید است.

این رساله منابع اصلی احکام شرعی را سه چیز می‌داند: کتاب، سنت پیامبر و سخنان امامان(ع) و سپس می‌افزاید که راههایی که ما را به این سه منبع راهبری می‌کند نیز سه چیز است: زبان، اخبار و عقل[2].

شیخ مفید در این گفته به طور مشخص عقل را در عرض کتاب و سنت قرار نداده و وظیفه اصلی آن را فهم نصوص شرعی میداند. وی در کتاب «اوائل المقالات» برداشت خود را از عقل به گونه‌ای دقیق‌تر بیان می‌کند:

شیعه بر این امر اتفاق نظر دارد که عقل در دانش و نتایج بر آمده از آن بر نقل استوار است و از نقل که مرشد و راهنمای عاقل در نحوهٔ استدلال است بی نیاز نیست و وجود پیامبر در آغاز تکلیف ضروری است. اهل حدیث نیز در این زمینه با شیعه همرأی هستند. اما معتزله و خوارج و زیدیه بر این عقیده‌اند که عقل منبعی مستقل است[3]. هر چند به نظر نگارنده این فقط یک ادعاست. آنها نیز در ظرف وجود نص، هیچ جایگاهی برای عقل قائل نیستند.

شیخ مفید در نخستین رساله‌ای که در باب غیبت نوشته است به روشنی بیان می‌کند که مقصود وی از عقل، منبع مستقلی در تشریع و همسنگ کتاب و سنت نیست، بلکه حکم در اموری است که راجع به آنها نص شرعی یا حضور امام در میان نباشد. وی در این زمینه سخن خود را با طرح این سؤال آغاز می‌کند که وظیفه مکلّف در غیاب امام و عدم دسترسی به وی چیست؟ سپس با اشاره به این نکته که غیبت امام امری اختیاری نبوده بلکه از سر تقیه صورت گرفته است، وظیفه مکلف را رجوع و

---

۱ - بعضی فقهاء مثل مرحوم نراقی و محقق اردبیلی، شروط ابتدائی را نیز واجب الوفا می‌دانند.

۲ - مصنفات شیخ مفید ج ۹، ص ۲۸.

۳ - مصنفات شیخ مفید ج ۴ ص ۴۴.

پرسش از عالمان شیعه می‌داند و اگر به آنها نیز دسترسی ندارد باید به حکم عقل عمل کند زیرا اگر خدا اراده می‌کرد به یقین درباره آن حادثه حکمی نازل یا بیان می‌کرد.(۱)

اما مقصود از حکم عقل چیست؟ شیخ مفید اندکی بعد توضیح می‌دهد که مراد وی از آن اصالت الاباحه است. یعنی اگر در مسأله‌ای نصی وجود نداشت حکم آن اباحه خواهد بود. وی سپس می‌افزاید که آنچه گفتیم هنگامی معتبر است و می‌تواند مورد استناد مکلف قرار گیرد که امام حاضر نباشد زیرا در غیر این صورت ضروری است که به امام رجوع کند و طبق حکم وی عمل کند. از این جهت شیعه با جمهور اهل سنت شیعه با اهل سنت همراهند زیرا آنان نیز معتقدند که پس از پیامبر در مورد حوادث واقعه، اگر نصی وجود نداشته باشد باید به مقتضای اجتهاد عمل کرد اما در حضور پیامبر نمی‌توان به اجتهاد و یا رأی تمسک کرد.(۲)

شیخ مفید در کتاب تصحیح الاعتقاد در باب اصالة الاباحه توضیح بیشتری ارائه می‌دهد و با بیان گفتار شیخ صدوق در اینباره که اصل در اشیاء، اباحه است می‌گوید:

حکم عقل در مورد اشیاء دو گونه است. قسم اول اموری است که عقل قبیحش می‌شمارد و از آن نهی می‌کند مانند ظلم، سفاهت و عبث. قسم دوم اموری است که عقل به تنهایی نمی‌تواند به منع یا اباحهٔ آنها حکم کند و این در باب مسائلی است که گاه متضمن مفسده و گاه مصلحتند...پس از استقرار شرایع نسبت به این قسم، حکم بدین صورت است که هر چیزی که نصی در منع آن صادر نشده باشد باید آن را مباح شمرد زیرا شرایع تمام احکام و نیز امور ممنوع را بیان کرده است. بنابر این لازم است که ما سوای آنها غیر محظور باشد.(۳)

به عبارت دیگر، عقل از طریق عدم ورود نص شرعی درباب پاره‌ای از اشیاء مباح بودن آنها را تنها کشف می‌کند نه اینکه خود به گونه‌ای مستقل چنین حکمی جعل کند زیرا عقل قادر نیست اشیائی را مباح شمارد که ممکن است شرع به اباحهٔ آنها حکم کند.

وی همین حکم را در باب امور غیر مباح جاری می‌داند و می‌افزاید عقل هرگز جدا و منفک از نقل نیست.

مفید علت عدم استقلال عقل از شرع را اینگونه بیان می‌کند:

در قلمرو شریعت نه رویه مشخصی وجود دارد و نه دلیل عقلی یا حسی؛ زیرا نصوص غالباً امور مشابه به یکدیگر را حکمی متفاوت و امور متفاوت را حکمی مشابه داده است و در این موارد عقل توانائی رفع یا جعل حکمی را ندارد.(۴)

شگفت اینکه شیخ مفید و سید مرتضی که جزء مکتب کلامی بغداد بودند و برای عقل هیچ جایگاه مستقلی قائل نیستند. تلاش فراوانی کرده‌اند تا آموزه‌های حدیثگرایان افراطی شیعه را که به ظواهر نصوص منقول از امامان پایبند بودند نقد کنند و با مدد جستن از تعالیم معتزله تفسیری عقلانی از دین ارائه دهند. این مکتب بسیاری از احادیث منقول از سوی ائمه را به سبب محتوای خرد ستیزشان یا تأویل کرده و یا در صحت صدورشان از سوی امامان تردید روا داشته‌اند. شیخ مفید صریحاً می‌گوید:

اگر حدیثی نقل شد و آن را مخالف احکام عقل یافتیم باید آن را کنار نهیم و به آن عمل نکنیم زیرا عقل به فساد آن حکم می‌کند(۵). آری مشی این بزرگان بر خلاف مبنائی است که بارها آن را صریحاً بیان داشته و منقح کرده‌اند. بنابر این نباید پنداشت که شیخ مفید عقل را در مقام یکی از منابع و ادلهٔ احکام شرعی می‌نشاند و یا به مثابه یک قاعده کلی بر ملازمه بین عقل و شرع حکم می‌کند. استفاده مفید از عقل بیشتر جنبهٔ دفاعی و کلامی دارد و به منظور نشان دادن این مطلب است که میان آموزه‌های مذهب امامیه و یافته‌های عقل تعارضی نیست.

سوگمندانه باید اعتراف کرد که عقل در دیدگاه مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و عموم فقهای شیعه و اهل سنت، منبعی مستقل در ردیف کتاب و سنت نبوده و نیست. عقل تنها در زمان دسترسی نداشتن به امام یا در موقعیتی که نصی وجود ندارد اعتبار دارد. اما اگر نصی وجود داشته باشد حکم عقل به کلی بی‌اعتبار است و مکلّف تنها باید به نص مراجعه کند.

---

۱ - مصنفات شیخ مفید، رسالة الغیبة ج ۷ ص ۱۳.
۲ - مصنفات شیخ مفید، ج ۷، رسالة الغیبة، ص ۱۴.
۳ - مصنفات شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ج ۵، ص ۱۴۳.
۴ - السید المرتضی، الفصول المختاره من العیون و المحاسن للمفید، ج ۱، ص ۵۱.
۵ - مصنفات شیخ مفید، ج ۵، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۴۹.

البته ندرتاً و هر از چندی، به اتکای عقل و اصل عدالت فتاوائی بر خلاف مبانی، از یک فقیه دیده می‌شود مثلاً امام بر خلاف مبانی پذیرفته شدهٔ خود، حیل شرعی برای تصحیح ربا را به کلی مردود می‌داند. ممکن است شیخ مفید، سید مرتضی، ابن ادریس، شیخ طوسی، محقق حلی، محقق اردبیلی و دیگر فقیهان، ندرتاً بر خلاف ضوابط پذیرفته شده در فقه، فتاوائی جداً مترقی و کارآمد داده باشند اما باید دانست این فتاوا بسیار نادر و خروج از ضوابط فقه مصطلح است و از سوی عموم فقیهان، شاذ و خطا تلقی شده است. با مشاهده این موارد نباید تصور کرد که فقیه مورد نظر تحولی بنیادی در نگرش اصولی او به کتاب و سنت و عقل پدید آمده است.

در لابلای مباحث فقهی نیز گاه به دلیل عقلی تمسک می‌کنند مثلاً وقتی می‌گویند:

تخصیص اکثر قبیح است.

گوینده باید در مقام بیان باشد و الا نمی توان از سخن او اطلاق گرفت[1].

از امرِ عقیب حظر، فقط اباحه فهمیده می‌شود.

تقلید مشروعیت دارد چون رجوع جاهل به عالم است.

معذلک این ضوابط عقلی، ابزاری برای استنطاق دلیل شرعی است و عقل هیچگاه منبع مستقلی به شمار نمی‌آید.

به بیان دیگر گرچه عقل به گونه‌ای مستقل، حسن و قبح اموری را که بقای نوع انسان در گرو آن است درک می‌کند با این همه، بر اساس دقت‌های فقهی نمی‌توان به طور قطعی حکم شرعی را از ادراک عقلی کشف کرد. زیرا حسن و قبح عقلی افعال در زمرهٔ قضایای اولیه یا ضروریات نیستند بلکه در شمار قضایای مشهوره هستند و همواره احتمال دارد شارع که عقل کل است دقایق یا موانعی را ببیند که عقلا از درک آن عاجزند. به بیان دیگر چه بسا مصلحت در امری باشد که عقل آن را قبیح می‌شمارد یا موانعی در کار باشد که از تیررس عقل عقلا خارج باشد بنابر این اتفاق نظر همگان بر حسن و قبح فعلی، لزوماً به معنای همسویی نظر شارع با آنان نیست[2]. پس می‌توان نتیجه گرفت که عقل در قلمرو مستقلات عقلیه فاقد اعتبار است. در قلمرو غیر مستقلات عقلیه اگر چه دلیل عقل معتبر شناخته شده است اما اگر به دقت نگریسته شود روشن می‌شود که عقل در این قلمرو به مثابه ابزاری برای دستیابی به حکمی‌از پیش تعیین شده به کار رفته است. پس ادعای هرگونه استقلال یا ملازمه ضروری بین حکم عقل و حکم شرع باطل است. بی جهت نیست که فقیهان متأخر کارکرد دلیل عقل را به مسأله «قطع» در احکام شرعی محدود کرده‌اند و در آنجا نیز به صراحت بیان کرده‌اند که تنها قطع مجتهد یعنی کسی که قادر به استنباط احکام شرعی فرعی است، معتبر است. اما قطع عموم مردم هیچگونه حجیتی ندارد. بنابر این می‌توان نتیجه گرفت که ادعای برخی فقیهان و عالمان اصول درباره اعتبار عقل به عنوان منبعی مستقل در قانونگذاری صحیح نیست.

جایگاه سیرهٔ عقلا

سیره عقلائی نیز اعتباری ندارد مگر آنکه ثابت شود در مرئی و منظر امامان نیز رواج داشته و آنها آن را امضاء کرده‌اند.

منظور از سیرهٔ عقلائی، روش‌ها و رویّه‌هایی است که عُقلا در حقانیت آنها تردید ندارند مثل رجوع جاهل به عالم، جواز اخذ به ظاهر کلام، ضرورت حکومت، لزوم سرپرستی کودکان و سفیهان و امثال اینها. سیرهٔ عقلا اعم از سلوک خارجی و مرتکزات عقلائی است.

همه عقلا با هر گونه آداب و فرهنگی این امور را تأیید می‌کنند و در حقانیت آنها تردید نمی‌کنند. معذلک عموم فقها در صورتی برای این فهم‌ها و روش‌ها ارزش قائلند که امضای شارع را برای آنها احراز کنند.

محقق اصفهانی در حاشیه بر کفایه در حجیت سیرهٔ عقلائی به عدم احراز ردع اکتفا کرده است یعنی عدم احراز ردع را امضاء دانسته است و در توضیح دیدگاه خود می‌گوید: شارع دو حیثیت دارد یکی عاقل بودن بلکه اعقلِ عُقلا بودن است و

---

۱ - به همین دلیل متأخرین به کسانی که به استناد آیه **فکلوا مما امسکن علیکم** فتوا می‌دادند که می‌توان شکار سگ را بدون شستن محل دندان سگ خورد اعتراض می‌کنند که آیه از این جهت در مقام بیان نیست.

۲ - محمد باقر صدر، دروس فی علم الاصول(الحلقة الثالثة)، ج ۱، ص ۴۲۷-۴۲۸.

دیگری شارع بودن. در موارد سیره‌های عقلائی می‌دانیم شارع از آن رو که عاقل است همان موضع‌گیری را دارد که کلیه عُقَلا دارند ولی شک داریم که به عنوان شارع بودن آیا با چنین موضعی مخالفت دارد یا نه. به عبارت دیگر آیا مشرّع بودن او چنین سیره‌ای را رد می‌کند یا نه. این احتمال قابل اعتنا نیست چون فرض این است که موافقت او را با سیرهٔ عقلائی احراز کرده‌ایم.

مرحوم شهید صدر در نقد این دیدگاه می‌گوید از اینکه شارع نیز یکی از عقلاست نمی‌توانیم موافقت او را نسبت به سیره احراز کنیم زیرا شاید سیرهٔ عقلائی مورد نظر، عقلی محض نباشد بلکه عواطف و انگیزه‌های غیر عقلائی در آن دخیل باشد. بر فرض که عقلی محض باشد چه بسا چون شارع اعقل عقلاست دیدگاه دیگری داشته باشد زیرا عقل او کاملتر است. ثانیاً بر فرض که شارع از جهت اینکه خود از عقلاست همین موضع را داشته باشد موضع عقلائی شارع تأثیری در تنجیز و تعذیر ندارد. ما موضع مولوی شارع را می‌خواهیم و چون همواره احتمال می‌دهیم موضع مولوی او غیر از موضع عقلائی او باشد مشکل ما حل نمی‌شود و اگر موضع عقلائی او را کاشف از موضع مولوی او قرار دهیم این کشف، ظنی است و دلیلی برای اعتبار آن نیست.

در پاسخ به شهید صدر می توان گفت اینکه شما می‌گوئید شاید سیره عقلائی، عقلی محض نباشد تلویحاً اشاره به این است که اگر سیرهٔ عقلائی مقتضای عقل و خِرد باشد اعتبار دارد ولی ما تردید داریم که مقتضای عقل و خرد باشد چه بسا مقتضای عواطف یا دواعی دیگر باشد. بنابر این اگر ما راهی برای کشف خلوص سیره پیدا کنیم و اطمینان پیدا شود که سیرهٔ مورد نظر، مقتضای عقل و خرد انسانها است باید از نظر ایشان معتبر باشد. راه کشف این ویژگی جهانشمول بودن سیره است. یعنی اگر در همه محیط‌های عقلائی چنین سیره‌ای جاری باشد این خود حاکی از خلوص سیره است.

گفتید چون شارع اعقل عقلاست شاید موضع دیگری داشته باشد، این سخن قابل قبول نیست. اگر سیره‌ای در همه محیط‌های عقلائی رواج داشته باشد این خود حاکی از آن است که در درجه‌ای از بداهت است که انسان بما هو انسان چنین موضعی دارد. چطور ممکن است اعقل عقلا آن را تأیید نکند؟ برای مثال دو دو تا چهار تا قضیه‌ای است که عقلا با اندک توجهی آن را تصدیق می‌کنند، خردمندان و فرهیختگان دنیا نیز آن را تصدیق خواهند کرد. معنا ندارد بگوییم چون آنها از دیگران داناترند ممکن است این قضیه را صادق ندانند و در حقانیت آن تردید نمایند. به بیان دیگر، تفاوت عاقل و اعقل در مسائلی است که فهم آن نیازمند اعمال نظر باشد نه امور بدیهی و روشهائی که حقانیت آن برای احدی جای تردید نیست.

شهید صدر می‌فرماید بر فرض، موضع عقلائی شارع مطابق با سیره باشد ولی موضع مولوی او می تواند چیز دیگری باشد و آنچه برای ما لازم است کشف موضع مولوی شارع است نه موضع عقلائی او!

این ادعا قابل قبول نیست چرا که در قرآن عقل و شرع منطبق بر هم معرفی شده‌اند. قرآن دائم ما رابه تعقل دعوت می‌کند. بارها می‌خوانیم که افلاتعقلون، لعلکم تعقلون، لایات لقوم یعقلون. نیز می‌خوانیم و قالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر. (دوزخیان در جهنم می‌گویند اگر به شریعت گوش می‌سپردیم و یا تعقل می‌کردیم کارمان به جهنم نمی‌کشید) یعنی وحی و عقل هر دو انسان را به یک مقصد می‌رسانند.

تعداد بی شماری حدیث در تجلیل از عقل و خرد در مجامع روائی دیده می‌شود. امام هفتم فرمودند خدا دو حجت بر بندگان دارد حجت ظاهر که انبیا هستند و حجت باطن که عقل است[1]. نیز فرمودند لیس بین الایمان و الکفر الا قلة العقل[2]. به تعبیر حضرت علی(ع) یثیروا لَهم دفائن العقول[3] انبیاء برای احیای عقول انسانها مبعوث شده‌اند و دریغ اینکه امروزه پیروان واقعی ادیان یا راست‌کیشان بیش از دیگران از عقل و خردورزی فاصله دارند.

احتمال مغایرت نظر شارع با سیره‌های خالص عقلائی نظیر احتمال مغایرت شارع با بدیهیات ریاضی است که به کلی منتفی است. به بیان دیگر اراده تشریعیه با اراده تکوینیه مغایر نخواهد بود. و به عبارت طنزآمیز هیچ خلبانی پایگاه خود را بمباران نمی‌کند. اگر خداوند آدمی را به گونه‌ای آفریده است که ساختمان فکر و روحش به طور طبیعی اقتضای خاصی دارد خداوند بر خلاف این اقتضا به او فرمان نخواهد داد. فطرت انسانی را خداوند به گونه‌ای آفریده که شکر منعم را لازم می‌داند. اخلاق

---

۱. **کافی**، ج ۱، ص ۱۶.
۲. **کافی**، ج ۱، ص ۲۸.
۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۶.

کریمه را تحسین می‌کند، رذائل اخلاقی مثل ظلم و نامردی و ناسپاسی را نکوهش می‌کند، نسبت به اداره جامعه، حکومت را بهتر از هرج و مرج می‌داند، تخصص و تعهد را در احراز مناصب لازم می‌داند، سفیهان و کودکان را نیازمند ولیّ می‌شناسد، ایتام و فقرا را نیازمند دستگیری می‌بیند و هزاران مثال دیگر از این دست. چگونه ممکن است خداوند بر خلاف این جهتگیری‌ها به او دستور بدهد؟ عمل به شریعتی که احکامش بر خلاف جهتگیری‌های عقلانی است همچون شناکردن بر خلاف مسیر آب است و چنین شریعتی دیگر نمی‌تواند سمحه و سهله باشد.

وانگهی وقتی احتمال می‌رفت که شارع بر خلاف عُقَلا بیندیشد و آنها را تخطئه کند که راجع به عقلِ ساکت و صامت بود. اما وقتی در قرآن تا این حد بر عقل و خردورزی تأکید کرده است معلوم می‌شود فهم فطری و بدیهی انسانها را معتبر می‌داند حتی اگر خود گونه‌ای دیگر بیندیشد. به بیان دیگر تأکید و اصرار خداوند بر کاربرد عقل به این معناست که عقل را همراه با خطاهای اتفاقی‌اش قبول دارد و به بیان سوم ما نیازمند معذّر و منجّزیم و با معتبر شناخته شدن عقل در قرآن اگر به مقتضای فهم فطری خود عمل کنیم و آن را مستند به شارع بدانیم معذوریم حتی اگر اشتباه کرده باشیم. نهایت اینکه در فهم پیام عقل باید عقلانی عمل کنیم یعنی باید احراز شود که آنچه می‌فهمیم دواعی نفسانی نیست بلکه مقتضای عقلانیت ماست. و این از طریق نظرخواهی از دیگران و شور و مشورت با همنوعان به سهولت امکان‌پذیر است. راستی مگر منابع دیگر اجتهاد یا استنتاج‌های عقلا خطاناپذیرند؟ مگر کسانی که برای شناخت طبیعت از روش تجربی و آزمون و خطا استفاده می‌کنند اشتباه نمی‌کنند؟ آنها نیز اشتباه می‌کنند ولی هر گز به دلیل اشتباهات اتفاقی اصل روش تجربی را انکار نمی‌کنند. چنین نیست که بگویند چون بارها روش تجربی خطا کرده است این روش را کنار نهاده و شیوه دیگری برای تحقیق در پدیده‌های طبیعی پیش می‌گیریم!

نکته دیگر در اعتبار فهم مشترک عقلا. آیاتی از قرآن است که می‌گوید فلسفه ارسال رسل و انزال کتب رفع اختلاف است. در مواردی که عقلا در حسن و قبح فعلی تردید ندارند قطعاً شرع نیز همراه آنهاست. کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه و ما اختلف فیه الا الذین اوتوه من بعد ما جائتهم البینات بغیاً بینهم فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنه و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم. از این آیه می‌فهمیم که دو نوع اختلاف وجود دارد اختلاف ناشی از فهم که با وجود انبیاء این اختلاف از بین می‌رود و اختلافی که بعد از روشن شدن حق و باطل به وجود می‌آید که منشأ آن بغی و طغیان انسانهاست و چنین اختلافی به سهولت از بین نخواهد رفت.

تکرار می‌کنیم که حجیت سیره عقلا ناشی از عقلانیت و بداهتی است که در آن نهفته است. یعنی اگر عُقَلا مراعات نوبت در صف را لازم می‌دانند مشروعیت این حق، ناشی از این نکته نیست که همه عقلا در همه شرق و غرب عالم این حق را به رسمیت می‌شناسند. کثرت جمعیت چیزی را اثبات نمی‌کند از هزاران صفر عدد تشکیل نمی‌شود و ما دقیقاً به همین دلیل برای اجماع ارزش و اعتباری قائل نیستیم. فراگیری این تشخیص در میان همه عُقَلا، حاکی از آن است که این تشخیص، تشخیصی بدیهی و فطری است و مشروعیت و صحت آن ناشی از بداهت و عقلانیت آن است. به بیان دیگر مشروعیت چنین رویه و تشخیصی ناشی از مشروعیت عقل است و تشخیص عقل فطری نیازی به امضاء ندارد. البته ممکن است عُقَلا در تشخیص فهم فطری خود اشتباه کنند یا در اثر تبلیغ و تلقین، چیزی را بدیهی تلقی کنند (فرض کنید در اثر تبلیغ و تلقینِ پژوهشگرانی که آلت دست ابر قدرتها هستند در مردم این باور شکل بگیرد که همجنس‌بازی چیز خوبی است و جزء آزادهای مشروع است) ولی چنین اشتباهاتی معمولاً منطقه‌ای است و همه عقلا به ندرت چنین انحرافی پیدا می‌کنند. بر فرض چنین چیزی فراگیر شود شریعت خاتم باید چنین انحرافی را پیش‌بینی و از آن هشدار دهد چنانکه در قرآن شدیداً از این عادت زشت نکوهش شده است. اما به صرف این احتمال که شاید تشخیص عقلانی عقلا خطاباشد نمی‌توان سیره‌های عقلانی عقلا را بی‌اعتبار دانست و یا مشروط کردن آن به امضای شارعی که در دسترس نیست آن را عقیم کرد.

تنبیه

غیر از یکی دو حدیثِ مجعول، سراسر کتاب و سنت تشویق به عقل است و به تعبیر حضرت امیر فلسفهٔ فرستادن انبیاء، احیای عقول انسانهاست. معذلک انسانها از روز نخست، به دلیل بساطت و خامی، همچون کودک در هر اقدامی منتظر دستور شرع بودند و با عافیت‌جوئی زحمت خردورزی را از سر گشوده و به فهم سطحی دستورات انبیاء اکتفا می‌کردند.

بعضی روشنفکران عرب معتقدند از دیر باز، عقل بشر بیش از آنکه چون گوهری نایاب یا موجودی مستقل از موجودات دیگر، ارج نهاده شود فقط به مثابه ابزاری برای فهم گفتار انبیاء و هماهنگ کردن دلالت متون وحیانی و بسط قلمرو وحی به کار رفته است. به بیان دیگر عقل در بین پیروان راستین انبیاء ابزاری است که عمده‌ترین وظیفهٔ آن این است که از رهگذر اصول و شیوه‌های مختلف، از تأویل گرفته تا ارجاع فرع به اصل و قیاس، زمینه را برای حاکمیت نص بر تمام ابعاد شناخت مهیا سازد.

به گمان نگارنده این سخن درست نیست. چنین نبود که عقل، ابزار فهم گفتار انبیاء و متون دینی باشد. اگر چنین چیزی اتفاق می‌افتاد امروز بشریت مشکلی نداشت. واقعاً اگر مسلمانان در فهم آیات قرآن به عقل مجال داده و در قرآن تأمل و تدبّر می‌کردند امروز بر دنیا سروری می‌کردند ولی به گفته قرآن چنین چیزی رخ نداد و قرآن همچنان مهجور بوده و خواهد بود.

تحلیل صحیح این است که بگوییم از آغاز عافیت‌طلبی جای خردورزی را گرفت. عقل از آغاز تعطیل شد و جای خود را به فهم سطحی از متن داد و این آفت در دنیای اسلام با نگرش‌های غلوآمیز نسبت به پیامبر و امامان تشدید شد و ملغمه‌ای از آن حاصل آمد که نتیجه‌اش جز انحطاط مسلمین نبود.

چکیده سخن اینکه همه فهم‌های عقلانی و روشهای متکی به درک عقلانیِ عُقلا حجت است و نیازی نیست استمرار آن را تا زمان شارع احراز کنیم. تأکیدهای پیاپی قرآن بر به کارگیری عقل، امضای کلی و همیشگی تشخیص‌های مشترک عُقلاست.

کسی که می‌گوید باید سیره عقلائی از زمان شارع تا امروز استمرار داشته باشد و بتوانیم امضای شارع را کشف کنیم، از تحولات فکری و روحی بشر غافل است. در بین انسانهای نخستین که در غارها و جنگلها می‌زیستند چه بسا کفش، یک چیز تفنّنی و غیر ضروری محسوب می‌شد ولی امروزه همه عُقلا، کفش را جزء نیازهای اولیه می‌دانند. تا چند قرن قبل، اگر پادشاهی، عدالت می‌ورزید همه رعیت از او راضی بودند. نهایت آرزوی رعیت امنیت جانی و مالی بود. اما چنین چیزی امروزه کافی نیست. حکومتی که مبتنی بر آرای مردم نباشد و افراد لایق نتوانند از طریق مجاری قانونی و همه‌پرسی به حکومت برسند، حکومتی ظالمانه تلقی می‌شود هر چند در توزیع و حفظ ثروت ملی عدالت بورزد. مقولهٔ آزادی و حقوق شهروندی از مطالبات جدی مردم است و اگر دولتی آن را تأمین نکند دولت جائر محسوب می‌شود. برده‌داری تا چند قرن قبل، ضرورت زندگی شمرده می‌شد ولی امروزه ظلم محسوب می‌شود. تا صد سال پیش قضای حاجت در معابر عمومی چندان قبحی نداشت، امروزه جرم محسوب می‌شود. قطع اشجار در گذشته به دلیل جمعیت کم انسانها تأثیری بر محیط زیست نداشت ولی امروزه این کار آسیب به محیط زیست است و جرم محسوب می‌شود. از این دست مثالها بسیار می توان زد.

رشد سریع تجارب بشری و علوم انسانی باعث تحوّل در فهم و باورهای انسان و تغییر الگوی زندگی شده است به طوری که درک و روشهای زندگی او با گذشته به کلی فرق می‌کند و نباید انتظار داشت مثل گذشته بفهمد و به روشهای هزار سال پیش زندگی کند و در غیر این صورت درک و فهم و روشهای زندگی او نیازمند امضای شارع باشد!!!

به نظر ما همه سیره‌های عقلائی حجت است مگر آنکه با قرآن و سیرهٔ قطعیه در تعارض باشد و چنین چیزی صرف فرض است. آنچه سیرهٔ عقلائی باشد نمی تواند با شریعت در تعارض باشد. مثلاً رباخواری اگر چه در محیط‌های عقلائی رایج بود و هست ولی عقلا آن را تأیید نمی‌کنند. یعنی کسی که پولش را در تجارت و تولید نیندازد و به عده‌ای مضطرّ قرض بدهد و از آنها بیشتر بگیرد، مورد تأیید عقلا نیست. عُقلا نیک می‌دانند که جامعه‌ای که سرمایه‌دارانش به جای تولید و تجارت این راه را برگزینند محکوم به شکستند. و اگر چنین چیزی رایج است حس منفعت‌جوئی مسبّب آن است نه حیث عقلانی عقلا. یا اگر شرابخواری و سیگار کشیدن در همه محیط‌های عقلائی رایج است مورد تأیید خود شرابخواران و سیگاری‌ها نیست. همه آنها از عادت خود اظهار تأسف می‌کنند و اظهار امیدواری می‌کنند که در آینده آن را ترک کنند.

کوتاه اینکه منظور از سیره‌های عقلائی ارتکازات و رویه‌ها و روش‌هائی است که پشتوانه آنها تأیید خود عُقلا و تجارب بشری باشد و بسیاری از سیره‌هایی که عادات و آداب و رسوم مردم باعث فراگیری آن شده است از چنین پشتوانه‌ای محرومند. پس هر چه سیرهٔ عقلائی باشد مورد تأیید شریعت است و نیازی به نقض و ابرام نیست. علامه طباطبائی از معدود کسانی است که حجیت بنای عقلا را ذاتی می‌داند.[1] شهید صدر نیز معتقدند امضای بنای عقلا نه تنها در سطح عمل خارجی بلکه در سطح

---

۱ - حاشیه کفایه، بحث حجیة الظواهر، ص ۲۰۶.

علت و مناط آن رویه و رفتار نیز امتداد می‌یابد. ایشان می‌نویسند: حق آن است که عدم ردع به معنای امضای آن ملاک عقلائی است که مبنای عمل خارجی بوده است نه صرفاً امضای عمل خارجی، زیرا معصوم دارای مقام تشریع و ابلاغ احکام و تصحیح و تغییر ارتکازات نادرست است و این بر حسب ظهور حالی دلالت دارد بر آنکه معصوم دقیقاً ناظر به نکات تشریعی کبروی اثباتاً و نفیاً است و سکوت او ظهور در امضای ملاک موجود در سیره عقلایی است.[1] بنابر این، امضای حیازت در زمان آنها، امضای اصل ملاک و نکتهٔ ارتکازی است که به اتکای آن می‌توان انواع حیازت‌ها از جمله حیازت انرژی موجود در آب و باد و خورشید را که در گذشته شناخته نشده بوده است و نیز حق تألیف و حق ابتکار و اختراع را مورد امضای معصومان دانست. از دستور استیذان به هنگام ورود به ملک دیگران می‌فهمیم در دنیای امروز نیز ورود هواپیماها به فضای کشور دیگر نیز باید به اذن دولت مربوطه باشد.

ما می‌گوییم به این راه طولانی نیازی نیست. هر رویه‌ای که در میان عقلا، اعتبار و رسمیت داشته باشد نیازی به امضاء ندارد. فقط باید دقت کرد که عواطف و تقلید و تلقین باعث رواج آن رویه نباشد و تشخیص این امر دشوار نیست. این احتمال که شاید عُقلا بالاتفاق خطا کنند قابل قبول نیست چون سیرهٔ عقلانی عقلا ناشی از داوری عقلِ فطری است و انحراف فطرت، انحراف در سنت‌های الهی است که قرآن آن را نفی می‌کند. «فاقم وجهک للدین حنیفاً فطرت الله التی فطر الناس علیها لاتبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم». بر فرض که عقلا همه اشتباه کرده باشند، ما مکلّف به واقع نیستیم مکلّف به تبعیت از حجت هستیم و سیرهٔ عقلا حجیت دارد اگرچه به طور اتفاقی اشتباه باشد.

کسانی که برای اعتبار سیره‌های عقلائی به دنبال امضای شارعند با پدیده‌های جدید که روبرو می‌شوند کم می‌آورند. برای مثال «حق تألیف» در دنیای قدیم مطرح نبود. فقهائی مثل امام ره به همین دلیل آن را معتبر نمی‌دانند و کاری به پیامدهای آن نیز ندارند. امروزه اگر حق تألیف یا کپی رایت حذف شود تحقیق و فن‌آوری با رکود عجیبی روبرو خواهد شد. آنچه مشوّقِ محقّقان، مؤلّفان، مبتکران و هنرمندان است حقوق مالی آنهاست. اگر دهخدا می‌دانست که یک عمر صرف تألیف کتابش می‌کند و هر کس از راه برسد حق دارد آن را تکثیر کند و بفروشد هرگز به این کار دست نمی‌زد[2].



نکته پایانی در این بخش اینکه نخبه‌گان و رهبران مردم در هر مقطعی از زمان، شاهدند که سیره‌ها و رویه‌هایی در میان مردم جاری است که قبلاً رایج نبوده است و کاملاً محتمل است سیره‌هایی در آینده پیدا شود که در زمان آنها وجود ندارد و باید نسبت به آنها موضع‌گیری کنند خصوصاً اگر داعیانِ هدایت نسلهای آینده تا پایان تاریخ باشند. به نظر می‌رسد شارع نسبت به این پدیده موضع‌گیری کرده است. ترویج و تشویق به تعقل و عقل تأیید همه سیره‌هایی است که مولود عقلانیت عقلاست. در واقع امضای سیره‌های موجود در زمان شارع، امضای روح حاکم بر آنهاست یعنی امضای عقلانیت و کلیه سیره‌های عقلائی است که در آینده رواج پیدا خواهد کرد. به بیان دیگر همانطور که وقتی عقلا در حضور شارع به خبره مراجعه می‌کنند امضای شارع فقط امضای مراجعه به متخصصانی که در زمان شارع بودند نیست بلکه امضای رجوع به هر خبره‌ای است و رجوع به

---

۱ - بحوث، ج ۴، ص ۲۴۶-۲۴۷.

۲. در سال ۵۸ استفتائی راجع به حق التألیف از امام شد و امام حق التألیف را به رسمیت نشناختند. متن استفتاء و فتوای امام:
حضور محترم نائب الامام آیت الله العظمی خمینی السلام علیکم و رحمة الله
اما بعد، در پس قیام الهی مردم و لزوم تغییر روابط طاغوتی به روابط اسلامی و گسترش فرهنگ اسلامی معروض می‌دارد عده‌ای با انحصار قرار دادن کتب اسلامی به خود قیمتی بسیار گزاف بر آن می‌نهند مثلاً کتاب ۱۶ تومانی را ۷۰ تومان می‌فروشند و چنانچه کسی اقدام به نشر بنماید مورد تعقیب قانونی قرار می‌گیرد. آیا در اسلام حق چاپ و نشر بدون اجازه ناشر یا مترجم یا مؤلف می‌شود یا انحصاری است به مترجم و ناشر اول.
بسمه تعالی چنین حقی درشریعت مقدسه ثابت نیست. روح الله موسوی خمینی
این استفتاء و پاسخ امام به دست خلخالی حاکم شرع آن زمان افتاد در ذیل آن نوشت:
چون به فتوای امام خمینی حق طبع و نشر نمی‌تواند به کسی مربوط باشد لذا هر کس هر کتابی را می‌تواند طبع کرده در اختیار مردم بگذارد و هیچ کس نمی‌تواند جلوگیری نماید چون حق طبع و نشر در اسلام محفوظ نیست لذا جلوگیری از آن جرم است. حاکم شرع صادق خلخالی ۱۳۵۸/۶/۲۲
اولاً این مورد از موارد تشخیص مصادیق حق است و جزء اختیارات فقیه نیست و باید به کارشناسان واگذار کرد. ثانیاً مسئله‌ای مستحدث است و باید از اصول کلیه‌ای که در کتاب و سنت در اختیار داریم حکمش را استنباط کرد. ثالثاً سؤال کننده طوری سؤال کرده که گویا ناشران و مؤلفان نه تنها حق تألیف می‌خواهند بلکه از این فرصت سوء استفاده کرده و به مردم اجحاف هم می‌کنند. به بیان دیگر استفتاء کننده به پاسخ امام جهت داده و کوشیده پاسخ مطلوب خویش را از امام دریافت کند. کتابی که ۱۶ تومان هزینه بردارد به خاطر حق مؤلف حداکثر ۲۰ تومان فروش می‌رود نه ۷۰ تومان. به هر حال احساسات و هیجانات حاکم بر فضای سال اول انقلاب باعث شده تا مستفتی و مفتی هر دو از جاده اعتدال خارج شوند.

متخصصان کامپیوتر و ماهواره را نیز شامل می‌شود همینطور وقتی «رجوع به خبره» مورد امضای شارع قرار می‌گیرد این امضاء به جهت مقبولیت عُقلائی آن است. بنابر این هر آنچه مقبولیت عقلائی داشته باشد مورد تأیید شارع است گرچه در زمان شارع رواج نداشته باشد.

چنانکه اشاره شد نگرانی سنت‌گرایان این است که در عمل به بنای عقلا و حکم عقل، چه بسا جوانبی از واقعیت بر عقلا مخفی مانده باشد. گفتیم عقلا خود به این احتمال واقفند اما این احتمال باعث توقف و رکود نمی‌شود. نسبت به دیگر منابع شناخت نیز این احتمال وجود دارد ولی احتمال خطا آن منابع را از اعتبار نمی‌اندازد. تمدن بشری و رشد فکری انسانها در گرو عمل به عقل و تجارب بشری است. حوزه دین هم مثل دیگر حوزه‌های معارف بشری است. احتیاط و دقت لازم است اما صرف احتمال خطا باعث نمی‌شود اقدام نکنیم و همچون کودکان منتظر دستور بزرگترها باشیم.

بلکه می‌توان گفت یکی از سیره‌های رایج در زمان شارع کلیّت عمل به منابعی نظیر عقل و تجارب بشری بوده است و ائمه این روش را ستوده‌اند علیرغم احتمال خطائی که در عمل به این منابع وجود دارد. (دقت شود که سخن از سیره‌ای جزئی مثل عمل به ظاهر کلام گوینده یا رجوع به خبره نیست بلکه سخن از سیرهٔ عمل به سیره است!)

جایگاه اجتهاد در استنباط

واژه «اجتهاد» در آغاز به معنای مصطلح آن نبود. این واژه در بیانات پیامبر و امامان به معنای تلاش زیاد در انجام عبادات و مناسک بود[1] یعنی ناظر به عمل بود و نه ناظر به تأمل و نظر. گویا به دلیل در دسترس بودن پیامبر و بیانات وی، جائی برای اجتهاد مصطلح نبود و از این رو واژه مستقلی برای استنباط احکام شرعی وجود نداشت. در قرن اول واژهٔ «رأی» بیشتر بار منفی داشت و به معنای استنباط ظنی احکام شرعی به کار می‌رفت. امامان شیعه با «رأی» به شدت مخالفت می‌کردند اما این مخالفت ناظر به استنباط‌های رایج فقهای آن عصر بود که معمولاً شتابزده و ناقص بود، نه مخالفت با اصل پدیده استنباط، چه آنکه در آن دوره هنوز معیار صحیح فرآیند استنباط منقّح نشده بود. ائمه(ع) با رأی و اجتهاد بر اساس عقل سلیم و کتاب و سنت قطعی مخالفت نداشتند.

از سوی دیگر بنیاد تشیع که همان اصل محوری امامت است بر نص بود. شیعیان معتقد بودند که امام علی به نص پیامبر به امامت منصوب شده است و انکار امامت از سوی جمهور مسلمانان را به منزله خروج از نص می‌شمردند. تکیه بر نص در این اصل اساسی که هویت شیعه در گرو آن بود این تلقی را تقویت می‌کرد که گویا در این مسأله مقتضای عقل چیزی بر خلاف نص است و در تمام مواردی از این دست باید جانب نص را گرفت.

دو عامل فوق الذکر (تحفظ بر اصل امامت و نهی ائمه(ع) از رأی و قیاس) باعث شد تا در دوران اولیه تاریخ تشیع برداشتی خاص و در عین حال منفی از تعقل و اجتهاد پدید آید و تا قرنها بعد نیز ادامه یابد. در آن دوران کتابهای متعددی از سوی محدثان و متکلمان شیعی علیه اجتهاد نگاشته شد که علمای رجال بخشی از آنها را ثبت کرده‌اند. از جمله: اسماعیل بن علی بن اسحاق نوبختی در کتابی با عنوان النقض علی عیسی بن ابان فی الاجتهاد، عبد الله بن عبد الرحمن زبیری در کتاب الاستفادة فی الطعون علی الاوائل و الرد علی اصحاب الاجتهاد و القیاس، ابوالقاسم علی بن احمد الکوفی در کتاب الرد علی اصحاب الاجتهاد فی الاحکام و هلال بن ابراهیم در کتاب الرد علی من رد آثار الرسول و اعتمد نتائج العقول. کتابهای ابن جنید نیز به خاطر اهتمام به عقلانیت آرای فقهی‌اش چندان مورد استناد قرار نگرفت[2] و حتی در این زمینه شیخ مفید کتاب مستقلی نوشت با عنوان النقض علی ابن جنید فی اجتهاد الرأی[3]. شیخ مفید در نوشته دیگری از اینکه ابن جنید عمل به رأی را به امامان نسبت داده است به شدت انتقاد می‌کند[4]. اسناد رأی به ائمه از سوی شخصیت بزرگی مثل ابن جنید مؤید نکته‌ای است که بدان اشاره شد و آن اینکه ائمه با رأی و اجتهاد عمیق و ناظر به همه جوانب مخالف نبودند و از آن دفاع می‌کردند و انتقاد آنها

---

۱ – نگاه کنید به نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۳۰ و نیز نامه ۴۵.

۲ – الشیخ الطوسی، الفهرست، مکتبة المحقق الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰، ص ۳۹۲.

۳ – النجاشی، الرجال، ص ۴۰۲.

۴ – مصنفات شیخ مفید، ج ۷، المسائل السرویة ص ۷۲-۷۴. همچنین ج ۳، المسائل الصاغانیة، ص ۵۸-۵۹.

ناظر به رأی خام و اجتهاد شتابزده و ناقص و ظنی بود.

فضل بن شاذان نیشابوری در کتاب الایضاح فی الامامة نیز پس از اشاره به فرقهٔ مرجئه به بیان اعتقادات آنها پرداخته و می‌گوید:

آنها معتقدند که دین اسلام کامل نیست و خداوند تمام آنچه را که بشر به آن محتاج است توسط پیامبر فرو نفرستاده و پیامبر نیز همه احکام را بیان نکرده است. صحابه و پس از آنها تابعین برای حل معضلات از رأی و اجتهاد شخصی خود مدد می‌گرفتند و سپس بر مجموعه این اجتهادات نام سنت نهادند و مسلمانان را ناگزیر به اطاعت از آن نمودند[۱].

فضل برای ابطال مدعای آنان بر کمال شریعت تأکید و به‌این نکته اشاره می‌کند که چون خداوند برای تمام نیازها و اعمال آدمی حکمی فرو فرستاده است، دیگر جایی برای اجتهاد بشری باقی نمی‌ماند. به بیان دیگر، با وجود تمام بودن و کامل بودن دین هر گونه اجتهاد یا إعمال رأی فاقد مشروعیت است.[۲]

محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت با ابطال سخن کسانی که قرآن و سنت پیامبر را ناقص می‌دانند تا از این طریق اجتهاد یا قیاس را مشروعیت ببخشند به آیه «و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیئ» استناد می‌کند و سپس به خدا پناه می‌برد از اینکه لحظه‌ای ما را به حال خویش واگذارد و نیازمند اجتهادات بشری سازد.[۳]

شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع پس از بیان ماجرای موسی و خضر نتیجه می‌گیرد که موسای پیامبر با آن همه عقل و مقام که نزد خدا داشت، نتوانست کنه افعال خضر را دریابد. سپس می‌افزاید:

اگر به کارگیری قیاس و استنباط برای انبیای الهی جایز نباشد به یقین برای انسانهای متعارفی که در مرتبه پایین تر از آنها قرار دارند جایز نیست.[۴] و دست آخر به این نکته اشاره می‌کند که حضرت موسی با آن همه مراتب فضل و کمال شایستگی انتخاب را نداشت، امت اسلامی چگونه تنها با تکیه بر عقول ناقص و آراء مختلف، قادر به انتخاب امام یا استنباط احکام شرعی خواهند بود.

بنگرید تصور عمومی در میان فقها آن بود که چون دین با امامت تکمیل شده است و از سوئی عقل ما برای درک احکام الٰهی کافی نیست، پس هر چه مورد نیاز بشر است اگر در کتاب و سنت پیامبر نباشد قطعاً در بیانات ائمه پیدا می‌شود و جائی برای رأی و اجتهاد باقی نخواهد ماند.

باری، تحفظ شیعیان بر اصل امامت که گمان می‌کردند یگانه سند مشروعیت آن نصب و معرفی پیامبر است و از سوی دیگر مخالفت ائمه(ع) با اهل رأی و قیاس و استنباط‌های ظنی و ناتمام، تشویق و ترغیب آنان را به تعقل و استنباط فروع از اصول تحت الشعاع قرار داد تا آنجا که ابن تیمیه فقیه متصلب سنی امام باقر را در زمره محدثان مشهور می‌شمارد[۵] و اشعری، بطلان اجتهاد در قلمرو احکام را در میان شیعیان امری اجماعی می‌داند[۶].

شیخ مفید در اوائل المقالات اجتهاد را در کنار قیاس قرار داده وآن دو را نفی می‌کند:

«در حوادث نباید قیاس و اجتهاد کرد چرا که در هر حادثه‌ای نصی از ائمهٔ صادق در دست است که بر اساس آن باید حکم کرد و از مورد نص نباید به غیر آن تجاوز کرد. در اینباره اخبار صحیح و آثار واضحی از ائمه صلوات الله علیهم در دست است و این روش خاص امامیه است و جمهور متکلمان و فقهای بلاد با آن مخالفند.»[۷]

باری، در جهان اسلام فقها، عموماً معتقدند که اول باید سراغ کتاب و سنت رفت بعد سراغ عقل. حتی کسانی که در کلام، گرایش معتزلی دارند و به عقل خیلی بها می‌دهند در استنتاج‌های فقهی اشعری مسلک هستند و به خود جرأت نمی‌دهند در برابر روایت چند و چون گویند و به اصطلاح در برابر نص اجتهاد کنند. شخصیت‌هائی مثل مفید و سید مرتضی نیز که با گرایش

---

۱ – الایضاح فی الامامة، دانشگاه تهران، ص ۴-۳.
۲ – الایضاح فی الامامة، دانشگاه تهران، ص ۱۰۸-۱۰۳.
۳ – الغیبة، مکتبة الصدوق، ص ۵۱-۴۸.
۴ – شیخ صدوق، علل الشرایع، مکتبة الداوری ص ۶۲.
۵ – علی سامی النشّار، نشأة الفکر الفلسفی فی الاسلام، دار المعارف، القاهره، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۱۴۰.
۶ – ابوالحسن الاشعری، مقالات الاسلامیین، القاهرة، ج ۱، ص ۱۱۹.
۷ – مصنفات شیخ مفید، ج ۴، ص ۱۳۹.

اهل حدیث مقابله می‌کردند عقل را منبع مستقلی در شناخت احکام نمی‌دانستند.

سید مرتضی در رسالهٔ «الرد علی اصحاب العدد»، پس از بیان مدعای اهل حدیث به ویژه شیخ صدوق در اینکه ایام ماه رمضان کمتر از سی روز نتواند بود به نقد دیدگاه آنان می‌پردازد و رأی آنان را در اصول و فروع به سبب قصور فهم، نامعتبر و بر کنار از هرگونه اجتهاد و تأمل می‌داند. وی در جای دیگری از همان رساله، پس از ذکر حدیثی منقول از شیخ صدوق آن را مجعول و ساخته و پرداخته حدیث‌گرایان می‌شمارد و می‌افزاید:

ما در نوشته‌های متعدد این نکته را بیان کردیم که خبر واحد یقین‌آور نیست و حتی اگر راویان معتبری آن را نقل کنند نمی‌توان آن را صحیح دانست... تا آنجا که پاره‌ای از اصحاب ما معتقدند که عمل بر طبق مقتضای خبر واحد جایز نیست و حتی نمی‌توان عقلاً به حکم آن تعبد ورزید.

جای شگفتی نیست که محدثان شیعه به نقد اندیشه‌های وی روی آورند. برای مثال رضی الدین طاووس متوفای ۶۶۴ هـ سید مرتضی را به سبب دلمشغولی به مباحث کلامی و عدول از سنت سلف صالح سخت مورد انتقاد قرار داده است.

اما به رغم گرایش‌های عقلی، شیخ مفید و سید مرتضی هرگونه رأی و اجتهاد را باطل دانسته و بر اهمیت و برتری نص تأکید داشتند. آنها از سوئی پایه‌گذار اجتهاد بودند و از سوی دیگر هر گونه استنباط عقلی را رد و ابطال می‌کردند. همین تعارض را در شیخ طوسی نیز می‌توان مشاهده کرد.

این تعارض و دوگانه اندیشی چنانکه اشاره شد و بعداً نیز خواهیم گفت، مولود برداشتی است که عموم شیعیان درباره جایگاه و نقش امام معصوم معتقد بودند. اگر امام نه تنها حافظ شریعت بلکه بیانگر آن نیز باشد و اگر دانش امام معصوم همانند پیامبر از سرچشمه وحی و در نتیجه خطاناپذیر باشد و اگر هیچ تفاوتی بین خدا و آنها جز در عبودیت نباشد، دیگر چه مجالی برای اجتهاد در برابر حدیث آنان باقی می‌ماند؟

علاوه بر این مشروعیت امام یکسره مبتنی بر نص است وشیعیان عموماً انکار امامت علی (ع) از سوی جمهور مسلمانان را به منزله نخستین عدول از نص می‌شمارند. بنابر این فقیهان همواره بیم آن داشتند که گشودن باب اجتهاد به انکار و نفی نص و در نتیجه بطلان امامت بینجامد.

فقهای شیعه علم امام را گونه‌ای اجتهاد نمی‌دانند بلکه تعالیم پیامبر و الهام از طرف خدا و همسنگ وحی می‌شمارند. اما خواهیم گفت که اصحاب امامان و ارتکاز مسلمین زمان پیامبر و ائمهٔ اطهار چنین نبوده و این باور تدریجاً در طول زمان شکل گرفته است.

در هر حال در فقه شیعه واژه اجتهاد تا اواخر قرن ششم بر معنایی منفی دلالت داشت اما رفته رفته با پیشرفت قابل توجهی که در پژوهشهای فقهی به دست آمد واژه مذکور از معنای اولیه‌اش فاصله گرفت و معنای تازه‌ای یافت.

محمد باقر صدر ره بر آن است که کتاب معارج الاصول نوشته محقق حلی (متوفای ۶۷۶ هـ) قدیمی‌ترین نوشته‌ای است که تحول معنائی مذکور را منعکس کرده است. محقق حلی در فصلی از کتاب مذکور با عنوان «ماهیت اجتهاد» می‌گوید:

اجتهاد در عرف فقها به معنای بذل جهد در استنباط احکام شرعی است و به این اعتبار، استنباط احکام از ادله شرعی اجتهاد نامیده می‌شود زیرا مبتنی بر اعتبارات نظری‌ای است که غالباً از ظواهر نصوص به دست نمی‌آیند خواه این دلیل قیاس باشد و یا غیر قیاس. بدین ترتیب قیاس نیز یکی از اقسام اجتهاد خواهد بود.

اگر اشکال شود که در این صورت امامیه نیز در زمره اهل اجتهاد قرار می‌گیرد، در پاسخ می‌گوییم که واقعیت امر همین است، اما این سخن ایهام دارد. از این حیث که قیاس نیز در شمار اقسام اجتهاد است. بنابر این اگر قیاس استثنا شود ما نیز در تحصیل احکام از منابع نظری اهل اجتهاد هستیم.

عبارت فوق به وضوح نشان می‌دهد که واژه اجتهاد همچنان در ذهنیت شیعه معنای اولیه آن را تداعی می‌کرده و معترض از اینکه فقیهان امامیه، مجتهد خوانده شوند اکراه داشته است.

تحولات سیاسی در قرن هفتم و هشتم به تثبیت موقعیت فقیهان شیعه انجامید و آنان به عنوان نایبان امام غائب(ع) معرفی شدند که وظیفه استنباط و بیان احکام شرعی بر دوش آنان نهاده شده است تا آنجا که محقق کرکی (متوفای ۹۴۰ هـ) فقیه

مبسوط الید حکومت صفوی، به رغم اینکه اجتهاد مترادف با رأی و قیاس و استحسان را باطل می‌شمارد[1] از ضرورت فتح باب اجتهاد سخن می‌گوید[2].

ظهور مکتب اخباریگری در قرن یازدهم و انتقاد گزنده‌ای که اخباریان از گرایشهای عقلی داشتند، اجتهاد و حدود معنائی آن را وارد مرحلهٔ تازه‌ای کرد. اخباری‌ها با تأکید بر نقش و اهمیت امام معصوم و ضرورت رجوع و اخذ از آنان در فهم و بیان احکام، سایر راههای استنباط احکام را مردود می‌شمردند از جمله طریق اجتهاد را که تنها مشتمل بر پاره‌ای از اصول و استدلالهای نظری است که مفید قطع و یقین نیست. آنان برای ابطال اجتهاد کوشیدند تا معنای اصطلاحی آن را به معنای نخستین آن باز گردانند که مترادف با رأی و قیاس و استحسان است. آنها در این زمینه خاطر نشان می‌کردند که اجتهاد، بدعت اهل سنت است و شیعیان راستین از دیرباز، تنها به تعالیم امامان معصوم عمل می‌کردند. اما بر آمدن دوران غیبت، زمینه‌ساز وقوع انحراف در این جریان اصیل شد و پاره‌ای از شیعیان یا به سبب تأثیرپذیری از آموزه‌های فقیهان اهل سنت و یا در هر حال، با انگیزه دفاع از اصالت و استقلال تشیع و در پاسخ به این شبهه که شیعیان تنها مشتی راویان حدیثند که نه علم کلام مستقلی دارند و نه اصول فقه تدوین‌یافته‌ای، به تصنیف کتابهایی در کلام و اصول فقه روی آوردند و به مشروعیت اجتهاد قائل شدند.

اخباری‌ها، محمد بن احمد بن جنید اسکافی و حسن بن ابی عقیل عمانی را در صدر کسانی قرار دادند که با مغفول نهادن روش و منش اصحاب راستین ائمه و پیروی از آموزه‌های معتزله به علم کلام و اصول فقه روی آوردند تا آنجا که ابن جنید به قیاس عمل کرد. پس از او علامه حلی و شهید اول و دوم و محقق ثانی نیز از همین شیوه پیروی کردند و حتی مدعی شدند که بسیاری از روایات امامیه از اصول برگرفته شده است.

اخباری‌ها در نقد این دیدگاه که امامان وظیفه خود را بیان اصول و قواعد کلی دانسته و استنتاج احکام جزئی را بر عهدهٔ پیروان خود گذارده‌اند و این خود سند مشروعیت اجتهاد است، می‌گویند این روایات تأسیس اصول را وظیفه انحصاری امامان می‌شناسند به گونه‌ای که هر اصلی که مستند به کلام آنها نباشد فاقد اعتبار و مشروعیت است از سوی دیگر مفاد این روایات، اجتهد یا تأسیس اصول کلی نیست بلکه مفاد آنها جواز پاره‌ای از مصادیق جزئی از اصول کلی است مانند اصل طهارت و یا اصل حلیت. بنابر این احادیث بیش از هر چیز مؤید دیدگاه اخباری‌هاست زیرا معنای آنها این است که

استنباط احکام نظری در توان رعیت نمی‌گنجد بلکه وظیفه ما امامان است که احکام الهی را در قالب قواعد کلی بیان کنیم و بر رعیت است که از آن قواعد کلی مصادیق جزئی را استخراج کند[3].

در هر حال اختلاف در میان طرفداران و منکران اجتهاد بر سر معنا و تبیین ماهیت اجتهاد سبب شد تا طرفداران آن، گزارشهای موجود از علمای سلف را مورد بررسی مجدد قرار دهند. یکی از این گزارشها به ابن جنید فقیه دوره‌های نخستین تشیع اختصاص دارد که نخستین بار شیخ مفید آن را مطرح کرد و وی را به استفاده از قیاس در قلمرو تشریع متهم نمود. علاوه بر این او را به خاطر اینکه اعمال رأی را به امامان شیعه نسبت داده سخت مورد انتقاد قرار داد.[4]

این گزارش بعدها دست‌مایهٔ اخباری‌ها قرار گرفت و مجتهدان را به بدعت در دین و خروج از دائره مذهب تشیع متهم کردند. در مقابل مجتهدان اصولی در مقام دفاع از خود ناگزیر گزارش فوق را مورد بازنگری قرار دادند.

سید مهدی بحر العلوم(متوفای ۱۲۱۲ هـ) شاگرد برجسته وحید بهبهانی، در شمار همین مجتهدان قرار دارد. وی در کتاب الفوائد الرجالیة پس از اشاره به سخنان شیخ مفید، این پرسش را مطرح می‌کند که اگر بطلان قیاس از ضروریات مذهب امامیه است و احادیث متواتری از امامان از آن منع کرده است به گونه‌ای که منکر آن مرتد شمرده می‌شود و دیگر نمی‌توان او را ثقه دانست چگونه ابن جنید به رغم به کارگیری قیاس، این همه در میان فقهای شیعه از اعتبار و اهمیت برخوردار است.

سپس می‌افزاید: اگر راوی این گزارش فقیه آگاهی چون شیخ مفید نبود به طور حتم می‌توانستیم واژه قیاس را به قیاس

---

۱ - علی بن عبد العالی الکرکی العاملی، طریق استنباط الاحکام، منشورات مکتب الاسلامیة الکبری، قم، ۱۳۹۶، ص ۸.

۲ - علی بن عبد العالی الکرکی العاملی، طریق استنباط الاحکام، منشورات مکتب الاسلامیة الکبری، قم، ۱۳۹۶، ص ۱۶-۱۷.

۳. الفوائد المدنیة ص ۱۵۴.

۴ - مصنفات شیخ مفید، اجوبة المسائل السرویة، ج ۷، ص ۷۲-۷۴.

اولویت و یا منصوص العلة تفسیر کنیم که گرچه همانند قیاس هستند، اما در زمره قیاس باطل قرار ندارند. سپس برای ایجاد سازگاری میان گزارش منقول از شیخ مفید درباره ابن جنید و ارج و اعتباری که وی نزد فقیهان شیعه دارد به عنصر زمان و فاصلهٔ زمانی میان ما و دوره‌های اولیه اشاره می‌کند و می‌گوید چه بسا به موجب همین فاصلهٔ زمانی، بسیاری از شواهد و قرائن موجود در آن دوره از میان رفته باشد و دیگر نتوان مانند پیشینیان دربارهٔ معنای برخی از واژه‌ها نظر روشن و قاطعی ابراز کرد. و چه بسا قیاس در شمار این واژه‌ها باشد زیرا طبق گفته سید مرتضی برخی از محدثان معتبر امامیه مثل فضل بن شاذان، یونس بن عبدالرحمان و دیگران نیز قیاس را معتبر می‌دانستند و به مقتضای آن عمل می‌کردند[1]. شیخ صدوق نیز در کتاب من لایحضره الفقیه در باب «میراث الابوین مع ولد الولد» استعمال قیاس را به فضل بن شاذان نسبت می‌دهد.[2]

بدین ترتیب معلوم می‌شود که به کارگیری قیاس تنها به ابن جنید محدود نمی‌شود و برخی از بزرگان شیعه نیز به آن عمل می‌کردند. پس نمی‌توان انکار قیاس را در زمره ضروریات مذهب شیعه قلمداد کرد. همین حکم در باب نظریه عمل به رأی از سوی امامان شیعه نیز صدق می‌کند یعنی چه بسا در آن دوره برخی فقها عمل به رأی می‌کردند.

بحر العلوم سپس به گفته جد خود سید محمد طباطبائی در کتاب «تحفة الغری» استناد می‌کند که به نقل از شهید ثانی حصول ایمان را تنها مشروط به تصدیق امامت ائمه و اعتقاد به وجوب اطاعت از آنها دانسته است بدون آنکه اعتقاد به عصمت آنان شرط باشد. شهید ثانی مدعی است که بسیاری از راویان عالی مقام شیعه نیز چنین بوده‌اند یعنی امامان را تنها عالمانی پرهیزگار می‌شمردند که به امر خداوند اطاعت از آنها واجب است بدون آنکه به عصمت آنها اعتقادی داشته باشند. با این حال امامان راویان مذکور را با ایمان و عادل می‌شمردند[3]. بحر العلوم دست آخر نتیجه می‌گیرد که در گذشته کاربرد قیاس به منزله خطای در مسائل فرعی است که مرتکب آن معذور بود و به منزله خروج از دین تلقی نمی‌شد[4].

یکی دیگر از کسانی که تلاش کرده است تا گزارش شیخ مفید درباره ابن جنید را مورد بازنگری قرار دهد آیة الله سیستانی از فقهای معاصر است. وی می‌گوید گر چه به ابن جنید عمل به قیاس نسبت داده شده است ولی چه بسا قیاس به معنای رایج امروزی آن نبوده است. بلکه مقصود از آن موافقت محتوائی با کتاب و سنت باشد. چنانکه می‌دانیم عالمان اصول در مقام ترجیح میان روایات متعارض، احادیث دال بر وجوب عرض حدیث به کتاب وسنت را به موافقت یا مخالفت نصی معنا کرده‌اند. اما با دقت بیشتر درمی‌یابیم که مراد واقعی آنان، موافقت یا مخالفت محتوائی است. یعنی مضمون حدیث باید با مبانی اسلامی مستفاد از کتاب و سنت سازگار باشد و این همان چیزی است که عالمان حدیث آن را نقد درونی احادیث می‌خوانند و در روایات منقول از ائمه(ع) نیز از آن به قیاس تعبیر شده است.[5]

آیة الله سیستانی سپس نتیجه می‌گیرد که شاید نسبت دادن قیاس به ابن جنید از این جهت باشد که وی در زمره فقیهانی بود که هر حدیثی را به سادگی نمی‌پذیرفت و تنها پس از بررسی دقیق محتوای آن بر آن صحه می‌گذاشت. یعنی درست در نقطه مقابل محدثانی که هر حدیثی را قطعی الصدور می‌شمردند بدون آنکه با معیار توافق محتوائی با کتاب و سنت آن را بسنجند.

وی در این زمینه به کتاب کشف القناع مرحوم تستری اشاره میکند که در آن نظر محمد بن قبه رازی متکلم سرشناس شیعه را بیان کرده است. ابن قبه معتقد بود که وجود این همه اختلاف در مذهب شیعه محصول راویان دروغپردازی است که پیوسته دست به جعل احادیث می‌زدند و شیعیان گذشته نیز از آنجاکه اهل نظر یا رأی نبوده و تنها مؤمنانی ساده و بی آلایش بودند که به هر کس اطمینان می‌کردند روایتش را می‌پذیرفتند و آن را نقل می‌کردند از این روست که زرارة بن اعین، جمیل بن دراج، عبد الله بن بکیر و یونس بن عبد الرحمان[6] که در پذیرش احادیث سختگیر بودند و پس از ملاحظه بسیار، حدیثی را معتبر

---

۱ - رسائل سید مرتضی، مسئلة فی ابطال العمل باخبار الاحاد، دار القرآن الکریم، قم، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۳۱۱.

۲ - *من لایحضره الفقیه*، ج ۴ ص ۱۹۷.

۳ - *الفوائد الرجالیة*، ج ۳ ص ۲۰۵ -۲۲۰.

۴ - *الفوائد الرجالیه*، ج ۳ ص ۲۲۱.

۵ - حسن بن جهم عن العبد الصالح قال اذا جائک الحدیثان المختلفان فقسهما علی کتاب الله و احادیثنا فان اشبهها فهو حق و ان لم‌یشبهها فهو باطل (وسائل الشیعة ج ۲۷ ص ۱۲۳)

۶ - اسد الله التستری، کشف القناع عن وجوه حجیة الاجماع، ط حجری ص ۸۲-۸۳.

می‌شمردند در میان شیعیان راست‌کیش ساده اندیش به إعمال قیاس یا رأی متهم می‌شدند.[1]

اجتهاد آزاد

معمولاً چنین تصور می‌شود که فقه شیعه در دوران حضور امام که از زمان حضور پیامبر آغاز شده و تا سال ۲۶۰ ادامه یافت دامنه‌ای بسیار محدود داشته است زیرا با وجود امامان و امکان دسترسی به آنان مجالی برای فقاهت و اجتهاد آزاد حاصل نبوده و فقه این دوره محدود به سماع و نقل حدیث از امامان بوده است. این تصور درست نیست و برای روشن شدن حقیقت امر باید چند نکته در مورد وضع و حال، طبیعت و معتقدات جامعه‌ی شیعی اعصار اولیه توضیح داده شود:

۱) بنابر آن چه از روایات مذهبی به دست می‌آید، امامان شیعه به تحریک و ایجاد زمینه‌ی تفکر تعقلی و استدلالی در میان شیعیان خود علاقه‌ی فراوانی داشته‌اند. در زمینه‌ی بحث‌های کلامی و عقیدتی تشویق‌ها و تحسین‌های بسیار از آنان نسبت به متکلمان شیعی زمان خود نقل شده است.[2]

در مسایل فقهی آنان به صراحت وظیفه‌ی خود را بیان اصول و قواعد کلی دانسته و تفریع و استنتاج احکام جزیی را به عهده‌ی پیروان خویش گذارده‌اند.[3] این نکته را گاه حتی در پاسخ سؤالات اصحاب خویش خاطر نشان ساخته و بدانان تذکر می‌داده‌اند که پاسخ مسأله‌ی ایشان با روش استدلالی و اجتهادی از اصول کلی و مسلم حقوقی اسلامی قابل استنتاج است.[4] در برخی روایات به روشنی تمام طرز اجتهاد صحیح و روش فقه استدلالی را بر اساس سنت شخصاً پیروی نموده و از این راه تبعیت از این شیوه را به یاران و اصحاب خویش آموخته‌اند.[5]

۲) دوره‌ی حضور امامان از نظر تنوع گرایش‌های اعتقادی میان شیعیان و اصحاب ائمه، دوره‌ای کاملاً ممتاز است. بسیاری از اصحاب ائمه و دانشمندان شیعی در آن اعصار متکلمانی برجسته بوده[6] و آراء و انظار دقیقی در مسایل کلامی از برخی از آنان چون هشام بن الحکم و هشام بن سالم و زرارة بن اعین و مؤمن الطاق و یونس بن عبد الرحمن از قرن دوم و بزنطی و فضل بن شاذان از قرن سوم نقل شده است.[7]

بسیاری از مکتب‌های کلامی دیگر رایج در آن اعصار در میان متکلمان شیعی قرون اولیه هوادار داشته[8] که امروزه وجود چنین گرایش‌هایی در میان شیعیان آن عصر باتعجب تلقی می‌شود. دانشمندان متأخر از وجود چنین گرایش‌ها نتیجه‌گیری کرده‌اند که در مذهب شیعی جز در مورد پنج=اصل بنیادی مذهب هرگونه نظر و رأی مستند به طرز تفکر شخصی آزاد و مجاز است.[9]

اختلافات مکتبی در مسایل کلامی موجب پیدایش گرایش‌ها و گروه‌ها و دسته‌بندی‌های مختلف و پدید آمدن بحث‌های حاد میان اصحاب ائمه گردید.[10]

---

۱ - عدنان القطیفی، *الرافد فی علم الاصول*.(تقریرات بحث السید السیستانی) قم، ۱۴۱۴، ج ۱ ص ۱۱-۱۲.

۲. رجوع شود به کشی: ۲۶۸ و ۲۷۸ و ۴۸۴ - ۴۹۰ و ۵۳۸ و ۵۴۲ / قهپایی ۶: ۲۲۳ - ۲۳۰ و ۲۹۳ و ۳۰۷ /کافی ۱: ۱۶۹ - ۱۷۴ / مفید، تصحیح الاعتقاد: ۱۷۱ - ۱۷۲.

۳. «علینا القاء الاصول و علیکم بالتفریع» جامع بزنطی: ۴۷۷/ وسائل الشیعه، ۴۱:۱۸. الحق المبنی، فیض، ۷.

۴. از باب نمونه ببینید کافی ۳: ۳۳/ تهذیب ۱: ۳۶۳ / استبصار ۱: ۷۷-۷۸/ وسائل ۱: ۳۲۷ / جامع احادیث‌الشیعه ۱: ۱۱۶-۱۱۸.

۵. برای نمونه رجوع شود به کافی ۳: ۸۳-۸۸/ وسائل ۲: ۵۳۸-۵۳۹ و ۵۴۲ و ۵۴۶ و ۵۴۷-۵۴۸.

۶. رک: کتاب خاندان نوبختی، عباس اقبال، به خصوص صفحات ۷۵-۸۴.

۷. توحید صدوق: ۹۷-۱۰۴/ الفصول المختاره مفید: ۱۱۹-۱۲۱ اوایل المقالات او: ۱۳۱ / کشی: ۲۶۸ و ۲۷۵ و ۲۸۴-۲۸۵ و ۴۹۰ و ۵۴۰-۵۴۴/ قهپایی ۶: ۸/ رضی الدین قزوینی، ضیافة الاخوان: ۱۸۰-۱۸۱/ بحار ۳: ۲۸۸و ۳۰۰ و ۳۰۳ و ۳۰۵/ تعلیقات منهج المقال بهبهانی: ۸/ کشف القناع کاظمی: ۱۹۸-۲۰۰/ ابوعلی: ۴۵ و ۳۴۶/ تنقیح المقال: مقدمه: ۲۰۸-۲۰۹/ کاظمی نگارنده‌ی مقابس آراء و معتقدات کلامی اصحاب ائمه را در کتابی با نام المناهج گرد آورده است. کشف القناع: ۷۱. نیز ببینید: صفایی: ۳۶-۶۸. نیز آراء نوبختیان در اوایل المقالات مفید.

۸. ببیند المسایل السرویه مفید: ۲۲۱/ اوائل المقالات: ۷۷/ مرتضی، رسالة فی ابطال العمل باخبار الآحاد: ۱۴۲ب/ شیخ، عدة: ۵۴-۵۵/ همو، فهرست: ۱۹۰/ ابن شهر آشوب، معالم العلماء: ۱۲۶/ جامع الرواة اردبیلی ۲: ۲۳۴/ بحار ۳: ۳۰۴/ فتونی، تنزیه القمیین: ۴/ قهپایی ۵: ۱۷۷/ نجاشی ۲۸۹.

۹. ابوعلی: ۴۵ و ۳۴۶.

۱۰. کشی: ۲۷۹-۲۸۰/ توحید صدوق: ۱۰۰/ بحار ۳: ۲۹۴ و ۳۰۷/ کشف القناع: ۷۱-۸۴.

صحابه‌ی بزرگ هر یک برای خود گروهی مستقل داشتند و گاهی هر دسته، دسته‌ی دیگر را کافر می‌شمردند و کتاب‌ها در رد یکدیگر و به طرفداری از گروه‌های متخاصم نوشته‌اند. جالب است که گاهی افراد یک گروه در تمامی اصول فکری جز اصل پذیرفتن امامت ائمه با رهبر و رئیس علمی خود، اختلاف نظر پیدا می‌کردند. بسیاری از شیعیانی که گرد ائمه جمع شده بودند، به کار سماع و نقل احادیث مشغول بوده و از مباحثات و مناظرات کلامی دوری می‌جستند و نظر خوشی نسبت به متکلمان شیعی نداشتند. متکلمان که مورد تشویق و تحسین امامان بودند از آزارهای زبانی این افراد رنجیده می‌شدند و ائمه‌ی آنان را تسلی می‌دادند و به آنان می‌گفتند: باید با این گروه مدارا کرد، چه اندیشه‌ی آنان از درک نکات ظریف و دقیق عاجز است. محدثان قم نیز با متکلمان سخت در ستیز بودند و برخی از آنان روایات بسیاری در ذم و طعن دانشمندان و متکلمان می‌ساختند و به ائمه نسبت می‌دادند. کتاب‌ها در این مورد تدوین می‌نمودند. از طرف دیگر ائمه شیعیان خود را به همین متکلمان و کتاب‌های آنان ارجاع می‌دادند و حتی قمیان را به رغم دشمنی محدثان آن شهر، به دوستی و حرمت نهادن نسبت به متکلمان ترغیب می‌نمودند.

کتب رجال حدیث شیعی به خصوص رجال کشی پر است از موارد اختلافات عقایدی و گرایش‌های گوناگون کلامی میان شیعیان در قرون اولیه و درگیری‌ها و کشمکش‌های حادی که در این مورد جریان داشت و از هواداری ائمه نسبت به متکلمان و شواهد علاقه‌ی آنان به رشد و شکوفایی فکری شیعه.

امام رضا (ع) پیشوای هشتم شیعیان در پاسخ پیروان یونس بن عبد الرحمن که سایر هواداران امامان آنان را کافر می‌شمردند فرمود: شما را در راه رستگاری می‌بینم.

۳) در جامعه‌ی شیعی زمان حضور امامان، گرایش‌هایی وجود داشته که با طرز تفکر و اعتقاد سنتی شیعه در مورد امامان خویش مخالفت داشته است.

گروهی از صحابه برای امامان تنها نوعی مرجعیت علمی قایل بوده و آنان را دانشمندانی پاک و پرهیزکار (علماء ابرار) می‌دانسته‌اند و منکر وجود صفاتی فوق بشری از قبیل عصمت در آنان بودند. نظری که برخی از متکلمان شیعی دوره‌های بعد نیز از آن پشتیبانی کرده‌اند از جمله ابوجعفر محمد بن قبه رازی از دانشمندان و متکلمان مورد احترام شیعی در قرن چهارم که رئیس و بزرگ شیعه در زمان خود و آراء و انظار او مورد توجه و استناد دانشمندان شیعی پس از وی بوده است.. امامان را تنها دانشمندان و بندگانی صالح و عالم به قرآن و سنت می‌دانسته و منکر دانایی آنان به غیب بود.

شگفتا که با این وجود مشی عقیدتی او مورد تحسین جامعه‌ی علمی شیعه در آن ادوار قرار داشت و برخی از محدثان قم نیز مشابه چنین نظری را در مورد امامان داشته‌اند. گویا نوبختیان نیز چنین می‌اندیشیده‌اند.

گروهی از اصحاب امامان حتی معتقد بودند که آنان در مسایل فقهی مانند سایر فقهاء آن اعصار به اجتهاد آزاد شخصی (رأی) یا قیاس عمل می‌کنند و این نظر نیز مورد پشتیبانی وقبول گروهی از محدثان قم بود. از ابومحمد لیث بن البختری المرادی معروف به ابوبصیر که از دانشمندترین اصحاب امام صادق بوده و روایات بسیار در ستایش او از امامان رسیده و یکی از رؤساء و سرآمدان چهارگانه‌ی مذهب شیعی شمرده شده است، نظر غریب و سخن نادرستی در مورد علم امام در چند روایت نقل کرده که موجب شگفتی است.

به نظر می‌رسد این گونه ظرز تفکرها در مورد امامان موجب بود که بسیاری از صحخابه‌ی امامان گاه در مسایل علمی با آنان اختلاف نظر داشتند و بر سر مسایل مورد اختلاف به مناظره و بحث می‌پرداختند و حتی گاه در مسایل فقهی از آنان درخواست سند و مأخذ می‌نمودند. در مسایلی که اصحاب خود با یکدیگر اختلاف نظر داشتند گاهی اوقات کار به منازعه می‌کشید و به ترک دوستی و قطع رابطه میان آنان برای همیشه می‌انجامید. در حالی که بر اساس طرز تفکر سنتی شیعه به حسب قاعده باید در چنین مواردی، مورد اختلاف را بر امامان عرضه می‌کردند و از آنان می‌خواستند که واقع امر را بیان کنند. چنان که شیعیان معتقد، معمولا چنین مشکلاتی را با آنان در میان گذارده و کسب تکلیف می‌کردند.

۴) پیش‌تر گفته شد که اساس اجتهاد در فقه شیعه بر تحلیل و استدلال عقلی در چهارچوب نصوص قرآن و سنت است. مراد از این روش همان شیوه‌ی استدلال در منطق صُوری است که براساس اصول آن منطق، قطع آور و حجت است. روش ظنی

تمثیل منطقی که در فقه قیاس خوانده می‌شود و مبتنی بر کشف احتمالی علل احکام است، از آغاز راه یافتن خود در فقه اسلامی در قرن دوم، در فقه شیعه مردود بوده است اما در مواردی که علل احکام به صورت قطعی و اطمینان‌بخش قابل کشف باشد این کشف حجت و معتبر شناخته شده و به آن استدلال می‌شود.

در قرون اولیه محدثان که مخالف هرگونه استدلال عقلی بودند این گونه کشف‌های قطعی را نیز در حکم قیاس می‌شمردند و عمل به آن را و ناروا می‌دانستند. هم‌چنان که برخی از دانشمندان متأخرتر آن را قیاس مشروع می‌خواندند. باآن که این نوع از تحلیلات عقلی در واقع ربطی به قیاس در مفهوم سنتی آن ندارد. به‌نظر می‌رسد که به خاطر مشابهت ظاهری یا تشابه اسمی هر گونه استدلال و تحلیل عقلی در عرف مذهبی دوره‌های اولیه قیاس شناخته می‌شده و به این ترتیب اصحاب الحدیث، دستوراتی راکه در نهی از عمل به قیاس در روایات مذهبی شیعی رسیده است شامل آن نیز می‌دانسته‌اند.

در روایات مزبور، از اجتهاد آزاد شخصی یک فقیه در مسایل شرعی که آن را اصطلاحاً رأی می‌خواند نیز نهی و منع شده است. اصطلاح اجتهاد در عرف فقهی ادوار اولیه به معنی استدلالات غیر علمی و از جمله همین رأی به کار می‌رفته و پرهیزی که شیعه تا قرن‌های پنجم و ششم نسبت به کلمه‌ی اجتهاد داشته و مخالفت‌هایی که با اجتهاد در کتاب‌های کلامی شیعه اظهار گردیده و کتاب‌هایی که متکلمان شیعی مانند نوبختیان و ابوالقاسم علی بن احمد الکوفی در رد اجتهاد بوده است. وگرنه به معنی استدلال تحلیلی عقلی از قرن دوم به بعد در میان شیعه رایج بوده است و از اواخر قرن چهارم به صورت روش منحصر در مباحث فقهی درآمده است.

باتوجه به آن چه گذشت طبیعی است که روش‌های استدلالی و تحلیلی فقهاء شیعه‌ی قرون اولیه در نگرش سطحی محدثان که مخالف إعمال و استفاده از استدلال و تحلیل عقلی در فقه بودند نوعی عمل به رأی و قیاس تلقی گردد.

۵) در روایات مذهبی که بیشتر آن‌ها وسیله‌ی محدثان روایت شده است، گفته می‌شود که گروهی از صحابه‌ی امامان د رمواردی که حکم یک مسأله در قرآن و سنت صریحاً بیان نشده است به قیاس عمل می‌نموده‌اند. در برخی روایات دیگر از عمل آنان بر اساس رأی نیز سخن رفته است.

گروهی از دانشمندترین صحابه‌ی امامان که آراء و اجتهادات دقیقی از آنان در مآخذ فقهی نقل شده است به پیروی از قیاس متهم گردیده‌اند. فضل بن شاذان نیشابوری فقیه و متکلم معروف شیعی و نگارنده‌ی کتاب ایضاح (م ۲۶۰) که آراء او در مباحث طلاق و ارث و برخی مسایل دیگر از فقه و مباحث عقلی اصول فقه شیعی د ردست و مورد توجه است، یونس بن عبد الرحمن که نظرات وی در مباحث خلل صلاة و زکات و نکاح و ارث فقه نقل شده است، زرارة بن اعین کوفی، جمیل بن دراج که دانشمندترین صحابه‌ی امام صادق پیشوای ششم شیعه بود، عبدالله بن بکیر که از فقهاء بزرگ شیعی در قرن دوم است و گروهی دیگر از مشهورترین صحابه از این جمله‌اند که به عنوان عمل به قیاس مورد طعن قرار گرفته‌اند. در حالی که تقریباً قطعی است که آنان در فقه پیرو روش استدلالی و تحلیلی بوده‌اند نه پیرو قیاس سنی. فتاوای آنان که بسیاری از موارد آن را مؤلف کشف القناع گرد آورده است ،خود بهترین دلیل بر صحت این مدعاست.

از مجموع آن چه در این پنج بند گفته شد روشن گردید که در دوره‌ی حضور امام دو گونه فقه در جامعه‌ی شیعی وجود داشته است. یک جنبش استدلالی و اجتهادی و تعقلی که در مسایل فقهی با در نظر گرفتن احکام و ضوابط کلی قرآنی و حدیثی به اجتهاد معتقد بوده و یک خط سنت‌گراتر که به نقل و تمرکز بر احادیث تکیه داشته وکاری اضافی به صورت اجتهاد متکی بر قرآن و سنت انجام نمی‌داده است. بندهایی که از رسائل فقهی فقهاء دوره‌ی حضور مانند فضل بن شاذان و یونس بن عبد الرحمن در آثار دوره‌های بعد نقل شده است به خوبی نشان می‌دهد که کار تدوین و تجزیه‌ی فقه از حدیث، برخلاف نظریه‌ی متداول، از اواخر قرن دوم و اوایل سوم آغاز شده بوده است.

در کتاب‌های علم رجال حدیث شیعه و سایر مآخذ از بسیاری از فقهاء شیعه در قرون نخست و زمان حضور امامان یاد شده است. در فهرست ابن ندیم نیز نام و فهرست آثار جمعی از آنان دیده می‌شود. آراء و انظار برخی از ایشان و دیگر فقهاء شیعی این عهد در متون فقهی ادوار بعد نقل گردیده و مورد اعتناء و توجه بوده است.

انسداد باب علم و حجیت خبر واحد

در علم اصول بحث به اینجا می‌رسد که اولاً ما قطع داریم تکالیفی در شریعت برای ما وجود دارد که باید آنها را مراعات کنیم. از سوئی باب علم بر ما مسدود است یعنی راههای قطعی برای شناخت آنهانداریم. ولی ظنون معتبر برای شناخت آنها وجود دارد. و چون از طریق خبر واحد و دیگر راه‌های معتبر (هرچند غیر قطعی) به بخش معتنابهی از تکالیف دست پیدا می‌کنیم، علم اجمالی ما منحل می‌شود و بعد از عمل به آنها، دیگر به وجود تکالیفی بیش از آنچه با فحص در جوامع روائی پیدا کرده‌ایم یقین پیدا نمی‌کنیم و شک بدوی در تکلیف، مجرای اصل برائت است.

این سخن باید کمی شکافته شود. آیا ممکن است خداوند حکیم، عالَم را برای انسان و انسان را برای پیمودن راه حق آفریده باشد ولی در عین حال ابزار شناخت راه حق را از او مضایقه کند؟ آیا معقول است خداوند در قرآن هفتاد مرتبه از پیروی از گمان نهی کند ولی برای شناخت راه حق جز طریق ظنی در دسترس بندگانش قرار ندهد؟ دولت‌ها تا حکم خود را به مردم ابلاغ نکنند یا وسیلهٔ علم به آن را در اختیار آنها نگذارند از ملّتِ نمی‌توانند انتظاری داشته باشند. پس چگونه بر خدای توانا و مهربان روا می‌شمارید که برای شناخت تکالیفش او را به احادیثی واگذار کند که صدها دست ناپاک در آن دخالت کرده است. چنانکه در ادامه بحث ملاحظه خواهید کرد، بازار احادیث و اخبار آن قدر آشفته است که به احادیث موجود در معتبرترین کتاب شیعه یعنی کتاب کافی نیز نمی‌توان اعتماد کرد تا چه رسد به مجموعه‌هائی مثل بحار الانوار که هر رطب و یابسی در آن جمع شده است!

ما معتقدیم خداوند راه قطعی برای شناخت دینش در دسترس همگان قرار داده است. لحن و تأکید آیات ناهیه از پیروی از ظن و گمان به گونه‌ای است که هیچ تخصیص و تأویلی را بر نمی‌تابد و به اصطلاح آبی از تخصیص است یعنی نمی‌توان آن آیات را ناظر به اصول عقائد دانست. وانگهی مگر فروع فاقد اهمیت است که در اصول باید اعتماد به علم نمود و در فروع اعتماد به ظن، معنای این سخن آن است که در فروع اگر به حق هم نرسند و بر خلاف حق هم عمل کنند اشکالی ندارد! مگر شناخت احکام الهی و تکالیف خلق اهمیتش از یک تومان پول کمتر است؟ اگر هزار نفر در دادگاه اینطور شهادت دهند که هر یک از ما نود و نه در صد احتمال می‌دهیم حسن یک تومان به حسین بدهکار باشد. این شهادت‌ها همه رد خواهد شد و به چنین ظنی هیچ بها نمی‌دهند و می‌گویند شهادت باید مبتنی بر علم باشد. چطور است که برای اثبات حکم الهی که هیچ چیزی در اهمیت به آن نمی‌رسد ظن و گمان کافی است؟!

شیخ انصاری تلاش می‌کند به هر قیمتی خبر واحد غیر محفوف به قرائن را به کرسی بنشاند. برای این منظور چاره‌ای ندارد جز آنکه بگوید آیات ناهیهٔ از عمل به ظن مربوط به اصول عقائد است. ولی توجه ندارد که اکثر این آیات در مورد احکام شرعی است نه اصول عقائد! یعنی نص در حرمت تبعیت از ظن در احکام فرعی است! ملاحظه کنید:

۱. وَ ما لَکُم الا تَأکُلوا مِمّا ذُکِرَ اسمُ اللّهِ عَلَیه وَ قَد فَصَّلَ لَکُم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه و ان کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم ان ربک هو اعلم بالمعتدین(۶/۱۱۹).

۲. قد خسر الذین قتلوا اولادهم سفهاً بغیر علم و حرموا ما رزقهم الله افتراء علی الله قد ضلوا و ما کانوا مهتدین(۶/۱۴۰).

۳. ثَمانِیَةَ اَزْواجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَیْنِ قُلْ آلذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ اَمِ الْاُنْثَیَیْنِ اما اشتملت علیه ارحام الانثیین نبئونی بعلم ان کنتم صادقین (۶/۱۴۳).

۴. وَ مِنَ الْاِبِلِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ قُلْ آلذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ اَمِ الْاُنْثَیَیْنِ اما اشتملت علیه ارحام الانثیین ام کنتم شهداء اذ وصیکم الله بهذا فمن اظلم ممن افتری علی الله کذباً لیضل الناس بغیر علم ان الله لایهدی القوم الظالمین(۶/۱۴۴).

۵. سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا و لا آباؤنا و لا حرمنا من شیی کذلک کذب الذین من قبلهم حتی ذاقوا بأسنا قل هل عندکم من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون الا الظن و ان انتم الا تخرصون(۶/۱۴۸).

۶. قُلْ هَلُمَّ شُهَدائَکُمُ الَّذینَ یَشْهَدُونَ اَنَّ اللّهَ حَرَّمَ هٰذا فَاِنْ شَهِدُوا فَلاتَشْهَدْ مَعَهُمْ وَ لاتَتَّبِعْ اَهْواءَ الَّذینَ کَذَّبُوا بِاٰیاتِنا وَ الَّذینَ لایُؤمِنُونَ بِالْاٰخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ(۶/۱۵۰).

شیخ حر عاملی در کتاب «الفوائد الطّوسیة»[1] بعد از ذکر آیات ناهیه از عمل به ظن می‌نویسد

«و تخصیص هذه الایات باصول الدین کما وقع من الاصولیین بناء علی ان الضرورة الجأت الی العمل بالظن اما مطلقاً کما قاله العامة او فی زمن الغیبة کما قاله بعض الخاصة ضعیف لا وجه له»

کوتاه اینکه هر آنچه را که به دین استناد می‌دهیم باید علمی باشد چه امور اعتقادی و چه احکام فرعی و فرعی بودنش از اهمیت آن نمی‌کاهد چرا که صرفاً اصطلاح است و احکام الهی بسیار اصیل و حیاتی است و آن قدر مهم است که پیامبر نیز حق کم و زیاد کردن آن را ندارد و الا به قهر الهی گرفتار می‌شود.

پس این سخن که عمل به خبر واحد سیره عقلائی است و در همه عُرف‌ها به خبر واحد عمل می‌شود و شارع نیز از آن ردع نکرده است از بُن باطل است.

اولاً عُقلا تا به صحت خبری وثوق پیدا نکنند به آن عمل نمی‌کنند. عدالت و فسق گوینده چندان مهم نیست آنچه برای عُقلا مهم است اطمینان به مضمون خبر است. به همین دلیل گاه از فاسقی که انگیزه دروغ در او نمی‌بینند و خبر نیز چندان اهمیت ندارند، قبول می‌کنند و گاه از عادل درجهٔ یک نیز قبول نمی‌کنند چرا که محتمل می‌دانند علی رغم عدالتش در آن مورد خاص دروغ بگوید مثل کسی که به خواستگاری دخترِ شخص عادلی رفته و خود پدر دختر از کمالات و شایستگی‌های دختر خبر دهد. در چنین موردی عُقلا اصلاً به گفته پدر ترتیب اثر نمی‌دهند تا آنکه از طرق دیگر آن مطالب تأیید شود. و اگر کسی به صرف گفته پدر اقدام به ازدواج کند نزد عقلا نکوهش می‌شود و عذر او که گوینده عادل بود، هرگز پذیرفته نیست.

ثانیاً هر عرفی از همین قاعده تبعیت می‌کند یعنی به خبر ثقه بهائی نمی‌دهد مگر آنکه به مضمون آن اطمینان پیدا کند و ثالثاً شارع از عمل به ظن (قبل از تبیّن) حاصل از هر طریقی خواه خبر عادل یا خبر فاسق نهی کرده است.

اگر در قرآن تدبر کنیم امهات احکام را در آن می‌یابیم و بخشی از احکام را نیز با اخبار متواتر و توأم با قرائن قطعیه می‌توان شناخت. در بقیه نیز معیار اصل برائت است. یعنی ما از اصالت البرائه جز با دلیل قطعی نمی‌توانیم رفع ید نماییم. هر چه با دلیل قطعی ثابت نشد بر اباحه و حلیت اولیه باقی است.

آنچه باعث شد فقهای ما به اخبار آحاد رو آورند این تلقی نادرست است که **خدا در تمام وقایع و حوادث حکم خاصی دارد و آن حکم در کتاب و سنت موجود است** و ما باید آن را پیدا کنیم و به آن عمل کنیم. از سوئی فروعات فقهیهٔ عامه را نیز دیدند و خواستند پا به پای آنها، فقهی با فروعات فراوان عرضه کنند. این دو عامل باعث شد که به اخبار آحاد متوسل شوند و فقهی مشحون از مطالب نامعقول عرضه کنند. و حال آنکه، امتیاز مکتبی که داعیه خاتمیت دارد این نیست که در هر حادثه‌ای حکمی داشته باشد بلکه بر عکس، آن است که احکام الزامی آن بسیار محدود باشد تا دست پیروانش باز باشد و در هر موقعیتی به تناسب آن موقعیت و در راستای اصول کلی آن مکتب، موضعی عاقلانه بگیرند.

چکیده سخن اینکه باب علم به احکام دین مسدود نیست و راه قطعی و یقینی به احکام، مفتوح است ولی احکام دین، بسی مختصرتر و سهل‌تر از آن است که تبلیغ شده است و برای فهم آن نیازی به این راه‌های تو در تو نیست.

شیخ طوسی که پایه‌گذار حجیت اخبار آحاد است در اینباره سخنان متناقض دارد. در کتاب «عدّه» عمل به اخبار آحاد در اصول عقائد را به برخی از غافلان و ناآگاهان اصحاب حدیث نسبت می‌دهد ولی در احکام الهی همین اخبار را به طور مطلق حجت می‌داند.

به شیخ طوسی باید گفت دین خدا چه اصول آن و چه فروع و احکامش، باید مستند به وحی باشد. همانطور که در اصول، عمل به خبر واحد را باطل می‌دانید در فروع نیز باید باطل بدانید. استناد اخبار خالی از قرائن قطعیه به صاحب شریعت جایز نیست چون به صدور آنها از شارع یقین حاصل نمی‌شود. بنابر این دیدگاه شیخ طوسی در اصول و فروع ناقض یکدیگرند.

اولین کسی که باب عمل به خبر واحد را در اسلام گشود ابوبکر بود که گفت سمعت رسول الله(ص) یقول نحن معاشر الانبیاء لانورث ما ترکناه صدقة و در نقل این روایت احدی از صحابه موافقت نکرد. یعنی کس دیگری ادعا نکرد که این

---

1. الفوائد الطوسیة، ص ۴۰۴.

حدیث را از پیامبر شنیده است. تا زمان معاویه که ابوهریره گفت سمعت النبی(ص) یقول نحن معاشر الانبیاء لانورث. چرا وقتی که حضرت زهرا(ع) فدک را از معاویه مطالبه کرد با آنکه ابوهریره در مدینه بود شهادت نداد که چنین حدیثی از پیامبر شنیده است؟ آیا هیچ عاقلی می‌پذیرد که پیامبر به ابوبکر سخنی بگوید که هیچ ربطی به او نداشته باشد؟ می‌دانیم نبوت به رسول خدا ختم شد و تا قیامت پیامبری نخواهد آمد. پس این حدیث مستقیماً به فاطمه و ازواج پیامبر مربوط می‌شود و نه هیچکس دیگر. آیا پیامبر چنین سخنی را باید به دختر و همسران و داماد خود بگوید یا به کسی که دارائی شخصی او هیچ ربطی به او ندارد؟

ابوبکر که از فاطمه زهرا سلام الله علیها، شهود می‌طلبید آیا نباید شهود و قرائنی برای این شنیدهٔ خود ارائه دهد؟

باری ابوبکر با رندی خاصی باب عمل به خبر واحد را گشود و به تدریج شیوع یافت و این درد بی درمان به شیعه نیز راه یافت و مولود آن دینی وارونه و احکامی ناموزون و بی‌قواره شد!

انحراف فقه اسلام از عصر خلفاء آغاز شد. عصری که در آن عمل به ظن یعنی قیاس و استحسان و مصالح مرسله و اخبار آحاد شروع شد و در زمان عثمان رو به فزونی نهاد تا نوبت به معاویه رسید. وی برای سیطره بر کشور پهناور اسلامی ناچاربود مخالفان خود را که پیروان علی(ع) و خوارج بودند با تمام قوا سرکوب کند و چون می‌دانست در فضای دینی آن روزگار جز از راه دین نمی‌توان به هدف رسید، فقها، قضات، راویان حدیث، ائمه جمعه و جماعات، وعاظ و خطبا را بسیج کرد تا با تفسیر وارونه و تحریف معانی قرآن و جعل اخبار، بنیان حکومت خود را تحکیم بخشد.

بدین سان حجیّت ظنّ مجتهد دربین عامه رسوخ یافت. وقتی با این اعتراض روبرو می‌شدند که ظن وگمان چه بسا به هدف اصابت نکند می‌گفتند للمخطیء اجر واحد فقیهی که اشتباه کند نیز مأجور است!

تنها کسانی که به این شیوه معترض بودند خاندان علی(ع) و ائمهٔ اهلبیت بودند. اختلاف بین عامه و ائمه اهلبیت بر سر مسأله عمل به ظن یعنی عمل به آرای اشخاص بود. طریقهٔ شیعه که مأخوذ از عترت بود پیروی از قرآن و سنت قطعیه و دلیل عقل بود نه ظن و گمان شخصی. شیعه حکم را در انحصار خدا می‌دانست نه آرای خلق که به ظن و گمان فتوی می‌دادند و به خدا منسوب می‌کردند و بر دامنه اختلافات می‌افزودند چرا که هر کس که اطلاعی از لغت و حدیث و اصول فقه داشت می‌توانست به ظن خود عمل کند و به اصطلاح اجتهاد کند.

معذلک قدمای شیعه عمل به خبر واحد را جایز نمی‌دانستند و در آن اعصار تمایز شیعه به انکار قیاس و خبر واحد بود. عضدی می‌گوید: عمل به خبر واحد واجب است بر خلاف دیدگاه کاشانی و ابن داوود و رافضة.

این سند نشان می‌دهد که شیعه یکپارچه خبر واحد را طرد می‌کردند و این مسأله در بین آنها اختلافی نبود و الا می‌گفت «بعضی از رافضه».

عضدی و همفکرانش به عمل ابوبکر به خبر مغیرة در میراث جده، و عمل عمر به خبر عبدالرحمن در جزیهٔ مجوس و عمل صحابه به خبر ابوبکر که گفته است: الائمة من قریش، و الانبیاء یدفنون حیث یموتون، و نحن معاشر الانبیاء لانورث، استناد می‌کنند.

شیخ طوسی و پیروانش که معتقد به حجیت خبر واحدند نام احدی از فقهای قبل از سید مرتضی را نیاورده‌اند که معتقد به خبر واحد باشد و در هیچ کتابی نیز وجود ندارد. بنابر این همانطور که سید مرتضی و طبرسی گفته‌اند مسأله اجماعی بوده و احدی از قدما به خبر واحد غیر محفوف به قرائن عمل نمی‌کرده است. متأسفانه شیخ انصاری می‌گوید اجماعی که سید مرتضی و طبرسی و دیگران ادعا می‌کنند برای ما محقق نیست زیرا اعتماد به نقل آن دو، خبر واحد است و خبر واحد حجت نیست! و بعضی عامه مثل حاجبی و عضدی که قول به عدم حجیت خبر واحد را به رافضه نسبت داده‌اند مستند به کلام سید مرتضی است.

در حالی که فقط سید و طبرسی ادعای اجماع نکرده‌اند بلکه در بین قدما مسأله مسلّم بوده است. وانگهی سید با قرب زمانش به قدمای اصحاب، بر اقوال آنها واقف بوده است.

شیخ انصاری اصرار می‌ورزد بر این که سیره قدما از آن جهت به اخبار آحاد ظنی عمل نمی‌کردند که در عهد آنها قرائن دال بر صحت خبر و صدور آن از معصوم، وجود داشتهٔ است به خلاف زمان ما که آن قرائن از بین رفته و ما ناچاریم به اخبار آحاد

عمل کنیم. ما در پاسخ می‌گوییم این قرائن چه بوده که در زمان سید وجود داشته و بعد از او بلافاصله از بین رفته است. چطور چنین چیزی ممکن است با آنکه شیخ طوسی معاصر سید و از شاگردان او بوده است!

بعضی پنداشته‌اند که استصحاب، که هم در زندگی انسانها رواج و هم در فقه اعتبار دارد، نوعی اعتنا به ظن است چون با استصحاب یقین به بقای امر مشکوک البقا پیدا نمی‌شود معذلک ما موظفیم بنا بر بقا بگذاریم. در حالی که چنین نیست در شریعت، هیچ ظن و گمانی اعتبار ندارد. انسانها نیز در معاملات و معاشراتشان به علم تکیه می‌کنند نه ظن و گمان. استصحاب حالت پیشین نیز نه از آن جهت است که آنها ظن را حجت می‌دانند بلکه از آن جهت است که علم حجت است و تا دلیل قطعی بر نقض حالت سابق نداشته باشند به قطع سابق اعتنا می‌کنند. به بیان دیگر وقتی علم به وجود چیزی دارند عقل وادارشان می‌کند که به مقتضای وجود آن عمل کنند تا قطع به عدمش پیدا کنند. نیز وقتی به عدم چیزی علم دارند عقل وادارشان می‌کند که به مقتضای عدم آن عمل کنند تا قطع به وجودش پیدا کنند. یعنی همیشه باید علم، علم پیشین را نقض کند نه ظن و گمان. پس استصحاب الحاق چیزی به اعم اغلب نیست بلکه باقی گذاردن معلوم است به حال خود تا وقتی که ناقض قطعی پیدا شود نه ناقض مظنون یا موهوم. و این حکم تمام اصول است و منحصر به استصحاب نیست.

بعضی نیز برای حجیت خبر واحد به مفهوم آیهٔ اذا جائکم فاسق بنبأ فتبینوا تمسک کرده‌اند. گفته‌اند اگر خبر فاسق تبیّن بخواهد خبر عادل تبیّن نمی‌خواهد و باید پذیرفت.

در پاسخ می‌گوییم این توصیه قرآن، امری تعبدی نیست بلکه مثل صدها مورد دیگر ارشاد به یک نکته عقلائی است. و آن نکته این است که عُقلا به خبر شخص فاسق (فرد بی مبالاتی که برای منافعش حاضر است دروغ بگوید) اعتماد نمی‌کنند تا بررسی کنند و ببینند راست می‌گوید یا دروغ. خدا نمی‌گوید شما خبر فاسق را رد کنید بلکه می‌گوید بررسی کنید تا قضیه برایتان روشن شود(تبیّن). اگر در موردی شخص فاسقی خبری بدهد که بدانیم راست می‌گوید هیچکس نگفته در این مورد هم تبیّن لازم است. پس محور مسأله، تردید برانگیزی خبر است هر خبری که عقلا نسبت به مفاد آن تردید پیداکنند تبین می‌خواهد اگر چه گوینده‌اش عادل باشد و هر خبری که عقلا نسبت به مفاد آن تردید پیدا نکنند، تبین نمی‌خواهد اگر چه گوینده‌اش فاسق باشد. شاهد بر این تفسیر، ذیل آیه است که می‌فرماید ان تصیبوا قوماً بجهالة یعنی هر جا ترتیب اثر دادن به خبر، «جهالت» شمرده شود نباید به خبر ترتیب اثر داد بلکه باید تحقیق کرد و بعد از اطمینان نسبت به درستی خبر به آن عمل کرد. در جائی که می‌خواهیم با کسی شریک تجاری شویم صرف اعتماد به خبر او در مورد سوابق درخشان تجاری‌اش، کافی نیست و اگر به صرف خبر او اقدام به مشارکت با وی کنیم و بعد ورشکست شویم عُقلا عمل ما را «جهالت» نامیده و ما را نکوهش می‌کنند و می‌گویند درست است عادل بود ولی در چنین مَواردی اعتماد به خبر چند عادل نیز کافی نیست تا چه رسد به خبر خود وی. تو باید قبلاً با تمام شرکای سابق او صحبت می‌کردی و از صداقت و امانت او مطمئن می‌شدی! عمل تو مصداق «جهالت» است و باید «ندامت» بکشی!

عقلا معمولاً به خبر عادل بی‌واسطه اعتنا می‌کنند چون انگیزه‌ای برای دروغ در او نمی‌بینند ولی اگر شواهدی بر کذب خبر یا خطای گوینده وجود داشته باشد مثل آنکه از پیچ و خم هزار سال راه و سینه به سینه به ما رسیده باشد (همچون آبی که در دهانه چشمه زلال و شفاف است ولی بعد از عبور از مسیری طولانی کدر و آلوده می‌شود) قطعاً به همان ملاک که خبر فاسق نیازمند «تبین» است باید خبر عادل را نیز بررسی کرد و بدون شواهد نپذیرفت. عُقلا به خبر واحد در مسائل دینی اعتماد نمی‌کنند به خصوص اگر از فراز و نشیبی که اخبار و روایات در خلال چهارده قرن طی کرده‌اند و از بازار آشفته حدیث سازی و دروغ‌پردازی اطلاع داشته باشند.

بر فرض که ندانیم آیه نبأ چه می‌خواهد بگوید یعنی آیه از متشابهات باشد (که قطعا از محکمات است) باید به آیهٔ روشنی مثل و لا تقف ما لیس لک به علم عمل کنیم یعنی مادام که به مفاد حدیث، علم پیدا نکردیم آن را نپذیریم.

«تبین» مخصوص خبر فاسق نیست. در هر موردی که احتمال داشته باشد در صورت اقدام، آسیبی وارد شود باید تبین کرد. مثل این آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اذا ضربتم فی الارض فتبینوا و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمناً تبتغون عرض الحیوة الدنیا فتبینوا در اینجا تبین نسبت به وضعیتُ کسانی است که مجهولند نه فسق آنها ثابت شده است و نه عدالت آنها. از

این بالاتر موردی است که خدا نسبت به مسلمان مهاجر، امر می‌کند تبین کنند.

در آیه دهم سورهٔ ممتحنه می‌فرماید:

یا ایها الذین امنوا اذا جائکم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن الله اعلم بایمانهم فان علمتموهن مؤمنات فلاترجعوهن الی الکفار...

قرآن می‌فرماید اگر زنان مؤمن، مهاجرت کرده و از شر کفار به شما پناه آوردند قبل از آزمودن آنها، ادعای مسلمانی آنها را نپذیرید. اینجا سخن از فاسق نیست. بلکه سخن از کسانی است که مسلمان شده‌اند و بالاتر از پذیرش اسلام، هجرت کرده‌اند. ولی چون احتمال دارد قصد نفوذ و ضربه زدن داشته باشند قرآن می‌گوید بعد از امتحان سخنشان را بپذیرید. بنابر این هر جا احتمال دروغ یا خطا باشد نیاز به تبیّن است و بدون تبیّن و آزمون نباید هیچ سخنی را از هیچکسی پذیرفت.

تورم فقه در اثر عمل به روایات ظنی

شیخ طوسی که شاهد فقه عامه بود و خود در اول کتاب مبسوط می‌گوید که نمی‌خواست شیعه در تکثیر فروع و توسعه دامنه بحث، دست کمی از عامه داشته باشد، همان روش اختلاف برانگیز عامه را پیش گرفت و مبحث حجیت ظن حاصل از اخبار آحاد را پیش کشید و همان اصول فقه را به سبک عامه مطرح کرد. اگر به کتب اصول عامه مثل، شرح مختصر عضدی، محصول فخر رازی، اصول حاجبی و قاضی عبدالجبار و غیره مراجعه کنید می‌بینید که علمای شیعه نیز همه مسائل، از مباحث الفاظ گرفته تا اجماع و شهرت و بحث در اخبار متواتر و اخبار آحاد و سائر عناوین اصولی را به همان ترتیب کتب عامه تألیف و تدوین کرده‌اند. با نظری به کتب فقهی نیز می‌بینید عموم مسائل و ترتیب آنها در کتب ما به سبک کتب آنهاست مثل کتاب الظهار، کتاب الایلاء، کتاب العتق، کتاب اللعان، کتاب التدبیر و المکاتبة و الاستیلاد. شیخ طوسی می‌دید اگر اخبار آحاد را معتبر نداند تألیف کتابهای حجیم و تفریع فروعات انتزاعی و طرح بحثهای گوناگون امکان‌پذیر نیست از این رو متوسل به خبر واحد شد.

نتیجه کوشش شیخ طوسی این شد که فقیه پس از یک عمر درس خواندن نتواند به ضرس قاطع بگوید من علم پیدا کردم که حکم این مسأله چنین است. غایت ادعای او این است که ظن من چنین است. فقیه دیگری که با او مخالف است نیز می‌گوید ظن من چنان است. و اختلاف انظار روز به روز بیشتر شد.

پیروان شیخ طوسی که به جهت تألیفات مفصلش شیفته او بودند به تقلید از او به تألیف کتبی پرداختند که مبتنی بر اخبار آحاد و اجماع و شهرت بود. اینان فقط قیاس را مردود می‌دانستند ولی چنانکه گفتیم حجت دانستن ظن حاصل از اخبار نیز در نتیجه و نهایت، تفاوتی با عمل به قیاس ندارد زیرا محصول هر دو ظن است نه علم! هر چند نسبت به اکثر فتاوای موجود ظن هم پیدا نمی‌شود چه رسد به علم!

صدها کتاب مطول و مختصر و مکرر در مکرر در اصول فقه و فروع آن نوشته شد که جز صرف عمر و مال و توسعه اختلاف و نزاع و جدال ثمری نداشت و فقه قرآن که ثمره‌اش تربیت انسان و بسط عدالت و آزادی و محو ظلم و طغیان است به فراموشی سپرده شد.

اصول فقه از عهد سید مرتضی تا زمان شیخ حسن صاحب معالم، که قریب شش قرن را در بر می‌گیرد، در چندین کتاب بالنسبه کوچک تدوین شد مثل ذریعه سید مرتضی، عدهٔ شیخ طوسی، معارج محقق، زبدهٔ بهائی، و معالم شیخ حسن و امثال آنها که معالم مفصل‌ترین آنها بود. ولی از قرن دوازدهم تا کنون کتابهای اصول قطور و قطورتر شد و تألیفاتی مانند قوانین، فصول، منهاج، هدایة المسترشدین، بدایع، فرائد، کفایه و...به رشته تحریر درآمد که یک عمر هم برای مطالعه آنها کافی نیست و جز تغییر بعضی عبارات و تفصیل برخی مجملات و نقل و ایراد و نقض اقوال فائده‌ای در بر نداشته و ندارد!

اکثر مسائلی که بین متأخرین مشهور شد شهرتشان بعد از زمان شیخ پیدا شد و بین قدما مشهور نبود بنابر این چنین شهرتی ارزش ندارد. شیخ حسن در معالم از پدرش شهید ثانی نقل می‌کند که فاضل محقق سدید الدین محمود حمصی گفت در بین امامیه کسی باقی نمانده که فتوایش مستند به تحقیق باشد بلکه همه آنها حاکی و ناقل نظرات شیخ طوسی هستند.

دین مقیاس عدالت یا عدالت مقیاس دین؟

هدف همه انبیاء و کتب آسمانی عدالت و اعتدال است، اعتدال در زندگی فردی و عدالت در زندگی اجتماعی. اما آیا دین مقیاس عدالت است یا عدالت مقیاس دین؟ به بیان دیگر، آیا دین به هر چه که عدالت است امر می‌کند یا هر چه که دین به آن امر کند عدالت است؟ آیا انسانها مصادیق بارز ظلم و عدالت را از طریق شریعت می‌شناسند یا مصادیق بارز عدالت و ظلم برای همه روشن است و توصیه‌های دین ارشاد به حکم عقل است؟ به بیان فنی‌تر آیا عدالت در سلسلهٔ علل احکام است یا در سلسله معالیل احکام؟

می‌دانیم شیعه نیز مثل معتزله معتقد است که عدالت، مقیاس دین است. ولی پارادکس بی جواب این واقعیت تلخ است که فقهای شیعه علی رغم دیدگاه کلامی خود، در استنتاج‌های فقهی، فتاوائی می‌دهند که هر عرفی آن را مصداق بارز ظلم و سفاهت می‌داند.

فقها در پاسخ به این سؤال که چطور اجازه می‌دهید مردی بدون عذر موجه زنش را طلاق بدهد؛ یا اجازه ندهد زنش در مراسم تشییع جنازه و دفن و ترحیم پدرش حاضر شود؛ و یا درخواست آمیزش او را اجابت نکند؟ می‌گویند زن حقی ندارد که مرد آن حق را ضایع کرده باشد. اگر ثابت شود که زن حقوقی چنین و چنان دارد مثلاً درخواست جنسی او باید از ناحیه شوهر برآورده شود و همیشه باید با شوهرش زندگی کند در آن صورت اگر مرد بر خلاف این حقوق، اقدامی کند حق‌کشی کرده است ولی چنین حقی برای زن ثابت نشده است. حق هر کسی چه زن و چه شوهر را خدا تعیین می‌کند و اگر خدا گفته باشد زن چنین حقوقی ندارد دیگر اعتراضی به مرد وارد نیست. زیرا مرد از اختیارات قانونی‌اش استفاده کرده است!

خواننده محترم احتمالاً از این پاسخ تا حدی گیج شده باشد گویا نوعی چشم‌بندی در آن به کار رفته است!

فقها می‌گویند مرد حق دارد به خاطر خوره، کوری، برص یا شل بودنِ همسرش، عقد را فسخ کند ولی اگر مرد چنین عیبهائی داشت زن حق ندارد اعتراض کند؟ ما می‌پرسیم چطور ممکن است خدا چنین احکامی مقرر کرده باشد؟ پاسخ می‌دهند چون خدا چنین احکامی مقرر کرده است!!!

می‌پرسیم چطور مرد حق دارد هر وقت اراده کند، حتی وقتی که زنش در وسط نماز است او را به آمیزش وادار کند ولی زن فقط سالی سه بار حق آمیزش دارد آن هم چنان کوتاه و گذرا که مجال بیانش نیست! پاسخ می‌دهند چون خدا چنین دستوری داده است! چطور ممکن است مرد حق داشته باشد به زنش دروغ بگوید؟

در واقع ما از ظالمانه بودن این احکام پی می‌بریم که در فرایند استنباط اشتباهی رخ داده است و می‌پرسیم چطور ممکن است خدا چنین احکامی داشته باشد؟ در پاسخ مسلّم می‌گیرند که هیچ اشتباهی رخ نداده است و چون خدا چنین حکمی کرده است می‌فهمیم که زن اصلاً حقی ندارد که ضایع شده باشد!

آیا باید نیازهای طبیعی و حقوقِ مبتنی بر این نیازها را خدا معین کند؟ آیا همین که خدا به انسان معده و دهان و مری داده به این معنا نیست که انسان حق تغذیه دارد. آیا همینکه تشنه می‌شود دلیل این نیست که حق دارد آب بیاشامد؟

می‌گویند خیر ما باید ببینیم خدا به او اجازه اکل و شرب داده و چه مقدار اجازه داده است؟ اگر آدمی با دو وعده غذا در شبانه روز سیر می‌شود و خدا فقط یک وعده غذا تجویز کند دیگر انسان حق ندارد دو وعده غذا بخورد! اصلاً او اشتباه می‌کند که گمان می‌کند دو وعده باید غذا بخورد چراکه حدیث می‌گوید یک وعده غذا بخورید! اصلاً اگر خدا بگوید هیچکس حق ندارد چیزی بخورد و همه باید بمیرند. ما باید مطیع باشیم و حق اعتراض نداریم! ما بنده‌ایم و بنده را نرسد که در حکم خدا چون و چرا کند. خوشبختانه خدا چنین چیزی نگفته ولی اگر گفته بود ما باید قبول می‌کردیم!

این بحث به بحث حسن و قبح عقلی و نزاع اشاعره و معتزله بر می‌گردد. در واقع فقهای ما در سراسر فقه موضع اشعری دارند. می‌گویند ما نمی‌فهمیم چه حکمی عادلانه و چه حکمی ظالمانه است! اگر خدا بگوید مرد حق دارد بدون عذر موجه زنش را طلاق بدهد ما می‌فهمیم این حکم عادلانه است! اگر خدا بگوید مرد اگر بعد از عقد بفهمد زنش کور است می‌تواند عقد را فسخ کند ولی اگر زن بفهمد مرد کور بوده و او را فریب داده است حق فسخ ندارد باید بسوزد و بسازد! آری اگر خدا چنین چیزی بگوید عین عدالت است و ما اشتباه می‌کنیم که گمان می‌کنیم عدالت اقتضا می‌کند هر دو در این موضوع یکسان باشند.

عدالت آن است که خدا به آن امر کند نه آنکه خدا به مصادیق بارز عدالت امر می‌کند. با این منطق اگر خدا بگوید اطفال شیرخوار را بکشید عین عدالت است ولی چون از چنین چیزی نهی کرده است می‌فهمیم ظالمانه است! قبل از نهی خدا ما نمی‌توانیم نسبت به نیک و بد بودن این عمل قضاوت قاطعی داشته باشیم!

پس مصادیق بارز عدل و ظلم بر ما معلوم نیست و از طریق شریعت به آن پی می‌بریم. این اندیشه نیمی از مصیبت فقه ماست و نیم دیگر اینکه شریعت نیز با خبر واحد و اجماع و شهرت و سیره متشرعه احراز می‌شود (چهار رکنی که سست‌تر از تار عنکبوت است). این دو تصور کاملاً خطا منشأ بدفهمی دین و تبدیل آن به مجموعه‌ای ناهمگون، بی‌قواره و نامعقول شده است در این باره به تفصیل بحث خواهیم کرد.

پاسخ اجمالی ما این است که مصادیق بارز عدل و ظلم بر همه انسانها در شرق و غرب عالم و در سراسر تاریخ روشن است و خداوند به مصادیق روشن عدالت امر می‌کند و از مصادیق بارز ظلم نهی می‌کند. «عدالت» معیار دین است نه «دین» معیار عدالت، همانطور که «حق»، معیار شناخت شخصیت‌هاست نه شخصیت‌ها معیار شناخت «حق». چنانکه می‌دانید در گیر و دار جنگ جمل یکی از یاران حضت امیر آمد و گفت یا علی من در صف مقابل شخصیت‌های موجهی مثل طلحه و زبیر و عائشه را می‌بینم آیا ممکن است آنها بر باطل باشند و امام فرمود حق معیار شناخت شخصیت‌هاست نه بر عکس.

در این باره در قرآن آیات فراوانی وجود دارد که متأسفانه به دلیل مهجوریت قرآن، مورد توجه نیست.

۱. و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آبائنا و الله امرنا بها قل ان الله لا یأمربالفحشاء أ تقولون علی الله ما لا تعلمون.

یعنی کار زشت را انجام می‌دادند و می‌گفتند خدا به ما امر کرده است که کار زشت انجام دهیم. ای پیامبر بگو خدا به کار زشت امر نمی‌کند.

یعنی مصادیق بارز کار زشت و ظلم بر همهگان روشن است و خدا هرگز به آنها امر نمی‌کند. نه آنکه بر ما روشن نیست چه چیزی زشت است و اگر شنیدیم که خدا به کار زشت امر کرده است باید مرتکب آن شویم.

ان الله یأمر بالعدل و الاحسان اوامر الهی عادلانه است و خدا به آنچه عدالت است ما را فرمان می‌دهد. پس مصادیق عدالت برای انسانها قابل شناسائی است.

فالهمها فجورها و تقویها یعنی خدا انسان را به گونه‌ای آفریده است که راه و چاه را تشخیص می‌دهد.

دزدی در بین همه ملت‌ها کار زشت و نامشروعی است. خود دزدها نیز این کار را زشت می‌دانند و در صورت دستگیری می‌کوشند خود را تبرئه و عمل خود را توجیه کنند. حتی اگر بخواهند با کسی شرکت یا وصلت کنند، دنبال کسی می‌روند که دزد نباشد! چطور می‌توان گفت که ما از ماهیت دزدی سر در نمی‌آوریم و اگر خدا بگوید دزدی، راه شرافتمندانه‌ای است، باید بپذیریم و قضاوت خود را تخطئه کنیم. دروغ در هر مذهب ومکتبی زشت است چطور ممکن است خدا به مرد اجازه بدهد به زنش دروغ بگوید؟

چنین منطقی باعث تولد فقهی بی تناسب با واقعیات و بسیار بی‌قواره شد. فقهی که همچون جامه‌ای تنگ و کوتاه جوابگوی نیاز فرد و جامعه نیست و از سوئی با اصرار عالمان دین مواجهیم که این فقه، فقه آل محمد است و مقدس است و همه باید خود را با آن وفق دهند و جای چون و چرا ندارد. باید به هر قیمتی، آن را پوشید و افتخار کرد و حتی الامکان آن را به دیگر کشورهای جهان نیز صادر نمود!

انسان به یاد پروکروست، راهزن افسانه‌ای یونان می‌افتد که در کوه‌ها و گردنه‌ها راه را بر کاروانیان می‌بست و اموال آنان را به غارت می‌برد و به این نیز اکتفا نمی‌کرد بلکه یک تخت آهنی داشت و دستور می‌داد تا افراد کاروان را یک به یک بر روی تخت بخوابانند. هر کس که قد و اندازه‌اش از طول تخت آهنی کوتاهتر بود به فرمان وی آنقدر او را از طرف پا و سر می‌کشیدند تا به اندازه تخت شود و اگر قدی بلندتر داشت فرمان می‌داد تا از ناحیه پا مقدار اضافی را اره کنند تا کاملاً در قالب تخت آهنی جای گیرد. از دیدگاه فقیهان ما نیز فقه، تختی آهنی است که باید انسان و جامعه را در درون آن قرار داد و کم و زیادهای آن را با برش یا کشش، ترمیم کرد.

فقه سنتی انگاره‌های ثابت و جامد را به عنوان انگاره‌های دینی خدشه‌ناپذیر باور دارد و می‌خواهد این لباس تنگ و کوتاه را

بر اندام انسان همه اعصار بپوشاند. در فقه سنتی انسان، عقل، علم و تجربه بشری هیچ اعتباری ندارد آنچه بالاترین ارزش را داراست اخبار است آن هم اخبار آحادکه سرنوشت آن را خواهید خواند!

قرآن مقیاس روایت یا روایت مقیاس قرآن

قرآن و عترت دو یادگار مهم پیامبر و به تعبیر او «ثقلین» هستند. در عین حال فرمود «احدهما اکبر» یا «احدهما اعظم». قرآن ثقل اکبر است و مهیمن بر همه کتابهای آسمانی و میزان تشخیص حق و باطل است. هر حدیث و روایتی با قرآن سازگار نباشد فاقد اعتبار است.

در هر موضوعی که قرآن و روایات به آن پرداخته و دوگونه سخن گفته باشند دو موضع کاملاً متفاوت می‌توان گرفت. اگر قرآن را محور و معیار فهم روایت بدانیم، روایت را در پرتو قرآن معنا کرده و آن را حمل بر مفاد قرآن می‌کنیم و اگر اخباری مسلک باشیم و قرآن را ظنی الدلاله بدانیم ناچار روایت را محور قرار داده یا اصلاً به قرآن مراجعه نمی‌کنیم و یا روایت را تحمیل بر قرآن می‌کنیم. این دو نوع موضع‌گیری شواهد فراوانی دارد. به چند مثال توجه فرمایید:

۱. در قرآن آمده است خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها

کلمهٔ اموال جمع مضاف است و شامل همه اموال می‌شود. بر اساس این آیه و حدود صد روایت، از همه اموال باید زکات داد. متأسفانه روایتی وجود دارد مبنی بر اینکه پیامبر فقط از نه چیز زکات می‌گرفت «عفی رسول الله عما سوی ذلک». کسانی که محور کارشان روایت است، آن روایت را بر آیه صریح قرآن و روایات متعدد مقدم داشته و می‌گویند آیهٔ قرآن را با این روایت تخصیص می‌زنیم! و روایات دیگر را حمل بر استحباب می‌کنیم. در حالی که اگر محور کارشان قرآن باشد می‌توانند بگویند در روایتی که صحبت از نه جنس شده تصرف می‌کنیم و می‌گوییم در آن عصر، درآمد غالب مردم از این نه جنس بوده و زکات اجناس دیگر مقدار معتنابهی نبوده است.

وانگهی مگر پیامبر حق دارد حقوق فقرا را به نفع اغنیا ببخشد؟ مگر قرآن نمی‌گوید و لایشرک فی حکمه احداً. افزون بر اینها با آیهٔ ۱۴۱ سورهٔ انعام چه می‌کنید که در انار و زیتون نیز زکات را لازم دانسته است!

۲. قرآن می‌فرماید و لا تباشروهن و انتم عاکفون فی المساجد از کلمهٔ المساجد که جمع با لام است می‌فهمیم که در همه مساجد می‌توان اعتکاف کرد. ولی در روایت است که فقط در مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد کوفه و مسجد جامع بصره و مساجد جامع هر شهر می‌توان اعتکاف کرد نه در همه مساجد.

اگر قرآن محور استنباط باشد باید بگوییم آنچه در روایت ذکر شده بهترین مصادیق است نه مصادیق انحصاری. چرا که اگر این روایت مخصّص قرآن باشد تخصیص اکثر بوده و مستهجن است. ولی اگر روایت را مقدم بر قرآن بدانیم قرآن را تخصیص خواهیم زد و ناچار راه بر اغلب داوطلبان فراوان اعتکاف در سراسر سرزمین‌های اسلامی بسته خواهد شد.

۳. قرآن می‌فرماید الزانی لاینکح الا زانیة او مشرکة و الزانیة لاینکحها الا زان او مشرک و حرم ذلک علی المؤمنین. بر اساس این آیه ازدواج با زناکار حرام است. ولی در روایتی آمده است که ازدواج با زناکار اشکالی ندارد و اینطور تعلیل شده است که شما او را از گناه به کار مباح وادار خواهید کرد. کسانی که قرآن را ظنی الدلاله می‌دانند در واژهٔ «حَرَّمَ» که نص در تحریم است تصرف می‌کنند و روایت را بر قرآن تحمیل می‌کنند. ولی اگر قرآن محور کار باشد در روایت تصرف می‌کنند و می‌گویند روایت اگر صادر شده باشد منظور ازدواج بعد از توبه است.

۴. قرآن می‌فرماید «اوفوا بالعقود» و نکاح چه دائم و چه موقّت آن، عقد است و بر اساس قرآن وفای به عقد واجب است یعنی مرد حق ندارد به طور یکجانبه زنش را طلاق بدهد یا مدت را علی رغم کراهت زن ببخشد و زن را ترک کند. از آیات ۲۲۹ و ۲۳۰ سوره بقره نیز روشن می‌شود که طلاق فقط در موردی جایز است که ادامهٔ زندگی مستلزم ترک حدود الهی باشد. اگر محور کار قرآن باشد روایتی راکه می‌گوید طلاق به دست مرد است در پرتو این آیات معنا می‌کنیم یعنی می‌گوییم درست است که طلاق به دست مرد است ولی مرد حق ندارد تا زندگی حرجی نشده است اقدام به طلاق کند ولی اگر اخباری مسلک باشیم کاری به قرآن نخواهیم داشت و قانون پر صلابت و غیر قابل تخصیص «اوفوا بالعقود» را تخصیص می‌زنیم.

۵. قرآن می‌فرماید فکلوا مما ذکر اسم الله علیه در روایات متواتر نیز آمده است «انما هو الاسم و لایؤمن علیه الا مسلم». از آیه شریفه و این روایات می‌فهمیم هر حیوانی را که با نام خدا ذبح کنیم حلال است و ذبح کننده خصوصیت ندارد، مسلمان باشد یا خداپرستی دیگر. ولی اخباری‌ها به دلیل بعضی روایات می‌گویند ذبح کننده فقط باید مسلمان باشد. اگر قرآن محور استنباط باشد باید در آن روایات تصرف کرد و گفت اگر گفته‌اند حتماً مسلمان باشد به این جهت است که در عمل به این شرط معمولاً به غیر مسلمان نمی‌توان اطمینان پیدا کرد. بنابر این اگر مطمئن شویم فردی مسیحی یا یهودی هنگام ذبح، نام خدا را برده است می‌توانیم از گوشت آن حیوان مصرف کنیم.

۶. قرآن در ضمن شمارش افرادی که با آنها نمی‌توان ازدواج کرد به کسانی که از راه شیر خوردن بر ما حرام شده‌اند می‌رسد ولی فقط از دو نفر نام می‌برد مادر شیری و خواهر شیری و امهاتکم اللاتی ارضعنکم و اخواتکم من الرضاعة. در حدیث است که «الرضاع لحمة کلحمة النسب». اگر محور استنباط قرآن باشد روایت را حمل بر قرآن می‌توان کرد یعنی می‌توان گفت روایت ناظر به همان دو مورد است و می‌گوید خواهر و مادر شیری بر ما حرامند همانطور که خواهر و مادر نسبی بر ما حرامند. ولی اگر محور کار روایت باشد تعداد زیادی را حرام خواهیم شمرد. در حالی که ایجاز و بلاغت اقتضا می‌کند یا قرآن هیچ ذکری از محرمات رضاعی به میان نیاورد و همه را به بیان عترت واگذار کند و یا بعد از شمردن محرمات نسبی بگوید و هن من الرضاعة یعنی همه کسانی که از طریق نسب به شما محرم هستند از طریق رضاع نیز محرمند. اینکه خدا در مقام شمارش کسانی که نمی‌توان با آنها ازدواج کرد بعد از بیان محرمات نسبی، فقط مادر و خواهر رضاعی را نام می‌برد به خاطر آن است که فقط این دو محرمند نه بیشتر.

۷.قرآن صریحا می‌گوید کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لو علی انفسکم او الوالدین یعنی برای احقاق حق و احیای عدالت، حتی علیه پدرتان باید شهادت دهید. در فقه به دلیل روایتی مشکوک می‌گویند شهادت فرزند علیه پدر پذیرفته نمی‌شود!

این مورد را کمی مبسوط‌تر بحث می‌کنیم.

آیهٔ ۱۳۵ سوره نساء چنین است:

یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین ان یکن غنیاً او فقیراً فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا و ان تلووا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیراً.

هر مسلمان و غیر مسلمانی این آیه را بخواند خواهد گفت این آیه به وضوح مسلمانان را ترغیب می‌کند به خاطر حق، شهادت دهند هر چند علیه خودشان یا پدر و مادرشان و یا نزدیکانشان. بنابر تصریح و تنصیص این آیه اگر مثلاً پدرمان دزدی کرد و ما شاهد دزدی او بودیم و دادگاه از ما خواست بر علیه دزد شهادت بدهیم باید بدون ملاحظهٔ ارتباط پدری، در دادگاه حاضر شویم و واقعیت را بگوییم. قرآن می‌گوید اگر پدر شما ثروتمند است و با این شهادت، به شخص شما لطمه مالی خواهد خورد یعنی هدایا و بخشش‌هایش را به شما قطع خواهد کرد و یا فقیر است و از روی نیاز دزدی کرده است هیچکدام از این ملاحظات نباید مانع شهادت شما بر علیه او شود.

حال نظری بیفکنید به فتاوای آقایان در مورد شهادت فرزند علیه پدر. بسیاری از آنها می‌گویند شهادت علیه پدر پذیرفته نمی‌شود!

شیخ طوسی در خلاف[1] می‌گوید: شهادت فرزند علیه پدر در هیچ حالی پذیرفته نمی‌شود. سپس می‌گوید دلیلنا اجماع الفرقة و اخبارهم فانهم لایختلفون فیه.

مرحوم محقق در شرایع می‌گوید: و فی قبول شهادة الولد علی الوالد خلاف و الاظهر المنع[2].

مرحوم نراقی در مستند[3] می‌گوید:

بنابر اصح شهادت فرزند علیه پدر پذیرفته نمی‌شود و اکثر قدما و متأخرین همین نظر را دارند. صدوقین، شیخین، قاضی،

---

۱ - خلاف، ج ۶، ص ۲۹۷-۲۹۸.
۲ - شرایع، ج ۴، ص ۱۱۹.
۳ - مستند الشیعة، ج ۱۸، ص ۲۴۶-۲۵۳.

دیلمی، ابن حمزة، حلّی، محقق، فاضل در اکثر کتابهایش، فرزندش در ایضاح، شهید در نکت و دیگران همین فتوا را داده‌اند. در مختلف، تحریر، دروس، مسالک، کفایة و کتب دیگر ادعای شهرت شده است. در خلاف، موصلیاتِ سید مرتضی، سرائر و غنیة ادعای اجماع شده است.

وقتی کسی این همه ادعای شهرت و اجماع را در برابر آیه صریح قرآن می‌بیند با خود می‌گوید لابد صدها روایت از زبان امام صادق و امام باقر نقل شده است که شهادت فرزند علیه پدر پذیرفته نمی‌شود و الا چطور بزرگان شیعه جرأت کرده‌اند بر خلاف صریح قرآن فتوا بدهند. اما تعجب وقتی به اوج خود می‌رسد که ببینیم پشتوانه این همه فتوا و شهرت و اجماع، یک یا دو روایت مرسل بیش نیست.

سپس مرحوم نراقی می‌گوید از سید مرتضی حکایت شده است که شهادت فرزند له و علیه پدر را قبول دارد[1]. «دروس» نیز این رأی را تقویت کرده است. «کفایة» نیز آن را قریب شمرده است و در «مفاتیح» و شرح آن، این رأی را اصح دانسته است. ظاهر «تحریر» و «مسالک» و «شرح ارشاد» اردبیلی تردید در این مسأله است. از مقتصر و تنقیح و صیمری نیز تردید حکایت شده است. دلیل کسانی که در مسأله تردید کرده و یا به قبول شهادت فرزند علیه پدر فتوا داده‌اند دو چیز است اول، عمومات قبول شهادت عادل. دوم، قول خداوند سبحانهٔ «کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین».

سپس مرحوم نراقی، در جواب این دو دلیل می‌گوید عمومات، با مرسله فقیه[2] تخصیص می‌خورد و ضعف سند آن نیز مشکلی ندارد!!! بر فرض ضعف سند مشکلی باشد با عمل اصحاب جبران می‌شود! آیه نیز نمی‌تواند دلیل باشد زیرا نه صریح است و نه ظاهر!!!

واقعاً عجیب است آیه‌ای به این روشنی و صراحت که احدی در فهم معنای آن تردید پیدا نمی‌کند از نظر ایشان نه صریح در قبول است و نه ظاهر در قبول!

سپس مرحوم نراقی برای رفع تعجب ما می‌گوید اگر کسی بگوید چطور ممکن است آیه در قبول شهادت فرزند نه صراحت داشته باشد و نه ظهور، در پاسخ می‌گوییم منظور آیه فقط تحمّل شهادت است نه ادای شهات. یعنی آیه می‌گوید صحنهٔ جرم را مشاهده کنید تا باعث تنبیه و تذکّر مُجرم شود. پدر وقتی ببیند پسرش او را در حال سرقت می‌بیند همین باعث می‌شود عبرت بگیرد و حیا کند و دزدی نکند و یا بعد از این، دزدی نکند! و یا بعداً جرمش را انکار نکند. خلاصه آیه به شهادت فرزند علیه پدر ربطی ندارد!!!

بر فرض آیه راجع به شهادت دادن علیه پدر باشد، شهادت مستلزم قبول نیست. آیه می‌گوید علیه پدر شهادت دهید ولی قاضی به‌دلیل روایت مرسلی که وجود دارد نباید شهادت فرزند را بپذیرد. سپس نراقی می‌گوید: اگر بگویید شهادت دادن فرزند لغو و عبث خواهد شد می‌گوییم چنین نیست. فایده شهادت منحصر به قبول قاضی نیست یکی از فوائد آن ثواب آخروی است! در ادامهٔ این توجیهات بارد، مطالب دیگری می‌گوید که ارزش نقل ندارد.

بدون تردید خواننده محترم از این عبارات که در واقع بازی کردن با آیه قرآن است سخت دهشت‌زده خواهد شد. آخر چطور ممکن است آیه‌ای به این وضوح و صراحت را ساقط کرد و جانب روایتی صد در صد مشکوک را گرفت. مگر نه آنکه باید روایت را عرض بر کتاب کرد، چرا ایشان می‌کوشد آیه را عرض بر روایت کند؟

ولی اگر کمی با کتب فقهی آشنا باشد تعجب نخواهد کرد. اشعری‌گری و اخباری گری دو آفت بزرگ فقه شیعه است که متأسفانه باعث شده است فقیه بزرگی مثل محقق نراقی خود را به آب و آتش بزند تا یک روایت مرسل را زنده کند گرچه قرآن را از اعتبار ساقط کند! راستی اگر باب این احتمالات نیشغولی باز شود و هر آیه‌ای را بتوان با «شاید» و «اگر» های این چنینی از دلالت انداخت دیگر چه چیزی از قرآن باقی خواهد ماند؟ لابد کسی که چنین احتمالاتی را مطرح می‌کند می‌گوید قرآن از کار نخواهد افتاد زیرا می‌توان آن را خواند و از ثواب قرائت آن بهره‌مند شد!

---

۱ - هر چند ابن ادریس در سرائر چنین چیزی را به سید نسبت داده است ولی صاحب جواهر و دیگران در صحت این نسبت تردید کرده‌اند چون عبارت سید در انتصار ظاهر در قبول نیست. در موصلّیات نیز بر عدم قبول شهادت فرزند، ادعای اجماع کرده است.

۲ - من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۶، حدیث ۷۱.

حال ببینیم چه دلیل دیگری برای رد شهادت فرزند علیه پدر ذکر کرده‌اند.

در کنز العرفان می‌گوید شیخ و اکثر اصحاب شهادت فرزند علیه پدر را نمی‌پذیرند چون باعث تکذیب پدر می‌شود و تکذیب پدر عقوق است و عقوق مانع قبول شهادت فرزند می‌شود.

آیا شهادت دادن به انگیزهٔ اطاعت خدا و احقاق حق، عقوق والدین است؟

اگر به آیاتی که دستور «احسان به والدین» در آنها آمده است دقت کنیم می‌بینیم می‌فرماید اگر والدین فرزند را به شرک وادار کنند فرزند نباید از آنها تبعیت کند. باید عصیان کند و چنین عصیانی، عقوق نیست. شرک خصوصیتی ندارد و به عنوان یکی از مصادیق نافرمانی خدا ذکر شده است. هر جا اطاعت والدین مستلزم نافرمانی خدا باشد باید جانب خدا را مقدم داشت. نافرمانی از والدین در چنین مواردی چون فرمانبرداری از خداست عقوق نیست نه آنکه عقوق باشد و گناه نداشته باشد.

اگر خدا فقط گفته بود شهادت به حق دهید، باز آیاتی که دستور به احسان به والدین می‌دهند از شهادت علیه والد نهی نمی‌کردند چرا که شهادت علیه والد، عقوق آنها نیست احسان به آنهاست چون باعث می‌شود در همین دنیا قاضی به جرم آنها رسیدگی کند و از عذاب دوزخ برهند. تا چه رسد به اینکه صریحاً در قرآن بگوید علیه والدین شهادت دهید.

از این دست مثال‌ها فراوان است و مقصود بیان این مطلب است که نتیجهٔ استنباط کسی که گرایش به قرآن دارد با نتیجه استنباط کسی که قرآن را ظنی الدلاله می‌داند و محور کارش روایت است، صد در صد فرق دارد. متأسفانه در حوزه‌های فقهی ما گرایش به اخبار است و روایت را تحمیل بر قرآن می‌کنند و گاه بر خلاف نص قرآن فتوا می‌دهند. گواه گرایش روائی در حوزه این است که بسیاری از محصّلان راجع به هر مطلبی روایت مربوط به آن را در خاطر دارند ولی آیه متناظر با آن مطلب را نمی‌شناسند. مثلاً حدیث «جبّ» را همه حفظند که «الاسلام یجبّ ما قبله» ولی آیات مربوط به این مطلب را کسی نمی‌شناسد! مثل این آیه «قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف»

افراط در گرایش به روایت و تفریط در عنایت به قرآن باعث شده است که فقیهان ما در نقل آیات کراراً اشتباه کنند. اگر نقل قولی از کتاب فقهی را اشتباه نقل کنند جای تعجب نیست زیرا در آن اعصار کتاب‌ها استنساخ می‌شد و بسیاری از علما کتابهای کتابخانه شخصی‌اشان را خودشان استنساخ می‌کردند. بدیهی است وقتی کتابی در دسترس آنها نباشد و مطلبی از آن را به نقل از فقیه یا کتابی دیگر نقل کنند، اشتباه پیش بیاید. بسیاری از منقولات کتب فقهی با پیشوند «محکی» شروع شده است که نشان می‌دهد مؤلف منبع اصلی را ندیده و به منبع دست دوم اکتفا کرده است. ولی چنین چیزی در مورد قرآن قابل قبول نیست چون قرآن همواره در دسترس همگان بوده است. به چند مورد از این اشتباهات توجه فرمایید.

۱. مرحوم آخوند[۱]، مرحوم نائینی[۲]، مرحوم آقا ضیاء عراقی[۳]، میرزای قمی[۴]، مرحوم بروجردی، و مرحوم حکیم و مرحوم گلپایگانی[۵]، مرحوم سید محمد صادق روحانی[۶] و آقای مشکینی[۷] آیه مربوط به تیمّم را که در دو جا با تعبیر یکسانی نازل شده است اشتباه نقل کرده است. در آیه ۶ سوره مائده و ۴۳ سوره نساء می‌فرماید...فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیباً. آقایان بالاتفاق نوشته‌اند: قوله تعالی و ان لم تجدوا ماء فتیمموا[۸]

۲. مرحوم شیخ انصاری در بحث غیبت بعد از فتوی به روا بودن غیبت از سنیان! می‌گوید: ثم الظاهر دخول الصبی الممیز المتأثر بالغیبة لو سمعها لعموم بعض الروایات المتقدمة و غیرها الدالة عی حرمة اغتیاب الناس و اکل لحومهم مع صدق الاخ علیه کما یشهد به قوله تعالی و ان تخالطوهم فاخوانکم فی الدین. آیه مورد استناد شیخ آیه و یسئلونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر و ان تخالطوهم فاخوانکم و الله یعلم المفسد من المصلح... در این آیه بعد از کلمه اخوانکم، کلمه «فی الدین» دیده نمی‌شود. شیخ انصاری این آیه را با آیه ۵ سوره احزاب اشتباه گرفته که آن آیه ربطی به مطلب ایشان ندارد ولی در آن آیه بعد از اخوانکم کلمه «فی الدین» وارد شده است.

---

۱ - کفایه، ج ۱، ص ۱۳۰، چاپ اسلامیه.
۲ - فوائد الاصول، شیخ محمد علی کاظمی، ج ۴، ص ۳۳۱.
۳ - تنقیح الاصول، ص ۲۹۸.
۴ - قوانین الاصول، ص ۹۵.
۵ - مجمع المسائل، ج ۱، ص ۲۶۸.
۶ - فقه الصادق، ج ۱، ص ۱۱۹.
۷ - اصطلاحات الاصول، ص ۲۲.
۸ - کفایه، ج ۱، ص ۱۳۰، چاپ اسلامیه.

۳. علامه حلی[۱] و شهید ثانی[۲] آیه اول سوره انفال را اشتباه نقل کرده‌اند. آیه چنین است «یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول» و این بزرگواران نوشته‌اند «قل الانفال لله و للرسول». سید محمود هاشمی نیز این اشتباه را عیناً تکرار کرده است[۳].

۴. مرحوم نائینی[۴]، مرحوم آقا ضیاء عراقی[۵] و مرحوم خوئی[۶] آیهٔ «و خلق لکم ما فی الارض جمیعاً» را اینطور نقل کرده‌اند «احل لکم ما فی الارض جمیعاً». چنین آیه‌ای در هیچ جای قرآن دیده نمی‌شود. این بزرگواران آیه «احل لکم الطیبات» را با آیهٔ «خلق لکم ما فی الارض جمیعاً» تلفیق کرده و معجونی از آنها ساخته و درباره آن مفصل بحث کرده‌اند که مثلاً «احلّ» در اینجا به چه معنائی است؟!

۵. شیخ طوسی[۷] و مرحوم خوئی[۸] و مرحوم آشتیانی[۹] آیه دوم سوره نور را اشتباه نقل کرده‌اند. آیه اینطور شروع می‌شود الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهم مأة جلدة. این بزرگواران نوشته‌اند الزانی و الزانیة... لطیفه‌ای که آیه در ساختار اول بدان اشعار دارد با چنین تقدیم و تأخیری قطعاً فوت می‌شود.

۶. علامه حلی[۱۰] آیه فمن فرض فیهن الحج فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج را اینطور نقل کرده است...فلا رفث و لا فسوق فی الحج و لا جدال.

۷. محقق اردبیلی[۱۱]، محقق سبزواری[۱۲]، محقق بحرانی[۱۳]، سید محمد عاملی[۱۴] و شیخ حسن نجفی[۱۵] آیه ذیل را اشتباه نقل کرده‌اند

فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله کذکرکم آبائکم او اشد ذکراً.

آنها نوشته‌اند فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله کذکرکم آبائکم و اشد ذکراً.

چنین آیه‌ای در هیچ جای قرآن وجود ندارد!

۸ شیخ انصاری[۱۶]، شیخ اصفهانی[۱۷]، سید محمد روحانی[۱۸] و سید محمد صادق روحانی[۱۹] بالاتفاق به آیه‌ای استشهاد کرده‌اند که در هیچ جای قرآن به این شکل دیده نمی‌شود. این بزرگواران نوشته‌اند: قوله تعالی احل لکم ما ملکت ایمانکم. در هیچ جای قرآن قبل از «ما ملکت ایمانکم» جمله «احل لکم» دیده نمی‌شود.

۹. مرحوم آخوند، کلمه «بینکم» را از آیه «و لاتأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» انداخته است[۲۰]. مرحوم گلپایگانی[۲۱] فعل مضارع در آیه و من یقتل مؤمناً فجزائه جهنم...را به صورت فعل ماضی نقل کرده است: و من قتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم.

۱۰. علامه حلی آیهٔ «احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم» را به صورت ذیل نقل کرده است «احل لکم الی لیلة الصیام الرفث الی نسائکم»[۲۲].

این اشتباهات هر چند ناچیز و ظریف است. اما نشان می‌دهد این بزرگواران چنانکه باید با قرآن اُنس نداشتند و بر اثر اتکا به حافظه یا نقل فقیه دیگر دچار این اشتباهات شده‌اند. سزاوار بود با توجه به اینکه قرآن همیشه حتی در عصر آنها در دسترس

---

۱ - منتهی المطلب، ج ۲، ص ۹۳۹ و ۹۵۲.
۲ - لمعه، ج ۲، ص ۸۴.
۳ - ملکیة الخمس و مصرفه، مجلهٔ فقه اهلبیت. سال پنجم، شماره هفدهم، ص ۱۵.
۴ - فوائد الاصول تقریر مرحوم شیخ محمد علی کاظمی، ج ۴، صفحات ۳۶۸، ۳۶۹، ۶۸۱ و ۷۹۲.
۵ - نهایة الافکار، ج ۴، ص ۱۹۸.
۶ - اجود التقریرات، ج ۲، ص ۱۶۶.
۷ - عدة الاصول، ج ۳، ص ۴۹.
۸ - مصباح الفقاهة، ج ۵، ص ۵۰.
۹ - کتاب القضاء، ص ۵۲.
۱۰ - منتهی المطلب، ج ۲، ص ۶۶۵.
۱۱ - مجمع الفائده و البرهان، ج ۷، ص ۳۶۵.
۱۲ - ذخیرة المعاد، ج ۳، ص ۶۹۲.
۱۳ - حدائق الناضرة، ج ۱۰، ص ۲۸۱؛ ج ۱۶، ص ۴۰۲ و ۴۳۰؛ ج ۱۷، ص ۳۱۹.
۱۴ - مدارک الاحکام، ج ۸، ص ۲۴۳.
۱۵ - جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۳۵.
۱۶ - مکاسب، ج ۶، ص ۲۴.
۱۷ - حاشیه مکاسب، ج ۵، ص ۱۳۳.
۱۸ - المرتقی الی الفقه الارقی، ج ۲، ص ۲۰۷.
۱۹ - فقه الصادق، ج ۲۲، ص ۱۹۹ و منهاج الفقاهه، ج ۶، ص ۲۴۴.
۲۰ - حاشیه مکاسب، ص ۱۸۲.
۲۱ - مجمع المسائل، ج ۳، ص ۲۲۰.
۲۲ - منتهی المطلب، ج ۲، ص ۵۹۵.

همگان بوده است بیش از این اهتمام ورزیده و در نقل آیه به خود قرآن مراجعه می‌کردند.

قرآن طفیل وجود عترت

بر خلاف پیامبر که هنگام توصیه به ثقلین فرمود قرآن ثقل اکبر است، عموم فقهای شیعه تصور می‌کنند عترت ثقل اکبر است و از این نیز بسی فراتر رفته، بر این باورند که مقصود اصلی خدا از فرستادن قرآن، معرفی عترت بوده است. تمام آیات قرآن در مناقب عترت و نکوهش دشمنان آنهاست. قرآن بدون تفسیر عترت، قابل فهم نیست و حجیت ندارد. قرآن تغییر یافته و تحریف شده است!

اگر باور نمی‌کنید که عموم علمای شیعه چنین تلقی‌ای از قرآن و عترت دارند به تفسیرها و نحوه استدلال‌های فقهی آنها توجه کنید. برخی از آنها صراحتاً قرآن را موجودی طفیلی می‌دانند. عبارت ذیل را از مقدمه تفسیر «بیان السعادة» نقل می‌کنیم:

کان المقصود الاهم من الکتاب الدلالة علی العترة و التوسل بهم و فی الباقی منه حجتهم اهل البیت و بعد التوسل باهل البیت ان امروا باتباعه کان حجة قطعیة لنا و لو کان مغیّراً تغییراً مخلاً بمقصوده و ان لم‌نتوسل بهم او لم‌یأمروا باتباعه و کان التوسل به و اتباع احکامه و استنباط اوامره و نواهیه و حدوده و احکامه من قبل انفسنا کان من قبیل التفسیر بالرأی الذی منعوا منه و لو لم‌یکن مغیراً.....

اعلم ان الله تعالی شأنه العزیز کان غیباً محضاً و مجهولاً مطلقاً و کان لا اسم له و لا رسم و لا خبر عنه و لذا کان یسمی بالعمی فاحب ان یعرف فخلق الخلق لکی یعرف کما فی القدسی المعروف فکان اول ظهوره فعله الذی یسمی بنفس الرحمن و الاضافة الاشراقیة و مقام المعروفیة و الحقیقة المحمدیة(ص) و هی اللطیفة العلویة و یسمی بالمشیة باعتبار کونه اضافة الله تعالی الی الخلق و بالولایة المطلقة باعتبار کونه اضافة للخلق الی الله، و هذه الحقیقة بمضموم خلقت الاشیاء بالمشیة مبدء جمیع الخلق بمراتبه العقلانیة و النفسانیة و الجسمانیة النورانیة و الظلمانیة و الطبیعیة و لما کان الانسان غایة للکل و کان غایة الانسان بمنطوق ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و بمضمون قوله تعالی فخلقت الخلق لکی اعرف معرفة الله، ارسل الرسل و انزل الکتب و اسس الشرایع لمعروفیته و قد عرفت ان مقام معروفیتد هو مشیته التی هی الولایة المطلقه و لما کان المتحقق بالولایة و بمقام المعروفیة محمداً(ص) و علیاً(ع) و اولادهما صح ان یقال انهم مبدء الکل و غایته و لما کان جمیع الشرایع الالهیة و الکتب السماویة لتصحیح طریق الانسانیة و توجیه الخلق الی الولایة و کان اصل المتحققین بالطریق الانسانیة و الولایة و المتحقق بالولایة المطلقة محمداً(ص) و علیاً(ع) و اولادهما علیهم السلام صح ان یقال جملة الشرایع الالهیة و جمیع الکتب السماویة نزلت فیهم و فی توجیه الخلق الیهم و هو ایضاً وصف و تبجیل لهم، و لما کان کثیر من آیات القرآن نزلت فیهم تصریحاً او تعریضاً او توریة و ما کان فی اعدائهم لم‌یکن المقصود منه الا الاعتبار بمخالفیهم و الانزجار عن مخالفیهم لیکون سبباً للتوجه الیهم و لمعرفة قدرهم و عظمة شأنهم و کان سایر آیات الامر و النهی و القصص و الاخبار لتأکید السیر علی طریق الانسانیة الی الولایة صح ان یقال جمیع القرآن نزل فیهم و لما کان القرآن مفصلاً بکون بعض آیاته فیهم و فی محبیهم و بعضها فی اعدائهم و مخالفیهم و بعضها سنناً و امثالاً و بعضها فرائض و احکاماً صح ان یقال نزل القرآن فیهم و فی اعدائهم او نزل اثلاثاً او ارباعاً و الایات الدالة علی اخبار الاخیار و الاشرار الماضین کلها تعریض بالائمة و اخیار الامة و اشرارهم مع قطع النظر عن رجوعها الیهم و الی اعدائهم بسبب کونهم اصلاً فی الخیر و کون اعدائهم اصلاً فی الشر بل نقول کل آیة ذکر فیها خیر کان المراد بها اخیار الامة و کل آیة ذکر فیها شرّ کان المراد بها اشرار الامة لکون الایة فیهم او تعریضاً بهم او لکونهم و کون اعدائهم اصلاً فی الخیر و الشرّ و فی الزیارة الجامعة: ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه و هکذا الحال فی حال اعدائهم بحکم المقابلة فان ذکر الشر کانوا اوله و آخره و اصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه.

تنها علامه طباطبائی است که صریحاً قرآن‌را قابل فهم دانسته و فهم آن را در گرو بیان هیچکس حتی عترت نمی‌داند. در کتاب شیعه می‌نویسد: «کتاب آسمانی دیگران هرگونه می‌خواهد باشد ولی کتاب آسمانی اسلام که قرآن شریف بوده باشد

جهان و جهانیان را مخاطب قرار داده و با آنها مستقیماً سخن می‌گوید و در مقام تحدی آمده، خودش را معجزه پیغمبر اسلام معرفی می‌کند و یک چنین کتابی هرگز در انحصار فهم عدهٔ معدودی (هر که باشند) نخواهد در آمد»[1].

باری، فقه و کلام و جهانبینی کسی که قرآن را طفیلی عترت بداند با فقه و کلام و جهانبینی کسی که عترت را معلّمان قرآن بداند، صد در صد فرق می‌کند. در نظام اول، آموزه‌هایی دیده می‌شود که در هیچ محفلی از محافل دنیا قابل دفاع نیست، حاصل آن دینی است عبوس و متصلب و آکنده از خرافات و احکام خشن که همه آرزو می‌کنند در سیاست و دیگر حیطه‌های حیات بشری دخالت نکند و محدود به نهانخانه دل باشد ولی در نظام دوم دینی به دست می‌آید صد در صد معقول، قابل دفاع و منطبق با معیارهای بشری در همه آفاق و اعصار.

تخصیص و تقیید عمومات و اطلاقات قرآن به خبر واحد

در حوزه‌های فقهی ما تخصیص و تقیید کتاب به خبر واحد، مورد قبول عموم فقهاست. اما این اصل که سرنوشت فقه را تعیین می‌کند، از اساس باطل است. اما دلائل این دیدگاه:

دلیل اول سیره فقها در عمل به خبر واحد در قبال عمومات قرآنی است. اما چگونه این ادعا را بپذیریم با آنکه قطب‌های چهارگانه تشیع بر خلاف این دیدگاه فتوا داده‌اند

سید مرتضی می‌نویسد: والذی نذهب الیه ان اخبار الاحاد لایجوز تخصیص العموم بها علی کل حال (الذریعة ج ۱ ص ۲۸۰)

شیخ مفید می‌نویسد: لایجب العلم و العمل بشیی من اخبار الاحاد...الا ان یقترن به دلیل قطعی (اوائل المقالات ص ۱۲۲ و التذکرة باصول الفقه ص ۲۸)

شیخ طوسی می‌نویسد: انه لایجوز تخصیص العموم باخبار الاحاد علی کل حال لان عموم القرآن یوجب العلم و الخبر الواحد یوجب الظن و لایجوز ان یترک العلم بالظن (العدة ج ۱ ص ۳۴۴)

نجم الدین محقق حلی: لانسلم ان خبر الواحد دلیل علی الاطلاق لان الدلالة علی العمل به الاجماع علی استعماله فیما لایوجد علیه دلالة فاذا وجدت دلالة قرآنیة سقط وجوب العمل به (معارج ص ۴۶)

وانگهی سیره دلیل مستقلی در عرض کتاب و سنت و عقل نیست و باید مبتنی بر آنها باشد و هیچ دلیلی از کتاب و سنت و عقل بر تخصیص کتاب به خبر واحد وجود ندارد بلکه بر خلاف آن دلیل داریم.

دلیل دوم این است که هیچ خبر واحدی نیست مگر آنکه یکی از عمومات قرآن را تخصیص می‌زند و اگر قرار باشد خبر واحد عمومات قرآن را تخصیص نزند حجیت خود را از دست می‌دهد در حالی که حجیت خبر واحد با دلیل قطعی ثابت است.

اولاً بسیاری از اخبار آحاد با عمومات قرآن تضادی ندارد چون راجع به فروعات احکامی نظیر نماز و روزه و حج است که قرآن صرفاً در صدد اصل تشریع آنها بوده است نه بیان جزئیات و کیفیت انجام آنها. ثانیاً در حجیت خبر واحد مناقشه شده است و چنانکه بعداً خواهیم گفت فقط خبر مورد وثوق حجت است نه خبر شخص ثقه.

دلیل سوم: کتاب گرچه قطعی السند است ولی ظنی الدلالة است و خبر واحد گرچه ظنی السند است ولی قطعی الدلالة است. بنابر این باید به هر دو با هم عمل کرد تا ضعف هر کدام با نقطه قوت دیگری ترمیم شود.

قرآن صریحاً این ادعا را رد می‌کند. قرآن اصرار دارد که بسیار روشن و واضح است. قرآن خود را برهان، نور، بیان، تبیان، بیّنات، مبیّنات، مفصّلات[2]، کتاب مبین، بصائر و ذکر آسان خوانده است. هرگونه ابهام و اجمال در هر کتابی، نقص است و قرآن صریحاً هر گونه عوج و ریبی را از خود نفی کرده است. با این اوصاف چگونه می‌تواند ظنی الدلالة باشد؟ خدا بارها در قرآن از «ظن» نکوهش کرده و مردم را از تبعیت از «ظن» نهی کرده است و می‌گوید ان الظن لایغنی عن الحق شیئاً؛ چطور ممکن است نتواند قرآنش را از نقص ظنی بودن برهاند؟

علاوه بر این مگر اخبار آحاد همه نص هستند. اغلب آنها نقل به معنا شده‌اند و آن قدر خبر جعلی و خرافه زیاد است که

---

۱ - شیعه، مجموعه مذاکرات با پرفسور هانری کربن، ص ۵۵ - ۵۴.

۲ - مفصّل به معنای مبیّن و واضح است.

بسیار مشکل می‌توان به خبر واحد اعتماد کرد (در اینباره به تفصیل بحث خواهیم کرد).

ممکن است بگوئید پس چرا هر مفسری آیه را یک جور تفسیر می‌کند؟ پاسخ آن است که اختلاف مفسران ناشی از چند امر است. بسیاری از آنها تحت تأثیر روایاتی هستند که در تفسیر آیات وارد شده است و معتقدند قرآن را فقط معصومان می‌فهمند. مع الاسف اکثر این روایات قابل اعتماد نیستند. بعضی مفسران تأمل و تدبّر کافی در آیات ندارند و بسیاری از آنها با پیش‌فرض‌ها و ذهنیت‌های خاصی به قرآن مراجعه می‌کنند (دو نکتهٔ مهمی که مانع فهم قرآن است افلایتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها). بعضی نیز آیه را بدون لحاظ آیات دیگر تفسیر می‌کنند. اینها و عوامل دیگر باعث اختلاف مفسران شده است. بدون شک اگر کسی مانعی در برابر چشمانش قرار دهد یا عینک رنگی به چشم بزند و یا بر پلک چشمش فشار وارد کند، اشیاء را آن طور که هستند نمی‌بیند و حق ندارد بگوید حقائق خارجی ابهام دارد و نمی‌توان آنها را درست دید!

جایگاه قرآن و عترت

شیعه تصور می‌کند توصیه‌های اکید پیامبر مبنی بر پیوند قرآن و عترت و عدم جدائی آنها از یکدیگر به این معناست که عترت متمّم قرآن است. در حالی که آنها شارح قرآن هستند نه متمّم یا مکمّل آن.

توضیح مطلب اینکه اگر قرآن را در حد یک قانون اساسی برای انسانها بدانیم باید به کمال و جامعیت آن معتقد باشیم. در هیچ جای دنیا مجلس قانونگذاری، نمی‌تواند قانونی در عرض قانون اساسی تشریع نماید. مثلاً در قانون اساسی آمده باشد که هیچکس را نباید خودسرانه توقیف، حبس یا تبعید کرد. اگر مجلس یا دولت تصویب کند که پیروان فلان آیین را می‌توان خودسرانه حبس کرد. مردم چنین چیزی را نقض قانون اساسی می‌دانند نه تخصیص قانون اساسی.

در ایران ما نیز تفسیر قانون اساسی با شورای نگهبان است و آنها نمی‌توانند تفسیری بر خلاف ظاهر قانون اساسی ارائه دهند و مجلس نیز نمی‌تواند قانونی مغایر با قانون اساسی تصویب کند و بگوید قانون ما تخصیص یا تقیید قانون اساسی است. چراکه چنین چیزی در هر عُرفی نقض قانون اساسی شمرده می‌شود نه تخصیص آن.

این در صورتی است که قرآن را در حد یک قانون اساسی بدانیم در حالی که قرآن فوق قانون اساسی است. قرآن کتابی است برای همه بشریت تا انتهای تاریخ. قرآن خود را کامل و بی نقص معرفی کرده است: ذلک الکتاب لا ریب فیه! الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب و لم یجعل له عوجاً. لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه....

اگر قرآن یگانه کتابی است که هیچ ریب و عوجی ندارد نباید احکام آن حتی توسط عترت تغییر کند. در حالی که بر اساس اعتقاد رایج در حوزه‌ها، عترت (حتی خبر واحد) می‌تواند قرآن را تخصیص یا تقیید زده بلکه آیه را نسخ کند.

قرآن اگر چه در مقام شمارش محرمات رضاعی فقط دو نفر را ذکر می‌کند یعنی می‌گوید با مادر رضاعی و خواهر رضاعی نمی‌توانید ازدواج کنید ولی روایت می‌گوید در اثر شیر خوردن تعداد زیادی افراد بر شما حرام می‌شوند. می‌گوییم ایجاز و بلاغت اقتضا می‌کند یا قرآن هیچ ذکری از محرمات رضاعی ننماید و همه را به بیان عترت واگذار کند و یا بعد از شمردن محرمات نسبی بگوید و هن من الرضاعة یعنی همه کسانی که از طریق نسب به شما محرم هستند از طریق رضاع نیز محرمند. اینکه خدا در مقام شمارش کسانی که نمی‌توان با آنها ازدواج کرد بعد از بیان محرمات نسبی، فقط مادر و خواهر رضاعی را نام می‌برد به خاطر آن است که فقط این دو محرمند نه بیشتر. هر حدیثی که بیش از این تعداد را محرم بشمارد عرفاً در تعارض با قرآن است. می‌گویند خیر مقداری در قرآن و مقداری در سنت بیان شده است. با این منطق هیچ بعید نیست قرآن بگوید واعلموا انما غنمتم من شیی فان لله خمسه...یک پنجم مالتان را در راه خدا بدهید و روایات بگویند باید دو پنجم مال را در راه خدا بدهید! یعنی مقداری را قرآن و مقداری را عترت بیان کند! عمق این حرف نسبت نقص به قرآن است. چنین کتابی جامعیت و استقلال خود را از دست می‌دهد. آخر این چه کتاب بلا ریب و بلا عوجی است که صریحاً می‌گوید نماز جمعه واجب است اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله! ولی عترت یا فقیه می‌تواند آن را تحریم کند! یا می‌گوید ربا حرام است و عترت می‌تواند بگوید ربا بین پدر و پسر یا زن و شوهر اشکالی ندارد. یا بگوید «النفس بالنفس» و «لکم فی القصاص حیوة»، قاتل باید قصاص شود و عترت بگوید پدر و جد پدری اگر قاتل باشند قصاص نمی‌شوند! یا بگوید وصیت واجب است و

عترت بگوید واجب نیست. یا بگوید از حیوانات فقط خوک و خون و مردار و حیوانی که به نام غیر خدا ذبح شده است حرام است و عترت بگوید غیر از اینها نیز چیزهائی حرام است.

آیا ممکن است قرآن مجازات زانی را صد ضربه شلاق تعیین کند و عترت بگوید آیه مربوط به زنای غیر محصنه است. مجازات زنای محصنه سنگسار است!

آیا ممکن است قرآن بگوید خاکی که با آن تیمم می‌کنید باید «طیّب» باشد و عترت بگوید لازم نیست «طیب» باشد. «خبیث» هم باشد می‌توان با آن تیمم کرد. کافی است که خاک طاهر باشد. بنابر این با خاک‌های کثیفِ زباله‌دانی هم می‌توان تیمم کرد چون نجس نیست.

آیا ممکن است قرآن بگوید اموال کفار حربی هم محترم است[1] و روایات بگویند محترم نیست و می‌توان اموال آنها را به سرقت برد[2].

آیا ممکن است خدا در قرآن بگوید و لا یشرک فی حکمه احداً ولی روایات بگویند خداوند امر تشریع را به پیامبر واگذار کرده و او نیز حق دارد اموری را واجب و اموری را حرام نماید؟

آیا ممکن است قرآن تعاون بر اثم را ممنوع بداند و روایات بگویند مانعی ندارد انگور را به کسی که می‌دانیم آن را تبدیل به شراب می‌کند بفروشیم؟

آیا ممکن است قرآن صریحاً و به طور مکرر بگوید پیامبر علم غیب ندارد «و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء» اگر علمِ غیب داشتم آسیبی به من نمی‌رسید و به اموال فراوانی می‌رسیدم[3] یا بگوید «و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم» معذلک روایات بگویند امام دارای علم ما کان و ما یکون و ما هو کائن است. اگر پیامبر از هر چه هست و خواهد بود مطلع است رب زدنی علماً چه معنائی پیدا می‌کند؟

سلیس‌ترین و شیواترین سخنی که تاریخ بشری سراغ دارد آیات قرآن است. امتیاز بزرگ قرآن این است که عمیق‌ترین معارف را در قالب روشن‌ترین عبارات ارائه می‌کند. قرآن، خود را بارها بیان، تبیان و مبیّن خوانده است. هیچگونه اعوجاج و ناهمواری در قرآن دیده نمی‌شود. معذلک روان‌ترین آیات قرآن بعد از یک دوره درس خارج و آموزش این اصلِ شوم که قرآن

---

۱ - ممتحنه/۱۰.

۲ - صراط النجاة، ج ۱، ص ۴۴۸.

۳. اعراف/۱۸۸. کسانی که از علم غیب پیامبر و امام دفاع می‌کنند در مورد حوادث تلخ زندگی آنها که به وضوح نشان می‌دهد آنها از غیب اطلاع نداشتند می‌گویند آنها علم غیب داشتند ولی وظیفه نداشتند طبق آن عمل کنند. در حالی که پیامبر اکرم در این آیه به روشنی می‌گوید من اگر علمِ غیب داشتم به مقتضای آن عمل می‌کردم و در زندگی آسیب نمی‌دیدم. پیامبر دو مرتبه به درخواست مشرکان هیئت تبلیغی برایشان اعزام کرد و آنها همه اعضای آن را کشتند و پیامبر از این اتفاق بسیار ناراحت شد چون تعداد زیادی از آنها حافظ قرآن بودند. آیا معقول است بگوییم پیامبر می‌دانست چنین اتفاقی می‌افتد ولی موظف نبود به مقتضای آن عمل کند؟ اگر می‌دانست پس چرا بعد از حادثه آن قدر ناراحت می‌شد. آیا پیامبر می‌دانست سربازانی که به نگهبانی از تنگه اُحد می‌گمارد سستی به خرج می‌دهند و آن همه خسارت و کشتار روی می‌دهد ولی وظیفه داشت سکوت کند و چیزی نگوید؟! مگر نه آنکه حجیت علم ذاتی است؟ در کدام آیه و روایت، خدا به پیامبر و امام توصیه کرده است که نباید به معلومات غیبی خود اعتنا کنید؟

حضرت علی(ع) نامه‌هائی به استانداران خائن خود نوشته و آنها را به سرعت عزل کرده است. آیا حضرت می‌دانست آنها اختلاس می‌کنند ولی موظف نبود طبق علم خود عمل کند؟ چرا وقتی اختلاس آنها علنی می‌شد آن قدر بر می‌آشفت و ناراحت می‌شد؟ البته محال نیست خداوند انبیاء یا غیر انبیاء را به طور جزئی در مواردی خاص از حادثه‌ای خاص مطلع کند حضرت عیسی می‌گوید «انبئکم بما تأکلون و تدخرون فی بیوتکم». اما با توجه به آیات صریحی که علم غیب را از پیامبر نفی می‌کند نمی‌توانیم روایاتی را که می‌گویند امام معصوم از کلیهٔ اتفاقات گذشته و حال و آینده اطلاع دارند، قبول کنیم. وانگهی در روایات صریح دیگر خودشان علم غیب را نفی کرده‌اند. حضرت علی(ع) در نهج البلاغه خطبهٔ ۲۱۶ صریح و شفاف می‌فرماید «من خود را فوق خطا نمی‌دانم اگر حقی را تشخیص دادید از گفتن آن دریغ نورزید». در حالی که اگر امام علم غیب داشت یا علم او ذاتی و نامتناهی بود (چنانکه عده‌ای شیعیان غالی مدعی‌اند) امکان اشتباه در او منتفی بود.

یکی از شیعیان از شیخ مفید پرسیده است که ما گروه شیعه اجماع داریم که امام همه حوادث آینده را می‌داند پس چرا علی(ع) با آنکه می‌دانست کشته می‌شود به مسجد رفت؟ و چرا امام حسین با آنکه می‌دانست کشته می‌شود به سوی کوفه رفت؟ شیخ مفید در جواب می‌نویسد اجماعی بر این مطلب وجود ندارد که امام همه حوادث آینده را بدون استثناء می‌داند و دلیلی نداریم که علی (ع) می‌دانست در آن شب مخصوص در مسجد ضربت می‌خورد. نیز دلیل نداریم که امام حسین می‌دانست در آن سفر کشته می‌شود(بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۵۷ و ۲۵۸). سید مرتضی نیز می‌نویسد امام حسین تصور نمی‌کرد که کوفیان بی‌وفائی کنند و اهل حق نیز از یاری او ناتوان گردند(تنزیه الانبیاء، ص ۲۲۸). شیخ طوسی نیز در تلخیص الشافی جزء ۴، ص ۱۹۰ می‌نویسد سید مرتضی معتقد است عقلاً و نقلاً حرام است امام دانسته برای کشته شدن حرکت کند!

«ظنی الدلاله» است، در غباری از ابهام فرو می‌رود و طلبه از زلال آیات چیزی درک نمی‌کند.

قرآن صریحاً ازدواج با زناکاران را تحریم کرده است و حرّم ذلک علی المؤمنین ولی بسیاری از فقیهان ما بعد از بحث‌های فراوان درباره این آیه، فتوا می‌دهند که ازدواج با زناکار مانعی ندارد. قرآن صریحاً وصیت را واجب می‌شمارد کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیراً الوصیة للوالدین و القربین بالمعروف حقاً علی المتقین. ملاحظه کنید چه تعبیر اکید و شدیدی در این آیه به کار رفته است. ولی معذلک کسی به مفاد این آیه فتوا نمی‌دهد و می‌گویند در صورتی که شخص بدهکار باشد باید وصیت کند و الا لازم نیست وصیت کند. به بیان دیگر قرآن به جای ان ترک خیرا باید می‌گفت ان ترک قرض‌!ا

قرآن صریحا می‌گوید کونوا قوّامین بالقسط شهداء لله و لو علی انفسکم او الوالدین یعنی برای احقاق حق و احیای عدالت، حتی علیه پدرتان باید شهادت دهید. در فقه می‌گویند شهادت فرزند علیه پدر پذیرفته نمی‌شود[1]!

آیا چنین کتابی را می‌توان کتاب کامل و بی ریب و نقصی نامید؟ کسانی که به حاجی نوری تاخته و تحریف قرآن را شدیداً محکوم می‌کنند آیا توجه دارند که به نوعی معتقد به نقص و تحریف قرآن شده‌اند؟ فقها در پاسخ می‌گویند آیات و روایات، عام و خاص و مطلق و مقیدند و با هم سازگارند. در حالی که هیچ عرفی نمی‌پذیرد که قانون اساسی‌اش با دستورات رئیس جمهور یا مجلس تخصیص یا تقیید بخورد. وانگهی تخصیص و تقیید باید مساعد با فهم عرف باشند. در اکثر اینگونه موارد جمع آیه و حدیث جمع تبرعی است نه جمع عرفی!

به نظر ما جز آنچه خدا در قرآن واجب یا تحریم کرده است چیزی واجب یا حرام نیست و بیانات عترت صرفاً شارح قرآن است نه مخصّص و مقیّد آن. یعنی قرآن به طور سربسته دستور نماز و روزه و حج داده است. عترت، نحوه صحیح انجام این عبادات را بیان می‌کنند. پس نباید حدیثی که معامله غرری را تحریم می‌کند مخصّص آیه احل الله البیع قرار داد. آیه در مقام بیان حلیت هر نوع بیعی نیست. حدیث ارشاد به حکم عقل است. آیات دیگر قرآن که از ظلم و کم فروشی نهی کرده است برای تحریم بیع غرری کافی است.

یا اگر در حدیث الا ما ظهر منها به وجه و کفین و آرایش آنها تفسیر شده است نباید آن را چیز جدیدی دانست. اگر کمی تدبر در قرآن نمائیم به همین مطلب خواهیم رسید.

یا اگر امام در پاسخ به سؤال کسی که می‌پرسد چرا قسمتی از سر را مسح می‌کنید نه تمام آن را، می‌فرماید به دلیل وجود «با» در فامسحوا برؤسکم. این حکم جدیدی نیست امام خواستند بگویند شما هم اگر در قرآن تدبر کنید این نکته را در می‌یابید.

تنبیه

بعضی گمان می‌کنند آیه «و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون». دلیل بر این است که فهم قرآن محتاج به بیان پیامبر یا امام است. به بیان دیگر، قرآن محتاج سنت است نه آنکه سنت محتاج باشد به قرآن. در حالی که چنین نیست. آیه فوق امر به اظهار است نه امر به تفسیر. به بیان دیگر، خدا می‌خواهد آیات قرآن کتمان نشود. آیات ذیل به فهم آیه فوق کمک می‌کنند:

یا اهل الکتاب قد جائکم رسولنا یبیّن لکم کثیراً مما کنتم تخفون من الکتاب...

و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیّننه للناس و لاتکتمونه...

ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیّناه للناس فی الکتاب...

«تبیین» و «تبیّن» به معنای آشکار کردن و آشکار شدن است. چیزی که واضح و روشن باشد و اجمال و ابهامی نداشته باشد مبیّن است.

کلوا و اشربوا حتی یتبیّن لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود...

و ما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه فلما تبیّن له انه عدو لله تبرأ منه...

و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبیّن لهم فیضلّ الله من یشاء و یهدی من یشاء... در این آیه هم می‌گوید کتاب‌های

---

۱. **شرایع الاسلام**، ج ۴، ص ۹۱۵. امام خمینی در **تحریر الوسیله** ج۲ ص ۴۴۴ در این باره می‌نویسد: فیه تردد.

آسمانی به زبان همان مردمی بود که برایشان نازل می‌شد و ما این کار را برای آن می‌کردیم تا ابهام و اجمالی نداشته باشد. یعنی خدا به این مقدار ابهام هم که با ترجمه برطرف می‌شود، برای کتابهای آسمانی راضی نبود. (به استثنای قرآن که چون ساختار لفظی‌اش نیز معجزه است قهراً باید به یک زبان نازل می‌شد)

چکیده پاسخ اینکه تبیین کتاب در برابر اخفای کتاب است و به معنای تشریح و تفسیر آن نیست. در روایات تفسیری نیز پیامبر و امامان طوری آموزش می‌دادند که اصحابشان بدانند اگر آنان هم در آیه دقت کنند همان معنایی را که ائمه تفسیر کرده‌اند در می‌یابند. یعنی ائمه(ع) نمی‌گفتند این نکته‌ای که ما از آیه فهمیدیم اگر کسی غیر از ما معصومین باشد هر چه هم تدبر و تأمل کند به آن نخواهد رسید! وقتی زراره از امام صادق می‌پرسد به چه دلیل می‌گویید مسح تمام سر لازم نیست امام مثل معلّمی نکته‌آموز می‌فرماید به خاطر وجود حرف با در آیه «و امسحوا برؤسکم».

بعضی می‌پندارند آیه شریفه «و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» به معنای آن است که همه گفته‌های پیامبر وحی است و از قرآن کمتر نیست و بنابر این می‌تواند تفسیر و تبیین آیات قرآن قرار بگیرد.

این سخن نیز درست نیست. اگر در جمله‌های بعدی این آیه دقت کنیم در می‌یابیم که این آیات وصف قرآن است. یعنی وقتی پیامبر ما آیات قرآن را تلاوت می‌کند سخن از پیش خود نمی‌گوید این آیات با ساختار لفظی‌اش تماماً توسط جبرئیل به او القا می‌شود.

به طور کلی اگر قرآن مجمل و مبهم بود و بدون تفسیر و تشریح ائمه، مفهوم نبود، توصیه به تدبر و تأمل در قرآن معنا نداشت. باید قرآن به جای توصیه به تدبّر بگوید سراغ پیامبر بروید تا قرآن را برایتان معنا کند! نیز معنا نداشت خداوند از مردم درخواست کند که ببینند که هیچ اختلاف و تناقضی در آن وجود ندارد. افزون بر این، اخبار عرض روایات بر کتاب، بی‌معنا می‌شد. اگر قرآن دلالت روشن و واضحی نداشته باشد پس چرا به ما گفته‌اند برای تشخیص روایت صحیح از روایت جعلی، آن را با قرآن محک بزنید؟ ترازوی مخدوش، نمی‌تواند میزان سنجش باشد. وانگهی به تصریح قرآن، کتابهای آسمانی برای رفع اختلاف نازل شده‌اند. اگر قرآن ظنی الدلالة باشد یعنی آیات آن مجمل باشد یا تاب تفاسیر متضاد داشته باشد، در آن صورت نه تنها اختلافات را بر طرف نخواهد کرد که بر اختلافات خواهد افزود. و آخرین نکته اینکه هیچ عیبی برای قرآن بالاتر از ظنی بودن دلالت آن نیست و اگر قرآن چنین عیب و ریب و عوجی داشت دشمنان اسلام از آغاز آن را مطرح می‌کردند در حالی که از هیچیک از دشمنان سرسخت اسلام شنیده نشد که بگویند قرآن کلام مبهم و مجملی است و معانی آن برایمان روشن نیست.

بعضی نیز به آیه «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» متوسل می‌شوند و گمان می‌کنند این آیه برای پیامبر حق تشریع اثبات می‌کند. در حالی که این آیه دنباله آیه فیی است و مربوط به مصرف غنائمی است که بدون کارزار به دست مسلمین افتاده است. قرآن می‌گوید از این غنائم هر چه را پیامبر به شما داد بگیرید و آنچه را که به شما نمی‌دهد بدان چشم مدوزید.

توجه داشته باشیم که «ایتاء» به معنای «اعطاء» است. چنانکه در این آیات ایتاء به معنای اعطاء استعمال شده است:

و آتوا الیتامی اموالهم.

و آتوا النساء صدقاتهن.

آتنا غدائنا.

آتونی زبر الحدید.

البته اطاعت از پیامبر قطعاً واجب است ولی از این آیه نمی‌توان نتیجه گرفت که پیامبر مبیّن و متمم قرآن است.

مهجوریت قرآن

مهجوریت قرآن در بین خواص، چه بسا ناشی از اعتقاد به تحریف آن باشد که مع الاسف بسیاری از بزرگان به آن تصریح کرده‌اند.

شیخ مفید می‌نویسد اخبار مستفیضه از ائمه هدایت(ع) نشان می‌دهد که بعضی ستمکاران قسمتهایی از قرآن را حذف کرده‌اند[1].

---

۱ - اوائل المقالات، ص ۹۱.

فیض کاشانی بعد از نقل روایات زیادی راجع به تحریف قرآن می‌گوید: «از همه این اخبار و روایات دیگر از طریق اهلبیت معلوم می‌شود قرآنی که در دست ماست همان قرآنی که بر پیامبر نازل شده نیست. قسمت‌هایی از آن حذف و قسمت‌هایی تغییر کرده است. نام حضرت علی(ع) و آل محمد و اسماء منافقین در موارد زیادی حذف شده و ترتیب اصلی قرآن به هم خورده است»[۱]. بعد این سؤال را مطرح می‌کند که اگر قرآن تحریف شده باشد چگونه می‌توانیم بر آن اعتماد کنیم؟ و در پاسخ می‌گوید طوری تحریف شده است که مطالب اصلی آن چندان تغییر نکرده است. چون حذف آیات و نام علی و آل محمد و نامهای منافقین، باعث نمی‌شود که بقیه آیات از انتفاع بیفتند به خصوص که بیانات اوصیای پیامبر، قسمت‌های حذف شده را جبران کرده است.[۲]

مجلسی در شرح حدیثی از کتاب کافی با این مضمون که قرآن اصلی هفده هزار آیه داشته است می‌گوید «مخفی نماند که این خبر و روایات صحیحهٔ زیادی بر نقص و تغییر قرآن دلالت دارد و من معتقدم این اخبار تواتر معنوی دارند و کنار گذاردن این اخبار به معنای بی اعتمادی به همه اخبار است. بلکه به گمان من اخبار مربوط به کم و زیاد شدن قرآن از اخبار مربوط به امامت کمتر نیست و اگر بخواهیم آنها را قبول نکنیم اخبار امامت را نیز باید کنار بگذاریم»[۳].

حاجی نوری نیز در کتاب «فصل الخطاب» صدها روایت برای اثبات تحریف قرآن گردآوری کرده است. این کتاب که در سال ۱۲۹۸ هجری منتشر شد همواره باعث طعن و حمله بر شیعه بوده است.

حاجی نوری از نعمت الله جزایری نقل کرده است که روایات دال بر تحریف قرآن از دو هزار روایت نیز بیشتر است[۴]. مرحوم عاملی نیز تحریف قرآن را مفاد روایات متواتر دانسته و می‌گوید قرآن اصلی در نزد امام زمان است. در ادامه می‌گوید بعد از تتبع در اخبار و آثار می‌توان گفت تحریف قرآن از ضروریات مکتب تشیع است!!![۵] شیخ محمد هادی طهرانی نیز در کتاب «محجة العلماء فی الادلة العقلیة» بر تحریف قرآن ادعای اجماع کرده و آن را از ضروریات مذهب شمرده است.

بزرگانی مثل آیة الله خویی[۶] و آیة الله خمینی نیز معتقد به تحریف قرآن بودند[۷].

تعجب از حاجی نوری که از سویی صدها حدیث برای تحریف قرآن ارائه می‌دهد و مصرّانه می‌کوشد قرآن را از حجّیت بیندازد و از سوی دیگر خود را به آب و آتش می‌زند تا کتابهای گمنامی که مآخذ کتاب مستدرک بوده و حاوی نامعقولترین مطالبند، مستند و معتبر بداند!

خواننده محترم از ادعاهای تو خالی اجماعی بودن، ضروری مذهب بودن، متواتر بودن، مستفیض بودن اخبارِ تحریف قرآن می‌تواند ارزش و اعتبار این عناوین را در موارد دیگر نیز حدس بزند! جالب است بدانید مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌گوید عدم تحریف قرآن اجماعی است[۸]!

بها دادن به یقین

یکی از مشکلات فقه سنتی ترتیب اثر دادن به حالت روانشناختی یقین است. در درس اصول به نوآموزان تعلیم می‌شود که «قطع»، حجّت است گرچه از پریدن کلاغ حاصل شود. در فقه نیز می‌گویند قاضی می‌تواند به علم خود عمل کند[۹]. این موضوع منشأ مفاسد فراوانی در زندگی فردی و جمعی است. بسیاری از قُضات می‌توانند با شواهد و قرائن غیر قابل استناد، قطع پیدا کنند و حکم را اجرا کنند. اگر از آقای خلخالی بپرسید که چطور این همه متهم را به راحتی محکوم به مرگ دانسته و اعدام کردی؟ در پاسخ می‌گوید یقین پیدا کردم که مستحق مرگند! و ما نمی‌توانیم ثابت کنیم یقین پیدا نکرده است چون یقین، حالتی روحی روانی است که تنها از قِبل خود شخص قابل شناسائی است. ولی آیا خداوند، جان و مال و ناموس مردم را چنین

---

۱ – تفسیر صافی، مقدمهٔ ششم، ج ۱، ص ۴۹.

۲ – تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۱.

۳ – مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۵۲۵.

۴ – فصل الخطاب، ص ۲۵۱.

۵ – مرآة الانوار، ص ۳۶ و ۴۹.

۶ – البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۵۷، ۲۴۷، ۲۲۶، ۱۹۹، ۱۹۸.

۷ – التعادل و الترجیح، ص ۲۶ و کشف الاستار، ص ۱۱۴.

۸ – تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۳.

۹. یجوز للقاضی ان یحکم بعلمه من دون بینة او اقرار او حِلف فی حقوق الناس و کذا فی حقوق الله تعالی، بل لایجوز له الحکم بالبینة اذا کانت مخالفة لعلمه او احلاف من یکون کاذباً فی نظره، نعم یجوز له عدم التصدی فی هذه الصورة (**تحریر الوسیلة**، ج ۲، ص ۴۰۸)

آسان در معرض تهدید قرار داده است؟ قاتل زنان مشهدی هم ادعا کرده است که یقین داشته که آن زنان روسپی واجب القتل بوده‌اند. آیا همین کافی است که از چنگ قصاص بگریزد؟ متأسفانه فتوای بسیاری از فقیهان نیز همین طور است. آیة الله فاضل لنکرانی در پاسخ استفتائی در اینباره نوشته است: «در مواردی که ثابت شود که شخص اعتقاد به مهدور الدم بودن کسی داشته و او را به قتل رساند قتل شبه عمد حساب می‌شود».

از سوی مرحوم آیة الله گلپایگانی هم چنین استفتائی پاسخ داده شده است. سؤال: کسی که مرتکب اعمال فاسده و منافی عفت و اخلاق شده هرگاه شخصی او را به قتل رساند و انگیزه او همان فساد و انحراف مقتول باشد آیا بر چنین قاتلی قَوَد و دیه تعلق می‌گیرد؟ پاسخ: در فرض مسأله اقوی عدم تعلق قود و دیه است لیکن به جهت ترک استیذان از حاکم شرع، معصیت‌کار است.[1] مع الاسف تبصره ۲ ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی نیز صراحتاً می‌گوید «در صورتی که شخصی، کسی را به اعتقاد قصاص یا به اعتقاد مهدور الدم بودن بکشد و این امر بر دادگاه ثابت شود و بعداً معلوم گردد که مجنی علیه مورد قصاص و یا مهدور الدم نبوده است، قتل به منزله خطای شبه عمد است (که به جای قصاص، قاتل تنها دیه می‌پردازد) و اگر ادعای خود را در مورد مهدور الدم بودن مقتول به اثبات برساند، قصاص و دیه از او ساقط می‌شود». طبق این فتاوا و قوانین افراد خودسر به گمان اینکه شخص یا اشخاصی مهدور الدم هستند می‌توانند رأساً اقدام به قتل کنند و حداکثر باید دیه بدهند و اگر بتوانند دو نفر شاهد دست و پا کنند که در دادگاه بگویند مقتول قبل از حادثه، مرتد شد و یا به پیامبر یا امامان دشنام داد، در آن صورت، هم قصاص و هم دیه ساقط و قاتل مرخص می‌شود و احتمالاً سزاوار تشویق هم باشد چرا که کار دادگاه را کم کرده است!

آیا روز به روز ناامنی و هرج و مرج بیشتر نخواهد شد؟ خوشبختانه جانیان از این قانون چندان اطلاع ندارند و الا هر قاتلی می‌تواند شواهدی بر ارتداد مقتول یا دشنامگوئی وی به اهلبیت ارائه دهد و بگوید مقتول چنین بود و چنین کرد که من او را کشتم! یا تصور می‌کردم که او مهدور الدم است! و اشتباهاً او را کشتم! به خصوص در مورد دشنامگوئی به اهلبیت که بسیاری از فقها می‌گویند اجازه از حاکم لازم نیست و هر کس می‌تواند شخصاً اقدام به کشتن دشنامگو نماید!!!

فرض کنید قاضی به مردی بگوید همسر تو دیگر همسر تو نیست و او یقین داشته باشد که هنوز همسر اوست. زن به دلیل حکم قاضی برود و با مرد دیگری ازدواج کند. شوهر سابق که او را هنوز همسر خود می‌داند رابطه او را نامشروع دانسته و او را به جرم زنای محصنه بکشد (مرد اگر زنش را در حین ارتباط زناشویی با مرد دیگری ببیند حق دارد آن دو را بکشد). قاضی نیز این قتل را بی مورد دانسته و باید مرد را به جرم آدمکشی محکوم به اعدام نماید.

باز فرض کنید قاضی بگوید این اموال از آن شما نیست از آن زید است. و شما یقین داشته باشید که آنها متعلق به شماست. بعد از آنکه قاضی آنها را به زید تسلیم می‌کند شما می‌توانید آنها را به دلیل آنکه یقین دارید جزو اموال شماست از او بربایید. بعد قاضی موظف است به جرم دزدی دست شما را قطع کند!

این موارد و ده‌ها فتوای دیگر در فقه نشان می‌دهد که فقه ما یک فقه فردی و ماقبل دولت است نه فقهی اجتماعی و حکومتی[2].

عمومیت نگاه سطحی به نصوص نقلی

سطحی‌نگری به متون نقلی و ترجیح فهم سطحی از نقلیات بر تعقل و تجارب بشری یکی از آفات اجتهاد در همه فرق اسلامی است که نمونه‌های آن را از سده‌های اولیه می‌توان مشاهده کرد. حتی امروزه که آثار و برکات تجارب بشری و نوآوری‌های علمی همه را وادار به انقیاد و تحسین کرده است باز عده‌ای، چشم بر واقعیات بسته و با اغماض از آفت جعل و تحریف در روایات و فضای صدور و قرائن لبّی و منفصل آنها، و یا با توسل به فهمی سطحی از آیه‌ای از قرآن می‌خواهند با قوانین طبیعت و سنن آفرینش به معارضه برخیزند. به نمونه‌ای بسیار مضحک و عبرت‌آموز توجه کنید.

در عصری که هیچکس تردیدی در بطلان هیئت بطلمیوسی ندارد از بزرگترین عالم سنی در مورد گردش خورشید و

---

۱. عصر ما، شماره ۲۲۵، ص ۱.

۲. این بر فرض صحت این احکام است چون در اصل مشروعیت این احکام حرف است. چراکه از مبانی مخدوش استنتاج شده است.

حرکت زمین استفتاء کرده‌اند و حضرت ایشان اینگونه پاسخ مرقوم داشته‌اند:

«الحمد لله و الصلوة و السلام علی رسول الله. اما بعد: فلقد شاع بین کثیر من الکتاب و المؤلفین و المدرسین فی هذا العصر ان الارض تدور و الشمس ثابتة و راج هذا علی کثیر من الناس و کثر السؤال عنه فرأیت ان من الواجب ان اکتب فی هذا کلمة موجزة ترشد القاری الی ادلة بطلان هذا القول و معرفة الحق فی هذه المسألة. فاقول قد دلّ القرآن الکریم و الاحادیث النبویة و اجماع علماء الاسلام و الواقع المشاهد علی ان الشمس جاریة فی فلکها کما سخرها الله سبحانه و تعالی و ان الارض ثابتة قارة قد بسطها الله لعباده و جعلها لهم فراشاً و مهداً و ارساها بالجبال لئلا تمید بهم...

اوضحت فیما تقدم ان القول بدوران الارض الیومی و السنوی کله باطل و ذکرت من الادلة النقلیة و الحسیة و کلام اهل العلم من المفسرین و غیرهم من علماء الاسلام و علماء الفلک ما یدل علی سکون الارض و استقرارها و عدم دورانها و ان الشمس هی التی تجری حولها کما نظمها الله عز و جل لمصالح العباد و منافعهم و نقلت عن الامام القرطبی انه حکی فی تفسیره عند قوله تعالی فی سورة الرعد (و هو الذی مد الارض و جعل فیها رواسی و انهاراً) ان القول بسکون الارض هو قول المسلمین و اهل الکتاب و ذکرت ان هذا معناه حکایة الاجماع...»

سپس درباره نظر کوپرنیک و گالیله و پیروان آنها می‌گوید:

«و کل من قال هذا القول فقد قال کفراً و ضلالاً لانه تکذیب لله و تکذیب للقرآن و تکذیب للرسول(ص) لانه علیه الصلوة و السلام قد صرّح فی الاحادیث الصحیحة ان الشمس جاریة و انها اذا غربت تذهب و تسجد بین یدی ربها تحت العرش کما ثبت فی الصحیحین من حدیث ابی ذر ـ رضی الله عنه ـ و کل من کذّب الله سبحانه او کذّب کتابه الکریم او کذّب رسوله الامین علیه السلام فهو کافر ضالّ مضلّ یستتاب فان تاب و الا قتل کافراً مرتداً و یکون ماله فیئاً لبیت مال المسلمین کما نص علی هذا اهل العلم و الایمان فی باب حکم المرتد و کما ان هذا القول الباطل مخالف للنصوص فهو مخالف للمشاهد المحسوس و مکابرة للمعقول و الواقع، فلم یزل الناس مسلمهم و کافرهم یشاهدون کل بلد و جبل فی جهته لم یتغیر من ذلک شیی و لو کانت الارض تدور کما یزعمون لکانت البلدان و الجبال و الاشجار و الانهار و البحار لا قرار لها و لشاهد الناس البلدان المغربیة فی المشرق و المشرقیة فی المغرب و لتغیرت القبلة علی الناس حتی لا یقر لها قرار و بالجملة فهذا القول فاسد من وجوه کثیرة یطول تعدادها... فقد اوضح الله فی الایات المذکورة آنفاً انه القی الجبال فی الارض لئلا تمید بهم و المید هو الحرکة و الاضطراب و الدوران کما نص علی ذلک علماء التفسیر...»[۱]

گرچه ساکن انگاشتن زمین، دیدگاه غالب بود و در بین علمای ما نیز کسانی بودند که اینگونه می‌اندیشیدند. ولی بعید است در عصر حاضر کسی بر این عقیده باطل اصرار بورزد. این تلقی ناشی از اخباری‌گری و نگاه سطحی افراطی به روایات است که از خصائص حشویه است.

چکیدهٔ بیانات مفتی بزرگ اهل سنت یعنی عبد العزیز بن عبد الله بن باز که سالها رئیس کل «ادارات بحث‌های علمی و افتا و دعوت و ارشاد» عربستان بود و بعد از فوتش سایت مفصلی برای ترویج از افکار وی در اینترنت تأسیس شده است:

۱. نظریه حرکت زمین به دور خورشید با احادیث و آیات قرآن که می‌گوید خورشید جریان دارد و خداوند کوهها را آفرید تا زمین نجنبد، سازگار نیست.

۲. حرکت زمین مستلزم آن است که موقعیت شهرها و کوهها و رودخانه‌ها به هم بخورد و شهرهای غربی به مشرق و شهرهای شرقی به غرب کره زمین منتقل شوند و قبله نیز تغییر کند.

۳. مفسران بلکه اجماع علمای اسلام نیز همین دیدگاه را تأیید می‌کند. پس هر کس خلاف آن را بگوید گمراه و گمراه‌کننده است!

۴. چون چنین است هر کس خلاف آن را بگوید خدا و پیامبر و کتاب او را تکذیب کرده است و مرتد است و باید او را وادار به توبه نمایند و اگر توبه نکرد او را بکشند و اموالش را مصادره کنند (حتماً زنش نیز باید عده وفات بگیرد و دیگران بتوانند او را

---

۱. صادق جلال العظم، **ما بعد ذهنیة التحریم**، ص ۲۲۶ - ۲۲۷.

تصاحب کنند!).

سطحی‌نگری چنان عقل از وی ربوده بود که با خود نیندیشید که من هر هفته سفر هوائی دارم هواپیما در آسمان حرکت می‌کند ولی حرکت هواپیما باعث جنبش و اضطراب و جا به جائی مسافران نمی‌شود حتی چای و نوشیدنی‌ای که برایم می‌آورند کمترین تکانی نمی‌خورد! اگر فتوای من درست باشد باید بعد از هر سفر هوائی همه مسافران تغییر جا داده باشند و خلبان هم به آخرین صندلی‌های ردیف عقب پرتاب شده باشد. اگر بن‌باز سطحی به قرآن نمی‌نگریست در این دام نمی‌افتاد. در قرآن زمین با اوصافی نظیر ذلول، مهد، مهاد و کفات توصیف شده است. ذلول یعنی شتر راهوار، مهد یعنی گهواره و کفات به معنای پرنده است. در همه این اوصاف لااقل اشاره‌ای به حرکت زمین دیده می‌شود.

برای نامبرده سایت مجهز و مفصلی در اینترنت ایجاد کرده‌اند و فتاوای او را می‌توان در این سایت (www. binbaz.org) مشاهده کرد. به بعضی دیگر از فتاوای وی که ناشی از آفت حذف عقلانیت از دین و نگاه سطحی به روایات است توجه فرمایید:

بر زنان واجب است تمام صورت و بدنشان را بپوشانند. زنان می‌توانند نقابی بزنند که به اندازه یک چشم یا دو چشم روزنه داشته باشد.

عکس‌برداری یا فیلمبرداری از صحنه غسل دادن و کفن کردن میت حرام است خواه برای آموزش به دیگران باشد و خواه برای عبرت‌گیری یا غرض دیگر.

عکس‌برداری و فیلمبرداری از انسان‌ها یا حیوانات حرام است حتی برای حفظ خاطرات نیز نمی‌توان عکس‌برداری کرد. فقط از جمادات و کوهها و درختان می‌توان عکس گرفت!

ریش داشتن واجب و سبیل گذاشتن حرام است!

ریش‌تراشی در هیچ وضعیتی جایز نیست. اگر پدر دستور دهد که فرزند ریشش را بتراشد و یا فرماندهان ارتش به سربازان دستور دهند که ریششان را بتراشند و یا در جائی باشد که ریش داشتن باعث فتنه و خطر باشد باز موظف است مقاومت کند و ریشش را نتراشد!

پُر کردن داخل پرندگان و حیوانات برای استفاده‌های زینتی حرام است.

برگزاری و شرکت در تظاهرات حرام است.

از بن باز پرسیده‌اند که آیا جایز است به پرستاران کوشا و وظیفه شناس بگوییم «فرشتگان رحمت». در پاسخ نوشته است جایز نیست چون فرشتگان مذکرند!

خداوند در قرآن این تصور عرب جاهلی را که فرشتگان دختران خدا هستند، تخطئه کرده است. بن باز از این آیات پنداشته است که فرشتگان مذکّرند. در حالی که فرشتگان نه مذکّرند و نه مؤنث. وانگهی اگر کسی به پرستاران بگوید فرشتگان رحمت، صرفاً به جنبهٔ کمک‌رسانی و عطوفت آنها نظر دارد نه جنسیت آنها.

نه تنها بن باز که گرایش حنبلی دارد بلکه عالمان حنفی نیز که تا حدی عقل‌گرا هستند از این آفت مبرّا نیستند. حذف عقلانیت و نگاه سطحی به روایات باعث فتاوا و باورهایی در میان آنها شده است که انسان با شنیدن آنها شوکه می‌شود، نمی‌داند بخندد یا گریه کند. بعضی از علمای عامه می‌گویند اگر کسی در حضور قاضی زنی را برای خود عقد کند و سپس در همان مجلس او را طلاق دهد و بعد از شش ماه آن زن بچه‌ای به دنیا آورد. آن بچه ملحق به آن مرد است اگر چه هیچ آمیزشی انجام نشده باشد!!! نیز می‌گویند اگر شوهر زنی گُم شود و از پیدا شدن او مأیوس شوند و قاضی زن را طلاق دهد و آن زن با مرد دیگری ازدواج کند و از او چند بچه به دنیا بیاورد و بعد شوهر اول پیدا شود بچه‌ها ملحق به اویند یعنی شوهر اول پدر این بچه‌ها حساب می‌شود!!![1]

به یک نمونه دیگر توجه نمایید:

معتبرترین منابع اهل تسنن این حدیث را با سند صحیح نقل کرده‌اند که پیامبر فرمود:

در یک بال مگس سم و در دیگری شفاست. اگر مگسی در ظرف افتاد. آن را در مایع موجود در ظرف فرو ببرید زیرا مگس

---

۱ - جواهر، ج ۳۴، ص ۱۴.

با تکیه بر بال مسمومش سقوط می‌کند! اول مگس را به طور کامل در مایع فرو ببرید بعد از مایع استفاده کنید.[1]

مجلسی همین حدیث را در دو جای بحار نقل کرده است[2]. طبرسی نیز آن را در مکارم الاخلاق و حاجی نوری آن را در دو جای مستدرک آورده‌اند![3]

ممکن است شما بگویید چرا استبعاد می‌کنید از کجا می‌دانید این مطلب واقعیت نداشته باشد. خبر از اجتماع نقیضین نداده است که قابل قبول نباشد!

اگر قرار باشد در هر مطلب عقل‌ستیز و سخیفی به دلیل اینکه در روایت صحیح السند آمده نتوانیم تردید کنیم پس چرا به عقائد و افکار خرافی دیگران اعتراض می‌کنیم. به جوکی‌های هند هم اگر اعتراض کنیم که چرا مدفوع خود را می‌خورند! خواهند گفت این ریاضت در کتب معتبر مشایخ ما ذکر شده است و هر کسی ظرفیت پذیرش آن را ندارد!

عقل‌ستیزی در همه ادیان

وجود باورها و آموزه‌های عقل‌ستیز محدود به فرقه‌های مسلمان نیست. در همه ادیان، این آفت دیده می‌شود. تا جایی که ناهمخوانی برخی آموزه‌ها و مضامین کتاب مقدس با فهم متعارف انسان‌ها، بسیاری از متفکران و آزاداندیشان را نسبت به ماهیت دین به تردید افکند. نکوهش از معرفت و آگاهی در صفحات اولیه کتاب مقدس، ارایهٔ تصویری انسان‌وار از خدا، آن هم انسانی خدعه‌گر و دروغ‌گو، طرح گناه ذاتی آدمیان، نسبت باده‌گساری، زنا و زنازادگی به انبیاء الهی، اصل توجیه‌ناپذیر تثلیث، تحمل گناه یا فداشدن مسیح به جای انسان‌های گناه‌کار، بخشش گناه و خرید و فروش بهشت، تفتیش عقاید و مبارزه گردانندگان کلیسا با دانشمندان و حکومت استبدادی پاپ‌ها در اروپا از جمله عواملی بود که دانشمندان را نسبت به ماهیت دین به تردید انداخت و وادار کرد تا طرحی نو بیندیشند.

به قسمتی از صفحات اول کتاب مقدس توجه فرمایید:

«و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت از همه‌ی درختان باغ بی‌ممانعت بخور اما از درخت دانستن نیک و بد زنهار نخوری زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد.

و مار از همه‌ی حیوانات صحرا که خداوند ساخته بود هوشیارتر بود و به زن گفت آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه‌ی درختان باغ نخورید زن به مار گفت از میوه درختان باغ می‌خوریم لکن از میوه‌ی درختی که در وسط باغ است خدا گفت از آن نخورید و آن را لمس مکنید مبادا بمیرید مار به زن گفت هر آینه نخواهید مرد بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش افزا پس از میوه‌اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد آنگاه چشمان هردوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند پس برگ‌های انجیر به هم دوخته سترها برای خویش ساختند و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم بهار در باغ می‌خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند.

و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت کجا هستی گفت چون آواز تو را در باغ شنیدم ترسان گشتم زیرا که عریانم پس خود را پنهان کردم گفت که تو را آگاهانید که عریانی آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری خوردی آدم گفت این زنی که قرین من ساختی وی از میوه درخت به من داد که خوردم ... و خداوند خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا ابد زنده ماند.(از فصل دوم و سوم سفر تکوین)

این تصویری است که کتاب مقدس از خدا و انسان ارایه می‌دهد. از این فراز از کتاب مقدس معلوم می‌شود که:

---

۱ - صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۸۱ و ج ۴، ص ۹۹؛ مسند احمد، ج ۲، صص ۴۴۳-۳۴۰-۲۲۹؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۱۶ و ج ۳، ص ۳۶۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۵۹؛ سنن دارمی، ج ۲، صص ۹۹-۹۸؛ سنن بیهقی، ج ۱، ص ۲۵۲؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۵۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۵۳ و ج ۱۲، ص ۵۵؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۴۸؛ محلّی ابن حزم، ج ۷، ص ۴۰۶؛ مبسوط سرخسی، ج ۱، ص ۵۱ و...

۲ - بحار، ج ۶۳، ص ۴۷۶ و ج ۱۰۹، ص ۲۵۲.

۳ - مکارم الاخلاق، ص ۱۵۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۳۲۸ و ج ۱۷، ص ۳۶.

۱ـ شجره‌ی ممنوعه شجره‌ی آگاهی است.
۲ـ انسان با تمرد و عصیان خدا به آگاهی و معرفت می‌رسد.
۳ـ خداوند راضی نیست انسان به معرفت دست یابد.
۴ـ خداوند در باغ می‌خرامد، آواز سر می‌دهد و آدم و حوا می‌توانند خود را از نظر او پنهان کنند.
۵ـ زن موجودی وسوسه‌گر و فریب دهنده است.
۶ـ خدا برای رسیدن به مقصودش دروغ می‌گوید: (از آن مخورید و آن را لمس مکنید مبادا بمیرید).
۷ـ خدایان زیادی وجود دارند (خداوند خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است).
۸ـ عقل، شیطانِ وسوسه‌گر است زیرا دائم به آگاهی سوق می‌دهد.

این مضامین هر آزاده‌ای را رنج می‌دهد و وادار می‌کند تا یا راه عقل را از راه ایمان جدا بداند و یا همه ادیان و معنویات را خرافه انگارد.

و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است و هر تصور از خیالهای دل وی دائماً محض شرارت است. و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت. و خداوند گفت انسان را که آفریده‌ام از زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را، چون که متأسف شدم از ساختن ایشان.[۱]

شگفت‌انگیز است که خدای دانای مطلق از کار آفرینش خودکرده پشیمان شود. او می‌باید قبلاً می‌دانست که چه چیزی خلق می‌کند. و در این میان گناه حشرگان و پرندگان چه بوده است که آنان نیز بایستی نابود می‌شدند؟

«هر که پدر یا مادر خود را زند هر آینه کشته شود و هر که پدر یا مادر خود را لعنت کند هر آینه کشته شود».[۲]

چه کسی این آموزه را جدی می‌گیرد. چرا باید آموزه دینی آن قدر خشن و نامعقول باشد که هیچ یهودی یا مسیحی به آن عمل نکرده باشد؟ کدام کودکی است که گاه پدر یا مادر خود را نفرین نکرده باشد؟ اگر به حکم تورات عمل می‌شد تاکنون چه تعداد بچه را کشته بودند؟

یهودیان و مسیحیان به جای چاره جویی در پاسخ به اینگونه اشکالات می‌گویند:

روشنفکران از سر بدجنسی پیامهای عشق و دوستی در کتاب مقدس را نادیده می‌گیرند و در عوض به دنبال اندک گوشه‌های تاریکی می‌گردند که نباید جدای از کل کتاب مقدس معنا شود و برای آنها باید توجیهی تاریخی پیدا کرد!

بنگرید دقیقاً همان جوابی که مسلمانان در پاسخ به اینگونه اشکالات که نه در قرآن بلکه فقط در مجامع روایی آنها پیدا می‌شود، ارائه می‌دهند. در پاسخ باید گفت هر آیین و کتابی باید بین گزاره‌های آن انسجام باشد. اگر در سراسر کتاب مقدس توصیه به رأفت و رحمت و بردباری است این جمله که با سنگدلی تمام توصیه می‌کند فرزندی را که به والدینش توهین کرده است اعدام کنید! نمی‌تواند جزء کتاب مقدس باشد.

قرآن بعد از توصیه به احسان به والدین، می‌گوید اگر پدر و مادر فرزند را دعوت به شرک کردند فرزند نباید از آنها اطاعت کند. نیز می‌گوید فرزند نباید به پدر و مادر پرخاش کند و حتی از روی بی‌حوصلگی به آنها اوف بگوید؛ سخنی کاملاً معقول و قابل عمل. اما اگر بگوییم کسی که به پدر یا مادر خود توهین کند باید کشته شود، بلافاصله در برابر این پرسش قرار می‌گیریم که مگر نباید بین جُرم و کیفر تناسب باشد؟ آیا مجازات لعنت یا ناسزا اعدام است؟ بهتر نیست فرزندی را که به پدر یا مادر توهین کرده است با نصیحت و اندرز به خود آورد که انسان با ولی نعمت خود چنین نمی‌کند. گیرم نصیحت کارگر نیفتد آیا گوشمالی کافی نیست و حتماً باید او را کشت؟ چه بسیار پدر و مادری که اگر بدانند قرار است فرزندشان در ازای توهین به آنها، اعدام شود حاضر باشند خودشان اعدام شوند ولی فرزندشان علی رغم توهین به آنها زنده بماند.

ولتر سیاهه‌ای از این دست عبارات و آموزه‌های نامعقول تهیه کرده و در کنار آنها راه‌حل‌هایی را که مفسران کتاب مقدس پیشنهاد کرده‌اند که وجه مشترک همه آنها باورناپذیری و سرخودبودگی این آموزه‌هاست، آورده و با اظهار ارادت به کلیسا و تحقیر عقل بحث را ختم می‌کند. از جمله می‌گوید:

---

۱ - سفر پیدایش، ۸ - ۵ / ۶ به نقل از ترجمه فارسی کتاب مقدس.   ۲ - سفر خروج، ۱۷-۱۶/۲۱.

کتاب مقدس را باید نه با چشم خرد بلکه با چشم ایمان خواند.[1]

اینجا پای خرد، بینش، احتمال و امکان طبیعی در میان نیست. در این کتاب همه چیز الهی است، همه چیز معجزه‌آساست. آنچه در تاریخی عادی ناجور جلوه کند در تاریخ یهودی ستایش‌انگیز است.[2]

خشک‌اندیشانی که این کتاب را می‌خوانند به خود می‌گویند خدا کشتار کرده است پس من هم باید بکشم؛ ابراهیم دروغ گفته است پس من هم باید دروغ بگویم؛ یعقوب کلک زده است پس من هم باید حقه‌باز باشم؛ راحیل دزدی می‌کرده، پس من هم باید دزدی کنم. اما ای بیچاره! تو نه راحیلی، نه یعقوب، نه ابراهیم و نه خدا؛ تو آدمی هستی سرگشته؛ و آن پاپهایی که خواندن کتاب مقدس را ممنوع کرده بودند به راستی بسیار خردمند بودند![3]

تشخیص موضوع

تعیین و تشخیص موضوع نه در شأن نبی و امام است و نه در شأن فقیه بلکه به عهدهٔ عرف است(عرف خاص یا عرف عام). مثلاً فقیه می‌گوید خون نجس است ولی آیا این لکهٔ قرمز، خون است یا آب انار، تشخیص آن به عهدهٔ خود مکلّف است. اگر نجات انسان بستگی به قطع عضوی از او داشته باشد باید آن عضو قطع شود. ولی آیا نجات این شخص آسیب دیده در فلان حادثه، منوط به قطع پای اوست یا نه، به عهدهٔ فقیه نیست بلکه تیمی از پزشکان باید نظر بدهند.

به عبارت فنی‌تر تشخیص فعلیت موضوع حکم به عهدهٔ فقیه نیست یا به عهدهٔ عرف عام است و یا به تخصص‌هائی غیر از تخصص فقهی نیازمند است. گزاره‌های فقهی اولاً کلی است و ثانیاً شرطی است و تطبیق آن موضوعات کلی بر مصادیقشان یا علم به تحقق آن شرائط از قلمرو فقه بیرون است.

با آنکه عموم فقها می‌گویند تشخیص موضوع به عهدهٔ فقیه نیست معذلک در بسیاری از موارد اظهار نظر می‌کنند. چه بسیار فروعاتی که اصلاً نباید در کتب فقهی بیاید چون در حوزهٔ اختیارات فقیه نیست. اینکه گندم و جو یک جنسند یا دو جنس؟ آیا پلاتین، طلا محسوب می‌شود یا نمی‌شود؟ آیا آفتاب از پشت شیشه اگر بر نجس بتابد پاک می‌شود یا نه؟ آیا مغرب استتار قرص است یا ذهاب حمره؟ آیا معاطاة بیع است یا بیع نیست؟ و دهها مثال دیگر.

این مسائل اصلاً نباید در کتب فقهی مطرح شود نه آنکه بر سر بیع بودن یا بیع نبودن معاطاة آن همه وقت نوآموزان را تلف کنند!

اندک توجهی به آنچه در محیط بیرون از فضای درس و بحث، می‌گذرد نشان می‌دهد که قدر مسلّم و مصداق بارز بیع، در نظر عرف همین بیع معاطاة است و اگر قرار باشد بیع بودن معامله‌ای دلیل بخواهد بیع غیر معاطاتی است که چنین است، چراکه خلاف عرف است. بیع غیر معاطاتی اصلاً برای مردم غریب و مضحک است و چه بسا در صدر اسلام یعنی در عصر صدور نصوص نیز چنین بوده است چراکه عُقلا برای نیل به مقاصدشان نزدیکترین راه را انتخاب می‌کنند.

در بحث‌های فقهی معمولاً چنین فرض می‌شود که بیع همراه با صیغهٔ مخصوص «خریدم، فروختم»، جامع شرائط و فرد کامل بیع و قدر مسلّم از دلیل حلّیت و مشروعیت بیع است و بیع فاقد صیغه، چون فاقد شرط است پس صدق عنوان بیع بر آن مورد تردید است و اثبات بیع بودن آن نیازمند دلیل جداگانه است. در حالی که درست برعکس است و آنچه به نظر عُرف، بیع بودنش مورد تردید و تأمل است بیع با صیغه است چون عُرف، اساساً با چنین مصداقی سر و کار ندارد!

می‌گویند روایت داریم که گندم و جو یک جنسند؟ نیز روایت داریم که تمام مشتقات شیر یا انگور یک جنس محسوب می‌شوند؟

آیا دو جنس مثل گندم و جو که هم نامشان جداست و هم از جهت شکل و آثار و خاصیت با هم تفاوت دارند به صرف یک

---

۱ -Voltaire, La Bible enfin expliquee. (نکته مربوط به آیه ۷ به بعد کتاب اول موسی)

۲ - همان، نکته ۲۹ درباره سفر خروج.

۳ - Voltaire, La Bible enfin expliquee. نکته ۹ درباره کتاب کتاب داوران.

روایت، دو جنس می‌شوند؟ آیا روغن حیوانی با دوغ یک جنسند؟ می‌گویند حُکماً یک جنسند و ما تعبداً می‌پذیریم! نتیجه‌اش این است که اگر کسی صد کیلو روغن حیوانی را بخواهد بفروشد و در ازای آن دوغ بگیرد حق نداشته باشد بیش از صد کیلو دوغ بگیرد و الا ربا گرفته است؟ آیا شارع حکیم صدکیلو روغن حیوانی را معادل صد کیلو دوغ می‌داند و می‌خواهد ما به چنین مطلب سخیفی تعبد بورزیم؟! آیا نسبت دادن این مطالب به خدا و شریعت، افترا به دین نیست؟

«مفسد فی الارض» چه کسی است؟ تشخیص مفهوم و مصداق این عنوان با عرف است نه با فقیه. چه بسا فقیه، کسی را که برای امرار معاش، هر از چندی، چند گرم هروئین خرید و فروش کند، مفسد فی الارض بداند ولی عرف او را مفسد فی الارض نداند در چنین مواردی میزان نظر عرف است.

بلوغ زن و مرد در چه سنی اتفاق می‌افتد؟ آیا زن محتلم می‌شود؟ آیا ترشحات زن در وقت آمیزش منی است؟ آیا خونی که زن بعد از پنجاه‌سالگی می‌بیند حیض است؟ آیا زنان سید با زنان عادی در این موضوع فرق دارند؟ همه سؤالهائی از این دست خارج از حیطه اختیارات فقیه است. حتی اگر روایت هم داشته باشیم نباید به آنها اعتنا کنیم چون این موارد همه تشخیص موضوع است.

قرآن می‌فرماید «آن دسته از زنان شما که یائسه می‌شوند[1]...» قرآن زمان یائسگی را معین نکرده و آن را به وضوحش واگذار کرده است و حال آنکه اگر سال ملاک بود صحیح نبود بیان آن را از وقت حاجت که همان نزول آیه است به تأخیر اندازد. و اگر در قرآن هم به آن تصریح نمی‌شد لازم بود رسول اکرم بلافاصله وقتش را تعیین کند تا از طریق سنت مردم تکلیفشان را بدانند. و اگر پیامبر در اینباره سخنی گفته بود، به ویژه مسأله‌ای که همیشه و در همه جا مورد حاجت مسلمین بوده و هست، همگی به نقل آن اهتمام نشان داده و به گوش همه می‌رسید.

بنابر این او هم در این موضوع چیزی نگفته است. معلوم می‌شود خون حیض یک «موضوع» است و تعیین موضوع نه کار پیامبر است و نه کار فقیه. یعنی یک شیی عینی خارجی است و شأن نبی بیان حکم است نه تعیین موضوع. چنانکه پزشک نیز برای مریض نسخه می‌نویسد مثلاً می‌گوید باید شربت اسپکتورانت یا هندوانه بخوری ولی وظیفه او نیست که هندوانه را در میوه فروشی به مریض نشان دهد! حیض و بلوغ قابل جعل نیست تا شارع زمانش را تعیین کند. تشخیص آن با خود مردم است. عجیب‌تر از همه این تصور در فقهاست که زنان سید ممکن است تا شصت سالگی حیض شوند. ای کاش لااقل از زنان خویشاوند یا مامای محله خود سوال می‌کردند تا بدانند زنان سید هیچ تفاوتی با زنان عادی ندارند. این مسائل اموری است که فقیه باید از مردم سؤال کند نه مردم از فقیه!

فقها باید مردم را عادت دهند تا چنین سؤالاتی از آنها نکنند و وقتی استفتائی در این زمینه می‌شود باید به طور کلی پاسخ داده شود و تطبیق آن بر موضوع خارجی به عرف واگذار شود. متأسفانه دفاتر فقهاء استفتائات مربوط به موضوع را نیز پاسخ می‌دهند. برای رفع خستگی به یکی از این استفتائات توجه کنید:

از مرحوم آیة الله خوئی و آیة الله تبریزی پرسیده‌اند آیا می‌توان از روی شوخی آلت تناسلی کسی را لمس کرد؟ در پاسخ گفته‌اند اگر از روی شهوت نباشد مانعی ندارد!

بر اساس این فتوا می‌توان از روی شوخی آلت تناسلی افراد را از روی لباس، در مشت گرفت و حتی فِشرد! و مدتها از این بابت خندید!

در درستی و نادرستی این فتوا بحثی نیست. سخن این است که این جزئیات در حیطه اختیارات فقیه نیست. فقیه در پاسخ به این سؤال باید بگوید در شوخی با افراد باید از کارهائی که باعث تحقیر یا اذیت یا تحریک جنسی شود پرهیز کرد. اما این حرکت خاص باعث این عوارض هست یا نیست به عهده خود مردم است.

پاسخ دادن به این جزئیات باعث می‌شود مردم گمان کنند اسلام برای هر کار جزئی، حکم جداگانه‌ای دارد و دین در همه امور باید اظهار نظر کند و آنها نیز همچون کودک باید ریز و درشت رفتارهای خود را از فقیه سؤال کنند.

---

۱. طلاق/ ۴.

حجّیت اجماع و شهرت

ممکن است خوانندهٔ محترم بگوید بسیاری از موضوعاتی را که شما مباح شمردید حرمتش اجماعی است با اجماع فقهاء چه می‌کنید؟

در پاسخ می‌گوییم حجیت اجماع به دلیل کشف از قول معصوم است و اغلب این اجماعات چنین اثری ندارد. یعنی از این اجماعات امضای معصوم احراز نمی‌شود. بلی اگر حکمی در بین قدما اتفاقی باشد و بتوان احراز کرد که فقهای زمان ائمه نیز همین نظر را داشته‌اند و در مرأی و منظر امام چنین فتوائی رائج بوده و امام چیزی بر خلاف آن نفرموده است می‌توان به آن اطمینان پیدا کرد ولی اجماعات متأخر ارزش علمی ندارد و اجماع در مسائل فرعی استنباطی مثل اجماع در مسائل عقلی حجت نیست. ملاحظه خواهید کرد که بسیاری از فتاوای مشهور و به اصطلاح اجماعی بر خلاف نص قرآن است.

اجماعی که مدافعان اجماع ادعا می‌کنند هیچ دلیلی از کتاب و سنت ندارد و اصلاً وجود خارجی ندارد. به همین جهت فقیهی به نفع خود ادعای اجماع می‌کند و فقیه دیگر با او مخالفت می‌کند و او نیز رأی خود را اجماعی می‌خواند. کتب فقهی پر است از دعوای اجماع بر آرای متباینه! به دو کتاب خلاف و مبسوط شیخ طوسی نگاه کنید تا ببینید چگونه در یک کتاب، دربارهٔ یک مسأله ادعای اجماع می‌کند و در کتابی دیگر بر خلاف آن ادعای اجماع می‌کند! تازه این نسبت به یک فقیه است که در کتابهای متعدد خود دچار اضطراب و پریشانی آراء شده است و همه آنها را اجماعی می‌داند! تا چه رسد به چند فقیه!

مثلاً سید بن طاووس و مجلسی و شیخ انصاری مدعی اجماع بر عمل به خبر واحدند در حالی که شیخ مفید، ابن جنید، ابن ابی عقیل، سید مرتضی، ابن زهره، ابن براج و سایر قدما و نیز طبرسی که همه از اعلام فقهای شیعه‌اند بالاتفاق عمل به خبر واحد را که محفوف به قرائن مفید علم نباشد ممنوع و بر خلاف مذهب شیعه دانسته و قائل به اجماع امامیه بر عدم حجیت خبر واحدند. عده‌ای بر تحریف قرآن و بعضی بر عدم تحریف آن ادعای اجماع کرده‌اند.

گفته‌اند جهاد مشروط به اذن یا امر امام است و این مسأله اجماعی است. ولی وقتی تتبع کنیم معلوم می‌شود منشأ این تصور، وجود واژه «امام عادل» در روایات بوده است. در حالی که منظور از امام عادل، امام معصوم نیست. اگر منظور امام معصوم باشد باید در باب قضاء و حدود و دیات و نماز جمعه و اخذ زکات و سایر موارد نیز حضور امام شرط باشد و در عصر غیبت بسیاری از کارهای ضروری تعطیل شود.

شیخ انصاری در مکاسب که در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود می‌گوید: «جواز غیبت و لعن اهل سنت از ضروریات فقه ماست»! روشن است که این حرف از ادعای اجماع هم بالاتر است در حالی که دلیل‌های فراوانی که درباره وحدت و اخوت اسلامی و خوشرفتاری با برادران اهل سنت و حضور در نماز جماعت آنها و عیادت از بیماران آنها و تشیع جنازه آنها وارد شده است ناقض این ادعاست. وقتی قرآن از دشنام دادن به آلهه مشرکان نهی می‌کند چگونه اجازه می‌دهد به موحدی مسلمان بی‌احترامی شود.

شیخ فضل‌الله نوری شهید در توضیح این مطلب که چرا با مشروطیت و تشکیل مجلس شورا مخالف است می‌نویسد «...در امور عامه وکالت صحیح نیست و این باب، باب ولایت شرعیه است یعنی تکلم در امور عامه و مصالح عمومی ناس مخصوص است به امام علیه السلام یا نواب عام او و دخالت غیر آنها در این امور حرام و غصب نمودن مسند پیغمبر و امام است». **در جای دیگر می‌فرماید:** «اعتبار به اکثریت آراء به مذهب امامیه غلط است...اعتبار به اکثریت آراء اگر چه در امور مباحهٔ بالاصل هم باشد چون بر وجه قانون التزام شده و می‌شود حرام تشریعی و بدعت در دین است».

نیز فرموده است «اگر کسی از مسلمین سعی در این باب نماید که ما مسلمانان مشروطه شویم این سعی و اقدام در اضمحلال دین است و چنین آدمی مرتد است و احکام اربعهٔ مرتد بر او جاری است هر که باشد از عارف یا عامی از اولی الشوکه یا ضعیف، هذا هو الفتوی و ارأی الذی لا اظن المخالف فیه و علیه حکمت و الزمت»[1].

در همان زمان سه نفر از مراجع تقلید نجف یعنی مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم حاج میرزا حسین نجل حاج میرزا خلیل و مرحوم شیخ عبدالله مازندرانی طرفدار مشروطه بودند می‌گفتند: «این ضروری مذهب است که در عصر غیبت، حکومت با

۱. **شیخ شهید فضل‌الله نوری**، محمد ترکمان جلد اول صص ۶۷، ۹۰، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۴.

جمهور مردم است». سه مرجع نامبرده ضمن تلگراف کوبنده مشترک و مفصلی که برای محمد علی شاه قاجار توسط مشیر السلطنه فرستادند گفتند: «...داعیان بر حسب وظیفه شرعیه خود و آن مسئولیت که در پیشگاه عدل الهی به گردن گرفته‌ایم تا آخرین نقطه در حفظ مملکت اسلامی و رفع ظلم خائنین از خدا بی خبر و تأسیس اساس شریعت مطهره و اعاده حقوق مغصوبه مسلمین خودداری نموده و تحقق آنچه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه با جمهور بوده حتی الامکان فروگذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت...»[1]

بنگرید که شیخ شهید ره چگونه انتخاب نماینده برای مجلس شورا را غصب مسند پیامبر و امام می‌شمارد و اعتماد به رأی اکثریت را حتی در کارهای مباح مخالف مذهب امامیه و بدعت در دین معرفی می‌کند و فرد مسلمانی را که برای مشروطیت کوشش کند مرتد دانسته و این احکام را به صورت احکام فقهی صد در صد قطعی و ضروری بیان می‌کند و این از ادعای اجماع نیز بالاتر است چرا که این موارد را از ضروریات مذهب قلمداد می‌کند و لذا تا سر حد شهادت روی این مطالب می‌ایستد در عین حال آن سه مرجع دیگر در همان موقعیت عکس این موارد را ضروری مذهب می‌شمارند و از این موارد در سراسر فقه بسیار می‌توان یافت. گوئی فقیهان مثل کسانی که در صدد فروش کالائی هستند با ادعای اجماع از نظریه خود تبلیغ می‌کردند و الا نباید این همه ادعای اجماع بر خلاف هم وجود داشته باشد. یکی از بارزترین موارد آن ادعای اجماع و ضرورت مذهب نسبت به تحریف قرآن و عدم تحریف قرآن است.[2]

علامه شیخ محمد جواد مغنیه در اینباره می‌گوید «ندیدم هیچ چیز مثل اجماع، تا این حد مدعی داشته باشد تا جائی که کار به هرج و مرج کشیده است و هر کس دلیلی برای نظریه خود ندارد به اجماع پناه می‌برد بلکه گاه به دلیل اجماع فتوائی می‌دهد و بعد از چندی بر خلاف نظریهٔ قبلی خود فتوا داده و باز به اجماع استدلال می‌کند. آخرین اجماع را در ص ۲۸۲ کتاب «الدرر النجفیة» که تألیف صاحب حدائق است دیدم. وی از بعضی از معاصرانش نقل می‌کند که فتوا داده است که اگر در غذا ذره‌ای اشک یا عرق یا آب دهان یا آب بینی انسان بریزد حرام خواهد شد و ادعا کرده است که جمیع متقدمین و متأخرین در این مسأله اجماع و اتفاق نظر دارند. با آنکه چنین چیزی واقعیت ندارد و تردیدی در عدم حرمت نیست.[3]

بنگرید به کتاب خلاف و غنیه و ریاض که پُر است از ادعای اجماع، در هر صفحه‌ای چند بار واژه «اجماع» را مشاهده خواهید کرد. نگاه کنید به احتجاجات سید مرتضی که در مسائل مورد اختلاف، دائم به «اجماع الطائفه» توسل می‌جوید و آن را بر قرآن مقدم می‌دارد تا چه رسد به ادله دیگر. کسی از خود نمی‌پرسد که آخر اجماع چه ارزشی دارد؟ آیا از کنار هم قرار دادن هزاران صفر عَددی تشکیل خواهد شد؟

بی جهت نیست که افراد خبره به ادعاهای اجماع هیچ وقعی ننهاده بلکه آن را قرینه‌ای بر سستی مطلب می‌شمارند. به امید روزی که این واژه از قاموس فقهی ما حذف شود و همه همصدا با شیخ انصاری در باره اجماع بگویند «هو اصل السنة و هم اصل له» این اصل از عامه اقتباس شده و در فرهنگ شیعی که هر چیزی را با ملاک و معیار می‌پذیرد هیچ جایگاهی ندارد. و نکته پایانی اینکه در طرح مباحث علمی، یکی از انواع مغالطه، ادعای اجماع است. کسی که نظریه خود را مورد تأیید همه صاحبنظران می‌شمارد، مخاطب را مرعوب می‌کند تا تسلیم شود. و مخاطب با شنیدن این مطلب که این نظریه مورد اتفاق نظر همه یا اغلب صاحبنظران است، چنانکه باید آن را نقادی نمی‌کند.

به همان میزان که اجماع و شهرت معیار حقانیت تلقی می‌شود اگر نظریه‌ای سابقه نداشته و به اصطلاح شاذ باشد این خود ضعف بزرگی برای آن نظریه است. بارها در مباحث فقهی می‌شنویم که این نظریه بی‌سابقه است و هیچکس تا به حال چنین فتوایی نداده است. این رویه خود مانعی در برابر نوآوری و ابتکار است. این رویه یادآور اعتراض مشرکان به انبیاء است که ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین.

وقتی اجماع ذره‌ای ارزش علمی نداشته باشد، وضعیت آراء مشهور روشن است.

---

۱. **تاریخ بیداری ایرانیان**، ناظم الاسلام کرمانی بخش دوم ص ۲۳۰.

۲ - نگاه کنید به عنوان مهجوریت قرآن.

۳. **مع علماء النجف الاشرف**، الشیخ محمد جواد مغنیة، ص ۷۳.

مشهور قدماء معتقد بودند وقتی حیوانی در چاه می‌افتد واجب است آب چاه را به مقداری که در روایات مشخص شده، بکشیم تا بتوانیم از آب چاه استفاده کنیم. امروزه هیچکس منزوحات بئر را واجب نمی‌داند.

مشهور قدماء معتقد بودند شنیدن صدای زن نامحرم حرام است. امروزه هیچکس چنین فتوایی نمی‌دهد.

مشهور در بین فقهای شیعه این است که جز با آلت آهنی نمی‌توان حیوان را ذبح کرد. بنابر این اگر با چاقوهای امروزی که اغلب استیل هستند حیوان را ذبح کنند حیوان حرام می‌شود!!!

مشهور در میان علمای شیعه حرمت فروش خون بوده است. امروزه کسی فتوا به حرمت نمی‌دهد.

یکی از آموزه‌های قرآنی نفی ارزش ذاتی از اجماع و شهرت و اکثریت و نظرات ظنی است. از اکثریت آراء و سیاهی لشکر و هزاران صفر آبی گرم نمی‌شود. اگر تاریخ علم را بدانیم مرعوب این عناوین نمی‌شویم.

مطالعهٔ کتاب «کشف القناع عن وجوه حجیة الاجماع» تألیف مرحوم شیخ اسد الله تستری را به کسانی که مرعوب ادعاهای اجماعند توصیه می‌کنیم. او در این کتاب ثابت می‌کند که ادعای اجماع ضابطه ندارد و هرج و مرج بر آن حاکم است و اینکه اصلاً نمی‌توان به این ادعاها اعتماد کرد.

احتیاط‌گرائی و تحریم حلال

کسی که با فقه ما آشنا باشد می‌داند با آنکه فقهای ما اصولی می‌اندیشند ولی در بسیاری موارد علی رغم عدم وجود دلیلی بر حرمت یا وجوب، و صرفاً به خاطر شهرت فتوائی، که خود در اصول برای آن ارزشی قائل نمی‌شوند، احتیاط می‌کنند و مقلدان خود را به زحمت می‌اندازند. گرایش به تحریم و احتیاط واجب بر اغلب فقهای ما حاکم است گویا از آن بیم دارند که مبادا مردم مرتکب گناه شوند! دشوارترین تکالیف را به مردم عرضه شده و به صورت قانون در قوانین حقوقی و جزائی درج شده است.

جالب اینکه خداوند، بارها در قرآن نسبت به تحریم حلال حساسیت نشان داده است، اما عکس آن نادر است. توضیح اینکه قرآن در مواردی مشرکین و یهود را به علت تحریم امور حلال، مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد ولی به ندرت آیه‌ای پیدا می‌کنیم که خداوند از تحلیل حرام انتقاد کرده باشد. البته این بدان معنا نیست که اوّلی، حرام و دوّمی، جایز است. بلکه سخن از حساسیت قانونگزار دین نسبت به تحریم حلال است و علت آن این است که تحریم حلال دو محذور دارد: یکی اینکه چیز حلالی، حرام شده است و دومی که مهمتر است اینکه دینِ سهل و آسان خداوند، سخت و پر مشقت معرفی شده است و خداوند نسبت به محذور دوم خیلی حساس است. اینک به آیاتی در این باب توجه فرمایید:

۱. وَ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیَّ مِنَ التَّوریةِ وَ لِأُحِلَّ لَکُم بَعضَ الَّذی حُرِّمَ عَلَیکُم (۳/۵۰)

۲. یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما اَحَلَّ اللّهُ لَکُم (۶/۸۷).

۳. کُلُّ الطَّعامِ کانَ حِلاًّ لِبَنی إِسرائیلَ إِلا ما حَرَّمَ إِسرائیلُ عَلی نَفسِه مِن قَبلِ اَن تُنَزَّلَ التَّوریةُ قُل فَأتُوا بِالتَّوریةِ فَاتلُوها اِن کُنتُم صادِقینَ (۳/۹۳)

۴. قَدْ خَسِرَ الَّذینَ قَتَلُوا اَولادَهُمْ بِغَیرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا ما رَزَقَهُمُ اللّهُ افْتِراءً عَلَی اللّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ ما کانُوا مُهْتَدینَ. (۶/۱۴۰)

۵. ثَمانِیَةَ اَزْواجٍ مِنَ الضَّأنِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ المَعْزِ اثْنَیْنِ قُلْ آلذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ اَمِ الْاُنْثَیَیْنِ ... (۶/۱۴۳)

۶. وَ مِنَ الاِبِلِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ قُلْ آلذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ اَمِ الْاُنْثَیَیْنِ (۶/۱۴۴)

۷. قُلْ لااَجِدُ فیما اُوحِیَ اِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُه اِلاّ اَنْ یَکُونَ مَیْتَةً اَوْ دَماً مَسْفُوحاً اَوْ لَحْمَ خِنْزیرٍ فَاِنَّه رِجْسٌ اَوْ فِسْقاً اُهِلَّ لِغَیْرِ اللّهِ بِه (۶/۱۴۵)

۸. قُلْ هَلُمَّ شُهَداءَکُمُ الَّذینَ یَشْهَدُونَ اَنَّ اللّهَ حَرَّمَ هذا فَاِنْ شَهِدُوا فَلاتَشْهَدْ مَعَهُمْ وَ لاتَتَّبِعْ اَهْواءَ الَّذینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ الَّذینَ لایُؤمِنُونَ بِالاخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ. (۶/۱۵۰)

۹. قُلْ تَعالَوْا اَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ اَلاّتُشْرِکُوا بِه شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْساناً وَ لاتَقْتُلُوا اَوْلادَکُمْ مِنْ اِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ اِیّاهُمْ وَ لاتَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لاتَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلاّ بِالْحَقِّ ذلِکُمْ وَصّیکُمْ بِه لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ. (۶/۱۵۱)

۱۰. قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي اَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ... (۷/۳۲)
۱۱. قُلْ أرأيتم ما أَنزَلَ اللهُ لَكُم مِن رزق فَجَعلتُم مِنه حَراماً وَ حَلالاً قُل آللهُ أذِنَ لَكُم اَم عَلَى اللهِ تَفترونَ ۱۰/۵۹
۱۲. لو شاء الله ما اشركنا و لا آباؤنا و لا حرمنا من شيی ۶/۱٤۸
۱۳. لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شیی نحن و لا آباؤنا و لا حرمنا من دونه من شیی ۱٦/۳۵
۱٤ یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک ٦٦/۱

در این آیات خداوند سبحان با لحنی هشداردهنده از تحریم‌های ساختگی انتقاد می‌کند و می‌فرماید ای پیامبر بگو بیایید تا حرام‌ها را برایتان بشمارم. حرام‌ها، امور معدودی است و کسی را نرسد که با تحریم‌های بی‌جا دین او را بسته و پر مشقت معرفی کند. تحریمهای زائد بر کتاب و سنت و احتیاط‌های تو در تو این فکر را القاء می‌کند که روحانیت شیعه بیشتر ترمز است و علیرغم آنکه اصولی می‌اندیشد در عمل اخباری مسلک است. به بیان دیگر در صحنهٔ اداره کشور بسیاری از این احتیاط‌ها خلاف احتیاط است.

قانونگزار دین نسبت به آزادیِ عمل مکلّفان حساسیت نشان داده و نخواسته است در غیر از آن مواردی که خود بنابر تشخیصِ مصلحت یا مفسدهٔ الزامی، حکم‌الزامی دارد، حصر و محدودیتی بر بندگانش تحمیل شود و فرموده:
اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ اَنْ یُؤخَذَ بِرُخَصِه کَمٰا یُحِبُّ اَنْ یُؤخَذَ بِعَزائِمِه(۱)

یعنی خداوند دوست دارد در مواردی که دست بندگان را باز گذارده و از آنها تکلیف الزامی نخواسته است، مردم نیز از این آزادی استفاده کنند و با پرهیز و احتیاط، بر خود سخت نگیرند.

موسی بن قاسم از حنان بن سدیر نقل می‌کند که به همراه پدرش و عده‌ای دیگر نزد امام باقر(ع) می‌رود. امام باقر(ع) می‌بیند پوست یکی از آنها کنده شده و سوخته است. از او می‌پرسد در کجا محرم شده‌ای؟ می‌گوید: از کوفه. می‌پرسد: چرا از کوفه؟ می‌گوید از برخی از شما شنیده‌ام که هر چه محل احرام دورتر باشد پاداش آن بیشتر است. امام باقر(ع) می‌گوید: «این سخن را کسی برایت نقل نکرده مگر اینکه دروغ گفته است. من وقتی در برابر دو راه قرار می‌گیرم که هر دو حلال است آن را که آسان‌تر است انتخاب می‌کنم. خداوند خود آسان است و آسانی را دوست دارد. خداوند بر آسانی لطف و عنایتی دارد که بر سختی و مشقت ندارد.»(۲)

بر اساس روایاتی که در منابع شیعه و سنی آمده است پیامبر اکرم نیز وقتی در برابر دو امر یا انتخاب قرار می‌گرفت طرف آسان‌تر را انتخاب می‌کرد.

امام صادق(ع) از پیامبر اکرم این حدیث را نقل نمودند:

هرگاه حدیثی از من برای شما گفته شود راحت‌ترین و آسان‌ترین و معقول‌ترین آنها را از من بدانید به شرط موافقت با قرآن.(۳)

چهرهٔ عبوس فقه و استنتاج‌های دشوار و دست و پاگیر، مولود این پیش فرض است که رابطه خدا و انسان، رابطه مولی و عبد است و چون بین مولی و عبد، غیر از تکلیف و اطاعت و تنبیه، چیزی وجود ندارد بین ما و خدا نیز فقط همین مناسبات حاکم است در حالی که این پیش فرض ثابت نیست. با چنین پیش‌فرضی اگر شما در بیابان جهت قبله را تشخیص ندهید باید چهار نماز به چهار سمت بخوانید تا مطمئن شوید از کیفر مولی در امان‌اید ولی اگر رابطه خدا و انسان، رابطه پدر و فرزند باشد یک نماز به هر سمت که بخوانید کافی است چون هیچ پدری در چنین موقعیتی از فرزندش توقع ندارد که به چهار سمت نماز بخواند و فرزندش را معذور می‌شمارد.(البته رابطهٔ خدا و انسان بسی فراتر از رابطه پدر و فرزند است. همه مهر و عطوفت انسانها سایه‌ای از ذره‌ای از رحمت نامتناهی خدا نیز به حساب نمی‌آید)

در بین فقها تنها کسی که سهولت و سماحت شریعت را یک اصل فقهی دانسته و بر اساس آن در جای جای فقه، فتوا داده

---

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۸ و ج ۱۶، ص ۲۳۲ ۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۲۵، حدیث ۱۴۹۲۵.
۳. اذا حدّثتم عنّی بالحدیث فانحلونی اهناه و اسهله و ارشده فان وافق کتاب الله فانا قلته و ان لم یوافق کتاب الله فلم اقله (وسائل الشیعه، کتاب القضاء، باب وجوه الجمع بین الاحادیث المختلفه).

است محقق اردبیلی است.

دشوار معرفی کردن دین و حس احتیاط

هر چند شعار پیامبر این بود که «شریعت اسلام شریعتی است سهل و آسان» ولی دستاورد فقه موجود گاه مردم را شدیداً به زحمت می‌اندازد. نمونه آن مسأله تنجیس متنجس است که متدینان را جدّاً به زحمت انداخته و بخشی از اوقات آنها صرف آب کشیدن اعضاء و اشیای آنها می‌شود. این مسأله اگر مراعات شود زندگی را دشوار می‌کند به خصوص در مناطق محروم و کم آب.

به بعضی نمونه‌های دیگر توجه کنید.

* اگر بچه نابالغ از تطهیر خبر دهد حرفش پذیرفته نمی‌شود ولی اگر از تنجیس خبر دهد احتیاطاً باید از آن شیی اجتناب کرد[1].

در نتیجه تا قبل از بلوغ پدر یا مادر باید با بچه به دستشوئی بروند و مطمئن شوند خود را درست آب کشیده است و الا لازم است از بدن و لباس او اجتناب کنند[2]!

* با آنکه قرآن صریحاً می‌گوید اگر کسی با روزه گرفتن به زحمت می‌افتد لازم نیست روزه بگیرد آقایان می‌گویند تا سر حد هلاکت نیفتاده باید روزه بگیرد. مثلاً نانوایانی که ساعت‌ها پای تنور می‌ایستند واقعاً روزه گرفتن برایشان مشقت دارد ولی آقایان می‌گویند مجبور که نیست می‌تواند شغلش را عوض کند! در حالی که اگر شغلش را هم عوض کند باز شاطر بعدی همین سؤال را خواهد داشت چرا که مشقت روزه برای شاطر یک مشقت نوعی است. مسأله‌گویی می‌گفت شاطری را می‌شناختم که در طول سال روزی یک ریال پس‌انداز می‌کرد و ماه رمضان کارش را تعطیل می‌کرد تا بتواند روزه بگیرد. بعد با آب و تاب خاصی می‌گفت به این می‌گویند مؤمن واقعی! اما این راه حل برای کل کشور جوابگو نیست!

روزه گرفتن برای کشاورزانی که در فصل تابستان ناچارند در مزرعه کار کنند واقعاً دشوار است. چه مانعی دارد بگوییم بر آنها روزه واجب نیست «و علی الذین یطیقونه فدیه طعام مسکین». لابد می‌گویید بهانه برای عده‌ای می‌شود که می‌خواهند روزه خوری کنند. اما مسئولیت سوء استفاده از بیان احکام الهی به عهده خود آنهاست. ما باید احکام شریعت را آنگونه که هست بیان کنیم.

نگارنده شاهد بودم کسی به مسأله‌دانی می‌گفت «محل کارم بسیار دور است باید قبل از اذان حرکت کنم و وقتی به محل کارم می‌رسم وقت نماز گذشته است آیا می‌توانم در ماشین نماز بخوانم؟» در پاسخ به او گفت شما که مجبور نیستی. شغلت را عوض کن! آن مسأله‌گو خبر ندارد که در کشوری که وضع اشتغال بسیار بحرانی است. کسی که شغلش را از دست می‌دهد آبرو و جانش در معرض تهدید جدی قرار می‌گیرد.

* با آنکه قرآن می‌فرماید «در ماه رمضان تا اذان صبح فرصت دارید که بخورید و بیاشامید و آمیزش کنید»[3]، عموم فقها می‌گویند باید قبل از اذان صبح غسل جنابت انجام شود و الا روزهٔ آن روز صحیح نیست. همه شاهد بوده‌ایم این مسأله چقدر مردم را به زحمت می‌انداخت به خصوص در گذشته که در خانه‌ها حمام وجود نداشت. مردم نیمه شب، بغچه به دست، دوان دوان خود را به حمام می‌رساندند تا قبل از آنکه صدای اذان را بشنوند غسل نمایند. از طرفی فرصت برای غسل کردن کم بود و از طرفی باید سحری می‌خوردند. حقیقتاً عیش نیمه شب در کامشان تلخ می‌شد. از سویی باید نگاه معنادار حمامی و همسایگان را نیز تحمل می‌کردند! بیچاره آنهایی که تازه داماد بودند که ناچار هر شب باید این سناریو را اجرا می‌کردند!

* در مسأله مربوط به کسی که در اثر بیماری کنترل خود را از دست داده و بی اختیار از او ذرات مدفوع خارج می‌شود در یکی از رساله‌ها[4] آمده است باید در وسط نماز هرگاه آلوده می‌شود مجدداً وضو بگیرد و بنابر احتیاط واجب خود را بشوید. یعنی نمازی بخواند با چند بار وضو گرفتن و چند بار شستن موضع مدفوع.

---

۱. رساله فارسی امام، مسأله ۱۴۷ از بخش طهارت.
۲ - البته امام بچه مراهق را استثنا می‌کنند.
۳ - سوره بقره، آیهٔ ۱۸۷.
۴ - رسالهٔ آیة الله شبیری زنجانی.

در حالی که این کارها با موالات و صورت نماز منافات دارد و باعث کشف عورت است. وانگهی برای همه مردم چنین نمازی مشقت دارد. بنابر این قید «اگر مشقت نباشد» مشکلی را حل نمی‌کند و اینگونه فتاوا سیمای دین را مشوّه می‌کند.

* در رساله‌ها آمده است که اگر کسی بعد از نماز شک کند که آیا در بین نماز بین دو و سه، شک کرده است و یا بین سه و چهار. چنین کسی باید بعد از نماز، دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نماز نشسته بخواند و بعد از نماز نیز دوباره نمازش را تکرار کند! به بیان دیگر اگر احتمالاً دو رکعت کم خوانده است باید هشت رکعت اضافه بخواند!

* در همه رساله‌های فارسی و عربی نوشته‌اند هنگام وضو برای آنکه یقین کنیم تمام صورت را شسته‌ایم باید مقداری از توی بینی و توی چشم را نیز بشوییم.

دیگر توضیح نداده‌اند که چگونه می‌توان توی چشم را شست!!![1]

* در همه رساله‌های فارسی و عربی نوشته‌اند هنگام غسل اگر «سر سوزنی» از جایی که باید شسته شود خشک بماند غسل باطل می‌شود.

واژه سر سوزن «رأس الابرة» باعث می‌شود قوه خیال انسان تحریک شود و گمان کند هنوز سر سوزنی از بدن خشک مانده است و تا چند بشکه آب مصرف نکند از حمام بیرون نیاید.

کافی بود بگویند «همه بدن را بشویید». اینکه می‌گویند توی چشم و توی بینی رابشویید و مواظب باشید سر سوزنی بدنتان خشک نماند کار بر مقلدان دشوار می‌شود؛ چنین تعبیرهایی انسان را وسواسی می‌کند. بی جهت نیست که عموم متدینان گرفتار بیماری وسواس هستند.

چنین فتاوائی ممکن است در زندگی بعضی افراد مشکلی نیافرینند اما در سطح اداره کشور و در یک جامعه بزرگ، نمی‌توان به این احتیاط‌ها توصیه کرد. در واقع احتیاط خلاف احتیاط است چون باعث گریز از دین و روان‌پریشی می‌شود.

بهترین راه، عمل به سهلترین فتاوا در مقام عمل است. یعنی مثلاً اگر از بین فقهای طراز اول کسی یا کسانی ازدواج با اهل کتاب را جایز می‌دانند دولت در ادارهٔ کشور باید فتوای آن فقیه را معیار قرار دهد و از این باک نداشته باشد که شاید چنین فتوایی درست نباشد زیرا آنچه مهم است عملِ مستند به حجت است. هم آن فقیه به استناد دلیل فتوا داده و هم عمل دولت و ملت مستند به اصلِ عقلایی رجوع به خبره بوده است. این احتمال که شاید چنین فتوایی درست نباشد در مورد دیگران که فتوا به حرمت می‌دهند یا احتیاط می‌کنند نیز وجود دارد. و به طور کلی فروعات احکام که مورد اختلاف نظر است در آن درجهٔ از اهمیت نیست که به خاطر آن ادارهٔ کشور با اختلال مواجه شود یا در مردم ادبار به دین پیش بیاید. نه تنها دیدگاه مشهور فقهاء بلکه دیدگاه‌های در ظاهر اجماعی نیز گاه توسط فقهای دوران بعد تخطئه شده است! و راهی برای کشف واقع نداریم. همه مسئولیت ما عمل به حجت است که در تقلید از فقیه عادل است (مشروط به اینکه اخباری‌گری و اشعری‌گری ذهن او را خراب نکرده باشد)

ممکن است بگویید آیا سهلترین راهها همواره بهترین راه است؟

در پاسخ می‌گوییم شواهدی در دست است که نشان می‌دهد سهلترین راهها بهترین راه است. دلیل قرآنی آن آیات متعددی است که از تحریم حلال هشدار داده و دین را سهل و آسان معرفی می‌کنند. دلیل روائی آن نیز حدیث ذیل است:

موسی بن قاسم از حنان بن سدیر نقل می‌کند که به همراه پدرش و عده‌ای دیگر نزد امام باقر۷ می‌رود. امام باقر۷ می‌بیند پوست یکی از آنها کنده شده و سوخته است. از او می‌پرسد در کجا محرم شده‌ای؟ می‌گوید: از کوفه. می‌پرسد: چرا از کوفه؟ می‌گوید از برخی از شما شنیده‌ام که هر چه محل احرام دورتر باشد پاداش آن بیشتر است. امام باقر۷ می‌گوید: «این سخن را کسی برایت نقل نکرده مگر اینکه دروغ گفته است. من وقتی در برابر دو راه قرار می‌گیرم که هر دو حلال است آن را که آسان‌تر است انتخاب می‌کنم. خداوند خود آسان است و آسانی را دوست دارد. خداوند بر آسانی لطف و عنایتی دارد که بر سختی و

---

۱ - باید از آقایان پرسید شما که می‌گویید از باب احتیاط عقلی، در وضو باید مقداری از توی چشم را شست، چرا در مبحث حج نمی‌گویید زنان برای آنکه مطمئن شوند صورتشان را نپوشانده‌اند لازم است مقداری از موی سرشان را نیز آشکار کنند! مقصود این است که احتیاط هم تا آنجا خوب است که تکلیف را اضافه کند اگر تکلیف را کم کند، احتیاط خوُب نیست!

مشقت ندارد.»[۱]

بر اساس روایاتی که در منابع شیعه و سنی آمده است پیامبر اکرم نیز وقتی در برابر دو امر یا انتخاب قرار می‌گرفت طرف آسان‌تر را انتخاب می‌کرد.

امام صادق از پیامبر اکرم این حدیث را نقل نمودند که فرمود:

هرگاه حدیثی از من برای شما گفته شود راحت‌ترین و آسان‌ترین و معقول‌ترین آنها را از من بدانید به شرط موافقت با قرآن.[۲]

اگر بگویید در بعضی روایات هم آمده که بهترین کارها مشکل‌ترین آنهاست؟

در پاسخ می‌گوییم اگر در موضوعی روایات متعارض داشته باشیم باید به روایاتی عمل کنیم که موافق با قرآن است و روایاتی که به گزینه آسانتر تشویق می‌کند با اصل قرآنی «یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر» موافق است.

حدیث «افضل الاعمال احمزها» ناظر به دو گزینهٔ در عرض هم نیست بلکه ناظر به دو عمل در دو ظرف زمانی است. مثلاً روزه گرفتن در تابستان از روزه گرفتن در زمستان ثوابش بیشتراست.

خشن معرفی کردن دین

در اثر حذف عقلانیت و تکیه بر اخبار آحاد، در بخش حدود و دیات، احکامی شهرت یافته است که چهره دین را بسیار خشن و عبوس معرفی می‌کند. مهمترین آنها اعدام مرتد، قطع دست دزد، سنگسار و شلاق زدن به زانی است. روزی نیست که به خاطر اجرای این احکام در مجامع بین المللی محکوم نشویم. البته اگر چنین احکامی از کتاب و سنت استنباط می‌شد از ملامت ملامت‌کنندگان باکی نداشتیم. ولی تأسف‌بار این است که اسلام و مسلمانان به خاطر چیزهایی استهزاء می‌شوند که از کتاب و سنت خلاف آنها استنباط می‌شود. ما معتقدیم اگر لختی در آیات قرآن بیندیشیم و به اخبار آحاد اعتماد نکنیم در این بخشها، نتیجه چیز دیگری خواهد بود. به اختصار راجع به این احکام بحث می‌کنیم.

اعدام مرتد

دیدگاه مشهور درباره اعدام مرتد با روح احکام اسلامی سازگار نیست. چطور ممکن است مکتبی شعار لا اکراه فی الدین سر دهد و دهها بار، خدا به پیامبرش بگوید در دعوت به دین نباید به اجبار متوسل شوی معذلک برای ابقای پیروان خود بر دین متوسل به اجبار شود. به بیان دیگر چطور ممکن است ورود به دین اجباری نباشد ولی بقای بر دین اجباری باشد؟ چطور ممکن است دینی دین رحمت باشد معذلک برای مسلمان‌زاده‌ای که نه از سر عناد بلکه در اثر مطالعه منحرف شده است راه بازگشت هم نگذارد. وانگهی در سورهٔ مائده خداوند صریحاً می‌فرماید فقط دو نفر مستحق اعدام‌اند قاتل و مفسد[۳]. غیر از این دو صورت نمی‌توان کسی را کشت و مرتد نه قاتل است و نه مُفسد فی الارض.

به طور کلی می‌توان گفت مسلمان‌زاده‌ای که در اثر مطالعه و تحقیق سر از انکار دین در می‌آورد مرتد نیست زیرا از ابتدا اسلام را نپذیرفته که بخواهد از آن خارج شود. به همین دلیل ارتداد او تأثیری در اعتقادات مردم ندارد. برعکس، اعدام او تأثیر عمیقی بر مردم می‌گذارد و این توهم را ایجاد می‌کند که آنها نیز بالاجبار مسلمانند.

حکم مرتد را باید مخصوص دورانی بدانیم که جامعه نوپای اسلامی هنوز استقرار نیافته بود و خروج یک نفر از دین، شکست سختی محسوب می‌شد. ولی وقتی نظام اسلامی استقرار یافت و جمع عظیمی از انسانها را شیفته خود کرد ورود عده‌ای به دین یا خروج عده‌ای از دین، بر قوت و ضعف آن تأثیری نمی‌گذارد. در حال حاضر جامعه اسلامی بیش از یک میلیارد عضو دارد و اگر چند نفر اظهار نامسلمانی کنند بر دامن کبریائیش ننشیند گرد.

از این گذشته اگر کسی در دوران اضطراب اذهان مرتد شود حکمش قتل نیست یعنی اگر در روزگاری به دلائلی مردم مسأله‌دار شدند و نتوانستند ثابت قدم بمانند و عموماً دچار شبهه شدند این حکم اجرا نمی‌شود. حکم قتل مرتد مخصوص

---

۱. **وسائل الشیعه**، ج ۱۱، ص ۳۲۵، حدیث ۱۴۹۲۵.

۲. اذا حدّثتم عنّی بالحدیث فانحلونی اهنأه و اسهله و آرشده فان وافق کتاب الله فانا قلته و ان لم یوافق کتاب الله فلم اقله (وسائل الشیعه، کتاب القضاء، باب وجوه الجمع بین الاحادیث المختلفه).

۳. مائده/ ۳۲.

دوران اعتدال و استقرار و آرامش اذهان است نه زمان ما که عصر انفجار اطلاعات نام گرفته و دوران اضطراب اذهان است.

در همین سوره، خدا می‌فرماید کسی که به جنگ خدا و رسول آمده و مفسد فی الارض است اگر قبل از دستگیری توبه کند توبه‌اش پذیرفته می‌شود[1] چطور ممکن است توبه محارب و مفسد پذیرفته شود ولی توبهٔ مرتدی که قصد براندازی نظام را نداشته و فقط در اثر تبلیغات ادیان دیگر مرتد شده است، پذیرفته نباشد!!! بالاتر از مُفسد فی الارض کسی است که دین خدا را کتمان و تحریف نماید خدا شدیداً او را لعنت کرده و مشمول لعنت همه لعنت کننده‌ها دانسته است معذالک در آیه بعد می‌فرماید اگر توبه کند توبه‌اش را می‌پذیرم (بقره/ ۱۵۹و ۱۶۰)

نکته دیگر اینکه اگر مرتد مستحق اعدام باشد باید در آیاتی که به تفصیل به ارتداد پرداخته، به قتل مرتد نیز اشاره شود مثل آیهٔ ۲۱۷ سورهٔ بقره و آیهٔ ۱۳۷ سورهٔ نساء و آیهٔ ۵۴ سورهٔ مائده و آیهٔ ۷۴ سورهٔ توبه و ۱۰۶ سورهٔ نحل و ۲۵ سورهٔ محمد. از این آیات به وضوح معلوم می‌شود توبه مرتد پذیرفته می‌شود اما اگر توبه نکند و در حال کفر بمیرد اعمالش تباه می‌شود و اهل دوزخ خواهد بود. در آیه ۷۴ سوره توبه می‌فرماید «مرتد اگر توبه کند برایش بهتر است و اگر توبه نکند در دنیا و آخرت کیفر خواهد دید». یعنی اگر توبه کند در دنیا و آخرت از کیفر معاف خواهد بود. پس اعدام مرتد تائب بر خلاف نص قرآن است.

کسانی که انبیاء را به دلیل برگشت از دین رایج در اجتماع تهدید به مرگ می‌کردند مورد تقبیح قرآن قرار گرفته‌اند چطور ممکن است خداوند خود چنین روشی را تأیید کند:

لنخرجنک یا شعیب من قریتنا او لتعودن فی ملتنا قال او لو کنا کارهین.(اعراف/ ۸۹)

و السماء ذات البروج و الیوم الموعود و شاهد و مشهود قتل اصحاب الاخدود النار ذات الوقود اذ هم علیها قعود و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود و ما نقموا منهم الا ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید(بروج ۱۰ـ۲)

انهم ان یظهروا علیکم یرجموکم او یعیدوکم فی ملتهم (کهف/)

قال ا راغب انت عن آلهتی لئن لم تنته لارجمنک و اهجرنی ملیاً(مریم/۴۶)

اقتلوا ابناء الذین آمنوا معه و استحیوا نسائهم(غافر/۲۵)

ممکن است بگویید از آیه مورد نظر چگونه حصر فهمیده می‌شود؟ می‌گوییم اگر قرآن فقط می‌گفت «قاتل و مفسد را بکشید»، ما حق نداشتیم مجازات اعدام را محدود به قاتل و مفسد کنیم ولی خدا در این آیه می‌گوید «غیر از قاتل و مفسد را نباید بکشید»: من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفساً بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً

بنابر این اگر در حدیثی شخص ثالثی مهدور الدم شمرده شود آن حدیث به دلیل تعارض با قرآن اعتبار ندارد.

چکیده سخن اینکه این حکم باید به مرتدی محدود شود که ارتداد را بهانه‌ای برای تضعیف عقائد مردم قرار می‌دهد و در واقع قصد معارضه با نظام اسلامی را دارد (و قال الذین کفروا آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار و اکفروا آخره لعلهم یرجعون). و چنانکه اشاره شد در دنیای قدیم هر مرتدی دشمن محسوب می‌شد. بر خلاف دنیای معاصر که دین چنین نقشی را ندارد و پیروان ادیان مختلف در کنار هم با مسالمت زندگی می‌کنند.

وانگهی فرض کنید ما اعلام کنیم که هر مسلمانی از دین برگردد و مثلاً مسیحی شود کشته خواهد شد؛ فردا نیز مسیحیان چنین قانونی تصویب کنند و بگویند هر مسیحی که مسلمان شود محکوم به مرگ است؛ یهودیان و پیروان ادیان دیگر نیز چنین قوانینی تصویب کنند؛ در دنیا به پیروان ادیان به چه چشمی خواهند نگریست؟ چطور می‌توان تشخیص داد که مثلاً پیروان اسلام اندیشمندانه و با انتخاب آزاد، اسلام را پذیرفته‌اند یا از ترس جان به دین پدر و مادری گردن نهاده‌اند؟ آیا این وضعیت بهتر است یا اختیار انتخاب دین را به مردم واگذار کردن؟ آیا راه کمال را می‌توان با اجبار طی کرد؟ اگر چنین بود چرا خداوند چنین چیزی را برای خودش نیز نپسندیده است: و لو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعاً أفانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین.

شلاق زدن زانی

زناکار گرچه محکوم به صد ضربه شلاق است اما چنین حکمی هرگز فعلیت پیدا نمی‌کند زیرا هیچگاه کسی در ملأ عام و در

---

۱. مائده/۳۴.

برابر چشمان چهار شاهد زنا نمی‌کند. از شدت لحن آیات سورهٔ نور و تکرار این مطلب که جز به شهادت چهار شاهد، زنا اثبات نمی‌شود، می‌فهمیم که در این جرم خاص اقرار زناکار نیز پذیرفته نیست. وانگهی شکل و قالب کیفر زانی، ابدیت ندارد. اگر روحیات مردم به گونه‌ای تغییر کرد که در عرف عُقلا، شلاق زدن نوعی شکنجه تلقی شود، در آن صورت می‌توان چنین کیفری را به کیفری معادل آن که پیامد سوئی نداشته باشد تبدیل کرد. در گذشته ترکه و چوب و فلک در مکتب‌خانه‌ها چیزی عادی و طبیعی بود ولی امروزه تأثیر معکوس دارد.

دلائل قطعی بر نامشروع بودن سنگسار

جالب است بدانید که سنگسار زانی نه در قرآن آمده و نه در سنت قطعیه و جز چند حدیث کاملاً مشکوک و معارض، مستند دیگری ندارد.[1]

۱. رجم بر خلاف آیهٔ دوم سوره نور است که می‌فرماید «مرد و زن زانی را صد ضربه شلاق بزنید». اگر کیفر زنای محصنه رجم باشد باید در قرآن به آن تصریح شود چرا که زنای محصنه فجیع‌تر و هولناکتر و ضربه‌اش به نهاد خانواده بیشتر است. وانگهی واژه «الزانی» و «الزانیة» به دلیل لام شامل هر زناکاری می‌شود.

۲. رجم در تعارض آشکار با آیه ۲۵ سوره نساء است که می‌فرماید اگر کنیز را به همسری گرفتید و مرتکب زنای محصنه شد، مجازاتش نصف مجازات زنِ آزاده است. اگر مجازات زنای محصنه سنگسار و اعدام باشد آیه معنا نخواهد داشت چون نصف اعدام معنا ندارد.(دقت کنید)

۳. قرآن در آیه ۳۰ سوره احزاب می‌فرماید «ای زنان پیامبر اگر شما مرتکب فحشا شوید مجازاتتان دو برابر خواهد بود». اگر مجازات زنای محصنه سنگسار باشد دو برابر معنا پیدا نمی‌کند. معلوم می‌شود مجازات زنای محصنه همان صد ضربه شلاق است که در مورد کنیز نصف و در مورد زنان پیامبر دو برابر می‌شود.

۴. در سوره نور بعد از آنکه می‌فرماید زن و مرد زناکار را صد ضربه شلاق بزنید و برای اثبات زنا چهار شاهد لازم است، می‌فرماید: اگر زن زناکار بود و شوهرش شاهد نداشت، شوهر باید چهار مرتبه شهادت دهد و در مرتبه پنجم بگوید لعنت خدا بر من اگر دروغ بگویم.

اگر مرد این کار را در دادگاه انجام دهد حد زنا یعنی همان صد ضربه شلاق که در سه آیهٔ قبل ذکر شد بر زن ثابت خواهد شد. سپس می‌فرماید «و یدرؤا عنها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الکاذبین...» یعنی اگر زن هم چهار مرتبه شهادت بدهد که مرد دروغ می‌گوید و در مرتبه پنجم بگوید غضب خدا بر من اگر شوهرم راست بگوید، در آن صورت همان مجازات فوق الذکر از زن برداشته خواهد شد. کاملاً روشن است که کلمهٔ «العذاب» اشاره به همان مجازاتی است که در آیات قبلی از آن سخن گفته شده است. بنابر این مجازات زنای محصنه همان صد ضربه شلاق است.(دقت کنید)

۵. در آیه ۱۵ سورهٔ نساء می‌فرماید از میان زنان شما، کسانی را که مرتکب فحشاء می‌شوند در خانه‌هایتان حبس کنید تا بمیرند یا آنکه خدا راهی به نفعشان مقرر سازد.

جملهٔ «او یجعل الله لهن سبیلاً» اشاره به مجازات صد ضربه شلاق است که خداوند بعداً در سوره نور بیان کرده است.

اگر مجازات زنای محصنه سنگسار و اعدام باشد که بعدها نه در قرآن بلکه در سنت بیان می‌شود عبارت «او یجعل الله لهن سبیلاً» درست نخواهد بود چرا که این جمله حاکی از مجازاتی است که از حبس ابد که حکم قبلی بود، خفیف‌تر است و راه خلاصی برای زنان به شمار خواهد آمد.

۶. رجم در تعارض آشکار با آیه ۳۲ سورهٔ مائده است که می‌فرماید فقط دو نفر مستحق قتل‌اند قاتل و مفسد فی الارض.

۷. رجم کشتن توأم با شکنجه است که در اسلام از آن نهی شده است.[2]

۸. گناه ارتداد به مراتب شدیدتر از زنا است ولی زن مرتد اعدام نمی‌شود پس چرا زن زناکار مستحق اعدام باشد آن هم از

---

۱. نگاه کنید به **فقه استدلالی در مسائل خلافی**، تألیف آیة الله سید محمد جواد موسوی غروی.

۲. مسنداً عن جابر بن عبدالله، نهی رسول الله ان یقتل شیء من الدواب صبراً (**مسلم**، صید، ۶۱، ۶۵ / ابن ماجه، **ذبائح**، ۱۰ / احمد، ج ۳، ص ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۳۹) ابن اثیر در **نهایه** بعد از نقل حدیث جابر می‌گوید هو ان یمسک شیء من ذوات اروح حیاً ثم یرمی بشیء حتی یموت.

نوع سنگسار!

۹. در قرآن انواع گناهان از جمله دزدی، آدمکشی، کم‌فروشی ذکر شده است ولی نسبت به زنا بیش از هر گناه دیگری سخن رفته است.

به زنا نزدیک نشوید.

زناکار را شلاق بزنید.

اتهام زنا را نپذیرید مگر با چهار شاهد.

اگر متّهم چهار شاهد نیاورد او را هشتاد ضربه شلاق بزنید و شهادتش را دیگر نپذیرید.

شوهر برای اثبات زنا در مورد همسرش باید چهار مرتبه شهادت دهد...

زن نیز اگر چهار مرتبه شهادت دهد که شوهرش دروغ می‌گوید مجازات نمی‌شود.

ازدواج با زناکار حرام است.

کنیز شوهر دار در صورت ارتکاب زنا، مجازاتش نصف مجازات زن آزاده است.

زنان پیامبر در صورت ارتکاب زنا، مجازاتشان دو برابر است.

کسانی که به زنان پاکدامن اتهام زنا می‌زنند، دچار لعنت و عذاب عظیم خدا خواهند شد.

زنانی را که طلاق می‌گیرند در فاصلهٔ عده، نباید از خانه بیرون کنید مگر آنکه مرتکب زنا شوند.

با آنکه بسیاری از احکام زنا به تفصیل مطرح شده است چطور ممکن است از مجازات زنای محصنه که ضرر و زیانش صدها برابر زنای غیر محصنه است و به کلی اساس خانواده را منهدم و نسب اشخاص را ضایع می‌کند حتی به اشاره سخنی نرود ولی مجازات زنای غیر محصنه در قرآن بیان شود؟

اینکه سنگسار از چه زمانی در جامعه بشری معمول شده است نیاز به تحقیق دارد اما می‌توان گفت سنگسار یک رسم یهودی است. البته در توراة هیچ آیهٔ مشخصی در مورد سنگسار زانی وجود ندارد ولی مجازات رابطه جنسی خارج از ازدواج از نظر توراة مرگ است: «مردی که با زن همسایه‌اش زنا کند باید بمیرد هم او و هم شریک جرمش»[۱]. عهد جدید از شیوه سنگسار به عنوان رسم قدیم یهود پرده بر می‌دارد:«یهودیان سنگ برداشتند تا او را سنگباران کنند»[۲].

اگر با توجه به نص انجیل قضاوت کنیم به نظر می‌رسد که حضرت عیسی این رسم یهودی را ملغی کرده است: ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در حین زنا دستگیر شده بود نزد او آوردند و او را مجبور کردند که بر پای بایستد به نوعی که در معرض دید کامل همگان باشد. آنان به مسیح گفتند ای بزرگوار این زن را در حین ارتکاب زنا گرفته‌ایم و موسی در کتاب قانون به ما فرمان داده است که این قبیل زنان باید سنگسار شوند. تو چه می‌گویی؟ اما مسیح...به آنان گفت هر که از شما گناه نکرده است نخستین سنگ را بر او بیندازد... پس چون شنیدند... از پیرترینشان شروع کردند تا به آخر یکی پس از دیگری بیرون رفتن. عیسی تنها ماند با آن زن که همچنان سر پای ایستاده بود. پس عیسی قد برافراشت و جز آن زن هیچکس را ندید. عیسی به بالا نگریست و گفت ای زن آنان کجا شدند؟ هیچکس ترا محکوم نکرد؟ زن پاسخ داد نه جناب. عیسی گفت من هم ترا محکوم نمی‌کنم و بازگرد و دیگر گِرد گناه مگرد»[۳]. پطروشفسکی مؤلف کتاب «اسلام در ایران» می‌گوید رسم سنگباران زنان و مردان زناکار، نخستین بار توسط فقهای اهل سنت (شافعیان و حنفیان) به اجرا گذارده شد.[۴]

باری در قرآن حداقل شانزده آیه درباره زنا وجود دارد ولی در هیچ مورد نه برای زنای محصنه مجازات مرگ تعیین شده و نه به سنگسار اشاره شده است بلکه چنانکه گفتیم شواهد روشنی در قرآن علیه سنگسار وجود دارد. وقتی می‌پرسیم چرا آیه‌ای راجع به سنگسار وجود ندارد، برخی از عامه بُز عایشه را مقصر می‌دانند. آنان از قول عایشه نقل می‌کنند که پیامبر آیه‌های قرآن را زیر بالش و تشک پنهان می‌کرد. از جملهٔ آن آیات، یکی هم آیهٔ مربوط به سنگسار بود. عایشه گفت ما مشغول کفن و دفن

۱. تورات، لویتیکوس، بخش ۲۰، آیهٔ ۱۰.
۲. انجیل یوحنا، ۳۱:۱۰.
۳. انجیل یوحنا، باب هشتم،آیات ۳ تا ۱۲.
۴. پطروشفسکی، اسلام در ایران، ترجمهٔ کریم کشاورز، ص ۱۸۰.

رسول الله بودیم و بزی آمد و آیهٔ رجم را از زیر تشک بیرون کشید و خورد.[1]

بر اساس حدیثی دیگر خاخام‌های یهودی به خاطر آنکه محمد را آزمایش کنند یک زن و مرد یهودی متأهل را که با یکدیگر زنا کرده بودند نزد او فرستادند. آنان با خود قرار گذاشتند که اگر محمد آن دو را به خوردن تازیانه محکوم کند از وی به عنوان یک سلطان اطاعت کنند و اگر آن دو را سنگسار کند از او به عنوان یک پیامبر تبعیت کنند. پیامبر دستور داد تا هر دو را سنگسار کنند. در جریان سنگسار مرد مرتباً خود را سپر معشوقه‌اش قرار می‌داد تا او را از سنگباران حفظ کند ولی سرانجام هر دو کشته شدند.

این روایت هر چند جعلی است ولی تأثیر سنت‌های تحریف شدهٔ یهود را بر شریعت اسلامی نشان می‌دهد. شباهت اسلام و یهود تا حدی است که برخی اسلام را همزاد یهودیت می‌دانند.

باری، سنگسار از احکام تحریف شده دین یهود است که با دسیسه آنها به کتابهای مسلمین راه یافته است. پرسش بی‌پاسخ این است که چرا با توجه به عداوت شدید یهود با مسلمین، روایاتِ سنگسار را که بر خلاف قرآن و موافق با یهود است، لااقل به دلیل موافقتش با مسلک محرّف یهود، کنار نمی‌گذارند؟ مگر نه آنکه علمای ما در تعارض دو روایت، روایت موافق با عامه را کنار گذارده و روایت مخالف با آنها را ترجیح می‌دهند؟ آیا عامه خطرناک‌تر از یهود بودند؟

قطع دست دزد

لختی در آیهٔ مربوط به کیفر دزد تأمل کنیم.

السارق والسارقة فاقطعوا ایدهما جزاء بما کسبا نکالاً من الله والله عزیز حکیم.

این آیه به دلیل الفاظ ید و قطع و نیز به دلیل روشن نبودن میزان مال مسروقه مجمل است.

واژه «ید» بر انگشتان و نیز بر انگشتان تا مچ و تا آرنج و بر تمام دست اطلاق می‌شود و روشن نیست که چه مقدار از دست باید قطع شود. واژه «قطع» به معنای ایجاد جراحت هم به کار می‌رود چنانکه در قرآن آمده «و قَطَّعنَ أیدیهن». در زبان فارسی نیز می‌گوییم «سبزی خُرد می‌کرد دستش را برید».

نیز روشن نیست که دست راست دزد را باید قطع کرد یا دست چپ وی را.

غرض از اجمال بزرگ شمردن این عمل و تهدید سارق است. نیز هدف آن است که اگر به دادگاه کشید، قاضی به خاطر اجمال آیه، نتواند دست دزد را قطع کند و با ارشاد و تعزیر مسأله را فیصله دهد. قرآن هیچگاه به اجمال سخن نمی‌گوید مگر در مواردی که بلاغت اقتضا کند مثل این آیه یا آیهٔ یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم. در این آیه نیز مشخص نمی‌کند چه گمانهایی گناه است.

نکته بسیار مهم ذیل آیه است که می‌فرماید «اگر دزد توبه و اصلاح کند دیگر کیفر نمی‌بیند» و سخن کسانی که می‌گویند توبه مربوط به کیفر دنیایی نیست، خطاست. معنای توبه چیزی جز رفع کیفر از تائب نیست چه دنیوی و چه اخروی. سارق مثل مجرمین دیگر اگر توبه نکند تعزیر می‌شود و اگر توبه کند مال مسروقه یا بدلش از او گرفته می‌شود و رها می‌شود و اگر نداشته باشد باید از بیت المال پرداخت چون جزو غارمین است.

عجیب اینکه در دو سه آیهٔ قبل درباره محارب می‌فرماید اگر محارب قبل از دستگیری توبه کند مجازات نمی‌شود. ولی در مورد دزد چنین قیدی را نمی‌آورد. یعنی نمی‌گوید «اگر قبل از دستگیری توبه کند»، بلکه می‌فرماید اگر دزد توبه کند و اصلاح نماید(مال مسروقه را پس بدهد) کیفر نمی‌شود. معلوم می‌شود توبه و رد مال مسروقه دزد را از مجازات معاف می‌کند.

از مجموع این نکات معلوم می‌شود خدا صرفاً می‌خواهد دزد را تهدید نماید چون قیدی آورده است که هر دزدی بتواند از چنگال کیفر بگریزد. درست مثل کیفر زنا که با مشروط کردن آن به چهار شاهد، عملاً حد زنا را حذف کرده است. چون عادتاً محال است کسی در حضور چهار نفر زنا کند.

به خاطر آنچه گفتیم از قدیم الایام فقهای شیعه و سنی فتوا به قطع دست دزد نمی‌دادند و هر کس فتوا داده از حشویه و

---

۱. راغب اصفهانی، محاضرات، ج ۲، ص ۲۵۰، چاپ مصر، ۱۲۸۷ هجری.

کسانی است که بی محابا به ظواهر اخبار آحاد عمل کرده است.

مگر نه آنکه باید بین جرم و کیفر، تناسب باشد پس چرا در ازای ربع دینار یعنی مبلغی معادل ده هزار تومان، عزیزترین عضو انسان قطع شود؟

چه فرقی است بین دزد و قاضی رشوه‌خوار و وزیر خیانتکار در بیت المال؟ چرا دست دزد عادی قطع شود ولی آنها که میلیاردها تومان از بیت المال اختلاس می‌کنند دستشان قطع نشود؟

ممکن است خواننده محترم بگوید با این همه روایت درباره اعدام مرتد، سنگسار زانی، قطع دست دزد و نظائر آن چه باید کرد؟ در پاسخ می‌گوییم روایات مربوط به تحریف قرآن از مجموع این روایات بسی بیشتر است به گفته سید نعمت الله جزایری بیش از دو هزار روایت درباره تحریف قرآن در دست است. اگر کثرت روایات قانع کننده است باید قبل از هر چیز معتقد به تحریف قرآن شویم. و اگر بگویید چه مانعی دارد آنها را هم می‌پذیریم! می‌گوییم در شریعتی که کتاب آسمانی آن قابل اعتماد نباشد، مجامع حدیثی آن نیز پر از روایات دروغ باشد، اجماعات آن هم پشیزی ارزش نداشته باشد، پس دیگر چه نقطه اتکایی وجود خواهد داشت؟

حساسیت فوق‌العاده نسبت به تخلفات جنسی

هشدار اکید قرآن نسبت به تبرّج و خودنمائی و حفظ چشم از نگاه به عورت دیگران، همه توصیه‌هائی است برای پیشگیری از تعدی و تجاوز جنسی و تأمین آرامش روحی و عفت آحاد جامعه. از دیدگاه قرآن، زنا از بزرگترین گناهان و در ردیف شرک است. زنا نهاد خانواده را متزلزل می‌کند، در هویت و انتساب فرزندان به پدران تردید ایجاد می‌کند و ضربه جبران ناپذیری به نسل بشر است. «زنا» در میان تمام ملل و ادیان زشت شمرده شده است. «زنا» در آموزه‌های دینی ما میزان سنجش گناهان است چنانکه «حج» میزان اعمال صالح دیگر است. معذلک با دیگر تخلفات جنسی به دلیل شیوع آن چندان با شدت عمل برخورد نشده است.

آخرین جمله آیه ۳۱ سوره نور به این نکته اشعار دارد که کمتر کسی از این دست از تخلفات جان سالم به در می‌برد.

آیاتی چند در سوره یوسف از جمله

و لقد هم به و هم بها لولا ان رآی برهان ربه

و ان لاتصرف عنی کیدهن اصب الیهن و اکن من الجاهلین

و ما ابرء نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی بر این نکته دلالت دارند که کسانی که در صحنه ارتکاب زنا قرار می‌گیرند جز با دستگیری و عنایت خدا نمی‌توانند از آن دام بگریزند.

از همه قابل توجه‌تر آیه ۳۲ سوره نجم است.

الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللمم ان ربک واسع المغفرة هو اعلم بکم اذ انشأکم من الارض و اذ انتم اجنة فی بطون امهاتکم فلاتزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتق

در این آیه خداوند بندگان نیکوکارش را اینگونه توصیف می‌کند که آنان از گناهان و فحشاء پرهیز می‌کنند اما از «لمم» نمی‌توانند پرهیز کنند، معذلک خداوند آنان را می‌آمرزد. «لمم» چیست که آدمی نمی‌تواند از آن پرهیز کند؟ در بین مفسران نظرات مختلفی ابراز شده است ولی تدبر در خود آیه معنای آن را واضح می‌کند.

بعضی مفسران گفته‌اند «لمم»، قصد گناه است نه ارتکاب گناه. ولی هر پنج جملهٔ بعدی با این تفسیر ناسازگار است. وانگهی قصد گناه، گناه نیست و تا انسان مرتکب خلاف نشود استحقاق بخشش پیدا نمی‌کند.

نکته دیگر اینکه «لمم» همان تخلفات جنسیِ ما دون زنا است. به دلیل آنکه از «فواحش» و لااقل از مجموع «کبائر الاثم و الفواحش» استثنا شده است و فحشاء و فاحشه در قرآن واژه خاص «زنا» هستند. بنابر این، آیه می‌گوید بندگان نیکوکار از گناهان اجتناب می‌کنند اما از خُرده تخلفات جنسی نمی‌توانند اجتناب کنند و معذلک مشمول غفران خداوند هستند. جالب اینکه در ادامه خیلی صریح و شفاف می‌فرماید علت آنکه نمی‌توانند از این دست از گناهان اجتناب کنند دو چیز است اولاً موجودی

زمینی هستند ثانیاً از بطن مادر زاییده می‌شوند و این دو عامل کشش عمیقی در انسان نسبت به زن ایجاد می‌کند که از آن نمی‌تواند تخلّص جوید!

از دیگر آیاتی که مشوّق برخورد تسامحی با متخلفان جنسی است آیهٔ ۱۶ سوره نساء است.

والذان یأتیانها منکم فاذوهما فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما ان الله کان تواباً رحیماً

در این آیه خداوند می‌فرماید «آن دو نفری راکه مرتکب فحشاء می‌شوند مختصری گوشمالی دهید و اگر توبه کردند آنان را رها کنید که خدا توبه‌پذیر و رحیم است!»

چنانکه بعداً خواهیم گفت مجازات زنای محصنه سنگسار نیست و این بدعت از دین یهود وارد شریعت اسلامی شده است. کیفر زنای محصنه صد ضربه شلاق است و در غیر زنای محصنه، تعزیر مختصری است که قرآن به «اذیت» از آن یاد می‌کند. بر اساس مجموع آیات سوره نساء و سوره نور، در غیر زنای محصنه باید مرتکبان را گوشمالی مختصری داده و وادار به توبه نمود. در برخورد با همه جرائم جنسی از جمله همجنس‌بازی، لواط، مساحقه، و زنای غیر محصنه، این آیه باید معیار عمل باشد.

لحن آیه را ملاحظه کنید که تا چه حد ملاطفت از آن مشهود است. آیه با جمله ان الله کان تواباً رحیماً ختم می‌شود!

آیه قابل توجه دیگر آیه ۲۳۵ سوره بقره است. در این آیه می‌فرماید با زنان قول و قرار پنهانی مگذارید مگر آنکه سخن پسندیده‌ای باشد و به عقد زناشویی تصمیم مگیرید مگر بعد از آنکه دوره عده به سر آمده باشد.

در این آیه و آیه ۱۸۷ همین سوره و نیز در آیات متعدد دیگر خداوند بر بی‌تابی مردان در برابر غریزه جنسی تأکید می‌کند. در ذیل این آیه می‌فرماید بدانید خدا از آنچه در دل دارید آگاه است پس از او بترسید. معذلک آیه با جمله واعلموا ان الله غفور حلیم ختم می‌شود.

یکی دیگر از نکات قابل توجه نحوه بیان قرآن درباره کیفر زناکار است. می‌فرماید الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مأة جلدة

دو عنوان «الزانیة» و «الزانی» بر کسی تطبیق می‌شود که مدتی بر این گناه زشت استمرار ورزد. به کسی که یک بار این عمل شنیع را مرتکب شود «زانی» گفته نمی‌شود. او کسی است که مرتکب زنا شده است اما «زانی» نیست. تعبیر و التی یأتین الفاحشة من نساؤکم و نیز تعبیر والذان یأتیانها منکم با فعل مضارع آمده است که حاکی از استمرار فعل است[1]. اما در مورد گناهان بزرگ دیگر چنین لطیفه‌ای را مشاهده نمی‌کنیم. مثلاً درباره آدمکشی، خدا نمی‌فرماید «قاتل» را قصاص کنید بلکه می‌فرماید و من قتل نفساً بغیر نفس یا می‌فرماید و من قتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم این تعبیر نشان می‌دهد قاتل با یکبار ارتکاب نیز سزاوار مجازات خواهد شد.

باز در قرآن می‌خوانیم وقتی پادشاه مصر، یوسف و همسرش را در آن وضعیت دید و فهمید که زنش به او خیانت کرده و یوسف گناهکار نیست، به یوسف گفت گذشت کن و به همسرش گفت توبه کن که خطاکاری! یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبک انک کنت من الخاطئین.

عزیز مصر با آنکه به خاطر موقعیتش می‌توانست زنش را شدیداً مجازات کند و یا بُکشد و لااقل طلاق دهد به تذکر کوچکی اکتفا کرد.

نقل واکنش عزیز مصر در این ماجرا به این معناست که باید با این پدیده‌ها اینگونه برخورد کرد.

اینک به روایاتی که برخورد مسامحی پیامبر و دیگر امامان را در این رابطه نشان می‌دهد توجه کنید. پیشوایان دین در برخورد با بزهکاری‌های جنسی برخورد تندی نشان نمی‌دادند و حداکثر فقط به توبه توصیه می‌کردند.

زنی نزد پیامبر از جوانی به نام خالد شکایت کرد که او را بوسیده است. پیامبر وی را احضار کرد. جوان به جرم خود اعتراف کرد و گفت حاضرم قصاص شوم: من او را بوسیدم او نیز مرا ببوسد!

از این سخن پیامبر و حاضران خنده‌اشان گرفت. پیامبر به او گفت آیا دوباره به چنین کاری دست خواهد زد؟ جوان گفت نه

---

۱ - فعل مضارع در جمله شرطیه مفید استمرار نیست ولی در موارد دیگر مثل آیات فوق مفید استمرار است.

به خدا یا رسول الله. پیامبر او را رها کرد.

مردی روغن‌فروش علاقه زیادی به پیامبر داشت. آن قدر مهر پیامبر در دلش بود که گاه روزی دوبار به دیدار پیامبر می‌شتافت. تا آنکه از دنیا رفت. وقتی پیامبر با مغازه بسته او روبرو شد فرمود خدا او را بیامرزد. همسایگان گفتند یا رسول الله او عادت بدی داشت! پیامبر پرسید چه عادتی؟ گفتند دنبال زنان را می‌گرفت! پیامبر فرمود او مرا چنان دوست داشت که اگر برده فروش هم بود خدا او را می‌آمرزید!

از این گفته پیامبر معلوم می‌شود تخلّفات جنسی در آن حد از اهمیت که عموم تصور می‌کنند نیست. برخورد پیامبر را در این قصّه مقایسه کنید با موردی که شنید زنی بسیار عبادت می‌کند اما همسایه‌آزار است و با واکنش تندی فرمود: او اهل دوزخ است. یا مقایسه کنید با موردی که شخصی با تیر دشمن از پای درآمد ولی چون حلّه‌ای از بیت المال دزدیده بود شهادتش مورد تأیید او قرار نگرفت و گفت اینک گرفتار همان حلهٔ مسروقه است.

در نهج البلاغه آمده است که حضرت علی در جمع اصحاب خود نشسته بود که زنی زیبا از آن محل عبور کرد. اصحاب آن حضرت به زن چشم دوختند. آن حضرت فرمود «نگاه این مردان نگاهی است که آنها را تحریک می‌کند. هرگاه کسی به زنی نگاه کرد و از او خوشش آمد برود و با همسرش آمیزش کند زیرا زنان با هم فرقی ندارند.»[1]

این برخورد نیز سزاوار دقت و تأمل است. امام(ع) به آن مردان نگفتند به نامحرم نگاه نکنید (با آنکه اگر گناه بود باید آنها را نهی می‌کردند) و به آن زن که زیبا روی بود نگفتند چرا روی خود را نمی‌پوشانی و یا چرا از منزل بیرون آمدی؟ امام این پدیده را کاملاً عادی و طبیعی می‌دانست که راه جلوگیری از پیامد منفی آن دسترسی به آمیزش مشروع است.

در حدیث است که پیامبر اکرم در جمع اصحاب خود بودند که زنی از آنجا عبور کرد. پیامبر با دیدن آن زن از جای برخاست و نزد همسر خود زینب رفت و با او درآمیخت. سپس برگشت و به یارانش فرمود هر کس زنی را ببیند و از او خوشش بیاید باید برود و با همسر خود آمیزش کند و اجازه ندهد شیطان بر او راه یابد!

شگفت اینکه پیامبر نفرمود ما انبیا چشممان به هیچ زنی نمی‌افتد و اگر بیفتد خوشمان نمی‌آید و اگر خوشمان هم بیاید در برابر تمایل جنسی مقاومت می‌کنیم. شما نیز بکوشید نگاهتان به هیچ زنی نیفتد و اگر افتاد با روزه گرفتن و رژیم غذایی جلو فشار جنسی را بگیرید! پیامبر با کمال صراحت و صداقت به آنها آموخت که این پدیده امری طبیعی است و هیچکس حتی انبیا در برابر تمایلات جنسی نباید مقاومت کنند و یا ملامت شوند. پیامبر بر این امر واقف بود که بسیاری از جرائم جنسی ناشی از محرومیت‌های جنسی است. بارها می‌فرمود آنان که به جهنم می‌روند از دامن و شکم خود گرفتار جهنم می‌شوند. یعنی در سطح کلان اگر جامعه‌ای می‌خواهد سعادتمند شود باید مشکل اشتغال و ازدواج در آن جامعه حل شده باشد. معَ الاسف در کشور ما نیمی از جمعیت بالغ کشور در محرومیت جنسی بسر می‌برند و میلیونها نفر نیز بیکارند! و متأسفانه مربیان جامعه به اموری گیر می‌دهند که تأثیر چندانی در حل این دو معضل بزرگ ندارد.

در آخرین حج پیامبر، زنی برای پرسیدن مسأله‌ای نزد او آمد. پیامبر سوار بر شتری بود و فضل بن عباس که جوانی نورس بود پشت سر پیامبر سوار بود. در این میان نگاه‌هایی بین آن زن و فضل رد و بدل شد. پیامبر دید که آن دو خیلی به هم خیره شده‌اند و زن همه توجه‌اش به فضل است. با دست خود صورت فضل را برگرداند و فرمود زنی جوان و مردی جوان! می‌ترسم شیطان در میان آنها پا نهد.

از این حدیث نکات زیادی فهمیده می‌شود. اول اینکه صرف نگاه به نامحرم گناه نیست چه آنکه پیامبر خود با نگاه به چشمان آن زن متوجه شد که به فضل بن عباس خیره شده است. ثانیاً پیامبر با آنکه دید آن دو لحظاتی به هم خیره شده‌اند و از نگاه به هم لذت می‌برند نفرمود این نگاه‌ها حرام است بلکه فرمود می‌ترسم اتفاق ناگواری بیفتد. یعنی اگر موقعیت طوری باشد که انسان در اثر چشمچرانی در معرض دست‌درازی و زنا قرار بگیرد از آن نگاه باید پرهیز کند و الا صرف استلذاذ و خوشایند بودن سیمای مرد و زن برای یکدیگر، گناه نیست. روایاتی که نسبت به نگاه هشدار می‌دهد همه ناظر به نگاهی است که انسان را در معرض تعدی و تجاوز قرار دهد نه نگاه‌هایی که ضرورت زندگی اجتماعی است هر چند توأم با لذت باشد.

---

۱. یعنی از جهت اطفاء غریزه جنسی زشت و زیبای آنها چندان فرقی ندارند.

در کتابهای سیره که تمام حرکات و سکنات پیامبر به تفصیل منعکس شده است هرگز نیامده است که آن حضرت به هنگام دیدار یا گفتگو با زنان سرش را پایین انداخته و به زمین چشم می‌دوخت!

علی بن سوید به امام هفتم گفت من عادت دارم(یا شُغلم طوری است که) به زنان نگاه می‌کنم و لذت می‌برم. امام فرمود اشکالی ندارد اما مبادا مرتکب زنا شوی! زنا دین و برکت را از بین می‌برد.(۱)

چکیده سخن اینکه خیلی چیزها راکه ما مُنکر و گناه می‌دانیم از دیدگاه دین گناه نیست. ثانیاً بسیاری از گناهان در آن حد از اهمیت که ما تصور می‌کنیم نیستند. ثالثاً برخوردی غیر از آنچه رایج است می‌طلبد(۲). چنانکه شواهد تاریخی نشان می‌دهد برخورد پیشوایان دین در برابر چنین پدیده‌هایی حداکثر توصیه به توبه بود.

سخت‌گیری در این امور به شهادت تاریخ از ویژگی‌های خلیفه ثانی بوده است. عمر خیلی اصرار داشت که زنان پیامبر در پرده باشند و بیرون نروند زیاد این مطلب را در میان می‌گذاشت(۳) و از تسامح پیامبر گله داشت. به زنان پیامبر می‌گفت اگر اختیار با من بود چشمی شما را نمی‌دید. یک روز بر آنان گذشت و گفت آخر شما با سایر زنان فرق دارید همانطور که شوهر شما با سایر مردان فرق دارد. بهتر است به پرده در شوید! زینب همسر پیامبر گفت پسر خطاب وحی در خانه ما نازل می‌شود آنگاه تو نسبت به ما غیرت می‌ورزی و تکلیف تعیین می‌کنی!(۴)

آورده‌اند که عمر آیه‌ای در خصوص سنگسار زناکار جعل کرده بود و می‌کوشید آن را در قرآن وارد کند که موفق نشد.(۵)

تأمل و تدبر در آیات و شواهد تاریخی فوق، دیدگاه کسانی راکه همواره از «بیم فتنه»، از خدا و رسولش نیز پیشی می‌گیرند، تعدیل می‌کند. صاحبان اندیشه‌های سنتی همیشه نگرانند که مبادا اگر محیط مختلط باشد یا دختر و پسری با هم سخن گفته یا قدم بزنند کار به جای باریک بکشد و گناهی اتفاق بیفتد. توجه به آیات و روایات فوق نشان می‌دهد که بر فرض اتفاقی هم بیفتد فاجعه نخواهد بود و سزاوار این همه نگرانی نیست.

وارونه شدن اولویت‌ها

طرد عقلانیت و بی مهری به قرآن و نگاه سطحی به روایات باعث شده است بسیاری از اولویت‌ها وارونه شود. اموری که قرآن به آنها خیلی اهمیت داده است در بین ما چندان اهمیت ندارد و برعکس اموری که شریعت نسبت به آنها چندان حساسیت ندارد در بین ما جایگاه بسیار والائی دارد. برای مثال در محیط‌های ستی به نامگذاری فرزندان فوق‌العاده بها می‌دهند. در اولین دیدار با بزرگترهایی که فرزندشان همراهشان است از نام فرزند سؤال می‌کنیم و توقع داریم همنام انبیاء و امامان باشد. نامهایی مثل هَوشنگ، مینا، مینو، سحر، سوسن اسلامی شمرده نمی‌شوند. در حالی که هر اسم خوش معنایی شایسته نامگذاری است و پیامبر فقط از اسم‌های زشت نهی کردند. در بین عرب دوران جاهلی مرسوم بود که نام درندگان و حیوانات وحشی را بر فرزندانشان می‌گذاردند تا در آینده جنگجو بار بیاید. هنوز در بین عربها بعضی از آن اسمها رایج است مثل فهد که به معنای یوزپلنگ است.

باری باید به جای اسم به مسمّی اندیشید. نام‌گذاری در آن حد از اهمیت نیست که ما می‌پنداریم و خدا توقع ندارد چند میلیارد بنده‌اش با بیست الی سی اسم نامگذاری شوند.

اهمیت ریش برای مردان و حجاب برای زنان، سلام کردن غلیظ، حضور در مجالس روضه، اقامه ماتم برای امامان در بیشتر ایام سال، رفتن به اماکن زیارتی، خوردن آش و پلوی نذری، سیاه پوشیدن و سیاه‌کوبی، آوردن آب زمزم از مکه و کفن منقّش به

---

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۰۸، روایت ۲۵۶۸۷. این روایت به صحیحه علی بن سوید معروف است.

۲. در سال ۶۴ از یکی از خیابانهای تهران عبور می‌کردیم، با راهبندان مواجه شدیم تصور کردیم تصادف شده است. از ماشین پیاده شدیم دیدیم مردم تجمع کرده‌اند و دو نفر زن که مأمور گشت کمیته بودند دو زن مثلاً بد حجاب را در پیاده رو نگه داشته و با پنبه، آرایش لب و مژه آنها را پاک می‌کردند!!!

۳. کان عمر یقول للنبی احجب نساءک فلم‌یکن رسول الله یفعل...«تفسیر روح المعانی، ج ۲۲، ص ۶۷».

۴. شهید مطهری، مسأله حجاب، ص ۲۳۰.

۵. سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، النوع الثامن عشر فی جمعه و ترتیبه، ص ۵۸.

دعا، مهر کربلا، انگشتر عقیق، برداشتن و بوسیدن ذرات نان، دیدو بازدید از زائر و حاجی ... و دیگر ظواهر و شعائر دینی فرصت توجه به مسائل مهم را از ما گرفته است. در حالی که وقتی به قرآن و سیره پیامبر و امامان مراجعه می‌کنیم می‌بینیم اولویت‌ها چیزهای دیگری است. در قرآن به عدالت در زندگی جمعی و اعتدال در زندگی شخصی بسیار اهمیت داده شده است. به درآمد حلال فوق العاده اهمیت داده شده است. در حدیث است که دین ده جزء دارد و نه جزء آن درآمد حلال است. در قرآن می‌خوانیم قوم شعیب در اثر کمفروشی به عذاب الهی گرفتار شدند. رسیدگی و احسان به فقراء از مهمترین اولویت‌هاست. همه امامان ما سیر شب داشته‌اند یعنی شبانه برای فقرا غذا می‌بردند. پیامبر می‌فرمود هر کس سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه باشد به من ایمان نیاورده است. پیامبر می‌فرمود اکثر دوزخیان از راه شکم و عورتشان مستحق دوزخ شده‌اند. یعنی متولیان جامعه باید خطر دو روزنه را جدی بگیرند یعنی اشتغال و ازدواج مهمترین اولویت‌ها هستند. متاسفانه دولت و ملت به این دو موضوع چنانکه باید اهمیت نمی‌دهند. پرهیز از اختلاف و حفظ وحدت از مهمترین آموزه‌های قرآن است «ان الذین فرّقوا دینهم و کانوا شیعاً لست منهم فی شییء انما امرهم الی الله» تهدیدی تا این حد شدید اللحن کمتر در قرآن دیده می‌شود.

اطلاق‌گیری‌های ناروا

زمان و مکان از عناصر مؤثر در تحقق ملاک بعضی از احکامند. از این رو باید موضوع حکم را دقیقاً تشخیص داد و نمی‌توان حکم را از موضوعی به موضوع دیگر سرایت داد مگر با تنقیح مناط قطعی.

در موردی که از جنبهٔ عقلائی احتمال می‌دهیم چیزی در تحقق و تکوّن موضوع دخالت داشته باشد نمی‌توان حکم را به موضوع مشابه سرایت داد. معمولاً می‌گویند از اینکه در دلیل حکم و مقام اثبات، قیدی وجود ندارد پی می‌بریم که حکم مطلق است چون اصل تطابق بین عالم اثبات و عالم ثبوت است. ولی این سخن درست نیست زیرا اطلاق مشروط به دو شرط است. اولاً متکلم باید در مقام بیان باشد ثانیاً قرینهٔ متصله یا چیزی که صلاحیت برای قرینیّت دارد در کار نباشد. به بیان دیگر اطلاقگیری از کلام، مشروط است به احراز اینکه متکلم در مقام بیان تمام مقصود خود بوده است و چنین چیزی مشروط است به احراز عدم وجود قرینه و صرف عدم احراز قرینه کافی نیست. و قرینه‌ای که مانع انعقاد ظهور می‌شود قرینهٔ متصله است اعم از لفظیه و لبّیه. فقها معمولاً در موارد احتمال وجود قرینه به اصالة عدم قرینه متوسل می‌شوند ولی اگر مقصود از این اصل، استصحاب عدم قرینه است فایده‌ای نخواهد داشت چرا که اصل مثبت خواهد بود. و اگر مقصود این است که عدم ذکر قرینه در نزد عرف و عقلا دلیلی است بر عدم وجود قرینه چرا که عُقلا سکوت متکلم نسبت به قید خاص را دلیل بر عدم وجود آن قید می‌گیرند درپاسخ باید گفت چنین چیزی در مورد قرائن لفظیه و مقامیه صحیح است نه در مورد قرائن لبّیه. چرا که بر متکلم یا راوی واجب نیست قرینه لبیه راذکر کند چرا که غالباً التفاتی به آن به عنوان ظرف صدور حکم ندارد. به بیان دیگر این اصل که متکلم در مقام بیان است، فقط در مورد قرائن لفظیه و مقامیه صحیح است نه قرینه لبیه که به منزله قرینه متصل به کلام است.

در بسیاری از احکام به خصوص احکام اجتماعی و سیاسی همواره احتمال می‌رود جوّ و فضای حاکم بر عصر صدور در حکم تأثیر داشته باشد. بلکه اصل بر این است که حکم مقطعی باشد چرا که هیچ گوینده‌ای نمی‌تواند فارغ از فضا و جو حاکم سخن بگوید. آیا ما می‌توانیم امروزه به سخنان امام خمینی در اوائل انقلاب عمل کنیم. زمانی امام فرمودند «بازارها را تعطیل کنید اعتصاب کنید..ما با هر کشوری ممکن است ارتباط سیاسی داشته باشیم ولی دولت سعودی را هرگز نخواهیم بخشید...» امروزه می‌دانیم این دستورات در ظرف خاصی اعتبار داشته‌اند و زمان ما حکم جداگانه‌ای را می‌طلبد. در زمان جنگ ایران و عراق، امام می‌گفتند صلح با صدام خیانت به اسلام و مسلمین و پیغمبر(ص) است. اما چیزی نگذشت که خود امام پذیرش آتش‌بس را لازم دانستند.

هر مصلح یا پیامبری در جامعه‌ای با رسم و رسومات و آداب و قوانین خاص ظهور می‌کند و در همان فضا سخن می‌گوید و تلاش می‌کند آداب و قوانین سفیهانه یا ظالمانه را گام به گام نسخ یا تعدیل کند. هیچکس نمی‌تواند بی توجه به فضای جامعه در

خلأ سخن بگوید. آیه و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه نیز به این نکته اشعار دارد[1].

در خود روایات به موارد فراوانی برخورد می‌کنیم که امامان از اینکه اصحابشان بدون ملاحظهٔ جو و فضای صدور حکم اقدام به تعمیم حکم می‌کردند معترض می‌شدند و می‌فرمودند این حکم مقطعی بوده و به دلیل تغییر شرائط نمی‌توانیم امروزه همان حکم را نافذ بدانیم. طرز پاسخ امامان به گونه‌ای است که نمی‌توان گفت این تغییر شرائط را فقط امام معصوم می‌فهمد و ما حق نداریم حکم را مقطعی بدانیم چرا که لحن امام در برخی موارد این است که چرا شما تأمل نمی‌کنید و بر ظاهر الفاظ حدیث، جمود می‌ورزید، شما هم اگر دقت کنید می‌فهمید که حکم مقطعی است. به برخی از این موارد توجه فرمایید:

۱. از حضرت علی(ع) پرسیدند مگر نه آنکه پیامبر فرمود موها را رنگ کنید و خود را شبیه یهود نسازید؟ در پاسخ فرمود این سخن را در روزگاری فرمود که پیروان اسلام کم بودند. اما امروز که اسلام گسترش یافته و نظام اسلامی استقرار پیدا کرده است هر کس آزاد است که مویش را رنگ کند و یا رنگ نکند.[2]

۲. به امام صادق گفتند شنیده‌ایم که مردی انصاری از دنیا رفت و دو دینار بدهکار بود و پیامبر به همین دلیل بر او نماز نخواند؟ امام فرمود این اقدام پیامبر برای جلب توجه مردم به اهمیت بدهی بود تا اینکه مردم نسبت به آن سهل‌انگاری نکنند. خود پیامبر وقتی از دنیا رفت بدهکار بود. امام حسن وقتی از دنیا رفت بدهکار بود. امام حسین وقتی کشته شد بدهکار بود![3]

۳. در مورد ممنوعیت خارج کردن گوشت قربانی از منی، امام صادق فرمود اگر قبلاً چنین دستوری دادیم برای آن بود که مردم نیاز به گوشت آن داشتند ولی امروزه جمعیت زیاد شده است و خارج کردن گوشت قربانی مانعی ندارد.[4]

۴. امام صادق(ع) فرمود اگر بعد از عروسی، زن ادعای مهریه کند باید بیّنه(دو شاهد) بیاورد والا ادعایش مسموع نیست.[5]

اگر مرد مدّعی پرداخت مهریه باشد باید دلیل بیاورد پس چرا امام بر خلاف قاعده، بیّنه آوردن را به عهدهٔ زن می‌داند؟ صاحب وسائل در پاسخ به این سؤال می‌نویسد: بعضی از عالمان ما گفته‌اند که در مدینه مرسوم بود که زن قبل از عروسی تمام مهریه را می‌گرفت و چنین ادعائی از طرف زن بر خلاف رویه معمول بود و امام بر اساس وضعیت جاری در مدینه چنین حکمی داده‌اند[6].

۵. امام صادق از امیرالمؤمنین نقل کردند که فرمود: وقتی به اهل کتاب می‌رسید اول سلام نکنید و وقتی آنها سلام می‌کنند فقط بگویید علیکم[7].

این حکم نیز مقطعی است و نمی‌تواند قاعده‌ای برای زمان ما باشد. کلینی نقل کرده است که یک یهودی وارد بر پیامبر شد و گفت السام علیکم و پیامبر در پاسخ فرمود علیکم. دو نفر یهودی دیگر نیز وارد شدند و همانطور سلام کردند و پیامبر همانطور پاسخ گفت. عائشه به یهودیان دشنام گفت. پیامبر او را از دشنام گویی منع کرد. عائشه گفت مگر نشنیدی که گفتند السام علیکم یعنی مرگ بر شما. پیامبر فرمود آری به همین جهت من نیز گفتم علیکم. هرگاه مسلمانی به شما سلام کرد بگوئید سلام علیکم و وقتی کافری بر شما سلام کرد بگوئید علیکم.[8]

پس نمی‌توان از این حدیث قاعدهٔ کلی استنتاج کرد و امروز نیز به مردم گفت به کافران سلام نکنید و اگر به شما سلام کردند به طور ناقص جواب دهید!

۶. سفیان ثوری بر امام صادق وارد شد و از اینکه آن حضرت لباس سفید مرتّبی پوشیده است تعجب کرد و گفت جدّ شما

---

۱. این اِشکال به قرآن وارد نمی‌شود. قرآن در حکم قانون اساسی برای همه زمانهاست. در این کتاب آسمانی آیات زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد احکام آن ابدی است مثل «لایأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه». در مواردی که شکل و قالب یک حکم اجتماعی یا کیفری بیان شده است قرینه‌ای وجود دارد که از آن می‌توان فهمید که آن شکل و قالب، خصوصیت ندارد مثل آیه ۲۸۲ سوره بقره یعنی در خود قرآن شاهدی بر مقطعی بودن آن ذکر شده باشد. آنچه گفتیم مربوط به همه آموزه‌های انبیاء نیز نیست. بخشی از آموزه‌های آنها می‌تواند مقطعی نباشد. مصلحان دیگر نیز در کنار دستورات مقطعی‌اشان، قوانینی ابدی ارائه کرده‌اند مثل بودا که حقائق چهارگانه و راه‌های هشتگانه‌ای برای رهائی انسان آورد یا موسی که ده فرمان آورده است. اما این احکام نوعاً اخلاقی است و راجع به نحوهٔ مجازات مجرمان یا شکل و قالب روابط اجتماعی نیست.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت شمارهٔ ۱۷.

۳. کافی، ج ۵، ص ۹۳.

۴. وسائل ج ۱۰، ص ۱۵۰، ح ۵.

۵. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۵، ح ۷.

۶. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۶.

۷. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۵۲، ح ۱.

۸. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۵۲، ح ۴.

علی(ع) لباس ارزان و خشنی می‌پوشید چرا چنین لباسی پوشیده‌ای؟

امام در پاسخ فرمود حضرت علی در زمانی می‌زیست که عموم مردم در فقر بسر می‌بردند. ولی امروزه عموم مردم در رفاهند. در چنین موقعیتی خوبان، سزاوارترین مردم در بهره‌مندی از نعمتها هستند.[۱]

۷. در روایات متعددی از تصریح به اسم امام زمان نهی شده است. امروزه نیز علمای دین نام آن حضرت را به زبان نمی‌آورند. ولی در بعضی مکاتبات نواب آن حضرت آمده است که «اگر نام او را ببرید فاش می‌شود و دشمن سراغ او خواهد رفت». در بعضی توقیعات نیز آمده است هر کس در حضور مردم نام مرا ببرد ملعون است[۲]. شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد تقیه از دشمن و اختفای آن حضرت، رمز مستور بودن نام آن گرامی بوده است. پس وجهی ندارد که امروز نیز از تصریح به نام آن بزرگوار تقیه شود.

۸. حسین بن خالد به امام رضا می‌گوید شنیده‌ایم که پیامبر و علی(ع) با آنکه انگشتر به دست داشتند برای دستشوئی رفتن آن را از دستشان در نمی‌آوردند. امام فرمود انگشتر آنها در دست راستشان بود ولی شما انگشتر را در دست چپ می‌کنید.[۳]

۹. پیامبر اکرم همسایگان مسجد را تهدید کردند که اگر برای حضور در نماز جماعت به مسجد نیایند خانه‌اشان را به آتش خواهند کشید![۴]

آیا می‌توان چنین دستوری را امروز اجرا کرد. علت چنین دستوری چه بود؟ شواهد تاریخی نشان می‌دهد در آن زمان عدم حضور، به منزله صف‌بندی علیه مسلمانان بود. در آن عصر هویت دینی عین هویت سیاسی و اجتماعی بود و کسی از جماعت مسلمانان فاصله نمی‌گرفت مگر بعد از آنکه از جهت سیاسی در صف مقابل قرار گیرد به همین دلیل مرتد، دشمن تلقی می‌شد. بنابر این نمی‌توان بدون توجه به فضای حاکم بر آن عصر، بر الفاظ روایات پافشاری کرد و جان و مال و ناموس مردم را در معرض تهدید قرار داد. متأسفانه بدون توجه به این واقعیت، فقها حکم مشابهی در رساله‌های عملیه‌اشان نوشته‌اند که جای تردید دارد. در احکام مربوط به مسجد نوشته‌اند مستحب است انسان با کسی که به مسجد حاضر نمی‌شود همسایه نشود همغذا نشود دختر به او ندهد و دختر از او نگیرد و... خلاصه توصیه می‌کنند مردم با کسی که مسلمان است و نماز می‌خواند ولی هنوز اهمیت مسجد را درک نکرده و یا درک کرده و سهل انگاری می‌کند، همه ارتباطاتشان را قطع کنند!!!

۱۰. حضرت علی(ع) در زمان خلافت خود، روزهای جمعه همه بیت المال را بین نیازمندان تقسیم می‌کرد، کف آن را جارو می‌زد و سپس دو رکعت نماز می‌گزارد و می‌گفت ای بیت المال! شاهد باش من حتی یک درهم را نیز نگه نداشتم و همه را بین مسلمانان توزیع کردم.

آیا می‌توان امروزه نیز به دولت اسلامی توصیه کرد همه ذخائر بانکی کشور را بین مردم توزیع کند!!!

۱۱. امام صادق(ع) در مورد زن شوهرداری که اقدام به ازدواج کرده بود پرسید: آیا این زن در مدینه است؟ راوی گفت آری. امام فرمود: همه مسلمانان امروز می‌دانند که ازدواج با دو مرد هرگز جایز نیست ولی اگر بنا باشد به صرف ادعای جهل و نادانی نسبت به حکم خدا، حد ساقط شود حدود الهی هرگز به اجرا در نخواهد آمد.[۵]

۱۲. امام صادق در حدیثی فرمود امروز ازدواج با کنیزان جایز نیست چرا که مهریه زن حرّه به اندازه زن کنیز است و یا کمتر. آیه قرآن به کسانی اجازه ازدواج با کنیز را می‌دهد که توان مالی برای ازدواج با حره را نداشته باشند.[۶]

۱۳. به امام هفتم(ع) گفتند شنیدیم شخصی در زمان پیامبر مُرد و دو دینار از وی باقی ماند و پیامبر درباره‌اش گفت: مال زیادی بر جای گذارد! امام در پاسخ فرمود: این سخن مربوط به کسی بود که از اصحاب صفّه که خود از فقیرترین مردم بودند گدائی می‌کرد!

در روایت مشابهی از امام صادق(ع) می‌پرسند که شنیدیم مردی مرد و دو دینار از او باقی ماند و پیامبر درباره‌اش گفت: مال زیادی باقی گذارد، هر کس دو دینار از خود باقی گذارد آنها را در قیامت داغ می‌کنند و بر پیشانی‌اش می‌گذارند! امام فرمود این

---

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰. فروع کافی، ج ۵، ص ۶۵.
۲. بحار، ج ۵۱، ص ۳۲.
۳. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۳۳، ح ۳.
۴. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۷۶.
۵ - فروع کافی، ج ۷، ص ۱۹۲.
۶ - فروع کافی، ج ۵، ص ۳۶۰.

جمله را پیامبر دربارهٔ کسانی گفت که شام و نهار نداشتند و مهمان پیامبر بودند. اما امروز مردم حقوقشان را به طور سالانه دریافت می‌کنند و هر کس حق دارد آذوقه یک سال خود و خانواده‌اش را تهیه کند.

۱۴. امام صادق(ع) در زمان خود زکات را بر بنی هاشم حلال می‌دانست چون آنان را از خمس کرده بودند.[۱]

۱۵. از امام صادق(ع) سؤال شد که آیا در برنج هم زکات است؟ امام فرمود بلی. سپس گفتند شهر مدینه در آن زمان برنج نداشت تا زکات واجب گردد. اما امروزه باید زکات گرفته شود. چگونه از برنج زکات گرفته نشود با آنکه عمده خراج و مالیات عراق از آن تأمین می‌شود.[۲]

۱۶. ابان از امام هفتم سؤال کرد که اگر طاعون آمد می‌توانیم از شهر خارج شویم امام فرمود آری. پرسید اگر در روستا باشم و طاعون بیاید می‌توانم خارج شوم؟ امام فرمود آری. گفت اگر در خانه‌ای که هستم طاعون بیاید می‌توانم از آن خارج شوم امام فرمود آری. ابان با تعجب گفت از پیامبر برایمان نقل کرده‌اند که فرمود کسی که از طاعون فرار کند مثل کسی است که از جنگ فرار کرده است!

امام فرمود پیامبر این سخن را به کسانی گفت که مرزبانان کشور بودند و اگر به خاطر طاعون مرز را ترک می‌کردند مسلمانان در معرض حمله دشمن قرار می‌گرفتند.[۳]

بنگرید وقتی انسان در حال و هوای موقعیت صدور حدیث نباشد تا چه مقدار حدیث عجیب و غریب جلوه می‌کند و چه اشتباه فاحشی می‌کنند کسانی که می‌گویند ما اسرار کلام معصوم را نمی‌فهمیم، از ما تعبّد و تبعیت می‌خواهند نه چون و چرا کردن!!! چنین برخوردی با حدیث، تعبد و تبعیت نیست بلکه دگم‌اندیشی و سفاهت است.

نکته بسیار حائز اهمیت اینکه در این نمونه‌ها و نظائر آنها، ائمه اطهار(ع) به گونه‌ای پاسخ نمی‌دهند که به ما بفهمانند مقطعی بودن این احکام را فقط ما می‌فهمیم و شما اگر بخواهید حدیثی را مقطعی بدانید باید از ما اجازه بگیرید و اگر ما نگوییم فلان حدیث، مقطعی است باید آن را ابدی بدانید. به بیان دیگر درک مقطعی بودن حدیث نیازمند به علم غیب امام نیست که دیگران از آن عاجز باشند. بلکه بر عکس ائمه(ع) طوری واکنش نشان می‌دهند که گویا باور نمی‌کردند از آنها چنین سؤالی بشود. نحوه پاسخ آن‌ها نشان می‌دهد توقع نداشتند عده‌ای با ساده‌اندیشی یا دگم‌اندیشی چنین سؤالاتی از آنها بکنند. در واقع می‌گویند شما هم باید به موقعیت صدور حدیث توجه کنید و اگر به شرائط و ظروف و موقعیت بیان پیامبر توجه می‌کردید چنین سؤالاتی نمی‌کردید.

آیا می‌توان بدون توجه به موقعیت صدور حدیث و فضای حاکم در آن جامعه، آن هم جامعه بسیط و عشائری مدینهٔ چهارده قرن قبل بسیاری از دستورات و رفتارهای سیاسی اجتماعی پیامبر را الگو قرار داد و گفت ولکم فی رسول الله اسوة حسنة. یا آنکه باید روح دستورات پیامبر را کشف کرد و بر شکل و قالب آنها جمود نورزید. به نظر ما حتی بسیاری از احکام فردی را نیز نمی‌توان به این زمان سرایت داد.

۱۷. پیامبر با چوب اراک مسواک می‌کرد. آیا می‌توان گفت امروز هم مستحب است با همان چوب مسواک کنیم؟

۱۸. پیامبر گوش امام حسن و امام حسین را در کودکی سوراخ کرد و گوشواره آویخت. آیا برای ما هم مستحب است با پسرانمان چنین رفتاری نمائیم؟

۱۹. پیامبر با دست غذا می‌خورد. آیا می‌توان گفت مستحب است ما هم با دست غذا بخوریم گرچه حاضران بدشان بیاید و اشتهایشان کور شود؟

۲۰. پیامبر نوعی ملخ می‌خورد. آیا مستحب است ما هم برای تأسی به پیامبر، اگر به عربستان رفتیم آن نوع ملخ را پیدا کرده و بخوریم؟

۲۱. در حدیث است که امام رضا با أشنان دست می‌شستند و اشنان در دهان می‌کردند و می‌خائیدند و می‌انداختند. آیا برای

---

۱ - بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۶۹. ۲ - وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴۱، ح ۱۱.

۳ - معانی الاخبار ص ۲۵۴ باب معنی قول النبی(ص) الفرار من الطاعون کالفرار من الزحف، ح ۱. نیز نگاه کنید به وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۶۴۵. کتاب الطهاره، باب جواز الفرار من مکان الوباء و الطاعون الا مع وجوب الاقامة فیه کالمجاهد و المرابط، ح ۱ و ۲.

ما نیز بهتر است به جای جایگزین‌های امروزیِ اشنان از اشنان استفاده کنیم؟

۲۲. در حدیث است که «یهودیان ریششان را می‌زدند و سبیل می‌گذاشتند شما خود را شبیه یهود نکنید» بر این اساس فتوا داده‌اند که مستحب است ریش را بلند و سبیل را کوتاه کرد. آیا چنین دستوری امروزه نیز مستحب است (به خصوص که ریش یهودیان از ریش طالبان نیز بلندتر شده است).

۲۳. پیامبر توصیه می‌کرد سرها را بتراشند آیا مستحب است ما نیز سرمان را تیغ بزنیم! بعید است بتوان چنین حکمی کرد چرا که شاید در آن عصر دستوری بهداشتی بوده است.

۲۴. پیامبر اکرم زن و مرد را به سُنت ختنه توصیه می‌کرد. آیا امروزه که همه زنان از آن گریزانند و نوعی تحقیر تلقی می‌شود، می‌توان گفت هنوز برای زنان مستحب است؟

۲۵. در حدیث است که سبق و رمایه فقط محدود به تیر و کمان و اسب سواری است و گرو بندی در غیر آن مشروعیت ندارد. آیا امروزه هم منحصر به همان دو چیز است؟ یا آن دو برای تقویت بنیه دفاعی تشریع شده بود و در هر عصری شکل و روش دفاع در برابر دشمن به گونه‌ای متناسب با همان عصر است.

۲۶. شخصی از امام(ع) پرسید قبله را چگونه تشخیص دهم امام فرمود ستارهٔ جدی را محاذات شانهٔ راست خود قرار بده. آیا ما می‌توانیم این دستور را برای همه مکان‌ها معتبر بدانیم یا باید بگوییم سؤال کننده اهل عراق بوده و این روش فقط برای افق عراق اعتبار دارد نه مردم آفاق دیگر. نکته دیگر اینکه بر امام(ع) لازم نبود توجه دهد که این دستور مربوط به افق عراق است چون امام هرگز باور نمی‌کرد عده‌ای بیایند و بر خلاف روش‌های عقلائی فهم متن، برای سخن او چنین اطلاق و عمومی قائل شوند! قرآن نیز که می‌گوید و اتمّوا الصیام الی اللیل لازم نیست قیدی به آن اضافه کند که این دستور مربوط به قطب شمال و جنوب نیست. چرا که در آن مناطق اگر کسی برای افطار کردن منتظر شب باشد از گرسنگی تلف خواهد شد! قرآن از شیوهٔ عقلائی در تفهیم تخطی نکرده است و عقلا برای نظائر این گزاره‌ها عموم و اطلاق قائل نمی‌شوند.

۲۷. پیامبر فرمود سکوت دختر در برابر پیشنهاد ازدواج، علامت رضایت اوست. آیا در جامعه‌ای که سکوت، علامت عدم رضایت است نیز می‌توان به این ملاک عمل کرد؟

۲۸. در حدیث است که عرض راه‌ها و خیابانها را هفت ذراع قرار دهید(حدود ۳/۵ متر)[1]. ایا چنین توصیه‌ای امروزه جوابگوست؟

۲۹. پیامبر اکرم فرمود «تن مپوشانید از باد بهار». نگارنده برای عمل به این حدیث در فصل بهار بارها شدیداً مریض شده است! آیا این حدیث برای شرائط آب و هوایی مکه و مدینه وارد شده است یا ساکنان مسکو هم می‌توانند به آن عمل کنند؟

۳۰. بر اساس بعضی احادیث مستحب است انسان در خانه‌اش تعدادی (تا سی عدد) بز و گوسفند و ماکیان نگه دارد. آیا چنین چیزی با زندگی در آپارتمانهای شصت متری جور در می‌آید! گیرم آپارتمان هم نباشد آیا همسایگان معترض نمی‌شوند؟

۳۱. پیامبر به افزایش جمعیت توصیه می‌کرد. در گذشته همه کارها با دست انجام می‌گرفت و افزایش نفرات باعث افزایش تمکن مالی و نیروی نظامی جامعه بود. اگر وضع به گونه‌ای باشد که فزونی نفرات و افزایش جمعیت باعث زبونی و عقب‌ماندگی باشد(جوامعی مثل هند) آیا باز می‌توان به توصیه پیامبر عمل کرد؟

۳۲. رسول اکرم به جوانی که از فقر شکوه می‌کرد توصیه کرد که ازدواج کند. آن جوان چند بار سؤال خود را تکرار کرد و پیامبر نیز همان توصیه را تکرار می‌کرد. آیا پاسخ پیامبر در هر جامعه‌ای مشکل فقر را حل می‌کند؟

۳۳. آیا روایاتی که در مذمت سودانی‌ها یا خوزستانی‌ها وارد شده است نسبت به سودانی‌ها و خوزستانی‌های امروز نیز قابل عمل است؟

۳۴. بر اساس بعضی روایات، تراشیدن سر یکی از مستحبات است.

شرائط اقلیمی جزیرة العرب و نبود امکانات بهداشتی وضعیتی را به وجود می‌آورد که تنها راه حفظ بهداشت و نظافت، تراشیدنِ سر بود. آیا می‌توان امروزه به مردان بگوییم مستحب است سرتان را بتراشید.

---

۱ - کنزالعمال، ج ۹، ص ۲۴۰.

۳۵. در حدیث است که ارتفاع ساختمان بیش از چهار متر نباشد. آیا امروزه که جز با برج سازی مشکل اسکان جمعیت حل نمی‌شود می‌توان به آن احادیث عمل کرد؟

۳۶. شخصی از امام صادق پرسید غلامی دارم که مشروب می‌خورد و کارهای زشت دیگر نیز انجام می‌دهد آیا بهتر است آزادش کنم یا آن را صدقه بدهم؟ امام فرمود: در بعضی موقعیت‌ها صدقه بهتر است و در بعضی موقعیت‌ها آزاد کردن. وقتی بهتر است آزادش کنی که وضعیت مالی مردم خوب باشد. اما اگر مردم در تنگنا هستند صدقه دادن بهتر است. اگر این غلام چنین وضعیتی دارد به نظر من او را بفروشی بهتر است[1].

۳۷. زراره و محمد بن مسلم از امام صادق پرسیدند که آیا می‌توان به همه اصنافی که در قرآن به عنوان مستحقان زکات ذکر شده‌اند زکات داد هر چند شیعه نباشند؟ حضرت در پاسخ فرمود: امام مسلمین به همه آن اصناف به دلیل اطاعتشان از حکومت، باید زکات بدهد. زراره دوباره گفت هر چند شیعه نباشند؟ امام فرمود ای زراره اگر قرار باشد فقط به شیعه زکات بدهند مستحقی برای زکات پیدا نخواهند کرد. باید به غیر شیعه هم زکات داد تا نسبت به دین رغبت پیدا کنند و ثابت قدم شود. معذلک تو و دوستانت زکات اموالتان را به غیر از شیعه ندهید![2]

۳۸. امام صادق(ع) فرمود: حضرت علی(ع) به بازار رفت و سه لباس خرید پیراهنی تا روی پایش، لنگی تا نصف ساق پایش و ردائی که از جلو تا سینه‌اش و از پشت تا پایین کمرش را می‌پوشاند. بعد خدا را حمد کرد و گفت سزاوار است همه مسلمانان چنین لباسی بپوشند. امام صادق سپس گفت ولی مسلمانان نمی‌توانند امروز چنین لباسی بپوشند. اگر بپوشند متهم به دیوانگی یا ریاکاری می‌شوند[3].

۳۹. امام صادق(ع) می‌فرمود: قبلاً می‌گفتیم طواف خانه خدا را از حجرالاسود شروع کنید و به آن ختم نمایید ولی امروزه جمعیت زیاد شده است و چنین دقتی باعث زحمت است. از هر جا شروع کنید کافی است![4]

۴۰. سفیان ثوری در حال طواف از امام صادق می‌پرسد که پیامبر وقتی به حجرالاسود می‌رسید چه می‌کرد؟ امام صادق می‌فرماید: پیامبر در هر طواف واجب یا مستحبی آن را می‌بوسید. سفیان با کمال تعجب می‌بیند خود امام صادق حجرالاسود را نبوسید. می‌گوید مگر شما نگفتید که پیامبر در هر طواف واجب و مستحبی حجر الاسود را می‌بوسید پس چرا شما نمی‌بوسید. امام می‌فرماید مردم برای پیامبر مقام و منزلتی معتقد بودند که آن را برای من قائل نیستند. وقتی پیامبر به حجرالاسود می‌رسید برایش راه باز می‌کردند ولی برای من راه باز نمی‌کنند و من دوست ندارم در ازدحام جمعیت حجرالاسود راببوسم.[5]

دقت در پاسخ امام صادق در این چند حدیث نشان می‌دهد زمان و مکان و موقعیت‌ها تا چه حد در تعیین و تغییر وظیفه نقش ایفا می‌کند و چه ساده‌اندیشی است که بخواهیم روایت را ضابطه‌ای ابدی بدانیم.

۴۱. جسین بن علاء از امام صادق پرسید پدر چه مقدار می‌تواند از اموال فرزند بردارد. امام فرمود: اگر ناچار باشد فقط به اندازه خوراکش، بدون زیاده‌روی. حسین گفت: پس روایت پیامبر چه می‌شود که فرمود «تو و اموالت همه از آن پدر هستی». امام فرمود: این جمله را پیامبر در موقعیت خاصی بیان کرد. مردی پدرش را نزد پیامبر آورد و گفت یا رسول الله پدرم در مورد میراث مادرم به من ستم کرده است. پدر گفت «من سهم الارث را خرج خودم و فرزندم کردم». این در حالی بود که چیزی از آن اموال باقی نمانده بود. آیا پیامبر پدر را به خاطر این کار حبس می‌کرد![6]

این روایت نیز نشان می‌دهد که چگونه بی توجهی به موقعیت صدور روایت، انسان را به اشتباه می‌اندازد.

۴۲. حضرت امیر در مورد دو مرد یا مرد و زنی که زیر یک لحاف پیدا شوند فرمود: اضافه بر تازیانه، آنها را در توالت فرو برده و به مدفوع آلوده‌اشان کنید[7]! آیا امروزه که این نوع مجازات، شکنجه و بر خلاف حقوق انسانی تلقی می‌شود نیز باید چنین کرد؟

---

۱ - من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۳۴۹۹. کافی ج ۶، ص ۱۹۴.
۲ - من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴. کافی. ج ۳، ص ۴۹۶. تهذیب، ج ۴، ص ۴۹.
۳ - کافی، ج ۶، ص ۴۵۵، باب تشمیر الثیاب، ح ۲.
۴ - کافی، ج ۴، ص ۴۰۴.
۵ - کافی، ج ۴، ص ۴۰۴، ح ۲.
۶ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۹۶.
۷ -

۴۳. پیامبر فرمود هر کس زمین بائری را احیاء کند مالک آن خواهد بود. آیا می‌توان در این زمان که مشکل مسکن و بلکه مشکل زمین یک معضل عمومی است و افراد متمکن می‌توانند با ابزارهای جدید به سرعت هکتارها زمین را زیر کِشت ببرند به اطلاق آن معتقد شد و آنها را مالک دانست؟

۴۴. در زمانی که ابزار بهره‌برداری از معادن و جنگلها، فقط تیشه و تبر بود، پیامبر فرمود هر کس هر مقدار از آنها برداشت کند مالک آن است. آیا امروزه که وسائل تولید و بهره‌برداری، ماشینی و مدرنیزه شده و یک شخص می‌تواند در مدت کوتاهی درختان یک جنگل را قطع کند یا یک معدن بسیار بزرگ را در اختیار بگیرد، می‌توان گفت چنین حقی دارد و مالک آنها می‌شود.

۴۵. پیامبر می‌فرمود من در بین شما به استناد قسم و بیّنه قضاوت می‌کنم. آیا امروزه که جرم‌شناسی و تجارب بشری، شیوه‌های زیادی برای اقناع قاضی ابداع کرده است باز اکتفا به قسم و بینه کافی است. فرض کنیم که مدعی دو شاهد به دادگاه بیاورد که فلانی اموال مرا دزدیده است. اما انگشت‌نگاری و شواهد دیگر نشان دهد دزد شخص ثالثی است.آیا قاضی باید بر اساس بینه قضاوت کند؟

۴۶. پیامبر اکرم از خوردن گوشت الاغ اهلی نهی کردند. از امام باقر(ع) در اینباره سؤال شد. امام فرمود: پیامبر بدان خاطر از خوردن گوشت آن نهی کرد که در جنگ خیبر وسیله سواری غیر از آن نبود. گوشت الاغ حرام نیست، چیزهای حرام منحصر به مواردی است که در قرآن تحریم شده است!

۴۷. پیامبر از فروش میوه پیش از اطمینان به باردهی درخت نهی کردند. امام صادق آن را مجاز دانستند و وقتی علت آن را پرسیدند فرمود: در آن زمان باعث منازعه و اختلاف بود ولی امروزه نزاعی پیش نمی‌آید.(۱)

۴۸. به خاطر کمبود آب و مرتع پیامبر از فروش مازاد بر مصرف آب و چراگاه نهی کردند. آیا می‌توان نهی پیامبر را یک دستور ثابت و دائمی دانست یا باید گفت جواز فروش محدود به حد نیاز و حاجت نیست و آن یک نهی مقطعی بوده است؟

۴۹. پیامبر دستور دادند هنگام رسیدن میوه‌ها، دیوار باغ‌ها را بشکافند تا عابران بتوانند در حد خوردن و نه به همراه بردن، از میوه‌ها استفاده کنند. آیا این یک دستور ثابت و دائمی است؟ وقتی از امام باقر(ع) در این باره سؤال کردند فرمود: پیامبر به خاطر ضرورت، چنین دستوری دادند. جز در ضرورت جایز نیست(۲).

۵۰. پیامبر از قطع درخت سدر نهی کردند. وقتی از امام هفتم در اینباره سؤال کردند فرمود این نهی مربوط به صحراست که در آن درخت سدر کم است اما در اینجا مانعی ندارد.(۳) پیداست این حکم حتی در صحرا نیز دائمی نیست.

۵۱. پیامبر اکرم از فروش زمین‌های مدینه منع می‌کرد و مردم را تشویق می‌کرد که اقدام به فذوش املاک خود نکنند. آیا این توصیه یک توصیهٔ دائمی است یا برای جلوگیری از اتفاقی نظیر آنچه بر سر فلسطینیان آمد، است؟

۵۲. از امام صادق پرسیدند اگر وبا بیاید آیا می‌توانیم شهر را ترک کنیم؟ فرمود آری. گفتند پس چرا پیامبر از این کار نهی کرد. فرمود: نهی پیامبر به خاطر آن بود که در میدان نبرد، وبا آمد و عده‌ای به بهانه وبا می‌خواستند از میدان جنگ بگریزند. در چنین شرائطی پیامبر فرمود فرار از وبا فرار از جنگ است و می‌خواست سپاهیان مراکز خود را تخلیه نکنند(۴).

۵۲. در زمانی که همه مسلح به شمشیر بودند پیامبر در نماز جمعه، با تکیه به شمشیر، خطبه می‌خواند. آیا امروزه که کسی مسلح نیست و سخنرانان در جذاب‌ترین شکل به صحنه می‌آیند و سعی می‌کنند حتی الامکان، شاخهٔ گل به سینه داشته باشند، درست است خطبای جمعه با ژث سخنرانی کنند! آیا مُوهم این نکته نیست که یا سخن مرا بپذیرید و یا با ژث تفهیم خواهم کرد!

توصیه به عمامه با تحت الحنک نیز چنانکه مرحوم فیض و شهید مطهری اشاره کرده‌اند نمی‌تواند حکم دائمی باشد.

علت انگشت‌نما شدن طالبان در دنیا همین خشک‌سری و جمود بر الفاظ روایات است. البته آنها و عده‌ای از همفکرانشان در ایران می‌گویند ما نباید از ملامت مردم بهراسیم و لا یخافون لومة لائم. همه دنیا هم ما را مسخره کنند ما باید به وظیفه‌امان عمل کنیم. ولی پاسخ آنها این است که اول ثابت کنید چنین چیزی وظیفهٔ شماست بعد نسبت به آن پافشاری کنید. اول باید ثابت

---

۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲ و ۳.

۲ - وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۱۶، ح ۱۰.

۳ - وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۱۹۸، ح ۲.

۴ - وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۲۹.

کرد که مجسمه سازی در زمان ما حرام است بعد مجسمه‌ها را تخریب کرد. شواهد و قرائن نشان می‌دهد نهی از مجسمه سازی برای جلوگیری از بازگشت مردم به عهد بت‌پرستی بوده است. بر فرض که نتوان با ضرس قاطع چنین چیزی را گفت. احتمال آن نیز کافی است که نتوانیم آن را حکم مستمری برای این زمان بدانیم.

آیة الله بروجردی با توجه به زندگی قبیله‌ای عرب آن روزگار و حمیت‌های قومی عرب آن عصر احتمال می‌داد که احکام عاقله مخصوص آنها بوده که در شدائد و حوادث، همبستگی و تعاون شدیدی داشتند و یکدیگر را تنها نمی‌گذاردند؛ دیگر نمی‌توان چنین چیزی را حکم دائمی دانسته و در روزگار ما هم اگر کسی در حادثه رانندگی کسی را کشت، دیه مقتول را از عموی راننده بگیرند.

به مثال دیگری توجه کنید. فرض کنید در احادیث آمده باشد که خرید و فروش خون جایز نیست. فقیه با بررسی وضعیت عصر صدور این احادیث به این نکته می‌رسد که در آن روزگار خون هیچ منفعت حلالی نداشته است. ممکن است مطمئن شود که به همین دلیل خرید و فروش آن تحریم شده است و ممکن است مطمئن نشود و احتمال دهد که شاید به این جهت بوده که خرید و فروش آن ممنوع شده است. در هر دو صورت نمی‌تواند فتوا به حرمت خرید و فروش خون بدهد.

پس اولاً این امر فقط کار فقیه است نه غیر فقیه. ثانیاً فقیه نیز به احتمالی ترتیب اثر می‌دهد که مبتنی بر شواهد و قرائن تاریخی باشد.

در این مسأله تفاوت ما با طرفداران اجتهاد مصطلح در این است که پیروان فقه جواهری می‌گویند فقیه در صورتی نمی‌تواند اخذ به اطلاق کند که یقین پیدا کند که حکم مقطعی بوده است و ما می‌گوییم اگر با توجه به بعضی قرائن و شواهد تاریخی، نسبت به دائمی بودن حکم تردید پیدا کند دیگر نمی‌تواند اخذ به اطلاق کند چرا که اطلاق منوط است به احراز عدم وجود قرینه نه عدم احراز قرینه.

بزرگترین لغزش علمای اصولی ما همین لغزش است. اگر به این نکته تفطن یافته بودند به تتبعات تاریخی بیشتر بها داده و چنین آسان احکام مقطعی عصر پیامبر و ائمه را به عصر پیچیده و صنعتی امروز تسرّی نمی‌دادند. اگر می‌دانستند که در آن عصر هویت سیاسی و اجتماعی عین هویت دینی بود، امروزه به قتل مرتد و جزیه گرفتن از کفار ذمی و کشتن کفار حربی و جواز سرقت و کلاهبرداری از آنها فتوا نمی‌دادند و باعث وهن دین نمی‌شدند. اگر با تتبع تاریخی درمی‌یافتند که در آن عصر ازدواج ماهیتی دیگر داشت و بر خلاف امروز که مبتنی بر عشق طرفینی و حقوق متعادل است، صرفاً برای تولید مثل و داشتن وارث بود، دیگر بر احکام غیر عادلانه آن اصرار نمی‌ورزیدند.

تأثیر تکنولوژی در احکام

ظهور و گسترش اینترنت، مسأله «کُتب ضالّه» را به کلی منتفی ساخته است. توضیح اینکه در دنیای امروز اگر کتابی جزء کتب ضاله باشد، مثلاً مغایر با عفت و اخلاق عمومی باشد یا بدآموزی داشته باشد اگر بخواهیم چنین کتابی انتشار پیدا نکند برعکس باعث انتشار آن خواهیم شد و جلوگیری از آن ممکن نیست. ممانعت از چاپ چنین کتابهایی باعث می‌شود حساسیت نسبت به آن بیشتر شود و مؤلّف بدون کمترین زحمتی از کنج خانه‌اش آن را در اینترنت قرار دهد تا یک میلیارد بیننده بتوانند به راحتی آن را مطالعه کنند.

در پی گسترش صنعت چاپ و ابزار اینترنت و دیگر رسانه‌های جمعی و سهولت استفاده رایگان از آفرینش‌های علمی و هنری، نظام حقوقی خاصی تکوّن یافت و حقوق مؤلفان و صاحبان آفرینش‌های فکری مطرح شد. بعضی از این حقوق با هیچیک از حقوق عینی و دَینی قابل انطباق نیست. موضوع کپی رایت، عین نیست و ناظر به ابداع فکر نویسنده است. امروزه حقوق معنوی به اندازه‌ای اهمیت پیدا کرده است که نمی‌توان تقسیم حق به عینی و دَینی را کامل شمرد. طبیعت این حقوق ایجاب می‌کند که گروه خاصی به شمار آیند و حق مالی به سه دسته عینی و دینی و معنوی تقسیم گردد. در قدیم آثار فکری و فرهنگی نشر محدودی داشت قبل از اختراع چاپ و تحول دانش تجربی و رشد تکنولوژی جدید، کتابها استنساخ می‌شد و ابداعات و اختراعات تنوع و سرعت امروزه را نداشت و اثر یک دانشمند یا هنرمند در محدوده‌ای بسیار کوچک انتشار می‌یافت. مهمتر اینکه، بر خلاف دورانهای کهن که تألیف و تصنیف، بیشتر با انگیزهٔ انجام خدمتی فرهنگی و معنوی صورت

می‌گرفت و مؤلف و مصنّف کمتر به بهره مادی می‌اندیشید، امروزه به دلیل تخصصی شدن امور و ضرورت تأمین معیشت صاحب اثر، به صورت یک حرفه و منبع درآمد درآمده است.

آیا چاه کندن و آب در آوردن در گذشته با امروز یکسان است؟ امروزه با متّه‌های قوی به سهولت چاه‌های عمیق می‌زنند و از عمق دویست متری همه آب‌های اطراف را استخراج می‌کنند. آیا می‌توان گفت حریم چاه همان حریمی است که قبلاً گفته می‌شد؟ یا باید گفت آن حریم مربوط به نوع زراعت آن زمان بود.

امکانات سد سازی جدید این قدرت را به دولت‌ها داده است تا جلو یک رودخانه بزرگ را ببندند. آیا می‌توانیم بگوییم دولت‌ها حق دارند جلو این رودها را ببندند یا صد در صد آب آن را به خود اختصاص دهند؟ آیا دولت افغانستان حق دارد جلو رود هیرمند را ببندد و سیستان و بلوچستان را با قحطی مواجه سازد. آیا ترکیه حق دارد جلو رود فرات را بگیرد و به سوریه و عراق لطمه جبران ناپذیری وارد کند؟

باری، اگر عالمان دین، دگرگونی روحیات و مناسبات اجتماعی در گذشته و حال را در نظر می‌گرفتند اصرار نمی‌کردند که اجرای اعدام و تعزیرات در ملأ عام باشد. در گذشته وقتی نیروی مهاجم سرهای بریده نیروی مغلوب را بر نیزه می‌کرد و در میان مردم می‌گرداند مردم عبرت می‌گرفتند بدون آنکه مشکلات عصبی پیدا کنند. ولی در زمان ما اینگونه صحنه‌ها باعث تضعیف روحیه و نفرت مردم نسبت به نظام و پیامدهای روانی ناگواری خواهد بود.

نیز اگر انعطاف احکام الهی در موقعیت‌های متفاوت را در نظر می‌گرفتند اینقدر بر ظواهر روایات پافشاری نمی‌کردند. چنانکه می‌دانیم پیامبر اکرم در ایام قحطی و گرسنگی عمومی حد سرقت را جاری نمی‌کرد. به هنگام بارندگی، حضور در نماز جمعه الزامی نبود. با استهزای دشمن قبله عوض می‌شد! در ارض عدو حدود الهی اجرا نمی‌شد. حضرت امیر وقتی مشاهده کرد صنعتگران در حفظ مال مردم اهمال می‌کنند فرمود آنها ضامن هستند(با آنکه طبق قاعده صنعتگران ضامن تلف مال امانی نیستند)..یا در موقعیتی خاص بر اسب نیز زکات وضع کرد. و اگر از این منظر به دخل و تصرفی که بعضی خلفا در احکام شرعی می‌کردند می‌نگریستند، چنانکه اشاره شد، تا این حد بر نمی‌آشفتند و آن را تا حدودی عادی می‌دانستند (هر چند در تشخیص موضوع تخطئه آنها روا باشد) مثل اینکه به دلیل کثرت شرابخواری، عمر حد شرب خمر را از چهل تازیانه به هشتاد تازیانه افزایش داد یا متعه را موقتاً تحریم کرد. متأسفانه همیشه کاسه‌های داغ‌تر از آش هستند که برای اقدامات رهبران خود ابدیت و قداست معتقد می‌شوند و الا آنها خود چنین اعتقادی نداشت و روی شبهه‌ای به طور موقت تعدیل و تغییری ایجاد می‌کرند.

در پی تحقیقات ارزشمندی که در دو سده اخیر راجع به تفسیر متون مقدس به عمل آمده است، مسلّم شده است که برای فهم نصوص تاریخی باید فضای حاکم بر عصر صدور نص و فضای حاکم بر ذهنیت ناقلان آن اخبار و روایات را مدّ نظر داشت و بدون این ملاحظه، معنا و مقصود آن نصوص روشن نخواهد شد. اینکه دنیای قدیم و به خصوص جامعه عرب عصر جاهلی در چه حال و هوائی بوده است و نیز در زمان ائمه(ع) مردم چگونه می‌اندیشیدند و فضای حاکم بر جامعه و مکاتب فکری و گرایش‌های فقهی و کلامی چگونه بوده است در فهم قرآن و روایات بسیار بسیار دخالت دارد. دانش پر طمطراق هرمنوتیک در عصر ما متکفل تبیین این مباحث است که مع الاسف در حوزه‌ها به آن عنایتی نمی‌شود.

تاریخی بودن بسیاری از گزاره‌های دینی

چنانکه اشاره شد گزاره‌های دینی در فضائی با حال و هوای خاص و مخاطبان خاص صادر شده است و اجتهاد کشف روح و پیام آن گزاره‌ها و الگوگیری از آنهاست. بسیاری از دستورات دینی در واقع بیان راه حلی از میان راههاست و نباید بر آن شکل و قالب و آن راه حل خاص جمود ورزید. برای آنکه این مطلب مورد قبول خواننده محترم قرار گیرد شواهدی از قرآن ارائه می‌کنیم تا معلوم شود در بسیاری موارد بر راه حل ارائه شده در قرآن نیز نمی‌توان جمود ورزید و امروزه راه حلهای دیگری باید جستجو کرد و چنین چیزی تخلف از قرآن نیست. ممکن است بگوئید ما هم قبول داریم که در مواردی راه‌حل ارائه شده صرفاً مثال است. در پاسخ می‌گوئیم توجه به موارد زیاد آنها در متنی مثل قرآن راه را برای نگاه اینگونه به عموم احکام اجتماعی و

سیاسی اسلام می‌گشاید.

۱. خداوند در آیه ۲۸۲ سوره بقره می‌فرماید «معامله نسیه را ثبت کنید و لازم نیست معامله نقدی را ثبت کنید». در حالی که امروزه نمی‌توان به این آیه عمل کرد. اگر در خرید و فروش نقدی خانه یا ماشین، نوشتن یا ثبت کردن را کنار بگذاریم مشکلات بسیاری بروز خواهد کرد.

۲. در آیه ۱۰۶ سورهٔ مائده می‌فرماید برای وصیت کردن دو شاهد بگیرید و آن دو شاهد بعد از نماز با کیفیتی خاص شهادت بدهند که وصیت کننده چگونه وصیت کرده است. امروزه اگر به جای این راه حل، وصیت کننده به دفاتر ثبت مراجعه کند و وصیت نامهٔ ممهور به امضا و اثر انگشت خود را در آنجا ثبت کند ضریب اطمینانش به مراتب بیشتر است.

۳. درباره اختلاف زن و شوهر می‌فرماید هر کدام یک داور انتخاب کنند و آن داورها تصمیم بگیرند تا اختلاف آنها برطرف شود. اگر زن و شوهری که با هم اختلاف دارند به جای انتخاب دو داور، هر دو به داوری یک نفر دانا و با درایت گردن نهند بر خلاف قرآن عمل نکرده‌اند.

۴. در آیه ۳۴ سوره نساء می‌فرماید اگر زن ناشزه شود مرد اول او را اندرز دهد، بعد در بستر از او فاصله بگیرد و اگر این دو کارگر نشد زن را بزنند. آیا این روش خصوصیت دارد یا شیوهٔ پیشنهادی قرآن است که غالباً نتیجه می‌دهد؟ قطعاً تعبدی نیست و خصوصیتی ندارد. بنابر این اگر کسی با شناختی که از همسرش دارد بداند اگر هدیهٔ گرانبهائی برای زنش بخرد او دست از نشوز بر می‌دارد حق ندارد به روش پیشنهادی قرآن متوسل شود!

۵. در آیه‌ای که کیفیت نماز خواندن در جبهه را بیان می‌کند می‌فرماید عده‌ای نماز جماعت بخوانند و عده‌ای مراقب دشمن باشند. بعد از آنکه یک رکعت نماز خواندند جای خود را با نگهبانان عوض کنند تا آنها نماز بخوانند.

در زمان ما به دلیل احتمال بمباران هوائی نماز جماعت در جبهه خطرناک است. احتیاط مقتضی آن است که افراد به طور انفرادی نماز بخوانند.

۶. در آیه استیذان می‌فرماید بردگان و کودکان در سه وقت به هنگام ورود به اتاق بزرگترها باید اجازه بگیرند. این توصیه متناسب با الگوی زندگی در آن عصر بود. اگر در جامعه‌ای به دلیل بحران اقتصادی زن و مرد مجبور باشند کار کنند و ظهرها هم به خانه نیایند یا مثل زمان ما خوابیدن بعد از نماز عشاء مرسوم نباشد، در آن صورت لازم نیست اجازه بگیرند.

۷. و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر و البحر در این آیه می‌فرماید ستارگان را به قصد جهت‌یابی آفریدیم. امروزه جهت‌یابی‌ها بسیار دقیق‌تر و آسان‌تر از روش پیشنهادی قرآن است.

۸. یسئلونک عن الاهلة قل هی مواقیت للناس... در این آیه خدا می‌فرماید هدف از گردش ماه تشخیص وقت و تاریخ است. در حالی که امروزه حتی در بین عربها نیز ماه‌های قمری جز برای مراسم مذهبی روزه و حج کارآئی ندارد. همه ترجیح می‌دهند با تاریخ شمسی کار کنند که دقیق‌تر و آسانتر است.

۹. در آیه ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن نیز می‌توان همین شیوه را طی کرد. قرآن می‌گوید زنان با دنباله روسری خود گریبان خود را بپوشانند. لزومی ندارد که با دنبالهٔ روسری این کار را بکنند اگر لباس بلندی بپوشند که گریبان و سینه آنها را بپوشاند کافی است. استفاده از دنباله روسری یک راه حل است.

۱۰. در آیه یدنین علیهن من جلابیبهن نیز می‌توان از همین الگو پیروی کرد. قرآن می‌گوید برای گریز از مزاحمت‌های خیابانی، زنان جلبابشان را به خود نزدیک کنند(گوشه و کنار چادر خود را جمع کنند یا دگمه‌های مانتوی خود را ببندند) تا با کنیزان اشتباه نشوند و کسانی که مزاحم کنیزان می‌شدند بفهمند اینها کنیز نیستند. امروزه برده‌داری نسخ شده است و مزاحمت‌های جنسی منحصر به کنیزان یا فقیران نیست. باید وضع جامعه را در نظر گرفت. اگر مزاحمت‌ها مخصوص زنانی است که با آرایش غلیظ رفت و آمد می‌کنند و معنادار راه می‌روند در آن صورت زنان پاکدامن باید از آرایش غلیظ پرهیز کنند و خود را جدی نشان دهند. و اگر مزاحمت‌های خیابانی محدود به زنان خاصی نیست در آن صورت نه ادناء جلباب لازم است و نه هیچ اقدامی دیگر. در صورت مواجهه با مزاحم باید به نیروهای انتظامی پناه برد.

چکیده سخن اینکه بسیاری از راه‌حلهای ارائهٔ شده در قرآن، قابل انعطاف است و ما نباید بر آن راه حل اصرار و جمود

بورژیم و آن شکل و قالب خاص را جاودانه و غیر قابل تغییر بدانیم. سیاق آیات مجوّز این استنباط است. مسلمین صدر اول نیز نسبت به قرآن چنین تلقی‌ای داشتند. عمر سهم مؤلفة قلوبهم را قطع کرد و به نظرش رسید که دیگر لزومی ندارد به غیر مسلمانان زکات داده شود. به نظر او این حکم مخصوص موقعی بود که مسلمانان در اقلیت بودند و لازم بود آنها جذب اردوی مسلمانان شوند ولی بعد از گسترش اسلام مصلحتی در این حکم نیست. ازدواج موقت را تحریم کرد و به نظرش رسید که در آن مقطع عوارضی به دنبال دارد. مسلّماً عمر در هر دو مورد در تشخیص موضوع اشتباه کرد ولی اجمالاً می‌فهمیم که در صدر اسلام راه‌حل‌های ارائه شده در قرآن جاودانه و پولادین تلقی نمی‌شده است. کمترین مناسبت باعث نزول آیه می‌شد. در زمان پیامبر عده‌ای از دیوار وارد خانه می‌شدند. آیه آمد که از در وارد خانه شوید. از بیرون خانهِ پیامبر با صدای بلند او را صدا می‌زدند. آیه در نکوهش آنها نازل شد ان آلّذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون. در حضور پیامبر داد می‌زدند. آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی. می‌گفتند راعنا، این واژه دو پهلو بود و مغرضان از آن سوء استفاده می‌کردند. آیه نازل شد که این واژه را به کار نبرید.

وقتی مرد از دست زنش عصبانی می‌شدند برای مجازات او می‌گفت ظهرک کظهر امی (تو مثل مادر منی). بعد از گفتن این واژه نه حقوق وی را می‌داد و نه او را رها می‌کرد تا با مرد دیگری ازدواج کند. آیه نازل شد که حق ندارید با زن چنین رفتاری داشته باشید.

چکیده سخن اینکه قرآن مثل مربی‌ای دلسوز همه فراز و نشیب زندگی عرب جاهلی را زیر نظر داشت و در بزرگترین حوادث مثل جنگ و جهاد تا کوچکترین مسائل زندگی شخصی آنها دخالت می‌کرد و به آنها رهنمود می‌داد. بر ماست تا پیام این آیات را اخذ کنیم و رهنمودهای قرآن را در محیط و فضائی که نازل شده در نظر بگیریم. اگر چنین رویکردی به قرآن و روایات داشته باشیم نتایج بسیاری از استنباط‌ها گونه‌ای دیگر خواهد شد.

سخنی دیگر

اگر کسی بگوید شواهد تاریخی حاکی از آن است که بسیاری از احکام اجتماعی و سیاسی قرآن، در عرب جاهلی سابقه داشته و اسلام به جای معارضه، با تغییر و تعدیلی، آنها را ابقا کرده است. به چه دلیل آنچه را که مربوط به جامعه سنتی آن عصر بوده است به همه جوامع آن عصر و حتی اعصار بعدی سرایت دهیم.

قرآن ماه‌های قمری را معتبر دانسته است ولی امروز کار کردن با این ماه‌ها جوابگو نیست.

قرآن نسبت به ماه‌های حرام سنت رایج آن عصر را تثبیت کرده است. به چه دلیل بر ما هم لازم است فقط چهار ماه را حرام بدانیم؟ امروزه بشریت گرایش به ممنوعیت جنگ در تمام سال دارد آیا باز باید همان چهار ماه را حرام بداند؟ وانگهی برای مردم ما که اصلاً ماه‌های قمری را نمی‌شناسند احکامی مثل تغلیظ دیه در ماه‌های حرام چه معنائی دارد؟

سؤال این است که به چه دلیل احکام تعدیل و ترمیم شده عرب جاهلی برای جوامع متمدن آن عصر مثل ایران نافذ باشد تا چه رسد به جوامع رشد یافته عصر ما؟

نکته‌ای دیگر در باب اطلاق ادله لفظی

مصداقیت افراد عام یا مطلق باید عُرفی باشد. از این رو افرادی که فقط از نظر علمی و فرضی و با دقت‌های فوق متعارف، مصداق عام یا مطلقند ولی عرف آنها را مصداق نمی‌داند و اگر متکلمی که در مقام بیان است آن فرد را خارج بداند بر او لازم نمی‌دانند استثناء کند، اصلاً از اول عموم یا اطلاق لفظ شامل چنین افرادی نیست. به بیان دیگر در جایی که استفسار مناسبتی ندارد نمی‌توان به اطلاق لفظ تمسک کرد و حکم را شامل افراد نادر نیز دانست. مثلاً آمیزش غالباً با اختیار صورت می‌گیرد و از آمیزش بدون اختیار منصرف است بنابر این نمی‌توان به اطلاق «التی دخلتم بهن» تمسک کرد و حرمت ربیبه را شامل آمیزش غیر اختیاری نیز دانست.

بسیاری از فقهاء بدونِ توجه به این نکته به مطلقاتی متوسل می‌شوند که از نظر عُرف، اطلاق آن لفظ اصلاً شامل فرد مورد

نظر آنها نیست. مثلاً آیة الله خویی به اطلاق موثقه عمار ساباطی «کل شیی من الطیر یتوضأ مما یشرب منه الا ان تری فی منقاره دماً» تمسک کرده و واژه خون در موثقه را شامل خون داخل در زرده تخم‌مرغ نیز می‌داند. در حالی که از نظر عرف بسیار بعید است پرنده‌ای وحشی که نوعاً از انسان فاصله دارد نوک خود را به خون داخل تخم مرغی آلوده کند و اگر هم چنین چیزی اتفاق بیفتد فوراً آن خون مستهلک می‌شود و بسیار نادر و بعید است که موقع آب خوردن آن پرنده دیگران در منقارش خون ببینند. اگر ثبوتاً چنین خونی پاک باشد باز عرف بر متکلم لازم نمی‌داند که آن را استثناء کند. بنابر این در اینگونه موارد استثناء نکردن متکلم، دلیل بر شمول اطلاق نسبت به این افراد نیست.

البته تناسب بین حکم و موضوع گاهی باعث توسعه در مفهوم و مانع انصراف است مثلاً در ملاقاتی که باعث تنجس ظاهری اشیاء می‌شود عرف فرقی نمی‌بیند که ملاقات اختیاری باشد یا غیر اختیاری. ولی در مواردی مثل آمیزش و مُردن، وقتی قیدی ذکر نمی‌شود نمی‌توان از عدم وجود قید، لفظ را شامل آمیزش غیر اختیاری و مرگ اختیاری(خودکشی) دانست چون آمیزش غیر اختیاری و مرگ اختیاری فروضی دور از ذهن و نادرند. نه تنها در مورد حرمت ازدواج با ربیبه بلکه در غسل و مهریه و عِدّه نیز به نظر می‌رسد نمی‌توان «دخول» را شامل «دخول» غیر اختیاری نیز دانست. راستی دخول غیر اختیاری صرف فرض نیست؟ اصلاً از زمان حضرت آدم تا امروز چنین چیزی اتفاق افتاده است. یعنی واقعاً اتفاق افتاده که کسی در خواب بدون هیچ اختیاری آمیزش جنسی انجام دهد تا ما چنین مسأله‌ای طرح کنیم و از اطلاق دلیل لفظی بخواهیم حکم آن را بیان کرده باشیم.

قضیه خارجیه بودن اغلب روایات

قطع نظر از مشکل جعل، با مشکل فهم روایات روبرو هستیم. شواهد و قرائن نشان می‌دهد که پیامبر اکرم و ائمهٔ اطهار بیشتر به سؤالات مردم پاسخ می‌دادند و به ندرت مسأله‌گوئی می‌کردند. رمز تنوع پاسخ‌های آنها در یک مسأله واحد نیز همین است. در کمتر موضوعی است که چند دسته روایت وجود نداشته باشد. در مبحث حضانت، بعضی روایات می‌گویند حضانت با مادر است. بعضی می‌گویند با پدر است. بعضی می‌گویند باید بچه را مخیّر کرد تا خود انتخاب کند. بعضی می‌گویند تا هفت سالگی به عهده مادر است. بعضی می‌گویند تا نه سالگی. بعضی می‌گویند مادر اگر شوهر کند دیگر حق حضانت ندارد. این چندگونگی، نشان می‌دهد مردم آن اعصار مثل مردم زمان ما مشکل شخصی خود را استفتاء می‌کردند و امام نیز پاسخ آن مورد خاص را می‌دادند ولی ناقل حدیث از بعضی قیود حساس سؤال القای خصوصیت کرده و مسأله را به طور ناقص و به شکل قضیه حقیقیه نقل کرده است. راز تنوع پاسخها این بود که آنها در مسائل اجتماعی و سیاسی دو اصل عدالت و مصلحت را معیار قرار داده و بر اساس آن به استفتائات پاسخ می‌دادند. در واقع آنها نیز اجتهاد می‌کردند ولی اجتهادی همواره صحیح و مطابق با وضعیت خاص مورد سؤال. راز پاسخهای متنوع ائمه به مسائل طبی و درمانی نیز همین است مرحوم صدوق در کتاب «الاعتقادات» به این نکته تصریح می‌کند که پاسخ امام در بعضی موارد بر اساس طبع و مزاج مخاطب و یا آب و هوای مکه و مدینه بوده است و نمی‌توان قاعدهٔ کلی از آن فهمید[1]. روایات مربوط به بلوغ دختران نیز متنوع است. در بعضی روایات هشت سال، در بعضی نه سال، در بعضی ده سال و در بعضی سیزده سال سن بلوغ شمرده شده است. روایات زیادی نیز قاعدگی را معیار بلوغ معرفی کرده‌اند.

متأسفانه بسیاری از فقها به راز پاسخ‌های متنوع پی نبرده و به جای نگرشی جامع و فراگیر به بررسی سندی این روایات پرداخته و در خیلی موارد، «تقیه» را علت چندگونگی روایات می‌دانند در حالی که تقیه در احکام روا نیست.

گوهری که در همه پاسخ‌ها محفوظ بوده و فقیه باید در پی کشف آن باشد عدالت و مصلحت و اصول کلی‌ای نظیر حفظ جان، مال، ناموس، آزادی، حفظ نظام و تحفظ بر سهولت و سماحت شریعت است. در اسلام حرج، ضرر، غرر، غش و خیانت نفی شده است. وفای به عهد، عقوبت جانی، تغریم متجاوز، اباحه طیبات، تحریم خبائث و نظائر اینها اصولی است که اجتهاد همواره باید از آنها تخطی نکند.

بنابر این بر شکل و قالب و شروط توصیه شده در کتب روائی نباید جمود ورزید و الا فقه کارآیی خود را از دست خواهد

---

۱ - مصنفات شیخ مفید، ج ۵،الاعتقادات، ص ۱۱۵.

داد. امروزه از طریق اینترنت سالانه میلیاردها دلار تجارت صورت می‌گیرد. خریدار و فروشنده یکدیگر را نمی‌بینند. حتی خود کالا رؤیت نمی‌شود. خریدار فقط از طریق ورود به سایت شرکت یا کارخانهٔ تولید کننده، از اوصاف کالا مطلع می‌شود. سپس با ارائه شماره کارت اعتباری خود کالا را می‌خرد. بعد از طریق اینترنت به شخص دیگری می‌فروشد و کالا چند دست معاوضه می‌شود تا سر انجام به دست مصرف کننده برسد. در این معاملات، صیغهٔ بعت و اشتریت رعایت نمی‌شود. شرائط معاطات هم محفوظ نیست زیرا انشائی در کار نیست و نقل و انتقال به صورت ماشینی و اتوماتیک صورت می‌گیرد. اگر انشائی هم باشد باز انشاء خریدار همزمان با انشاء فروشنده نیست. نوشتار هم به فتوای فقها کار گفتار را انجام نمی‌دهد. بنابر این چنین معاملاتی باید باطل باشد. در حالی که هیچ غرر و ابهامی در معامله نیست و ضریب اطمینان آن از معاملات حضوری کمتر نیست. بسیار بعید است معاملاتی که در عُرف، خرید و فروش شمرده می‌شود و هیچ مشکلی ندارد به دلیل آنکه فاقد شرائط صوری است باطل باشد.

تقریری دیگر

تبیین دیگر این است که بگوییم بسیاری از بیانات ائمه در حکم اصول عملیه است. در ظرف شک چیزی به نظر امام می‌رسید و برای رفع تکلیف راه حلی ارائه می‌کرد. نباید تصور کرد که امام در صدد بیان حکم واقعی بوده و آن را پاسخ دائمی آن مسأله تلقی کرد.

می‌گویید مگر نه آنکه در هر حرکتی یک حکم الهی وجود دارد و شأن امام بیان احکام الهی و کبریات است. می‌گوییم بر فرض که چنین باشد ولی وظیفه امام منحصر به این نیست. چه بسا امام مجاز باشد در ظرف شک، به هر نحو که صلاح بداند شک سائل را برطرف و او را از حیرت بلاتکلیفی خارج کند. در زندگی روز مره گاه یکی از دوستانتان از شما می‌پرسد فرزندش را در کدام مدرسه ثبت نام کند؟ شما وضعیت او را در نظر می‌گیرید و می‌گویید او را در مدرسه غیرانتفاعی ثبت نام کن. یا او را در مدرسه دولتی ثبت نام کن. یا به جای مدرسه او را به شغل و حرفه‌ای وادار. در هیچیک از این پاسخ‌ها شما در صدد بیان حکم کلی برای همه پرسش‌هایی از آن دست نیستید. بسیاری از پاسخهای امام معصوم نیز از این دست بوده‌اند.

این پیش‌فرض که راجع به هر حرکتی یک حکم الهی وجود دارد و هیچ اقدامی فاقد حکم شرعیِ اولی نیست و شأن امام معصوم بیان آن احکام است، کار اجتهاد را بسی دشوار کرده است.

در حالی که بعید نیست یکی از اختیارات امام رفع تکلیف در ظرف شک باشد. وقتی امام یا پیامبر می‌فرماید «الولد للفراش و للعاهر الحجر»، نمی‌خواهد قاعده کلی به دست بدهد بنابر این اگر در موردی خاص مسلم بود که نطفه از آن زانی است نمی‌توان به این قاعده عمل کرد.

از امام(ع) پرسیدند اگر گوسفندی که توسط انسان مورد تجاوز قرار گرفته و به همین دلیل گوشتش حرام شده است، در بین صد گوسفند ناپدید شود چه باید کرد؟ امام فرمود گوسفندان را دو قسمت می‌کنیم و با قرعه مشخص می‌کنیم که گوسفند موطوئه در کدام قسمت قرار دارد. این قرعه کشی را همچنان ادامه می‌دهیم تا گوسفند موطوئه را با قرعه کشف کنیم.

روشن است که بر اساس حساب احتمالات، بسیار بسیار بعید است که این شیوه به پیدا شدن گوسفند موطوئه کمک کند. ولی امام در مقام بیان حکم واقعی نبوده و خواستند مردم را در چنین موقعیتی از تحیر خارج کنند.

چه بسا این شأن امام با این آیه قرآن تأیید شود که می‌فرماید «و خذ بیدک ضغثاً فاضرب به و لا تحنث». خداوند به حضرت ایوب که سوگند خورده بود زنش را صد ضربه تازیانه بزند گفت یک بسته ترکه به دست گیر و همسرت را با آن بزن و سوگند مشکن. ایوب سوگند خورده بود همسرش را بزند. بعد که خشمش فرو نشست خدا به وی چنین شیوه‌ای آموخت تا هم سوگند نشکسته باشد و هم از تحیر خارج شود. خدایی که در سوره مائده از حیله‌های شرعی برای فرار از مسئولیت، شدیداً نکوهش می‌کند در اینجا که حق کسی ضایع نمی‌شود خود حیله شرعی می‌آموزد!

مشکل تقلید از اعلم و تقلید از میت

یکی از مشکلات بر سر راه شیعیان، مسأله «تقلید اعلم» است که بسیاری از فقیهان به آن معتقدند. یعنی می‌گویند در مسأله‌ای که انظار فقیهان با هم اختلاف دارد مقلّد باید از اعلم فقهاء تقلید کند. تشخیص اعلم در میان خود فقهاء کار دشواری است تا چه رسد به مردم عامی که راه اطمینان‌بخشی برای آن ندارند. از سوئی انتشار رساله و ترویج آن به معنای اظهار اعلمیت و نفی تلویحی اعلمیت از دیگران است. به بیان دیگر کسانی که تقلید از اعلم را واجب می‌دانند و اقدام به انتشار رسالهٔ خود می‌کنند به نحوی اعلمیت را از دیگران نفی می‌کنند. بنابر این شخص عامی اگر دو فرد خبره را پیدا کند که بگویند فلانی اعلم است در برابر خود عدهٔ زیادی فقیه را می‌بیند که می‌گویند فلانی اعلم نیست. پس شخص عامی هرگز موفق به اقامه بینه نخواهد شد.

آیا واقعاً تقلید از اعلم واجب است؟ می‌دانیم این مسأله تقلیدی نیست و الا منتهی به دور خواهد شد. عقل در اینجا چه می‌گوید؟

بعضی گفته‌اند عُقلا وقتی در برابر انظار مختلف قرار می‌گیرند به نظر خبره‌ترین فرد مراجعه می‌کنند و این سیره به امضای شارع رسیده است.

این دلیل صحیح نیست. اولاً عُقلا وقتی چنین شیوه‌ای اتخاذ می‌کنند که راهی برای احراز واقع وجود داشته باشد ولی نسبت به احکام شرعی هیچ راهی برای احراز واقع نداریم. یعنی تا قیامت بر پا نشود برای مقلّد معلوم نمی‌شود که آیا فقیهی که شراب را نجس می‌داند درست می‌گوید یا فقیهی که شراب را پاک می‌داند. خود اعلمیت نیز از مسائل پیچیده است و دیدگاه آقایان در تعریف آن متفاوت است. بعضی می‌گویند اعلم کسی است که در مسائل اصولی دقتش بیشتر است. در مقابل بعضی می‌گویند دقت بیشتر در مسائل اصولی یک امتیاز نیست بلکه تأثیر منفی در استنباط به جای می‌گذارد زیرا مسائل فقهی بیش از آنکه نیازمند موشکافی‌های عقلی باشد به ذوق ادبی و فهم عرفی نیازمند است زیرا فقه با متون کتاب و سنت ارتباط اساسی دارد. بنابر این شخصی که در اصول اعلم است چه بسا به دلیل موشکافی‌های انتزاعی و ذهن مدرسه‌ای کتاب و سنت را درست نفهمد

وانگهی اعلمیت همواره به معنای اصابت به واقع نیست چرا که اعلمیت صرفاً کیفی نیست کمی نیز هست. چه بسا در یک مسأله خاص، فقیه عالم بیشتر از فقیه اعلم وقت صرف کرده باشد. گاه دانشجوئی در مقطع لیسانس موضوعی را به عنوان پایان نامه انتخاب می‌کند و یکسال دقت و تتبع صرف آن می‌کند. اطمینان حاصل از قول او بیش از اطمینان حاصل از قول یک پُرفسور است که فقط بیست ساعت نسبت به آن موضوع فکر کرده است.

ثانیاً عُقلا اگر به اعلم مراجعه می‌کنند از باب احتیاط است نه به جهت اعلمیت. برای مثال اگر خبره‌ترین پزشک بگوید باید این مریض عمل شود و الا خواهد مُرد و پزشک خبره بگوید عمل جراحی نتیجه ندارد مریض بزودی می‌میرد. اگر در چنین فرضی، بستگان مریض به نظر خبره‌ترین پزشک عمل می‌کنند نه به جهت خبره‌تر بودن اوست بلکه بدان جهت است که می‌خواهند به هر وسیلهٔ ممکن عزیزشان را نجات دهند. برعکس اگر پزشک خبره بگوید اگر عمل جراحی روی این مریض انجام شود نجات پیدا می‌کند و خبره‌ترین پزشک بگوید عمل جراحی نتیجه ندارد مریض به زودی خواهد مرد. در چنین فرضی به نظر خبره عمل می‌کنند نه نظر خبره‌ترین و مریض را راهی اتاق عمل خواهند کرد. نه چون تقلید اعلم را واجب نمی‌دانند بلکه به خاطر آنکه می‌خواهند مریضشان بهبود یابد.

به مثال دیگری توجه کنید. اگر عده‌ای عاقل بخواهند کارشناسی خانه‌شان را قیمت کند تا آن را بفروشند. خبره‌ترین کارشناس قیمت کمتر و کارشناس خبره قیمت بیشتر را اظهار نمایند. آیا در چنین فرضی صاحبان خانه بلافاصله به نظر خبره‌ترین کارشناس عمل می‌کنند یا می‌کوشند نظر چند کارشناس دیگر را هم بپرسند تا از قیمت واقعی خانه اطمینان حاصل کنند؟

بنابر این رجوع عقلا به خبره‌ترین کارشناس به ملاک اعلمیت او نیست. عقلا رجوع به اعلم را الزامی نمی‌دانند و اگر کسی به خبره مراجعه کند (نه خبره‌ترین) و نتیجه نگیرد، او را ملامت نمی‌کنند چرا که خبره نیز از عهده کار بر می‌آید و کارشناس کاملی است.

کسانی که می‌پندارند اگر کسی به پزشک خبره مراجعه کند و نتیجه نگیرد مورد نکوهش عقلا قرار می‌گیرد گمان کرده‌اند

پزشک خبره نسبت به خبره‌ترین پزشک، فاقد شرائط لازم برای مداوای مریض است در حالی که چنین نیست. فرض این است که پزشک خبره، تخصص لازم را دارد و اگر اشتباه بکند اتفاقی است و چنین اشتباهی برای خبره‌ترین پزشک نیز پیش می‌آید.

نکته مهم دیگر اینکه بحث تقلید از اعلم در آثار فقهای قدیم اصلاً مطرح نیست. سیرهٔ متشرعه نیز بر خلاف آن است. متدینان در زمان پیامبر و امامان از فقهای شهر خود مسأله می‌پرسیدند و به دنبال فقیه‌ترین شخص نبودند. بعدها نیز مردم به طور فطری بی آنکه فرقی بین زنده و مرده یا اعلم و غیر اعلم بگذارند به علمایشان مراجعه می‌کردند. فقط به همین اکتفا می‌کردند که کسی که از او استفتا می‌کنند عالم به امور شریعت باشد و در برابر خدا حجت داشته باشند. و چه بسا از ابتدا به آرای میت مراجعه می‌کردند. چنانکه می‌دانیم مکتب فقهی شیخ طوسی به لحاظ تأثیری که وی بر شاگردانش گذاشته بود تا قرنها پس از وی امتداد یافت. بدیهی است که تنها شاگردانش نبودند که به آرای او ملتزم بودند بلکه مردم عامی نیز به نظرات وی عمل می‌کردند. مسأله تقلید از اعلم و روا نبودن تقلید از میت به تازگی پدید آمده است و این مسائل در اعصار گذشته اصلاً مشکلی برای مردم به حساب نمی‌آمده است. به کتاب «من لایحضره الفقیه» بنگرید. این کتاب به وضوح نشان می‌دهد که در آن اعصار مردم در مشکلات فقهی خود به هر فقیهی مراجعه می‌کردند. مرحوم صدوق برای کسانی که فقیه در اختیار نداشتند این کتاب را نوشته است.

طرح بحث لزوم تقلید از فقیه زنده به لحاظ این نکته نبود که تحول و دگرگونی موضوعات و دخالت زمان و مکان در اجتهاد، دیدگاه فقیهی را که در قرون قبل می‌زیسته از اعتبار ساقط می‌کند بلکه به خاطر شبهه‌ای فلسفی بود. آنها از خود پرسیدند که آیا میت دارای نظر و رأی است یا با از بین رفتن حیات، آرای او از بین می‌رود و دیگر نمی‌توان گفت آن فقیه دارای چنان آرائی است. در حالی که این بحث هیچ ربطی به اجتهادات او که ناشی از آگاهی علمی و درک فقهی او بوده ندارد. زیرا حوادثی که پس از فتوا دادن رخ می‌دهد رأی فقهی را از رأی بودن نمی‌اندازد. نظر مجتهد نظر اوست خواه قوای بدنی و فکری او فعال باشد یا از کار افتاده باشد و اگر جز این است حجیت نظر فقیه را هنگامی که خوابیده است یا در اثر فشار کاری تمرکز و حافظه‌اش را از دست داده است چگونه توجیه کنیم؟

انسانهائی که ذهنشان دست کاری نشده باشد به این شبهه اصلاً اعتنائی نمی‌کنند. شاهدیم که در حوزه‌های دیگر علوم و معارف، آرای دانشمندان قدیم مورد توجه نسلهای بعدی است و به آنها عمل می‌کنند. نظرات و نوآوری‌های فیزیکدانان و شیمیدانان، مادامی که با نظرات و فرضیه‌های کاملتری جایگزین نشود به قوت خود باقی است.

ناسازگاری فقه با زندگی جمعی و عرف جامعه

در فقه مصطلح فتاوائی می‌بینیم که حاکی از هویت فردی آن است. این مسأله در همه رساله‌های عملیه ذکر شده است که قضای حاجت در خیابانها و اماکن و معابر عمومی و حتی زیر درختان میوه، کراهت دارد. بنابر این چنین کاری حرام نیست. در حالی که در روستاها نیز نمی‌توان به این فتوا ملتزم شد چه رسد به شهرها که حفظ محیط زیست یک تکلیف همگانی است. نیز می‌گویند در استخرها و حمام عمومی اگر کسی بخواهد در آب ادرار کند باید از صاحب این اماکن اجازه بگیرد. یعنی اگر از صاحب این اماکن اجازه بگیرد دیگر مسئولیتی ندارد. در حالی که در هر عرفی چنین کاری جرم است اگر چه اجازه داشته باشد!

نیز می‌گویند الناس مسلطون علی اموالهم اختیار مال هر کس به دست خود اوست. بنابر این نانوا یا فروشنده‌ای که کالائی عرضه می‌کند اگر با صف طویلی از مشتری روبرو شود حق دارد بدون مراعات صف، جنس را به نفرات آخر صف و یا اشخاصی خارج صف بفروشد!

به طور کلی زندگی جمعی حقوق متقابل ایجاد می‌کند. انسانها وقتی گرد هم آمده و با هم زندگی می‌کنند حقوقی بر هم پیدا می‌کنند و باید این حقوق را مراعات کنند و آزادی‌ها خواهی نخواهی حد و مرز پیدا می‌کند و هر کس به آن جمع اضافه شود نیز باید آن حقوق و مقررات را رعایت کند. و این نکته‌ای است که در فقه سنتی از آن کمتر بحث می‌شود.

بسیاری از احکام فقهی با عُرف جهانی و عرف جامعهٔ ما سازگار نیست. وقتی صحبت از عرف می‌شود بعضی می‌گویند ما چه کار با عرف داریم ما باید ببینیم خدا چه می‌گوید عرف هر چه می‌خواهد بگوید؟ ولی سخن بر سر این است که آیا اصلاً

شریعت بر خلاف عرف حکمی صادر کرده است. احکام مغایر با عرف ضامن اجرائی ندارد و مردم همواره احساس نوعی دوگانگی و نفاق پیدا خواهند کرد و ناگزیر می‌شوند قانون شکنی کنند.

عرف عبارت است از عادات معقول عموم مردم در گفتار و کردار و بر حسب تعریف غزالی «عرف آن است که از سوی عقلها در نفوس استقرار یافته و طبایع سلیم آن را پذیرفته‌اند» همان که قرآن از آن به «معروف» یاد می‌کند. یعنی چیزی که هم شناخته شده است و هم نیکو. بنابر این نمی‌توان آداب و رسوم جاهلی یا عادات زشت بعضی جوامع مثل عادت به سیگار را نقض این ادعا دانست چرا که عموم معتادان به سیگار این عادت را نیکو نمی‌شمارند و امیدوارند که در آینده آن را ترک کنند.

قرآن که باید الگوی ما در وضع قوانین باشد می‌گوید «اگر ما در ماه رمضان به کلی آمیزش جنسی را ممنوع می‌کردیم انسانها این قانون را تحمل نمی‌کردند و خود به خود نقض می‌شد از این رو فقط در روزهای ماه رمضان از آن خودداری کنید و شب‌ها آزادید!!!»

چرا نباید از قرآن درس بگیریم. از این آیهٔ قرآن و نیز آیه همین سوره می فهمیم قانون نباید با طبایع و نیازهای مردم مغایر باشد و الا خود به خود نقض خواهد شد و اگر در ظاهر عده‌ای پایبند به آن باشند در خفا قانون‌شکنی خواهند کرد.

هر جا مسئولان نظام در راستای عرف حرکت کردند کشور گامی به جلو رفت و هر جا به معارضه با عرف برخاستند جامعه با دردسر جدی روبرو شد. قبل از انقلاب علما و فقها و حتی امام خمینی زنان را از شرکت در انتخابات مجلس منع می‌کردند. حضور در راهپیمایی‌ها و فریاد زدن زنان در فضای باز را مصداق رفتار نامشروع می‌دانستند. اما در سال ۵۷ از این فتوا عقب نشینی کردند و حضور زنان را نه تنها مشروع بلکه واجب دانستند و بر حق رأی و حق انتخاب شدن آنان صحه گذاردند و از این همگامی با عُرف چه نتائج درخشانی عائد کشور شد!

تعارض فراوان فقه با عرف کشور را با بن‌بست‌های جدی روبرو کرد و ناچار شدند به عنصر «مصلحت» توسل جویند تا باب رویکرد مشروع و محترمانه به عرف را بازگشایند! هنوز به دلیل تعارض عرف با فقه، جامعه ما در کشمکش است و این دوئیت جز نارضایتی از انقلاب و سوء تفاهم نسبت به آزادی و حقوق مردم نتیجه‌ای نداشته است.

وقتی بر خلاف عُرف و واقعیات عینی بلوغ دختران را نه سال قمری تعیین کنیم و دختر زیر نه سال را شوهر دهیم یا احکام جزائی و کیفری برایش صادر کنیم!

وقتی اختیار طلاق به کلی در دست مرد باشد و او آزاد باشد تا بدون عذر موجه نیز زنش را طلاق دهد!

وقتی بر خلاف مصلحت کودکِ دو ساله او را از آغوش مادر جدا کنند و وی را به پدر بسپارند!

مشکلات عدیده‌ای بروز می‌کند.

اقبال لاهوری نوشته است زنان مسلمان در هند برای رهائی از دست شوهرانشان مرتد می‌شوند چون با ارتداد علقهٔ زوجیت قطع می‌شود!

بارها اتفاق افتاده که زن مطلقه فرزندش را می‌دزدد و او را به طور غیر قانونی از کشور خارج می‌کند.

یکی دیگر از احکام ناساز با عرف ایران مسأله تغلیظ دیه در ماه‌های حرام است. این دستور متاسب با عرف کسانی است که زندگی‌اشان را با ماه‌های قمری تنظیم می‌کنند نه مردم ایران و حتی عرب‌های فعلی که هیچ کاری با ماه‌های قمری ندارند و اصلاً نمی‌توانند آنها را به ترتیب بشمارند. هنوز در دادگاه‌های ایران وقتی کسی در ماه حرام مرتکب سقط جنین شده باشد و یا تصادف کند و کسی را بکشد باید بیشتر از نرخ دیه، غرامت بدهد چرا که در ماه حرام مرتکب جنایت شده است!

خلاصه آنکه وقتی قانون با واقعیات و عُرف جامعه در ستیز باشد قانون شکنی رواج خواهد یافت. این پدیده منحصر به احکام الزامی نیست. احکام ترخیصی نیز وقتی عُرفی نباشد کسی به آن توجه نخواهد کرد البته نادیده گرفتن حکم ترخیصی عوارضی در پی ندارد. طبق ماده ۱۱۷۶ قانون مدنی زن در صورتی که به فرزندش شیر بدهد می‌تواند از شوهر اجرت مطالبه کند. از بس این قانون با عرف این سرزمین ناسازگار است هنوز حتی یک زن نیز برای مطالبهٔ اجرتِ شیر به محاکم ایران مراجعه نکرده است.

باری همان بهتر که خود به این فقه بسنده کنیم و لااقل ادعا نکنیم که فقهی با این حال و روز باید جایگزین نظامهای حقوقی

و اجتماعی و سیاسی در دنیا بشود و همه همانگونه زندگی کنند که ما زندگی می‌کنیم!! استنتاج فقهی ما آنقدر از روال طبیعی و فطری منحرف گشته که محصول آن در داخل نیز جمعی نیست چه رسد به اینکه بخواهد ضابطه جهانی باشد. امروزه کمتر کسی از متدینان را پیدا می‌کنید که احکام شک در نماز را بلد باشد. در سراسر ایران یک نفر نیز احکام نماز و روزهٔ مسافر را به طور کامل بلد نیست و دائم از آن سؤال می‌کنند. حتی در میان زنانی که تحصیلات حوزه‌ای دارند کسی را پیدا نمی‌کنید که مسائل مربوط به عادت بانوان را به طور کامل بلد باشد. چه بسیار افرادی که برای مراعات احکام نجاست و طهارت وسواسی و روانی شده‌اند! راستی دین خدا این قدر مشکل و اسرارآمیز و نامعقول است؟

امام خمینی رحمة الله علیه در اواخر عُمر پر برکت تصریح می‌کرد که با فقه مصطلح نمی‌توان جامعهٔ امروزی را اداره کرد. امام می‌فرمود «روحانیت تا در همه مسائل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد نمی‌تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست»! البته امام تصور می‌کرد با دخالت دادن عنصر زمان و مکان و عنصر مصلحت و تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، مشکل فقه حل می‌شود ولی مشکل فقه مزمن‌تر از آن است که با این ابتکار ترمیم شود. بسیاری از فتاوی مشهور حتی در آن اعصار نیز جوابگو نبوده است. عنصر مصلحت هیچگاه در طول تاریخ معیار استنباط حکم نبوده است. فقهاء تلاش می‌کردند فارغ از منافع و مصالح مقطعی یا غیر مقطعی از حاق ادله لفظی احکام الهی را استنباط کنند.

چوانگیبی مصلحت امر محدود و مضبوطی نیست و هر حرامی در مقطعی دارای مصلحت خواهد بود. متغیّر دیگر کسانی هستند که قرار است مصلحت را تشخیص دهند. چنانکه دیدیم نمایندگان یک جناح مطبوعات آزاد را به مصلحت کشور و نمایندگان جناح دیگر در همان مقطع زمانی، مغایر با مصلحت کشور می‌دانند.

ممکن است نمایندگان کشور تولید و صادرات شراب را به مصلحت کشور بدانند. ممکن است ایجاد مراکزی در حواشی شهر برای اسکان و نظارت بر روسپی‌ها را به مصلحت کشور بدانند. ممکن است مصلحت بدانند که نه تنها ماهی فلس‌دار بلکه صید همه آبزیان مجاز اعلام شود تا گوشت گوسفند در داخل کشور ارزان شود و دولت بتواند با صادرات آن به نوایی برسد.

از این مصلحت سنجی‌ها می‌توان هزاران مورد برشمرد و با آمار و ارقام و نظرات کارشناسی ثابت کرد که این موارد علی رغم حرمت و عوارض جزئی، دارای آثار مثبت زیادی برای جامعه است. مثلاً باعث ایجاد اشتغال، کمک به بودجه کشور و پایین آمدن تورم در کشور می‌شود!

ممکن است در زمان ما نمایندگان مجلس واعضای شورای مصلحت نظام به دلیل جوّ حاکم به سهولت نتوانند چنین مصلحت‌هایی را مطرح کنند ولی مکانیزم عنصر مصلحت از همین جاها سر در خواهد آورد و چیزی نمی‌گذرد که تمام فقه سیاسی و اجتماعی و احکام معاملاتی اسلام از صحنه خارج خواهد شد!

به بیان دیگر معنا ندارد از طرفی بر فقه تکیه کنیم و حکومت را فلسفه تمام فقه بدانیم و بگوییم فقه باید بر همه شؤونات ما حاکم باشد و از طرف دیگر با طرح عنصر مصلحت و تأسیس شورای مصلحت نظام تدریجاً تمام فقه را تعطیل کنیم. حکومت تشکیل دادیم تا احکام اسلام را اجرا کنیم و اینک احکام اسلام را تعطیل می‌کنیم تا حکومت را حفظ کنیم!!!

فتاوا و روایات عقل‌ستیز

تا اینجا خواننده محترم اجمالاً به این نتیجه رسیده باشد که مشکل بزرگ ما فاصله پیدا کردن پژوهش‌های فقهی از قرآن و عقل و اعتماد به ظنون و در رأس آن خبر واحد است. همانطور که در قرآن پیش‌بینی شده است قرآن از متن زندگی ما غایب است و در حوزه‌های علمیه نیز به جای آنکه محور استنباط قرار گیرد هیچ نقشی ندارد بلکه ظنّی الدلاله شمرده میشود و می‌گویند بدون حدیث نمی‌توان معنای قرآن را فهمید. شگفتا که انسانهای عادی می‌توانند شیوا و روان سخن بگویند ولی خدا نمی‌تواند و کتاب او علی رغم آنکه خود دهها مرتبه آن را بیان، تبیان، برهان، مبین، مبیّن، مفصّل، نور و قابل تأمل و تدبر معرفی کرده است در نزد پیروان آن به خصوص در حوزه‌های علمیه تماماً متشابه بلکه مشتبه و در پرده ابهام است. قرآن تبیان کل شیء است ولی خودش روشن نیست! حداکثر مثل دیوان حافظ است که هر کس می‌تواند آن را یک جور بفهمد!

فاصله گرفتن از عقل و نگرش سطحی به روایات (آن هم اخبار آحاد[1]) بدون توجه به روح احکام و موقعیت صدور آنها، منتهی به فتاوای عجیب و غریب شده است. از دیدگاه فقه ما

* اگر کسی صد کیلو روغن حیوانی را به صد و یک کیلو کشک یا دوغ بفروشد ربا گرفته است یعنی صد کیلو روغن کمتر از صد و یک کیلو دوغ ارزیابی می‌شود چون مشتقات شیر همه یک جنس حساب می‌شوند!

* اگر زنی لکهٔ برص در بدنش باشد شوهرش می‌تواند عقد را بدون طلاق فسخ کند هر چند آن لکه قابل علاج باشد ولی اگر مرد مبتلا به برص غیر قابل علاج یا ایدز یا اعتیاد باشد و زن بعد از عقد متوجه شود، حق فسخ ندارد و چون طلاق به دست مرد است باید بسوزد و بسازد!

* آبی که به اندازهٔ کُر باشد(نیم متر مکعب) اگر سگ از آن قدری بنوشد نجس می‌شود ولی اگر سگ در آن ادرار کند پاک است.[2]

* به آب نجس اگر تدریجاً آب پاک اضافه کنند هرگز پاک نمی‌شود هر چند به یک دریاچه آب شفاف تبدیل شود! اما اگر نیم متر مکعب آب کثیف را که در آن اسب و قاطر ادرار کرده است در همین دریاچهٔ نجس بریزیم ناگهان پاک می‌شود!!!!!!

* لباسی که به دلیل برخورد با آبی که احتمالاً نجس بوده است، باید از آن اجتناب کرد، در بعضی موارد می‌توان با همان آب، آن را آب کشید![3]

* اگر یکی از دو بشکه آب که با لولهٔ بسیار نازکی به طول مثلاً ده متر به هم راه دارند، نجس شود بلافاصله بشکه دوم نیز نجس می‌شود!

* گرچه ربا گناه کبیره است و به گفتهٔ قرآن رباخوار با خدا در جنگ است ولی با کشف بزرگی! که در فقه انجام شده است مشکل همه رباخواران به سادگی حل می‌شود. آن کشف بزرگ این است که پول مکیل و موزون نیست بلکه معدود است و شما اگر بخواهید ده میلیون قرض بدهید و بعد از یکسال بیست میلیون بگیرید کافی است معادل بیست میلیون را به دلار بگیرید! یعنی به طرف مقابل بگویید که این ده میلیون تومان را به بیست هزار دلار به تو می‌فروشم که بعد از یکسال به من بدهی.

* نصف خمس یعنی ده درصد سود سالانهٔ ملت باید بین سادات فقیر که تعداد بسیار کمی از فقرا را تشکیل می‌دهند توزیع شود ولی زکات که میانگینش شش در صد است و فقط از نه جنس گرفته می‌شود باید بین تمام فقرا تقسیم شود!!! تلک اذا قسمة ضیزی! آیا این تقسیم ظالمانه نیست؟

غرابت این حکم وقتی به اوج می‌رسد که به خاطر آوریم که در زمان پیامبر، تعداد سادات (آن هم سادات پدری) بسیار بسیار کم بودند!!!

* اگر کسی اقرار کند که مثلاً خانه یا ماشینی که در اختیار اوست مال حسن است و بعد از چند دقیقه بگوید مال حسن نیست مال حسین است. آن خانه را از او گرفته و به حسن می‌دهند. نیز بهای خانه را از او گرفته و به حسین می‌دهند![4] (در حالی که قطعاً حسن یا حسین مالی که به دست می‌آورند حرام است. بالاخره خانه یا مال حسن است و یا مال حسین. قاضی باید کشف کند که کدام اقرار درست است نه آنکه دو تا بدهی به گردن اقرار کننده بگذارد)

* اگر کسی حیوانی را برباید و بعد از چند روز به صاحبش برگرداند ضامن منافع آن حیوان در آن چند روز است. یعنی اگر آن حیوان در آن چند روز صد هزار تومان برای صاحبش کار می‌کرده، غاصب حیوان باید آن مبلغ را به صاحب حیوان بدهد. اما اگر کسی انسانی را برباید و چند روز در جائی حبس کند و شخص ربوده شده در اثر بی‌کاری صد هزار تومان خسارت ببیند

---

۱. ابن ادریس از فقهایی است که در برابر کسانی که به خبر واحد عمل می‌کنند با شهامت و شجاعت تمام ایستاد و شیوهٔ شیخ را که به مطلق اخبار آحاد عمل می‌کرد تخطئه کرد. او در اول کتاب سرائر ص ۵ بعد از آنکه مخالفت صریح خود را با این اخبار اعلام می‌کند می‌گوید و هل هدم الاسلام الا هی یعنی آیا چیز دیگری غیر از این اخبار، اسلام را منهدم ساخته است؟!!

۲. بر عکس اگر در ظرف بزرگی سگ ادرار کرده باشد و نیم متر آب در آن بریزیم پاک می‌شود و می‌توان آن را خورد! از دیدگاه مشهور چون این آب اوصافش تغییر نکرده پاک است در حالی که عُرف این آب را حاوی ادرار می‌داند. یعنی اگر این مقدار آب را به عده‌ای بدهیم بنوشند عُرف مسامحه نمی‌کند و می‌گوید در هر لیوان از این آب مقداری ادرار بوده و این افراد نباید آن را می‌خوردند!

۳. رجوع کنید به فروعات علم اجمالی در کفایهٔ مرحوم آخوند.

۴. کتاب **الجواهر**، باب الاقرار و همه کتب فقهی شیعه.

رباینده ضامن آن خسارت نیست! در حالی که عرف هیچ تفاوتی بین این دو مورد نمی‌بیند.

* مستحب است دختر را قبل از بلوغ (اتمام نه سال قمری) شوهر داد یعنی توصیه می‌شود دخترِ هشت سال و چند ماهه را شوهر دهند! اگر چه این حکم با واقعیت خارجی سازگار نباشد. دختر هشت ساله، نه در دنیای قدیم و نه در عصر ما جز به عروسک نمی‌اندیشد و اگر او را شوهر دهند بعداً مشکلات زیادی بروز خواهد کرد.

* همین دختر زیر نه سال اگر جرمی مرتکب شود همه قوانین جزایی و کیفری بر او پیاده می‌شود یعنی در صورت دزدی دستش قطع و در صورت ارتکاب زنا به شلاق یا سنگسار محکوم می‌شود! در حالی که همه طبقات اجتماعی در ایران و دنیای امروز، دختر زیر نه سال را طفل می‌دانند.

* با کودک طبق نظر خیلی از فقها می‌توان ازدواج کرد بلکه «تفخیذ رضیعه» هم جایز است! اگر چه در همه دنیا آزار جنسی کودکان جُرم تلقی شود!

* مستحب است زن را در خانه حبس کرد و اجازه نداد جز در موارد ضروری از خانه خارج شود![1]

* زنان یک دنده بیشتر از مردان دارند از این رو اگر کسی خنثی باشد و بخواهند بفهمند مرد است یا زن، می‌توانند از روی شمارش دنده‌ها به این موضوع پی ببرند.[2]

* زنان حق ندارند بیش از وجه و کفین مرد را نگاه کنند. یعنی خانمی که در تاکسی پشت سر راننده نشسته است باید مواظب باشد چشمش به موی راننده نیفتد![3]

* زن باید هر وقت شوهرش تمایل به آمیزش داشت - غیر از ایام عادت - علی رغم عدم آمادگی، بپذیرد. مرد حتی می‌تواند برای این منظور زن را وادار کند نمازش را بشکند. ولی زن حق ندارد در طول سال بیش از سه مرتبه از شوهرش درخواست آمیزش داشته باشد. کیفیت آمیزش نیز در فقه مشخص شده است. شوهر اگر در هر مرتبه از این سه بار، به مدت یک ثانیه، جزئی از آلت را داخل کند و فوراً از زن جدا شود وظیفه‌اش را انجام داده است!

* علی رغم توصیه به استتار برای انجام آمیزش جنسی اگر در حضور دیگران با همسرش آمیزش کند اشکالی ندارد فقط باید مواظب باشد کشف عورت نشود!

* اگر در سانحه رانندگی کسی یا کسانی کشته شوند دیهٔ مقتولین را باید بستگان پدری رانندهٔ ناشی به عهده بگیرند(مثلاً عموی راننده) اگر چه برادر زاده‌اش را تا کنون ندیده باشد!!

* اگر کسی از صاحب حمام یا استخر عمومی اجازه داشته باشد می‌تواند در خزینه یا استخر ادرار کند!!!

* اگر سه مرد عادل یا چهار زن با تقوا از روی انگیزه دینی نزد قاضی بروند و شهادت بدهند که فلان مرد تجاوز به عنف کرده است. هر یک از شهادت دهندگان هشتاد ضربه شلاق می‌خورند و آن مرد مجازات نمی‌شود!

* اگر در یک خانوادهٔ مسیحی یک نفر مسلمان شود شایستهٔ تقدیر و تشویق است ولی اگر در یک خانوادهٔ مسلمان، جوانی تحت تاثیر تبلیغات مسیحیت قرار بگیرد و مسیحی شود باید اعدام شود و توبه‌اش نیز پذیرفته نیست.

* دیه جان انسان با دیهٔ موی سر و صورت او مساوی است یعنی قاتل باید همان مقدار خسارت بدهد که کسی که ریش یا موی سر کسی را از بین برده است!

* اگر صد نفر در کشتن یک نفر شرکت کنند همه آنها را می‌توان کشت.[4] معذلک اگر پدری همه فرزندان و نوه‌های خود را بکشد قصاص نمی‌شود!

* مالک حق دارد در خانه‌اش چاه فاضلاب حفر کند هر چند در اثر آن، چاهِ آبِ شرب همسایه آلوده شود.

شیخ انصاری ره در رسالهٔ لاضرر می‌فرماید نظر مشهور در میان فقهاء جواز تصرف مالک در چنین مواردی است و در رسائل در ذیل این موضوع پس از ذکر نظر فاضل سبزواری ره و صاحب ریاض ره و اعتراض صاحب

---

۱. **عروة الوثقی**، ج ۲، ص ۸۰۱، مسأله ۱۳ از مستحبات نکاح.

۲. امام خمینی، **تحریر الوسیله**، ج ۲، ص ۴۰۰

۳. تحریر الوسیله ج ۲ ص

۴. مرحوم آیة الله خوانساری در جامع المدارک در این مسأله تشکیک کرده است.

مفتاح الکرامه به نظریهٔ آن دو می‌فرماید آنچه که بیشتر با قواعد توافق دارد رعایت حال مالک و تقدیم جانب اوست چراکه ضرر حاصل از تصرف در مالش با ضرر همسایه تعارض پیداکرده و در چنین وضعیتی مرجع عموم قاعدهٔ سلطنت و نفی حرج است یعنی اگر طبق قاعدهٔ لاضرر حکم به عدم جواز تصرف مالک نماییم مالک از این حکم متضرر می‌شود و او نیز مشمول این قاعده است و هنگام تعارض باید به قاعدهٔ سلطنت و یا اصالة الاباحه و یا عموم قاعدهٔ نفی حرج رجوع کرد. بنگرید مسأله‌ای واضح چگونه برای بزرگان ما یک معضل به حساب آمده و چقدر وقت و انرژی آنها را گرفته است. عاقبت هم عموم آنها فتوایی داده‌اند که بر خلاف عقل و وجدان است. هر عاقلی می‌داند که آزادی هر کس در استفاده از اموال خود و مباحات طبیعی مشروط به آن است که به دیگران آسیبی وارد نسازد. از این دست مسائل در کتب درسی ما کم نیست. شیخ انصاری ره در کتاب مکاسب که کتاب درسی حوزه‌های علمیه شیعه است طولانی‌ترین بحث را به معاطاة اختصاص داده است. چند ماه طول می‌کشد تا استاد این بخش را تدریس کند. صورت مسأله این است که آیا اگر خریدار و فروشنده در حین نقل و انتقال کالا و پول، زباناً نگویند «خریدم، فروختم»، آیا چنین معامله‌ای خرید و فروش است یا خرید و فروش نیست بلکه صرفاً آزادند در کالا و پول تصرف کنند! آیا در هیچ نقطه جهان کسی تردید می‌کند که چنین معامله‌ای خرید و فروش باشد؟ آیا در هیچ جای دنیا کسی تردید دارد که می‌تواند قبل از ازدواج همسرش را ببیند که ما راجع به جواز یا عدم جواز نگاه به زن در مجلس خواستگاری بحث کنیم! آیا بحث و گفتگو در اینگونه مسائل اتلاف عمر و انحراف از فطرت نیست؟ آیا قوهٔ عاقله انسان را از اعتدال خارج نمی‌کند؟ آیا آدمی را از واقعیات دور و به عالم هپروت نزدیک نمی‌کند؟ آیا اینگونه بحث‌ها، ذهن نوآموز را ویروسی نمی‌کند؟ میرزای رشتی (ره) چهارده سال دربارهٔ مقدمه واجب بحث کرد پس از آن گفت حال ببینیم که این بحث چه فایده‌ای دارد و بعد از چندی نتیجه گرفت که این بحث فایده‌ای ندارد! مرحوم آقا نجفی قوچانی در کتاب سیاحت شرق می‌نویسد: درس آن مرحوم را اگر چه ندیده بودم لیکن شنیده‌ام که دورهٔ اصول بر حسب تدریس آن مرحوم ششصد سال طول می‌کشیده! (ص۱۸۳-۱۸۴) بحث حقیقت شرعیه و مقدمه واجب نیز با آنکه صدها صفحه را به خود اختصاص داده است به تصریح خود آقایان هیچ نتیجهٔ فقهی ندارد. مرحوم آقای خویی در اجود التقریرات می‌نویسد: ان البحث فی هذه المسألة لایترتب علیه ثمرة اصلاً (ج ۱، ص ۳۳) و در بحث مقدمه واجب می‌نویسد: انه لایترتب ثمرة مهمة علی البحث عن وجوب مقدمة الواجب (ج ۱، ص ۲۴۳).

یکی دیگر از شگفتی‌های کتابهای فقهی و درسیِ حوزه، مثال‌های کاملاً غیر واقعی آنهاست. شخصی عبد حبشی فروخته و به جای آن به مشتری اُلاغ وحشی تحویل داده است. این مثال یادآور آپارتاید است! دو نفر شلوار مشترکی دارند و در آن آثار جنابت می‌بینند کدامیک باید غسل کند؟! شخصی نذر کرده است که با یکی از دو همسرش جماع کند و با یکی از آنها دیگر جماع نکند. شک دارد و نمی‌داند جماع کردن مربوط به زن اول است یا زن دوم! وظیفه‌اش چیست؟ شخصی می‌داند یا این ظرف یا ظرفی که دردست سلطان هند است نجس است وظیفه‌اش نسبت به این ظرف چیست؟ زنی در هنگام عقد با شوهرش شرط می‌کند که همیشه حلیم بخورد!

حکم ارث انسان دو سر، اجداد ثمانیه، ازدواج با زن جِنّی!!! و ارتباط جنسی با طفل شیرخوار نیز از دید تیزبین فقیهان ما مخفی نمانده و راجع به آن بحث کرده‌اند.

درس و تدریس چنین متونی همیشه انسان را در عالم ذهن نگه داشته و از واقعیات دور می‌کند و شاید به همین دلیل است که در خیلی موارد امور غیر واقعی را واقعی پنداشته‌اند برای مثال در بسیاری از مواردی که فهم متعارف بشری برای چیزی در کلام گوینده، خصوصیت قائل نیست آنهااحتمال خصوصیت می‌دهند از این رو احتکار را منحصر به همان چند مورد مصرّح در حدیث می‌دانند و اگر کسی دارو یا لاستیک را احتکار کند می‌گویند دلیلی بر حرمت نداریم. یا چیزهایی که زکات در آنها واجب است فقط نه چیز است چون غیر از این نه چیز در حدیث ذکر نشده است، بنابر این ثروتمندانی که از هکتارها زمین، برنج، پنبه، نیشکر، قهوه، کائوچو برداشت می‌کنند از

پرداخت زکات معافند! یا در مورد کشیدن آب از چاهی که حیوانی در آن افتاده، چون در حدیث است که باید مردی، چهل دلو آب از چاه بکشد گفته‌اند حتماً باید مرد باشد، زن کافی نیست! یا اگر در حدیث آمده است که مجرای ادرار را دو مرتبه آب بکشید می‌گویند دو مرتبه خصوصیت دارد بنابر این اگر یک بشکه آب را کسی یک مرتبه مصرف کند کافی نیست! یا اگر در حدیث است که فلان مجرم را با شمشیر بکشید، می‌گویند حتماً باید با شمشیر باشد! یا اگر در حدیث آمده است که قربانی حج را با آلت آهنی ذبح کنید، می‌گویند چاقوی استیل کافی نیست. به همین جهت حجاج عزا می‌گیرند که چاقوی آهنی از کجا پیدا کنند! یا در بحث مضاربه اگر درهم و دینار مطرح است، بعضی فقیهان می‌گویند با پول امروزی مضاربه نمی‌توان انجام داد. یا اگر گفته‌اند یک لکه خون در بدن یا لباس بخشوده است این منحصر به خون است خونابه چنین حکمی ندارد! یا اگر در حدیث آمده است که اگر کسی با لفظ «للّه علیّ» سوگند خورد نباید سوگندش را بشکند، فقط همین لفظ تکلیف‌آور است. بنابر این اگر کسی با ساختارهای رایج در محیط خود، سوگندهای شداد و غلاظی یاد کند یا ترجمه «لله علی» را بر زبان آورد سوگندش اعتباری ندارد. صدها مثال از این دست می‌توان ارائه کرد که فهم عرفی خصوصیتی برای موارد مصرّح در حدیث نمی‌بیند ولی ذهن فاصله پیدا کرده از فهم عرفی، جرأت نمی‌کند الغای خصوصیت نماید. برعکس در بسیاری از مواردی که نباید اطلاق‌گیری کرد به راحتی حکم را به همه موارد و زمانها تعمیم می‌دهند و چه مصیبت‌ها که از این اطلاق و تعمیم‌ها به بار می‌آید.

یکی دیگر از محصولات این نظام آموزشی و خصوصیت دیدن در شکل و قالب‌ها، مقابله با هرگونه تحولات دنیای جدید است. بدنهٔ روحانیت بسیار محافظه‌کار و از نوگرائی شدیداً پرهیز داشت و اگر گاهی در بین روحانیت افراد روشن‌فکری مثل آیة الله بروجردی وجود داشت که در صدد اعزام طلاب به خارج برای فراگیری زبان انگلیسی بود ولی جوّ غالب به آنها اجازهٔ مانور نمی‌داد. زمانی بود که علمای دین با چاپ کتاب مخالفت می‌کردند و معتقد بودند کتاب باید به طور دستی استنساخ شود. با مدرسه رفتن دختران مخالفت می‌کردند. قبل از آن با نظام آموزشی جدید حتی برای پسران نیز مخالف بودند. با شرکت زنان در انتخابات و نیز نماینده شدن زنان مخالفت می‌کردند. با رانندگی زنان مخالفت می‌کردند. با بلندگو مخالف بودند. با محضر و دفاتر ثبت مخالف بودند. با کالبد شکافی مخالف بودند. با خدمت سربازی مخالف بودند. با شناسنامه گرفتن مخالف بودند. با لوله‌کشی آب و دوش حمام مخالف بودند. با اصلاح سر و زلف گذاشتن مخالف بودند. با کت و شلوار مخالفت می‌کردند. با کراوات و پاپیون مخالف بودند. با تنظیم خانواده و تحدید موالید مخالف بودند. با دادگاه خانواده مخالف بودند. با قاشق و چنگال مخالف بودند. با عقب و جلو کشیدن ساعت مخالف بودند. با رادیو و تلویزیون در گذشته و ویدیو و ماهواره در زمان ما مخالفند! بسیاری از علما با تعلیم و تعلم فلسفه مخالف بودند[1].

در مورد شرکت زنان در انتخابات به سند تاریخی ذیل توجه کنید.

در سال ۱۳۴۲ جمعی از مراجع تقلید اعلامیه‌ای صادر کردند که قسمتی از آن را عیناً نقل می‌کنیم: «... روحانیت ملاحظه می‌کند که دولت مذهب رسمی کشور را ملعبه خود قرار داده و در کنفرانس‌ها اجازه می‌دهد که گفته شود قدمهایی برای تساوی حقوق زن و مرد برداشته شده، در صورتی که هر کس به تساوی حقوق زن در ارث و طلاق و مثل اینها که جزء احکام ضروری اسلام است معتقد باشد و لغو نماید اسلام تکلیفش را تعیین کرده است.

روحانیون تمام این پیشامدها را که اکنون می‌بینید و بعد خواهید دید پیش‌بینی کرده بودند و با صراحت در

---

۱ - آقا نجفی قوچانی در خاطراتش می‌نویسد «در مشهد شرح مطالع و شرح تجرید را در پنهانی خواندیم چرا که علما و طلاب مشهد غالباً مقدس بودند. کتب معقول را مطلقاً از کتب ضلال می‌دانستند و اگر کتاب مثنوی را در حجره کسی می‌دیدند با او رفت و آمد نمی‌کردند که کافر است. خود کتابها را نجس می‌دانستند و با دست مس به جلد نمی‌کردند و لو خشک بود که از جلد سگ و خوک نجس‌تر می‌دانستند...» (سیاحت شرق یا زندگی‌نامه آقا نجفی قوچانی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲، ص ۷۲)

امام خمینی نیز به دلیل تدریس فلسفه نزد مقدسان قم محکوم به کفر بود تا آنجا که کوزه‌ای را که فرزندش مصطفی از آن آب نوشیده بود نجس می‌دانستند.

اعلامیه‌های دو سه ماه قبل ذکر نموده‌اند و حالا نیز خطرهای بالاتر و بیشتری را اعلام می‌کنند و از عواقب امر این جهتهای خلاف شرع و قانون اساسی بر این مملکت و استقلال و اقتصاد و تمام حیثیات آن می‌ترسند و وظیفه خطیر خود را در این شرائط که همه ملت می‌دانند و می‌بینند ادا می‌کنند و با صراحت می‌گویند تصویبنامه اخیر دولت راجع به شرکت نسوان در انتخابات از نظر شرع بی اعتبار و از نظر قانون اساسی لغو است...»[1]

کسی باور نمی‌کند که این اعلامیه به امضای شخصیت‌هائی رسیده باشد که بعد از کمتر از دو دهه از شرکت زنان در انتخابات دفاع کنند! آری این اعلامیه را آیات عظام مرتضی حسینی لنگرودی، احمد حسینی زنجانی، محمد حسین طباطبائی، محمد موسوی یزدی، محمد رضا گلپایگانی، کاظم شریعتمداری، هاشم آملی، مرتضی حائری و امام خمینی امضاء کرده‌اند[2].

البته بعضی از مراجع تقلید بعد از انقلاب هم بر مواضع سابقشان پای می‌فشردند. در اوائل افتتاح مجلس شورای اسلامی وقتی برای نخستین بار یک نماینده زن در مجلس سخنانی ایراد کرد و از تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد آیة الله گلپایگانی در اعتراض به این امر در درس خارج خود به شدت گریست و گفت چطور مسئولان نظام اجازه می‌دهند یک زن در مجلس سخنرانی کند و صدایش از تلویزیون پخش شود!!!

دقت در اطلاعیه فوق نکات فراوانی را به ذهن می‌آورد. اولاً آقایان از دولت آن دوره انتظار دارند اجازه ندهد در کنفرانس‌ها حتی گفته شود قدمهائی برای تساوی حقوق زن و مرد برداشته شده است! و این در عصری که گفتگو از هر عقیده و دیدگاهی بلا مانع است واقعاً عجیب است[3]. ثانیاً اقدام برای تساوی حقوق زنان به منزله ملعبه قرار دادن مذهب رسمی نیست. غیر از ارث و طلاق، موارد زیادی است که زنان از حقوق مساوی با مردان برخوردار نبودند و شرع با تساوی حقوق آنها مغایر نیست مثل تساوی در امکانات آموزشی و فرصت‌های شغلی. ثالثاً امضا کنندگان این اطلاعیه می‌گویند ما تمام این پیشامدهائی را که می‌بینید و در آینده خواهید دید پیش‌بینی کرده بودیم. چطور کسانی که تا این حد قدرت پیش‌بینی دارند از پیش‌بینی ادبار مردم نسبت به دین و روحانیت در صورت دولتی شدنِ دین و دخالت مستقیم روحانیت در حکومت، عاجز بودند!

دقت در اینگونه اسناد تاریخی و موضعگیری‌های کاملاً متناقض شخصیت‌هائی که ذره‌ای در صداقت و تقوای آنها تردید نداریم این نکته را تقویت می‌کند که بسیاری از مسائلی که روحانیت نسبت به آنها موضعگیری می‌کند برای خود آنها کاملاً شفاف و منقّح نبوده است. چطور ممکن است شرکت زنان در انتخابات، در سال ۴۲ مغایر با شرع و در سال ۵۸ یک تکلیف الهی باشد!

نمونه دیگر اصل ولایت فقیه است. امام در کتاب «کشف الاسرار» صریحاً موضعی می‌گیرد که با آن کاملاً مغایر است. امام در این کتاب که پس از شهریور ۱۳۲۰ به نگارش آن پرداخته‌اند نوشته‌اند: ما نمی‌گوییم حکومت حتماً باید با فقیه باشد بلکه می‌گوییم حکومت باید با قانون خدایی که صلاح کشور و مردم است اداره شود و این بی نظارت روحانی صورت نمی‌گیرد[4]». کسی که معتقد به ولایت فقیه باشد نباید به حکومت غیر فقیه و نظارت فقیه رضایت بدهد.

نمونه دیگر اعتراض به لایحه موسوم به انجمن‌های ایالتی ولایتی مصوّب ۱۴ مهر ۱۳۴۱ است. سه نکته‌ای که در این لایحه مورد اعتراض علما قرار گرفت الغای شرط ذکوریت و شرط اسلام در منتخبین و منتخبان و کفایت قسم به کتاب آسمانی بود. امام در نامه‌ای به اسد الله علم نخست وزیر وقت می‌نویسد: «...نیز الغای شرط اسلام در انتخاب کننده و انتخاب شونده و تبدیل قسم به قرآن مجید به کتاب آسمانی تخلف از قانون مذکور است و خطرهای بزرگی برای اسلام و استقلال مملکت دارد»[5]. در حالی که بعد از تأسیس جمهوری اسلامی، شرکت اقلیت‌ها در انتخابات را پذیرفتند. منظور از قسم به کتاب آسمانی نیز این نبود که هر کس به مطلق کتاب آسمانی قسم بخورد. مقصود این بود که هر کس به کتاب آسمانی خود قسم بخورد، مسلمان به قرآن

---

۱ - بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی، ج ۱، ص ۳۰۰.

۲. **صحیفهٔ امام**، ج ۱ ص ۱۴۸ و ۱۴۹؛ **نهضت امام خمینی**، ج ۱، ص ۲۹۹.

۳ - عجیب‌تر اینکه چهل سال بعد از این تاریخ، دادگستری جمهوری اسلامی در بیانیه‌ای رسمی اعلام می‌کند صِرف گفتگو از مذاکره ایران و امریکا جُرم است!!!

۴ - سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۹۰، به نقل از کشف الاسرار، ص ۲۸۱.

۵ - صحیفه امام، ج ۱، ص ۸۰.

و اهل کتاب نیز به کتاب مقدس خودشان. همان چیزی که اینک در جمهوری اسلامی عمل می‌شود. از آن جایی که قانون اساسی برای تمامِ ایرانیان نوشته شده بود. در متمم آن سعی کردند طوری تنظیم شود که گرایش‌های فرقه‌ای در آن برجسته نباشد. لذا شرطِ اسلام را در منتخِب و منتخَب حذف کردند تا همه اقلیت‌ها بتوانند در انتخابات شرکت کنند. در جمهوری اسلامی نیز عملاً شرط اسلام حذف شده است یعنی اقلیت‌ها هم می‌توانند شرکت کنند و به نمایندگان خود رأی بدهند.

ملاحظه می‌کنید اگر کمی با خوشبینی و حمل به صحت به لایحه نگاه می‌کردند جای آن همه اعتراض نبود.

نمونه دیگر بحث انفال است. در تحریر الوسیله فرموده‌اند: «ظاهر این است که جمیع انفال در زمان غیبت، برای شیعه، مباح است و احکام ملک بر آن جاری است...»[1].

در جای دیگر، معادن و حتی نفت را به وسیله احیا و حیازت، قابل ملکیت شخصی می‌دانند[2]. در بحث دیگر می‌گویند معادن استخراج شده چه در ملک شخصی و چه در زمین مباح، از آن صاحب زمین یا کسی است که آن را استخراج کرده است فقط باید خمس آن ادا شود[3]. معذلک بعد از انقلاب کاملاً نظرشان تغییر کرد و گفتند معادن ملی است و از قابلیت برای تملک شخصی خارج است و نسلهای آینده هم در آن سهم دارند. امام در نامه‌ای که به فقهای شورای نگهبان نوشتند تصریح کردند که معادن حتی اگر در حدود املاک شخصی باشند چون ملی هستند و متعلق به ملتهای حال و آینده که در طول زمان موجود می‌گردند، از تبعیت املاک شخصیه خارجند.[4]

نمونه دیگر مخالفت با قانون حمایت خانواده مصوّب نیمه بهمن ۱۳۵۳ است. در ماده ۸ آن آمده است که زن یا مرد در چهارده مورد می توانند از دادگاه تقاضای صدور گواهی عدم امکان سازش نموده و دادگاه در صورت احراز آن موارد، گواهی عدم امکان سازش صادر خواهد کرد.

امام خمینی آن قدر برآشفتند که در رساله‌اشان نوشتند:

«قانونی که اخیراً به اسم قانون خانواده به امر عمال اجانب برای هدم احکام اسلام و بر هم زدن کانون خانواده مسلمانان از مجلسین غیر قانونی و شرعی رژیم طاغوت گذشته است بر خلاف احکام اسلام بوده و امر کننده و رأی دهندگان از نظر شرع و قانون مجرم هستند و زنهایی که به امر محکمه طلاق داده می‌شوند طلاق آنها باطل است و زنهای شوهرداری هستند که اگر شوهر کنند زناکارند وکسی که دانسته آنها را بگیرد زناکار است و مستحق حد شرعی، و اولادهای آنها اولاد غیر شرعی و ارث نمی‌برند و سایر احکام اولاد زنا بر آنهاجاری است چه محکمه مستقیماً طلاق بدهد یا امر کند طلاق بدهند و شوهر را الزام کنند به طلاق»[5].

کسی که قانون مزبور و آن موارد چهارده‌گانه را مطالعه کند خواهد دید که تنظیم‌کنندگان آن چقدر دقیق و حساب شده عمل کرده و تا چه مقدار جانب احتیاط و حقوق زوجین را مراعات کرده‌اند و تلاش کرده‌اند حتی الامکان کانون خانواده را از آسیب‌های احتمالی حفظ کنند. چیزی که اصلاً احتمالش به ذهن نمی‌آید این است که عده‌ای از اجانب به قصد توطئه و بر هم زدن کانون زندگی مسلمین چنین قانونی را طراحی کرده باشند! گواه بر این مطلب اینکه بعد از تأسیس جمهوری اسلامی همان قانون با مقداری حک و اصلاح مورد تأیید مجلس شورای اسلامی قرار گرفت بلکه موارد دیگری نیز به آن چهارده مورد اضافه شد و قانون فعلی بسی گسترده‌تر از قانون مصوب سال ۱۳۵۳ است. یک بار دیگر فتوای امام را در مخالفت با قانون خانواده بخوانید. آیا احتمال نمی‌دهید این تلقی که حکومت غیرمعصوم، حکومت طاغوت است و باید با آن معارضه کرد و نیز بدبینی افراطی به همه اقدامات دولت سابق و توهّم توطئه در اموری که چه بسا با نهایت دلسوزی و درایت صورت می‌گرفت، امام را به مخالفت‌های حاد سیاسی سوق داده باشد؟ آیا بهتر نبود امام و سایر علما، ضمن تأیید اصولی آن مصوبه می‌گفتند غیر از مادهٔ ۸ و ۱۲ که نیازمند ترمیم و اضافهٔ قید «در صورتی که زندگی را غیر قابل تحمل کند» است، بقیه مواد کاملاً منطبق بر ضوابط فقه شیعه است. آیا امام علی(ع) در دوران انزوا، با خلفای وقت معارضه می‌کرد؟ همین بدبینی سبب آن بود که امام همه اقدامات رژیم

---

۱ - تحریر الوسیله، چاپ جامعه مدرسین، ج ۱، ص ۳۳۸.
۲ - تحری الوسیله، ج ۲، ص ۱۹۵.
۳ - تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۲۳.
۴ - صحیفهٔ امام، ج ۲۰، ص ۴۰۲.
۵ - توضیح المسائل، مسألهٔ ۲۸۳۶.

سابق را خیانت و دخالت اجانب بدانَد. امام درباره شاه گفته بود: «خیانت شاه همان که به دستور اربابان خارجی‌اش زیر ورقهٔ اعلامیه ۳۲ ماده‌ای حقوق بشر را امضاء کرد». در حالی که به جز یکی دو مورد، مواد سی‌گانه اعلامیه حقوق بشر منطبق با موازین اسلامی است و نمی‌توان ثابت کرد که شاه به قصد خیانت به ملت و به دستور اربابانش اعلامیه را امضاء کرده است.

به هر حال برای مردم سؤال است که چطور شرکت در انتخابات و نمایندگی زنان در یک دوره حرام و بعد از چندی حلال می‌شود. چطور تحدید موالید در رژیم سابق مغایر با شرع و در رژیم فعلی موافق با شرع است! چطور موسیقی حتی در حد فعلی آن هم، قبلاً حرام بود و اینک حلال است؟ چطور قانون خانواده در رژیم سابق حرام و همان قانون در رژیم اسلامی نافذ شمرده می‌شود؟ چه بسا کسی بگوید مخالفت‌های علما و حضرت امام صرفاً تاکتیکی برای مبارزه با دولت طاغوت بود نه آنکه خود این امور واقعاً حرام باشد. ولی آیا چنین احتمالی با لحن بیانات آنها سازگار است؟ عبارت بالا صریحاً می‌گوید طلاقی که به امر محکمه باشد باطل است چرا که در فقه ثابت است که «الطلاق بید من اخذ بالساق»!

با این همه باید صداقت و شهامت امام را ستود که بعد از تغییر دیدگاه، بر موضع سابقش پای نمی‌فشرد و حتی از اقرار به اشتباه نیز بیم نداشت و صریحاً از مردم عذرخواهی می‌کرد. خیانت بزرگ آن است که انسان بعد از آن که بر همه ثابت شد که راه و روشش خطاست باز ملتی را به مسلخ ببرد تا اقرار به اشتباه نکند!

به دنباله مطلب بر می‌گردیم.

* غیبت سنیان جایز است و بدگویی از آنها از بالاترین عبادات است.[1] (جالب اینکه در صحنهٔ سیاست شعار وحدت می‌دهیم و در کتب درسی آبرویشان را مباح می‌دانیم. طنزآمیزتر اینکه در کتاب لمعه که از کتب درسی حوزه است توصیه شده است که اگر بر سنی نماز میت می‌خوانید در تکبیر چهارم او را لعنت کنید!!!)

* غیر مسلمانان حق ندارند در جزیرة العرب سکونت اختیار کنند[2].

* جان و مال و ناموس کافران حرمت ندارد و دشنام‌گویی به آنها جایز است.[3]

* در جنگ با کفار می‌توان برای کسب پیروزی در آب و هوا سم ریخت.[4] (یعنی اگر پیروزی در گرو استفاده از سلاح‌های میکروبی و شیمیایی باشد کاربرد آنها مانعی ندارد)

* کفار غیر اهل کتاب را اگر مسلمان نشوند باید کشت!!

* اقلیت اهل کتاب که در کشور اسلامی زندگی می‌کنند باید جزیه بدهند و خوب است دولت همواره آنها را در فشار قرار دهد[5]. نه تنها حق ساختن کلیسا و کنیسه ندارند بلکه نباید ساختمان‌هایشان بلندتر از ساختمان مسلمانان باشد.

(در دنیای امروز که به دلیل گسترش ارتباطات گویی همه مردم در یک خانه زندگی می‌کنند و شدیداً به تفاهم و زندگی مسالمت‌آمیز نیازمندند، این احکام خیلی عجیب و غریب است و عجیب‌تر اصرار بر حقانیت این گونه احکام. مردم دنیا اگر بدانند ما معتقدیم که اگر روزی قدرت پیدا کنیم چند میلیارد جمعیت دنیا را قتل عام می‌کنیم وجود ما را تهدیدی برای امنیت جهانی خواهند دانست! **وجودک ذنب لایقاس به ذنب**).

به دلیل حذف عقلانیت و عمل به خبر واحد، در مجامع روایی ما احادیثی راه یافته است که گاه در حیرت و تعجب، ساعتها

---

۱. شیخ حسن نجفی، جواهر الکلام ج ۲۲ ص ۶۲.

۲ - جواهر، ج ۲۱، ص ۲۸۹. مسالک الافهام، ج ۱، ص ۱۲۴. تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۴۴۵. المبسوط، ج ۲، ص ۴۷. شرایع، ج ، ص ۹۴.

۳. آیا صاحب **جواهر** این آیات قرآن را ندیده بود که ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدواً بغیر علم (انعام/۱۰۸) و قولوا للناس حسناً (بقره/ ۸۳) . قال ا راغب انت عن الهتی یا ابراهیم لئن لم تنته لارجمنک و اهجرنی ملیاً قال سلام علیک ساستغفر لک ربی (مریم/۴۷) ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن (نحل/۱۲۵). و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه و قالوا لنا اعمالنا و لکم اعمالکم سلام علیکم لانبتغی الجاهلین (قصص/ ۵۵). و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً (فرقان/ ۶۳). و قل لعبادی یقولوا التی هی احسن (اسراء/ ۵۳). و اذا مروا باللغو مروا کراماً (فرقان/ ۷۲). و یدرؤن بالحسنة السیئة (رعد/ ۲۲) ادفع بالتی هی احسن السیئة فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم (فصلت/۳۴). ادفع بالتی هی احسن السیئة (مؤمنون/۹۶). آری او و دیگر فقهای اخباری این آیات را دیده‌اند ولی مشکل اینجاست که معتقدند آیات را باید روایات معنا کنند و چون فلان روایت به ما اجازه می‌دهد که از کافران و سنیان بدگویی کنیم پس این آیات شامل آن موارد نمی‌شود. در حالی که ائمه اطهار بارها گفته‌اند قرآن ثقل اکبر است، قرآن ثقل اعظم است. روایات را باید عرض بر قرآن کنید هر روایتی که با قرآن همخوان نباشد گفته ما نیست!!

۴. شرایع الاسلام ج ۱، ص ۲۳۶، دار الهدی للطباعة و النشر.

۵. و یستحب ان یضطر الی اضیق الطرق. شرایع الاسلام ج اول احکام اهل ذمة.

مبهوت می‌مانیم که خدایا چگونه بزرگان ما به خود اجازه داده‌اند این حرفها را به امامان نسبت دهند. ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

* پیامبر اکرم شبی در ظرف آب ادرار کرد و صبح به کنیز گفت که آن را دور بریز. کنیز گفت تشنه بودم آن را نوشیدم. پیامبر به شدت خندید و گفت دیگر به شکم درد مبتلا نخواهی شد.

آیا پیامبری که مظهر ادب و نظافت و بهداشت و اخلاقِ نیکو بود ممکن است در ظرف آب، ادرار کند و سپس آن را در دسترس دیگران قرار دهد و وقتی مطّلع شود که کسی آن را به اشتباه خورده است به جای آنکه اظهار تأسف کند به شدت بخندد!!!

* اشخاص اصلع که موی جلو سرشان ریخته است مردمانی صالحند به طوری که در بین چهل نفر از آنها یک انسان بد پیدا نمی‌شود و کسانی که کوسج‌اند اشخاص بدی هستند به طوری که در بین چهل کوسج، یک مرد صالح پیدا نمی‌شود. اصلع بدکار بهتر از کوسج صالح است!!!

* شیطانی در محل ولادت هر نوزاد حاضر است. اگر خدا بداند او از شیعیان ماست شیطان را از او دور می‌کند و الا شیطان در مقعد یا فرج او انگشت می‌کند و آن نوزاد وقتی بزرگ شد به مرض اُبنه مبتلا می‌شود و اگر دختر باشد فاحشه خواهد شد و در اثر همان انگشت است که نوزاد وقتی به دنیا می‌آید گریه می‌کند!!!

* عقل چهل معلم به اندازهٔ عقل یک بافنده است و عقل بافنده به اندازه عقل یک زن است و زن هم هیچ عقل ندارد!!!

* از شیر و ادرار دختر شیرخواره باید اجتناب کرد زیرا از مثانه مادر خارج می‌شود اما از شیر و ادرار پسر شیرخوار اجتناب لازم نیست زیرا از بازوان و شانه‌های مادر خارج می‌شود!!![1]

* زنی به پیامبر اکرم گفت آیا من و شوهرم بر یکدیگر حقوق یکسان داریم؟ پیامبر در پاسخ گفت خیر! در برابر صد حق شوهر، زن حتی یک حق نیز ندارد! این حدیث را باور کنیم یا آیهٔ ۲۲۸ سورهٔ بقره را که می‌فرماید زن و مرد حقوق یکسان بر یکدیگر دارند...

* حضرت فاطمه دامن خود را از بی عفتی حفظ کرد خدا هم در عوض، نسل او را از آتش جهنم معاف نمود!

حفظ کردن خود از زنا یک وظیفه است که عموم زنان مسلمان به سهولت آن را مراعات می‌کنند. آیا خداوند در برابر چنین وظیفه‌ای به جای آنکه به خود او پاداش دهد نسل او یعنی سادات را از جهنم معاف می‌کند؟ این ادعا چه فرقی با ادعای مسیحیان در باب مصلوب شدن عیسی دارد؟

* علامه حلی در وصیت‌نامه‌اش به فرزندش این حدیث را از پیامبر نقل کرده است که چهار طائفه را پیامبر شفاعت می‌کند اگر چه به اندازه تمام روی زمین گناه داشته باشند. اول کسی که سادات را گرامی بدارد. دوم کسی که اوامر آنها را اجرا کند. سوم کسی که آنها را کمک کند و چهارم کسی که آنها را دوست بدارد.

غیر از مغایرت با قرآن و رکاکت ادبی، این حدیث به کسی نسبت داده می‌شود که بارها می‌گفت قرشی بر حبشی امتیازی ندارد. امتیاز فقط به تقواست!

* امام صادق(ع) سوگند خورد که از شیعیان حتی یک نفر نیز به جهنم نخواهد رفت!(در تعارض صریح با صدها آیهٔ قرآن نظیر لیس بامانیکم و لا امانی اهل الکتاب من یعمل سوء یجز به...)

* امام صادق فرمود به خدا قسم حتی یک نفر از شیعیان به جنهم نخواهد رفت. چون خدا در قرآن می‌گوید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه منکم انس و لا جان. شخصی گفت در قرآن این آیه بدون منکم است امام فرمود آری ولی آیه با منکم نازل شد و فلان شخص آیه را تحریف و منکم را از آن حذف کرد!

شگفتا خداوند در صدها آیه مؤکداً تصریح می‌کند که هیچ چیز جز عمل، انسان را نجات نمی‌دهد و هر کس ذره‌ای گناه مرتکب شود اگر توبه نکند، جزایش را خواهد دید و ما به دلیل خود خواهی و تن‌پروری به چنین اخبار مجعولی دل خوش می‌کنیم و حاضریم قرآن را تحریف کنیم تا برای شیعه مقام و موقعیت درست کنیم.

---

۱. **وسائل الشیعه**، ج ۲، باب ۳۱ من النجاسات، ح ۴.

* هر کس مریض شود یا مشکلی پیدا کند و قل هو الله نخواند و در اثر آن بیماری یا گرفتاری، از دنیا برود رهسپار دوزخ خواهد شد!

* کسی از پیامبر اکرم پرسید آیا حق دارم به مو و مچ دست خواهرم نگاه کنم پیامبر گفت نه می‌ترسم به او تجاوز کنی!

این حدیث در تعارض آشکار با آیه ۳۱ سورهٔ نور است که اجازه می‌دهد زنان در برابر برادران و دیگر محارمشان آزاد باشند.

* یهودیان وقتی قطره‌ای ادرار به بدنشان اصابت می‌کرد گوشت آن قسمت از بدنشان را با قیچی می‌بریدند ولی خدا از شما مسلمانان چنین تکلیفی نخواسته است و آب را پاک کننده قرار داده است.

آیا ممکن است خدا از یهود بخواهد گوشت بدنشان را با قیچی ببُرند. آیا با این کار نجاست برطرف می‌شود یا زیاد می‌شود؟ آیا مقطوع النسل نمی‌شوند!!!

* دیهٔ بیضه چپ بیشتر از بیضهٔ راست است چون نطفه در آن تولید می‌شود.

* هر مسلمانی یک انار بخورد چهل روز شیطان از او دور می‌شود و اگر سه عدد انار بخورد یک سال شیطان از او دور می‌شود و چنین کسی گناه نخواهد کرد و بهشتی خواهد شد![1]

* هر کس یک قاچ خربزه بخورد هفتاد هزار حسنه در نامه عملش ثبت و هفتاد هزار گناه از نامهٔ عملش محو خواهد شد! (یعنی بهتر است به جای جهاد و شهادت به جالیز خربزه پناه ببریم. چون جهاد و مبارزه جدای از تلاش و زحمت باید برای رضای خدا باشد و تضمینی نیست که مورد قبول خدا واقع شود ولی ثواب خربزه قید و شرطی هم ندارد.)

* انسان موحّد هر عمل زشتی داشته باشد جهنم نخواهد رفت!

* هر کس در حرم دفن شود روز قیامت ترس و نگرانی نخواهد داشت هر چند آدم فاسق و فاجری باشد!

* خدا دو شهر دارد یکی در مشرق به نام جابلقا و دیگری در مغرب به نام جابلسا. هر یک دارای دیواری از آهن است و هر دیواری دارای هزار هزار در است و در آن شهرها به هفتاد هزار هزار زبان تکلم می‌شود و امام همه آن زبانها را می‌داند و بر همه ساکنان آنها حجت است. ساکنان آنا شهرها نه کاری دارند و نه حرفی جز ولایت ما و نفرین بر آن دو نفر!

* چون خورشید غروب می‌کند می‌رود به آسمانها و از آسمانی به آسمانی بالا می‌رود تا برسد به زیر عرش و در آنجا به سجده می‌افتد و می‌گوید پروردگارا از کجا امر می‌کنی طلوع کنم از مغرب یا مشرق. سپس جبرائیل برای او حلّه‌ای از نور عرش که بلندی و کوتاهی آن به اندازه ساعتهای روز است و خورشید آن را می‌پوشد همانطور که شما جامه خود را می‌پوشید و از آسمانها بر می‌گردد تا طلوع کند!

* چون گناه بندگان زیاد شود و خدا بخواهد آنها را عقاب کند به ملک موکل بر فلک خورشید امر می‌کند که فلک خورشید یا ماه را در دریایی که فلک در آن می‌چرخد فرو ببرد. و ملک آن را به اندازه‌ای که خدا می‌خواهد بندگانش را بترساند در دریا فرو می‌برد و هر وقت بخواهد باز امر می‌کند که آن فلک را به مجرای خود برگرداند. و نمی‌ترسد از این(خسوف و کسوف) مگر کسی که از شیعیان ما نباشد!

* چون خدا ماه را آفرید روی آن نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علیّ امیرالمؤمنین و سیاهی‌ای که شما در ماه می‌بینید اثر همان نوشته است!

* روز جمعه کوتاه‌تر از روزهای دیگر است زیرا در روزهای دیگر خدا ارواح مشرکان را زیر چشمه خورشید نگه می‌دارد و ساعتی خورشید را نگه می‌دارد تا آنها عذاب شوند ولی در روز جمعه خدا عذاب را از مشرکان بر می‌دارد و چون خورشید توقف ندارد روز جمعه کوتاهتر است[2].

* علت سردی و گرمی هوا از ستاره مریخ و زحل است و هر وقت مریخ بالا رود و زحل پایین بیاید هوا گرم می‌شود و چون مریخ پایین بیاید و زحل بالا برود هوا سرد می‌شود.

* ستاره مشتری به صورت مردی به زمین آمد و علم نجوم را به مردی از اهل هند آموخت.

---

۱. کافی، ج ۶، ص ۳۵۳.   ۲. بحار، ج ۵۵ ص ۱۴۳ و ۱۶۶ و ۱۷۲.

* ستاره زهره زن بدکاره‌ای بود که هاروت و ماروت را فریب داد و دعایی از آنها آموخت و خواند و به آسمان رفت. ستاره سهیل مردی بود عشّار از اهل بلخ همان دعا را از عابدی یاد گرفت خواند و به آسمان رفت.

* رعد صدای ملکی است بزرگتر از مگس و کوچکتر از زنبور و برق هم تازیانه ملک است.

* باران از زیر عرش می‌بارد و از آسمانی به آسمانی می‌آید تا برسد به آسمان دنیا و از آنجا می‌آید بر روی ابر و ابر هم آن را می‌بارد در جائی که خدا بخواهد.

* باد در زیر رکن شامی کعبه حبس است و نشانش هم این است که تو می‌بینی که این رکن در شب و روز و زمستان و تابستان در حرکت است!!!

* ماورای این خورشید، چهل خورشید دیگر است که فاصله هر یک از دیگری چهل سال راه است. در آنها خلق زیادی زندگی می‌کنند که از آفرینش آدم بی‌اطلاعند. ماورای کره ماه نیز چهل ماه وجود دارد که فاصله هر کدام از دیگری چهل روز راه است. در آنها نیز خلق زیادی زندگی می‌کنند که از آفرینش آدم بی‌اطلاعند. معذلک همه این مخلوقات به طور تمام وقت، عمر و ابوبکر را لعنت می‌کنند! و فرشتگانی بر آنها گمارده شده‌اند که اگر لحظه‌ای از لعن آن دو باز ایستند عذابشان کنند![1]

* خورشید هفت مرتبه با حضرت علی سخن گفت. دفعه اول به او گفت برایم شفاعت کن تا خدا مرا عذاب نکند. دفعه دوم گفت دستور بده تا دشمنانت را بسوزانم چون من آنها را می‌شناسم. دفعه سوم موقعی بود که نماز عصر علی قضا شده بود. حضرت علی به او امر کرد برگردد. او برگشت و علی نمازش را در وقت ادا کرد. در مرتبه چهارم علی به او گفت ای خورشید آیا از من گناهی سراغ داری؟ خورشید در پاسخ گفت به عزت خدایم سوگند که اگر همه مثل تو بودند خدا جهنم را نمی‌آفرید! دفعه پنجم وقتی بود که عده‌ای در زمان خلافت ابوبکر با علی اختلاف داشتند خورشید به زبان آمد و همه قریش شنیدند که گفت حق با علی است و به دست علی است و از آن علی است! دفعه ششم وقتی بود که علی خورشید را صدا زد و خورشید برای او یک سطل آب حیات آورد و علی با آن وضو گرفت! علی از او پرسید تو کیستی؟ گفت من خورشید فروزانم! مرتبه آخر هم هنگام رحلت علی بود که خورشید آمد و با او تجدید عهد کرد.[2]

* وقتی علی در مسجد کوفه مردم را برای جنگ با معاویه تجهیز می‌کرد دو نفر برای نزاع شخصی نزد وی آمدند. صدای یکی از آنها بالا گرفت. حضرت علی با لفظی که برای راندن سگ به کار می‌برند به او گفت چخ! ناگاه سر آن مرد به سر سگ تبدیل شد. آن مرد گریه و زاری کرد و اظهار پشیمانی کرد. اطرافیان از علی خواستند که او را ببخشد و دوباره به صورت اولش در بیاورد. علی چیزی زیر لب گفت و سر آن مرد به حالت اول در آمد! مردم با دیدن این معجزه گفتند یا علی تو که چنین قدرتی داری پس چرا برای جنگ با معاویه این همه خود را زحمت می‌دهی؟ علی در پاسخ گفت به خدا می‌توانم با همین پای کوتاهم از کوفه به سینهٔ معاویه لگد بزنم. اگر بخواهم می‌توانم در یک چشم به هم زدن معاویه را از شام به اینجا بیاورم ولی ما بندگان مطیع خداییم و جز آنچه او بخواهد نمی‌خواهیم.[3]

* راجع به چگونگی جزر و مد در حدیث آمده است که فرشته‌ای به نام رومان که موکّل دریاها است علت جذر و مد است. وقتی پایش را به دریا بگذارد آب بالا می‌آید و چون بیرون بیاورد پایین می‌رود.

* زمین بر پشت ماهی است و ماهی بر آب است و آب بر سنگ است و سنگ بر شاخ گاوی قوی است و گاو بر خاک است. آن ماهی که زمین را نگه می‌دارد به قدرت خود خوشحال شد و خدا ماهی دیگری فرستاد از وجب کوچکتر و از بند انگشت بزرگتر. این ماهی در دماغ ماهی اول رفت و پس از چهل روز بیرون آمد. حال هرگاه این ماهی آن ماهی را ببیند مضطرب می‌شود و زمین هم با او به لرزه می‌افتد(و این است فلسفه زلزله!).

* خدا کوهی آفرید محیط به دنیا(کوه ق) از زبرجد سبز و سبزی آسمان از آن است و خدا خلقی آفریده که بر آنها نماز و زکات و دیگر واجبات را واجب نکرده است و تمام آنها لعنت می‌کنند آن دو نفر را!

* گاوها از وقتی که یهودیان گوساله پرستیدند دیگر از شرم سرشان را بالا نگرفتند!

---

۱ - بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۴۵.

۲ - بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۷۵.

۳ - بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۷۵.

* زنها تا زمان حضرت نوح عادت نمی‌شدند از آن زمان به بعد به خاطر بعضی گناهان، مبتلا به این بلیّه شدند.

* سرخی افق در هنگام غروب خورشید از زمانی به وجود آمد که امام حسین را کشتند!

* انسانها در آغاز خواب نمی‌دیدند و تصور می‌کردند بعد از مرگ نابود می‌شوند؛ خداوند برای آنکه به آنها ثابت کند روحشان بعد از مرگ باقی می‌ماند، خواب را ابداع کرد![1]

(گویا این چهار حدیث اخیر را یک نفر جعل کرده است!)

* وقتی آدم و حوا به زمین آمدند دو پایشان در دو طرف صفا و سرشان پائین‌تر از افق آسمان بود. از گرما شکایت کردند. جبرائیل آدم را فشار داد و قد او را به ۷۰ ذراع به ذراع خود وی تقلیل داد. با حوا نیز چنین کرد و قد او را به ۳۵ ذراع به ذراع خودش رساند![2] (به ذراع عادی قد حضرت آدم ۳۵ متر می‌شود و به ذراع خودش لابد چند صد متر! معلوم نیست از چه تاریخی نسل موجودی با این عرض و طول این قدر آب رفته است)

* روزی مردی شامی با زنش نزد امام حسن آمد و گفت ای فرزند ابو تراب اگر در ادعایتان راستگو هستید کاری کن که من زن شوم و همسرم مرد شود. امام حسن دعائی نامفهوم خواند ناگاه آن دو متوجه شدند که تغییر جنسیت داده‌اند. آن دو رفتند و بعد از مدتی بچه‌دار شدند! سپس دوباره نزد امام حسن آمدند و درخواست کردند به صورت اول برگردند. امام دعا کرد و آنها دوباره تغییر جنسیت دادند![3]

* وقتی علی به دنیا آمد پیامبر وارد خانه ابوطالب شد. علی که نوزادی بیش نبود به پیامبر لبخند زد و گفت سلام بر تو ای رسول خدا سپس آیات اول سورهٔ مؤمنون را تلاوت کرد. رسول خدا نیز به او گفت مؤمنان به سبب تو رستگار خواهند شد و تو امیر آنهائی![4]

یعنی ده سال پیش از آنکه حضرت محمد به نبوت برسد و در غار حراء، قرآن بر او نازل شود، علی در نوزادی قرآن خوانده و از آیات سوره مؤمنون آگاه بود. با آنکه قرآن صراحتاً می‌گوید تلک من انباء الغیب نوحیها الیک ما کنت تعلمها انت و لا قومک من قبل هذا![5]

* علی (ع) گفت من همیشه مظلوم بوده‌ام. در کودکی نیز هرگاه می‌خواستند در چشم برادرم عقیل دوا بریزند می‌گفت تا اول در چشم علی دوا نریزید نمی‌گذارم در چشم من دوا بریزید! و برای راضی شدن او اوّل در دیدگان من دارو می‌ریختند!

مرحوم مجلسی که در جای دیگر بحار[6] می‌گوید عقیل بیست سال بزرگتر از حضرت علی بود، با خود فکر نکرده است که هیچگاه جوانی بیست ساله برای آنکه در چشمانش دارو بریزند چنین بهانه‌ای نمی‌گیرد!

* علی(ع) به سلمان و ابوذر در ضمن حدیث مفصلی فرمود... منم کسی که به فرمان خدا، نوح را در کشتی حفظ کردم. منم کسی که به اذن خدا، حضرت یونس را از شکم ماهی نجات دادم. منم کسی که موسی را از دریا گذراندم. منم کسی که به اذن خدا ابراهیم را از آتش نجات دادم. منم کسی که رودخانه‌ها را روان ساخته و چشمه‌سارها را شکافتم و درختان را نشاندم! منم خضری که با موسی همراه بود. من آموزگار سلیمانم من ذوالقرنینم! من قدرت خدایم!...[7]

اگر این حرفها غلو نباشد پس غلو چیست؟ مرحوم مجلسی که غلو را نکوهش می‌کند این حدیث عجیب و غریب را از کتابی عتیق نقل می‌کند بدون آنکه مؤلف آن را بشناسد و بگوید از چه طریقی به آن دست یافته است. این حدیث در تعارض آشکار با آیات قرآن است:

و ما کنت بجانب الطور اذ نادینا

و ما کنت بجانب الغربی اذ قضینا الی موسی الامر

و ما کنت لدیهم اذ یلقون اقلامهم ایهم یکفل مریم

---

۱. کافی، ج ، ص ان الاحلام لم‌یکن فیما مضی فی اول الخلق
۲. روضهٔ کافی، ص
۳ - الثاقب فی المناقب، ص ۳۱۱.
۴. **بحار**، ج ۳۵ ص ۳۷ و ۳۸.
۵. در رسالهٔ ساختگی مکالمات حسنیة که به همراه حلیة المتقین به چاپ رسیده آمده است که وقتی علی(ع) به دنیا آمد کتاب آدم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن را از اول تا آخر خواند!(**حلیة المتقین، مکالمات حسنیه** ص ۵۰۴، انتشارات مطبوعاتی حسینی ۱۳۶۲).
۶. **بحار**، ج ۴۲، ص ۱۱۰.
۷. **بحار**، ج ۲۶، ص ۱ و ۵ و ۶.

* امام باقر فرمود ما هرگاه مردی را ببینیم می‌فهمیم که مؤمن است یا منافق.

این حدیث در تعارض با آیاتی است که خدا به پیامبر می‌گوید تو منافقانی را که در اطرافت هستند نمی‌شناسی!

و ممن حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم

و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الد الخصام.

* ولد زنا هرگز رستگار نخواهد شد. خدا پدر و مادرش را ممکن است بیامرزد ولی او هرگز بهشت نخواهد رفت بلکه این ناپاکی تا شش نسل او ادامه خواهد داشت.(بنگرید از سویی یک قاچ خربزه خوردن آن همه ثواب دارد ولی از این سو ولد زنا اگر همه عمر نیز خدا را بندگی کند باز راه بهشت بر او بسته است با آنکه هیچ نقشی در گناه پدر و مادرش نداشته است!!!)[1]

و عجیب‌تر نحوهٔ جمع اخبار متعارض مربوط به ولد زنا است مرحوم مجلسی که به حق با تألیف بحارالانوار یادگاری بس عظیم از خود به جای نهاده است، به جای آنکه این روایات را به دلیل مغایرت با قرآن اصلاً نقل نکند و بعد از نقل، لااقل به خاطر تعارض، جانب روایتی را بگیرد که می‌گوید ولد زنا با بقیه مردم فرقی ندارد، می‌گوید برای جمع بین این اخبار به گونه‌ای که مراعات قانون عدالت شده باشد باید بگوییم ولد زنا در جهنم عذاب نمی‌شود و راه بهشت نیز بر او بسته است و آیات فراوان قرآن را که می‌گویند هر کس اهل ایمان و عمل صالح باشد بهشتی است با این اخبار تخصیص می‌زنیم و می‌گوییم آن آیات راجع به ولد زنا نیست!!!

باور کردنی نیست که مرحوم مجلسی چنین آسان آیات قران را با این اخبار مغایر با عقل و منطق و فطرت تخصیص بزند و با این حرف که ولد زنا به جهنم خواهد رفت اما در آنجا عذاب نخواهد شد، تصور کند که قانون عدالت را نیز دقیقاً مراعات کرده است! آیا این عدالت است که کسی را در جهنم جای دهیم و همنشین فرعون و نمرود و دیگر دوزخیان سازیم آنگاه بر او منّت بگذاریم که ما در اینجا تو را به آتش نمی‌سوزانیم و این عین عدالت ماست! آیا این بیچاره حق دارد بگوید خدایا یک عمر تو را عبادت کردم عاقبت نیز در راه تو شهید شدم ولی تو به گناه دیگران مرا به دوزخ آوردی! لااقل اگر می‌خواهی عدالت را مراعات کنی ما را به بهشت ببر ولی از نعمت‌های آن مرا بهره‌مند مکن!

بعید است مرحوم مجلسی به نتیجه سخن خود در اینجا و روایتی که در جلد ۲۴، ص ۳۱۱ نقل کرده است اندیشیده باشد. در آنجا روایتی نقل کرده است با این مضمون که «تمام مردم دنیا بجز شیعیان، حرامزاده و ولد زنا هستند!» با این وضع بهشت در بست از آن شیعیان خواهد بود!

این نمونه‌ای از طرز تفکر محدثان ماست که وقتی می‌خواهند قانون عدالت را مراعات کنند چنین ترهاتی به هم می‌بافند تا چه رسد بخواهند تعبد بورزند و بدون چون و چرا مفاد اخبار آن چنانی را گردن نهند. متأسفانه باید گفت مرحوم مجلسی مجعولات زیادی را در بحار الانوار و دیگر آثارش مثل زادالمعاد، حق الیقین، تحفة الزائر و غیره گرد آورده است. وی کتب و اخباری را که قدماء کلاً، و اکثر متأخرین منکر آن بودند در بحار و کتب دیگرش درج کرده است مثل تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم، و تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری(ع) و کتابی که مؤلفش مجهول است و خود مجلسی آن را عتیق غروی

---

۱. بعضی در دفاع از مجلسی می‌گویند وی خود این روایات را قبول نداشت و صرفاً در صدد حفظ کتبی بود که نسخه‌های نادر آنها در حال اندراس بود. این جواب درست نیست. نگاهی به مقدمهٔ بحار و بحث‌های سندی و دقت فوق العادهٔ مجلسی در توثیق مصادر و مؤلفین، به وضوح نشان می‌دهد که وی با وسواس و احتیاط، روایات را گزینش نموده و نسبت به صحت آنها اطمینان داشته است. در پایان بخش توثیق مصادر این تذکر را می‌دهد که اگر بعضی روایات کتابها را ذکر نکردیم به خاطر آن است که نسخه‌های دیگر آن کتابها که در بلاد مختلف منتشر است، در آن بخش تفاوت داشته است. در علت نقل از کتاب «شهاب الاخبار» قاضی قضاعی می‌گوید این کتاب گرچه از تألیفات اهل سنت است اما بیشتر فقرات آن در کتابها و روایاتی که از طرق شیعه به ما واصل شده موجود است و از این رو عالمان ما به آن اعتماد کرده و آن را شرح کرده‌اند. این توضیحات و نظائر آنها در جای جای بحار نشان می‌دهد که مرحوم مجلسی به همه آنچه نقل کرده است اعتماد داشته است (نگاه کنید به ج ۱ ص ۲۹، ۴۲، ۴۴، ۴۶). در موارد نادری که مجلسی نسبت به صدور حدیثی تردید داشته، تذکر داده است. مثلاً در جلد ۵۷ ص ۳۳۱ حدیث غریبی از کتاب جامع الاخبار نقل می‌کند و سپس می‌نویسد «اوردها صاحب الجامع فاوردتها و لم‌اعتمد عنیها» باز در همان جلد ص ۳۴۱ خبر دیگری از شیخ صدوق نقل نموده و می‌نویسد «الخبر فی غایة الغرابة و لا اعتمد علیه لعدم کونه مأخوذاً من اصل معتبر و ان نسب الی الصدوق ره» این تصریحات نشان می‌دهد به بقیه بحار اعتماد داشته است.

در جلد اول، ص ۳ و ۴ تصریح می‌کند که در تصحیح و تنقیح روایات بحار بسیار زحمت کشیده است:...و اخذت فی البحث عنها و اعطیت النظر فیها حقه و اوفیت التدرّب فیها حظه...فبذلت غایة جهدی فی ترویجها و تصحیحها و تنسیقها و تنقیحها...

نامیده است (چون قدیمی بوده آن را عتیق و چون در نجف پیدا شده آن را غروی نام نهاده و به علت اینکه صفحات اول و آخرش از بین رفته بوده، نام مؤلف و کتاب مجهول است) و کتاب فقه الرضا، خرائج راوندی، و احتجاج طبرسی، که بسیاری از محتویات آنها مغایر با قرآن و عقل است. قرن یازدهم که مجلسی درآن می‌زیسته و دو قرن بعد از آن، عصر ترویج و گردآوری اخبار بی‌اساس و مجرد از قرائن بلکه مغایر با کتاب و سنت و عقل بوده است. همین اخبار مسیر عقائد و جهانبینی شیعه را به کلی تغییر داد به طوری که نجات آن از هرگز ممکن نیست. انتظار می‌رفت مرحوم مجلسی در بحار الانوار نیز مثل مرآة العقول که شرح کافی است به بررسی اسناد روایات می‌پرداخت و تا این حد مسامحه نمی‌کرد.

این بلیه مخصوص علمای اخباری نیست. فیلسوفان و عقلگرایان مسلمان نیز نمی‌توانستند خود را از چنبرهٔ روایات ضد عقل رها کنند یعنی همین که روایاتی به زعم خود صحیح، می‌یافتند عقل خود را تخطئه می‌کردند. به اسفار ملاصدرا بنگرید که زنان را در ردیف چارپایان شمرده و فلسفهٔ آفرینش آنها را صرفاً «نکاح» می‌داند.

حاج ملا هادی سبزواری در حاشیه اسفار می‌گوید «اینکه مؤلف زنان را در سلک حیوانات شمرده است اشاره به این نکته است که زنان به دلیل ضعف قوه عاقله و جمود بر ادراک جزئیات، نزدیک به حیوانات هستند و حقاً نیز چنین است. آنها سرشت حیوانی دارند و خدا برای آنکه مردان از آنها بدشان نیاید و به ازدواج با آنها تمایل پیدا کنند، آنها را به قیافهٔ انسان در آورده است!!!»[1]

فیلسوفان ما با خود نیندیشیدند که اگر مردان نیز در شرائط زندگی زنان قرار گیرند و شب و روز در محیط بسته خانه بسر برند و سوادآموزی نیز برایشان عیب باشد، در بی‌عقلی از زنان سبقت می‌گیرند!

به احادیثی از کتاب کافی توجه کنید:

* «در همان ساعتی که پیامبر از دنیا رفت، الاغش که نامش عفیر بود بی تاب شد و دوان دوان خود را به چاهی رساند و خود را در آن انداخت و مُرد. حضرت علی(ع) فرمودند که این الاغ روزی به پیامبر گفت: پدر و مادرم فدایت! پدرم از پدرش و او نیز از پدرش نقل کرد که در حادثهٔ طوفان نوح در کشتی نوح بود و حضرت نوح دستی به کفل او زد و گفت از نسل تو الاغی به دنیا خواهد آمد که پیامبر خاتم بر آن سوار خواهد شد و من خدا را شکر می‌گویم که همان الاغی هستم که نوح خبر داد»!!![2]

مرحوم کلینی به خود اجازه نمی‌داد در مفاد این حدیث لحظه‌ای درنگ کند. طوفان نوح چند هزار سال قبل از زمان پیامبر اکرم بود نه صدسال قبل از وی چون سه پشت الاغ، چیزی حدود صد سال خواهد شد[3]. ثانیاً اسب و شتر پیامبر نیز از نسل اسب و شتری بودند که در کشتی نوح بودند و این موضوع منحصر به پیامبر نبود بلکه هر کس از حیوانی استفاده کند، از حیوانی استفاده می‌کند که از نسل حیوانات نجات یافته در کشتی نوح بودند. پس در این فضیلت نه الاغ پیامبر خصوصیت داشت و نه خود پیامبر و چنین چیزی اصلاً فضیلت و امتیاز نیست ولی کسانی که در صدد فضیلت سازی برای اهلبیت بودند به هر رطب و یابسی توسل می‌جستند!

* روایت فوق یادآور روایت مضحک دیگری است که مجلسی از کتاب «کشف الیقین» نقل کرده است[4]. در آن روایت آمده است که گرگی خود را به حضرت علی(ع) رساند و گفت من گرگ شریفی هستم. من از شیعیان شما هستم. پدرم به من خبر داد که من از نسل همان گرگی هستم که فرزندان یعقوب آن را صید کرده و نزد یعقوب بردند و گفتند یوسف را این گرگ خورده است!!!

* امام صادق گفت پدرم در حجر اسماعیل نشسته بود و مردی با او سخن می‌گفت. ناگاه مارمولکی را دید که با زبانش صدا در می‌آورد. پدرم به آن مرد گفت می‌دانی چه می‌گوید؟ می‌گوید به خدا قسم اگر عثمان را دشنام دهید من نیز علی را دشنام می‌دهم! آنگاه پدرم فرمود هیچیک از بنی امیه نمی‌میرد مگر آنکه تبدیل به مارمولک می‌شود!![5]

معلوم می‌شود مارمولک عقائد آدمیان و مسائل تاریخی را خوب می‌فهمیده. البته تعجبی ندارد. وقتی الاغ محدّث باشد

---

۱. **الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة**، ج ۷ ص ۱۳۶.
۲. کتاب الحجة ج ۱ ص ۳۴۳
۳. مگرآنکه روایت را مرسل بدانیم!!!
۴. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۳۹.
۵. **روضه کافی**، ج ۲ ص ۳۷ و ۳۸.

مارمولک چرا مورّخ و متکلّم نباشد!

* راوی گوید در مدینه بودم و سقف مسجد نبوی که بر فراز قبر پیامبر قرار داشت ریخته بود و کارگران بالا و پایین می‌رفتند...از امام صادق پرسیدیم آیا بر فراز قبر پیامبر می‌توان رفت؟ امام فرمود من دوست ندارم که هیچیک از شما بالای قبر رود. می‌ترسم کور شود یا پیامبر را در حال نماز و یا با برخی از همسرانش ببیند!![1]

اگر منظور از دیدن پیامبر، دیدن جسم او بود که چنین چیزی ممکن نیست و چناچه مقصود دیدن روح پیامبر باشد، روح که دیدنی نیست!

* امام صادق درباره معراج پیامبر گفت: در سیر آسمانی پیامبر به جائی رسید که جبرائیل به او گفت در اینجا بایست. در مقامی ایستاده‌ای که پای هیچ فرشته و پیامبری به آن نرسیده است. همانا خدای تو در اینجا نماز می‌گذارد! پیامبر پرسید چگونه نماز می‌گذارد؟ جبرائیل گفت خدا می‌گوید سبوح قدوس انأ رب الملائکة و الروح ![2]

* گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از امام جواد(ع) اجازه ورود خواستند. امام به آنها اجازه داد. آنها در یک مجلس سی هزار مسأله پرسیدند و امام که فقط ده سال سن داشت همه آن مسائل را پاسخ داد!

اگر هر پرسش و پاسخ پنج دقیقه طول بکشد آن یک مجلس باید سه ماه و نیم طول کشیده باشد!

* قرآنی که جبرائیل برای محمد(ص) آورد هفده هزار آیه بود![3]

* از امام صادق سؤال شد زمین بر چه چیزی تکیه دارد؟ امام فرمود: زمین بر ماهی و ماهی بر آب و آب بر سنگ سخت و سنگ بر شاخ گاوِ نرم تن و گاو بر خاک نمناک تکیه دارد. راوی پرسید خاک نمناک بر چه چیزی تکیه دارد امام فرمود هیهات در اینجا دانش دانشمندان گم شد![4]

خرافی بودن متن حدیث نیازی به شرح ندارد.

* امام صادق گفت آن ماهی که زمین را حمل می‌کند این فکر از خاطرش گذشت که او با نیروی خود زمین را حمل می‌کند! پس خدای متعال ماهی کوچکی را فرستاد تا وارد بینی آن شد و او غش کرد. ماهی کوچک چهل روز در بینی او ماند. آن گاه خداوند بزرگ بر ماهی حامل زمین رحمت آورد و ماهی کوچک را از بینی او بیرون کرد. هر گاه خدا بخواهد در زمین زلزله پدید آید همان ماهی کوچک را به سوی ماهی بزرگ می‌فرستد و چون چشم ماهی بزرگ به آن می‌افتد بر خود می‌لرزد و در زمین زلزله پدید می‌آید![5]

* امام صادق از رسول خدا نقل کرد که پس از من هرگاه اهل شک و بدعت را دیدید آشکارا از آنها بیزاری جوئید و به آنها بسیار دشنام دهید و از آنها بدگوئی کنید و به آنها بهتان بزنید تا به فساد در اسلام طمع نکنند و در نتیجه مردم از آنان دوری گزینند و بدعتهای آنها را نیاموزند.[6]

بدون شک بدعتگذاران کار ناپسندی می‌کنند ولی بهتان زدن به آنها شرعاً و عقلاً روا نیست قرآن می‌فرماید و لا یجرمنکم شنآن قوم علی ان لاتعدلوا[7]. دشنام دادن به آنها نیز باعث می‌شود به اهل حق دشنام گویند و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدواً بغیر علم[8].

* چون پیامبر زاده شد چند روزی بدون شیر به سر برد. پس ابوطالب او را به پستان خود افکند و خدا در پستان ابوطالب شیر نازل کرد! و کودک چند روزی از پستان ابوطالب شیر خورد تا انکه ابوطالب حلیمهٔ سعدیه را یافت و کودک را به او سپرد![9]

راوی نادان برای آنکه نسبت قرابت و همخونی بین پیامبر و حضرت علی را استوارتر کند به جعل چنین حدیثی دست یازیده است. آیا ممکن نبود این شیر در سینهٔ همسر جوان ابوطالب ـ فاطمه بنت اسد ـ فراهم آید؟

---

۱. **کافی**، ج ۱، ص ۴۵۲.
۲. **کافی**، ج ۱ ص ۴۴۲.
۳. **کافی**، ج ۲ ص ۶۳۴.
۴. **روضهٔ کافی**، ج ۱ ص ۱۲۷، چاپ تهران، انتشارات علمیه اسلامیه.
۵. **روضه کافی**، ج ۲، ص ۶۷ و ۶۸. مشابه این حدیث را صدوق در **فقیه** نقل کرده است ج ۱ ص ۵۴۲ و ۵۴۳.
۶. **کافی**، ج ۲ ص ۳۷۵.
۷. مائده/ ۸.
۸. انعام/ ۱۰۸.
۹. **کافی**، ج ۱ ص ۴۴۸.

اوج دروغ‌پردازی و جعل حدیث را می‌توان در روایات مربوط به مناقب اهلبیت و مثالب دشمنانشان مشاهده کرد. در این وادی حب و بغض‌ها غوغا کرده است. به جرأت می‌توان گفت اغلب روایات این دو موضوع ساخته و پرداخته دست شیعیان تندرو و پیروان معاویه است. چنانکه خواهیم گفت آیة الله بروجردی اغلب اینگونه روایات را جعلی می‌دانستند. اینک به یکی از آنها توجه کنید.

مرحوم مجلسی حدیثی را از محمد بن شهر آشوب و نیز کتاب «عقد الدرر» نقل کرده است که خواننده را غرق حیرت می‌کند. حسن بن محبوب از ابن زیات از امام صادق(ع) نقل می‌کند که گفت: صهّاک، کنیز عبد المطلب زنی حبشی بود با کفل بزرگ و شتر می‌چراند. تمایل به جفت‌گیری داشت. نفیل جد عُمر چشمش به او افتاد و هوسش تحریک شد و بر او افتاد و او خطاب را آبستن شد. خطاب که به سن بلوغ رسید چشمش به مادرش صهاک افتاد و از کفل مادرش خوشش آمد و روی او پرید و او حامله شد و حنتمه را زائید و چون از خویشانش می‌ترسید، آن را بین چهارپایان مکه رها کرد و رفت. هشام بن مغیرة بن ولید کودک را یافت و به منزلش برد و اسمش را حنتمه گذاشت (این نامگذاری عرب است برای طفل بی پدری که به فرزندی می‌گیرند). و چون خطاب چشمش به حنتمه افتاد تحریک شد و او را از هشام خواستگاری کرد و با او ازدواج کرد و عُمر از او به دنیا آمد. بنابر این خطاب هم پدر عمر است هم جدش و هم دائی او و ختمه هم مادرش و هم خواهرش و هم عمهٔ او!!![1]

بسیاری از علما این حدیث را نقل و تلقی به قبول کرده‌اند. این حدیث در حدیقة الشیعهٔ منسوب به محقق اردبیلی نیز آمده است(در انتساب این کتاب به مقدس اردبیلی تردیدهای جدی وجود دارد[2]).

به هر حال ناقلان این حدیث لختی درنگ نکردند که آیا چنین چیزی عادتاً امکان‌پذیر است؟ آیا در بین عرب جاهلیت که انواع ازدواج و زنا رایج بود چنین پدیده‌ای ممکن بود؟ آیا احتمال ندارد شیعیان تندرو این حدیث را جعل کرده باشند؟ آیا حبّ دنیا و جاه‌طلبی نمی‌توانست علت جرائم عمر باشد و همه چیز را باید به نطفه و حرامزادگی برگرداند آن هم از نوع هفت جوش آن!!! آیا ممکن است بسیاری از این ماجرا مطلع باشند و پیامبر مطلع نباشد و یا مطلع باشد و عمر را تنگاتنگ خود جای دهد؟

از این مضحک‌تر روایتی است که خبر از زن شدن خلیفهٔ ثانی و هفت مرتبه زاییدن او می‌دهد![3]

از سوی دیگر برای جعل مناقب اهلبیت، به آسمان و ریسمان متوسل شدند و شتابزده هر دروغی را به پاک‌ترین انسانها نسبت دادند. کافی است سری به روایات تفسیری بزنید تا با بخشی از این ترهات آشنا شوید. در اینباره آیة الله موسوی غروی می‌نویسد:

«بر کسی مخفی نیست که مفسرین غالباً افرادی ساده و عاشق تکثیر حدیث و درج آنها در کتبشان بوده‌اند تا حجم آنها افزون گردد و به عجائبی که فوق ادراک عقول و خارج از نظام عالم است، مباهات نمایند! به همین جهت اکاذیب و اساطیر را پذیرفتند!

---

۱. **بحار الانوار**، ج ۳۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲. علامه شعرانی در این باره می‌نویسد: «کتاب حدیقة الشیعه به صورت فعلی از مقدس اردبیلی نیست و از گفته‌های اهل فن چنان نتیجه باید گرفت که این کتاب را یکی از مؤلفان آغاز دولت صفویه یا اواخر دولت گورکانیان در شرح حال پیغمبر و دوازده امام نوشته است... نام ملا احمد اردبیلی و زبدة البیان در این کتاب از آنجا آمد که نسخه‌ای از این حدیقه در تصرف ملا احمد اردبیلی بوده، در حاشیه آن توضیحاتی نوشته است و ناسخان پس از آن، جزء متن کردند و باز محمد بن غیاث بن محمد آن را تلخیص کرده است. و... آن اخبار ضعاف و بی اصل را با عبارت فارسی فصیح نمی‌توان به عالمی مدقق نسبت داد که اصلاً آذربایجانی بود و در نجف اشرف پرورش یافته و ما هرگز احتمال نمی‌دهیم محقق اردبیلی تألیف دیگری را انتحال کند. چون با آن علم و تقوی و شهرت و قبول عامه و جاه و عزت که داشت حاجت نبود کتابی ضعیف را به خویش نسبت دهد». (**تفسیر ابوالفتوح**، چاپ شعرانی ص ۱۳ و ۱۴)
اما شواهدی نیز وجود دارد که حاکی از انتساب این کتاب به مرحوم محقق اردبیلی ا... و قول دقیق‌تر آن است که به احتمال قوی در فاصله زمان تألیف آن تا زمان تألیف کاشف الحق (که همان حدیقة الشیعه است با دخل و تصرفاتی) ...لب ضعیفی به این کتاب راه یافته است و متأسفانه نسخه اطل و یا نسخه تحریر زمان مؤلف در دست نیست تا بتوان آن موارد را به طور مشخص ...شان داد.(نگاه کنید به مقاله آقای حسن زاده مراغه‌ای با عنوان **بررسی حدیقة الشیعه** که در مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت مقدس ار...لی به چاپ رسیده است.
به هر حال این مورد نیز شاهدی است از دخل و تصرفات فراوان در نسخه‌های خط... و تبدیل یک کتاب به دو کتاب! و اگر در نظر بگیریم که مرحوم اردبیلی در ۹۹۳ هـ ق فوت کرده است می‌توانیم وضع نسخه‌های چندین قرن قبل... آن را نیز حدس بزنیم!

۳. این روایت در کتاب **صحیفة الابرار**، تألیف میرزا محمد تقی حجة الاسلام ...ور به نیّر تبریزی موجود است.

و هر چه کذب و غلوّ و خروج از نظام، در خبر و حکایت، بیشتر و بزرگتر بود، از نظر آن‌ها حفظ و ضبطش در کتب مهمتر می‌نمود و گمانشان چنین بود که ثبت این اکاذیب در کتب دینی به سبب شگفتی و غرابتشان، خدمتی به دین و تشیید بنیان و تحکیم ارکان دین است! نظیر اغراقاتی که شیوهٔ کثیری از شعراء بوده، چنان که نظامی به فرزندش سفارش می‌کند که:

در شعر مپیچ و در فن او — کز اکذب اوست احسن او

مفسرین به درج اساطیر در صحائف پرداختند، گویا چیزی چنان شگفت‌انگیز آورده‌اند که دست اولوالالباب به آن نمی‌رسد. تا معجزات انبیاء و کرامات اولیاء در انظار مردم زیاد نگردد.

مفسرین از این نکته غفلت کردند که درجات عالیه ومقامات راقیهٔ انبیاء و اولیاء نزد خلق و خالق نتیجهٔ اخلاق فاضله و اعمال صالحهٔ و احسان و خدمتشان به مردم و مبارزه با هوای نفس و ترک پلیدیها و سیئات و توجهشان به حق متعال بوده است. اینان لحظه‌ای از ذکر خدا غفلت نکرده و از برّ و تقوی خسته و دلتنگ نمی‌شوند و نه در برابر خدا استکبار می‌کنند که مرتکب معصیت شوند و نه بر بندگان خدا تا ایشان را به بندگی بگیرند و در اصول به اهداف دنیوی و کسب جاه و مال از آنان بهره‌کشی کنند.

پس اعتلاء شأن و رفعت مقامشان به سبب خوارق عادات نمی‌باشد. اقدام انبیاء و اولیاء در انجام امور سودبخش برای مردم، بی هیچ زیاده و نقصان، منطبق با امر خدای متعال می‌باشد.

معجز دال بر نبوت پیامبران، ارشاد خلق است به طور شایسته و سزاوار و نشر علم و فضیلت و بسط عدل و احسان. پس نیازی به جعل اساطیر و تُرّهات و اکاذیب ندارند. زیرا این روش حقایق را منهدم می‌سازد و مردم را به سوی موهومات سوق می‌دهد. از رجوع به عقل و حس و نظام منصرف می‌نماید. نتیجه آن که تودهٔ مردم سفیه و احمق شده دست از تفکر و تدبر می‌شویند و به رکن وثیق کتاب الهی و لُب فطری و حس شهودی اتکاء نمی‌کنند. حال بنگر که این مسلک وخیم چه ثمراتی را ببار آورده و چه چیزی را عاید ساخته است. سوگند که هر آینه اینان راه خطا را پیمودند و به گمراهی رفتند! خداوند ما را از این پرتگاه‌ها نجات دهد و سالک راه رشد و سداد گرداند!

چون در اعتقاد و حساب مفسرین چنان بوده که این مجعولات بناء دین را استوار و ایمان مردم را نیرومند می‌سازد به سندهای روایات اعتنایی نکرده و در عبارات و مضامینشان تحقیق ننموده‌اند تا بر ایشان روشن شود که این‌ها مباین نظام اسباب و مخالف حس و عقل است. بلکه ناقلینش آحادند و از کذبه و متهمین به الحاد یا جعل و تزویر یا غلوّ و بدعت می‌باشند.

بنابراین از اعظم وظایف صاحبان علم این است که جدّاً دامن همت به کمر زنند و کتابهای تفسیر و حدیث و فقه را از آلودگی این ترهات بپالایند و سعی بلیغ نمایند تا به مسلمین و غیر ایشان اعلام دارند که این اراجیف به دست دشمنان دین در اخبار دسیسه شده و در نتیجه آنان نیز از حقیقت امر مطّلع گشته از نقل چنین جعلیاتی در این کتاب و آن کتاب و ذکرش بر فراز منابر خودداری کنند.

تا زمانی که این مجعولات در کتب مسلمین باقی است، معامله با آن می‌شود و امیدی به رواج دین و معرفت روح و اهدافش نمی‌رود. چراغهای پیوسته خاموش و احکامش تعطیل و تحریف شده و مسلمانان همچنان در گمراهی بسر می‌برند. به راه حق هدایت نمی‌شوند و بین صدق و کذب و هادی و مضل و مصلح و مفسد، و مفاز[1] و مفازه تمیز نمی‌دهند.

به همین جهت همیشه در امور دنیا و آخرت نادان و فقیر و منحط و اسیرند. شر و بدی از هر سو به آن‌ها می‌رسد. نمی‌توانند از جان و اهل و آبرو و اموالشان دفاع کنند. از نعمت‌های الهی محرومند. خصوصاً از نعمت آزادی و علم. هرچیزی را که برای جلب منفعتی یا دفع مضرتی دست به سویش دراز کردند، یا چشم به آن دوختند، بعد از مدتی معلوم شد مانند کسی بوده‌اند که دو کفش را به سوی آب می‌برد تا آن را به دهانش رساند ولی نمی‌تواند.

آن چه را پنداشتند که تشنه را سیراب و بیمار را بهبود می‌بخشد، آتشی سوزان و مرضی مهلک می‌گردد. مانند سرابی در بیابانی خشک که تشنه به گمانش آب می‌آید تا این که بدان رسد، چیزی نمی‌یابد. همهٔ این‌ها از آثار جهل امت، و پیروی ایشان از شیاطین مکار، و قبول خرافات و اوهامی است که هیچ خردمندی نمی‌پذیرد. این مزخرفات چنان اثر بزرگی در تضلیل خلق و

---

۱. مفاز: جای رستگاری و فوز/ مفازه: بیابان بی آب و علف و محل هلاک و نابودی.

سلب عقول ایشان دارد که آنان را «کالانعام بل هم اضل» می‌گرداند»[1].

در سوره بقره می‌خوانیم که خداوند به پشه و مافوق آن مثال می‌زند تا مطلب را تفهیم نماید. در حدیث آمده است که منظور از پشه حضرت علی(ع) و منظور از «مافوق آن»، رسول اکرم است![2] این حدیث غیر از اهانت به پیامبر و حضرت علی(ع)، پیامبر را از حضرت علی پائین‌تر قرار داده است چون مافوق پشه یعنی کوچکتر از پشه.

نیز در قرآن آمده است که روز قیامت خداوند «دابّه‌ای» یعنی جنبنده‌ای را برمی انگیزد و آن دابّه شهادت می‌دهد که مردم به آیات الهی یقین نداشتند. در حدیث است که منظور از آن «دابّه» حضرت علی است.

در حدیث است که مراد از «اسرائیل» در آیات سوره بقره پیامبر و منظور از «بنی اسرائیل»، اهلبیت پیامبرند[3]. جاعل این حدیث توجه نداشته که در این آیات خداوند شدیداً بنی‌اسرائیل را نکوهش می‌کند.

آیا ممکن است خداوند با بندگانش اینگونه سخن بگوید؟ آیا ممکن است خداوند واژگانی به کار ببرد که معانی مشخصی دارند ولی معانی دیگری را قصد کند؟

شخصی به امام صادق گفت شنیده‌ایم شما گفته‌اید واژه‌های «شراب» و «قمار» و «انصاب» و «ازلام» کنایه از اشخاصی است. امام فرمود «خدا با بندگانش به شیوه‌ای که آنها نفهمند سخن نمی‌گوید!» از این حدیث می‌فهمیم تمام تأویلات بی‌جا و نامناسبی که با قواعد عقلائی تفهیم و تفهّم سازگار نیست باطل است و احیانا ساخته و پرداخته شیعیان تندرو و دشمنان اهلبیت است.

به روایاتی از کتب مرحوم صدوق توجه فرمایید:

* ماه رمضان هرگز از سی روز کمتر نخواهد شد[4]

* با کُردها معامله نکنید زیرا آنها طائفه‌ای از جن هستند![5] در حالی که قرآن می فرماید تنوع نژادها و قومیت‌ها یکی از آیات الهی است.

* نخستین کسی که خطبه نماز جمعه را قبل از نماز خواند عثمان بود![6] (همه شارحان این حدیث گفته‌اند این روایت اشتباه است).

* زلزله زمین در اثر حرکات نهنگی است که کره زمین بر پشت او قرار دارد![7]

* مردی از حضرت علی پرسید چرا قد تو کوتاه و شکم تو بزرگ و جلوی سرت طاس است؟ حضرت علی در جواب گفت: خدا مرا دراز نیافرید کوتاه نیز نیافرید تا دراز قامت را از طول و کوتاه قامت را از عرض، به دو نیم کنم! بزرگی شکمم نیز به علت پربودن آن از علم است. طاسی جلو سرم نیز به علت کلاه خُود است که زیاد بر سر می‌گذارم.[8]

دروغگوئی که این حدیث را جعل کرده است می‌خواسته هم حضرت علی را زشت و بد قواره معرفی کند و هم بگوید رمز پیشرفت اسلام جنگ مداوم بوده است. چطور ممکن است در اثر علم زیاد شکم انسان بزرگ شود؟

* بادها همه در زیر رکن شامی کعبه محبوسند. همه بادهای جنوبی و شمالی و نیز باد صبا و باد دبور از زیر کعبه می‌وزد. نشانه آن هم این است که این رکن در تابستان و زمستان حرکت می‌کند![9]

* هر کس جمعه‌ای بر او بگذرد و در آن مدت، سورهٔ قل هو الله احد نخواند و سپس بمیرد بر دین ابولهب مرده است![10]

* پیامبر فرمود ای علی! خدا تو و خاندان تو و شیعیان تو و دوستان شیعیان تو و دوستان دوستان شیعیان تو را آمرزید.[11]

قرآن صریحاً می‌گوید جز عمل، هیچ چیزی باعث رستگاری نخواهد شد (یا اهل الکتاب لستم علی شیی حتی تقیموا التوراة و الانجیل) و این حدیث می‌گوید اگر دوست یکی از دوستان شیعیان علی باشید خیالتان راحت باشد که رستگارید!

---

۱. **آدم از نظر قرآن**، ج ۲ ص ۴۹۲.
۲. **تفسیر علی بن ابراهیم**، ص ۳۱.
۳. **تفسیر عیاشی**، ج ۱ ص ۴۴.
۴. **فقیه**، ج ۲، ص ۱۶۹.
۵. **فقیه**، ج ۳، ص ۱۶۴.
۶. **فقیه**، ج ۱ ص ۴۳۲ و ۴۳۳.
۷. **فقیه**، ج ۱ ص ۵۴۲ و ۵۴۳.
۸. **خصال**، باب الثلاثه، ص ۱۸۹، از منشورات جامعهٔ مدرسین.
۹. **معانی الاخبار**، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.
۱۰. **ثواب الاعمال و عقاب الاعمال**، ص ۵۱۰.
۱۱. **عیون اخبار الرضا**، ص ۲۱۱.

* شیعیان چون در حفظ و ولایت خدا هستند گناهانشان ثبت نمی‌شود![1]

اگر منظور این است که گناه نمی‌کنند چنین چیزی بر خلاف مشاهدات ماست و اگر منظور این است که گناه می‌کنند ولی ثبت نمی‌شود چنین چیزی مغایر با آیات قرآن است که می‌فرماید و کل صغیر و کبیر مستطر یا و نکتب ما قدموا و آثارهم.

بادها در اثر اختلاف درجه حرارت توده‌های هوا به وجود می‌آیند. جاعل حدیث گمان کرده خدا انبانی از باد زیر کعبه درست کرده و هر از چندی سر انبان را می‌گشاید!

حدیث ذیل را نیز از امالی صدوق نقل می‌کنیم تا به ساده‌لوحی محدثان بیشتر پی ببریم. صدوق در امالی از محمد بن سنان از لیث بن سعد روایت می‌کند که گفت:

در حضور معاویه، به کعب الاحبار گفتم: میلاد رسول خدا (ص) را در کتاب‌های خود چگونه می‌یابید و آیا برای عترت او فضیلتی در آن‌ها هست؟!

کعب الاحبار نظری به معاویه افکند تا ببیند میل او چیست! ولی خدا بر زبان معاویه این سخن را جاری ساخت که به کعب الاحبار بگوید: ای ابا اسحق! خدایت رحمت کناد، هر چه از این باب نزد تو موجود است بیاور!

کعب گفت: هفتاد و دو کتاب را که تماماً از آسمان نازل شده، خوانده‌ام و صحف دانیال را تماماً خوانده‌ام و در تمام آن‌ها میلاد پیامبر اسلام و عترت او را یافته‌ام! همانا نام او معروف است. و هیچ پیامبری هرگز متولد نشده که ملائکه بر او نازل شوند جز عیسی و احمد صلوات الله علیهما و پرده‌های بهشت در جلو هیچ زنی کشیده نشده غیر از مریم و آمنه مادران عیسی و محمد و از نشانه‌های حمل آمنه این بود که شبی که به او باردار شد منادی در آسمانهای هفتگانه ندا در داد که: مژده باد شما را که امشب به احمد آبستن گردید. و در تمام زمین‌ها و حتی دریاها نیز به همین منوال منادی ندا داد و آن روز در روی زمین جنبنده‌ای که حرکت کند نماند و پرنده‌ای به پرواز نیامد جز آن که به مولد وی آگاه گشت.

و در شب ولادتش هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ در بهشت ساخته شد و هفتاد هزار قصر مرواریدِ تَر بنا گردید. پس گفته شد: این‌ها همه قصرهای میلاد اوست.

بهشت آرایش و تزیین گشت و به آن گفته شد: به اهتزاز درآ و آراسته شو! زیرا پیامبر دوستان تو متولد گردید. پس بهشت خندید و تا روز قیامت هم خندان است.

کعب الاحبار می‌گوید: و از آن کتابها به من چنین رسیده است که یک ماهی از ماهیان دریا که اسمش طموسا است و سید ماهیان است و هفتصد هزار دم دارد و بر پشت او هفتصد هزار گاو راه می‌روند که هر یک از آن گاوها از همهٔ دنیا بزرگتر است و هر گاو هفتصد هزار شاخ از زمرد سبز دارد و خود از آن شاخ‌ها خبر ندارد. این ماهی با این بزرگی از شدت شادَی به ولادت وی به خود می‌لرزد و مضطرب می‌شود و اگرخدا او را نگاه نمی‌داشت از اضطرابش دنیا را زیر و زبر می‌کرد.

و به من رسیده است که در آن روز هیچ کوهی باقی نمی‌ماند مگر آن که به کوه مجاور بشارت داد و گفت: لا اله الا الله. و تمام کوههای عالم به سبب بزرگواری محمد در برابرکوه ابی قبیس خاضع شدند و تمام درختان به سبب شادی به ولادت او با تمام شاخه‌ها و میوه هایشان تا چهل روز تقدیس کردند.

و هفتاد ستون از انواع نورها میان آسمان وزمین زده شد که هیچ یک به دیگری شبیه نبود و به آدم مژدهٔ ولادت او داده شد. پس هفتاد نوع حسن و زیبایی بر حسن او افزوده گشت و تلخی مرگ که به وی رسیده بود از او زایل شد.

کعب الاحبار در ادامه می‌گوید:

و همانا به من رسیده که کوثر در بهشت مضطرب شد و به اهتزاز در آمد. پس هفتاد هزار قصر از قصور دُرّ و یاقوت، نثار مَولِد محمد نمود. و ابلیس مهار گشت و تا چهل روز غلّ برگردن او نهاده شد وتا چهل روز تختش غرق شد و تمام بتها به رو افتادند وشیون زدند و ولوله کردند و مردم صدایی از کعبه شنیدند که می‌گفت: از آل قریش! بشیر آمد نذیر آمد. با اوست عزت ابد و سود بزرگ و اوست خاتم انبیاء.

و باز کعب می‌گوید:

---

1. سمعت اباعبدالله(ع) یقول رفع القلم عن الشیعة بعصمة الله و ولایته. (**صفات الشیعة و فضائل الشیعة**، ص ۱۳)

و در کتب می‌یابم که عترت او بعد از وی بهترین مردمند و تا وقتی که از عترتش مخلوقی در دنیا وجود داشته باشد، مردم پیوسته از عذاب در امانند. معاویه گفت:

ای ابا اسحق، عترت او کیانند؟

کعب گفت: فرزندان فاطمه.

معاویه رو درهم کشیده لبهایش را گزید و سرگرم بازی کردن با ریش خود شد.

آنگاه کعب گفت: ما صفت دو جوجه شهید را هم در کتابهایمان می‌یابیم و آنها دو جوجهٔ فاطمه‌اند که بدترین مردم ایشان را می‌کشند.

معاویه گفت: چه کسی آنها را می‌کشد؟

کعب گفت: مردی از قریش.

معاویه به پاخاسته گفت: اگر بخواهید برخیزید! ما برخاستیم.(1)

واعجبا! واإسفا! که در دائرةالمعارف شیعه، یعنی بحارالانوار، از این زخارف بسیار هست و کسی هم جرأت اعتراض ندارد. آنان که این ترهات را می‌نگارند، به اخبار آحادی تمسک می‌کنند که در ثواب‌های نامحدود اعمال مستحبه یا غیر آنها وارد شده و از حیث فساد متن و سند و فقدان شاهد از کتاب و سنت و عقل، در آنها دقت نکرده‌اند! و مطالبی را همچون وحی مُنزل پذیرفته در کتب خود ثبت نموده‌اند کتبی که مندرجاتش اقوی دلیل بر مجعولیت آنها می‌باشد. همین هست که بنیان اسلام را ویران کرده و مردم را به آب و آتش رانده و اهل خسران دنیا و آخرت ساخته است.

مع ذلک مؤلفین آن کتب و پیروانشان مروج همین موهومات و ناشر همین ترهات‌اند و پایه‌های دین را روی آنها استوار و کتاب و سنت سنیه و عقل را به یک سو افکنده‌اند.

در حکایتی که آوردیم دقت کن و ببین که چگونه اسلام و اخبار و بهشت و ملائکه و آدمیان وحتی ماهیان دریا را به استهزاء گرفته و در واقع دین را مسخره کرده و به دست مسلمین آنها را کوبیده‌اند و زیانبارتر آن که این گونه خرافات و مزخرفات را درکتب شیعه بیشتر جای داده‌اند تا اصل اسلام را مخدوش سازند! برای نمونه همین یک حکایت کافی است که خواننده انگشت حیرت از غفلت اصحاب حدیث و روایت به دندان گزد و توجه کند که همین یک برای هَدْم ارکان دین کافی است. زیرا به دست دوست می‌توان مسلمین و سپس خلق را از اسلام منحرف ساخت تا به دست دشمن.

حدیث ذیل هم در تهذیب و هم در استبصار نقل شده است و صاحب وسائل آن را نقل کرده است:

* اگر کسی با قیچی یا ناخنگیر آهنی مو یا ناخن خود را بچیند باید قبل از نماز محل آن را آب بکشد زیرا آهن نجس است و اگر نماز خوانده است باید نمازش را دوباره بخواند زیرا آهن لباس دوزخیان است و حلا لباس بهشتیان.(2)

هیچکس معتقد به نجاست آهن نیست. این حدیث در تعارض با آیهٔ و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معک ولیأخذوا اسلحتهم... است که توصیه می‌کند در میدان جنگ می‌توانید با سلاح نماز بخوانید.

خواننده محترم ممکن است بگوید هیچ فقیهی بجز بعضی از اخباریان، همه روایات کتب اربعه را صحیح نمی‌داند و چه بسا اکثر این روایات را به دلیل اشکال سندی مردود بدانند. در پاسخ می‌گوییم اولاً ناقلان این اخبار یعنی مرحوم کلینی، صدوق، مجلسی و شیخ حر عاملی مجموعه‌های حدیثی خود را قبول دارند و در مقدمه کتبشان به این مطلب تصریح کرده‌اند. ثانیاً عموم فقهای ما به خود اجازه نمی‌دهند در برابر نص، اجتهاد کنند و فقط به نقد سندی اکتفا می‌کنند و اگر سند روایت را قبول کنند چون و چرا در مفاد حدیث را احتیاط در برابر نص می‌دانند و معتقدند بندگی مقتضی تعبد به نص کلام معصوم است، لذا اگر فقیه دیگری از بین مجامع روائی مجموعه‌ای را با ضوابط رجالی خودش گزینش کند باز می‌توان در آن مجموعه، تعداد زیادی روایات خلاف عقل و فطرت یافت اگر چه دقیقاً این روایات نباشد. به سخن دیگر مشکل، مشکل سندی نیست. مشکل کلامی است! فقهای بزرگی مثل کلینی، صدوق، شیخ طوسی، مجلسی و شیخ حر عاملی غیر از بررسی سند ضابطه دیگری را

---

1. بحارالانوار، ج ۶، باب سوم.
2. تهذیب، ج ۱، ص ۴۲۵؛ استبصار، ج . ص ۹۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۰۴.

برای تشخیص حدیث صحیح از سقیم معتبر نمی‌دانستند یعنی به خود اجازه نمی‌دادند در برابر حدیث موثق چون و چرا کنند. بدون شک، هر عالم دیگری نیز که همین مبنا را داشته باشد سر از همین وادی در خواهد آورد.

علت اصلی انتشار روایات نامعقول و خرافی

چرا مرحوم مجلسی و بسیاری از محدثان شیعه علی رغم صدها آیه که سرنوشت انسان را در گرو عملش می‌داند و آیاتی نظیر «و لا تزر وازرة وزر اخری،» چند حدیث مشکوک را بر آیات قرآن ترجیح می‌دهند؟ و در جایی دیگر به دلیل روایاتی که شیعه را در هر حال رستگار می‌شمارد، تمام آیات قرآن را تخصیص می‌زنند و می‌گویند هیچکدام از آیات عذاب مربوط به شیعیان نیست شیعه اهل بهشت است اگر چه فاسق و فاجر باشد![1] چرا مرحوم کلینی که در آغاز کتابش همه مطالب آن را تأیید می‌کند و حجت بین خود و خدا می‌داند در نقل حدیث «سلسلة الحمار» و حدیثی که می‌گوید دو سوم قرآن گُم شده است تردیدی به خود راه نمی‌دهد؟

پاسخ این سؤال نیازمند تحقیقی ژرف در نگرش کلامی شیعه است. بر اساس دیدگاهی که بعد از عصر ائمه رواج یافت محوری‌ترین آموزه شیعه بلکه تمام هویّت شیعه، اصل امامت است. امام در این جهانبینی مقامی فوق نبوت است. امام لنگر زمین و آسمان است. اگر امام نباشد زمین اهلش را در خود فرو می‌برد. امام تجلی خدا در زمین است. زمین هرگز از وجود امام خالی نبوده و نخواهد بود به طوری که اگر دو نفر وجود داشته باشند یکی از آنها امام است. به خاطر امام است که زمین، ساکنانش را نمی‌لرزاند. بدون ولایت امام و برائت از اعدای امام هیچ عبادتی پذیرفته نیست. اگر کسی تمام عمر دنیا در کنار کعبه عبادت کند و عاقبت در راه خدا ذبح شود ولی امام را نشناسد در جهنم جاودان خواهد بود. امام کسی است که پیامبر فرمود اگر گوشه‌ای از مقام او را بیان کنم بیم دارم مثل مسیحیان او را پرستش کنید. امام ریسمانی است که مردم با آن به معرفت خدا نائل می‌شوند. هزاران سال قبل از آنکه عالم هستی آفریده شود امام‌ها وجود داشتند و در ساق عرش الهی خدا را تسبیح می‌کردند و فرشتگان از آنها تسبیح را آموختند. وجود امام ازلی است و تفاوت او با خدا فقط در این است که هر چه او دارد از ناحیهٔ خداست و الا او هیچ فرقی با خدا ندارد. به خاطر امام است که باران می‌بارد و گیاهان می‌رویند و...

در کتاب کافی آمده است: امام پس از گذشت چهل روز در حالی که هنوز جنین است می‌شنود. او بر روی دو کف دست به دنیا می‌آید و صدای خود را به تکبیر و تهلیل بلند می‌کند. همانگونه که از جلو می‌بیند از پشت سر نیز می‌بیند. جنب نمی‌شود. خمیازه نمی‌کشد. مدفوعش بوی مشک می‌دهد[2] و زمین آن را می‌بلعد. زره رسول الله به اندازه تن اوست ولی هر کس دیگر آن را بپوشد یا کوتاه است یا بلند.

مجالی برای بحث از حق و باطل این احادیث نیست صرفاً می‌خواهیم این نکته را توضیح دهیم که اگر مکتبی نسبت به امام چنین تصوری داشته باشد بدیهی است به خود اجازه عرض اندام در برابر سخنان امام ندهد. اگر امام خدایی در لباس انسان باشد و من هستی خود بلکه چرخش گیتی را به اراده او بدانم دیگر معنا ندارد در برابر امام احساس وجود کنم. عقل و اندیشه و هستی من از امام است چگونه می‌توانم در برابرش چون و چرا کنم! اگر امام به من روزی می‌رساند و به خاطر او زمین و آسمان ساکنانشان را نمی‌لرزانند، بیمنه ثبتت الارض و السماء دیگر هر چه بگوید عین حقیقت است و من اگر تردید دارم باید خود را اصلاح کنم نه سخن امام را. اخبار و احادیث نیز همان کلام امام است و ما باید در برابر آنها تسلیم محض باشیم و چون و چرا نکنیم. آنچه از ما می‌خواهند تعبد و بندگی است. اگر بر خلاف فهم ماست کژی در فهم ماست نه در سخن امام و ما باید خود را

---

۱. مؤلف کتاب لئالی الاخبار بعد از نقل روایاتی در فضل مؤمن می‌گوید این همه حدیث در رستگاری شیعیان جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که تمام شیعیان حتی اگر فاجر و مستغرق درگناه باشند بهشتی هستند و ما به این نکته قطع و یقین داریم و جای هیچ شک و تردیدی نیست. این روایات بی‌شمار در حدی از دلالت و صراحت هستند که نمی‌توان گفت منظور از شیعه کسانی است که اهل معصیت نباشند و شامل ساق و فجار آنها نمی‌شود (لئالی الاخبار ج ۴ ص ۲۸۷).

۲. همین تلقی باعث شده است مؤلف کتاب انوار الولایة بگوید هر کس ادرار یا مدفوع امام را بخورد بهشت بر او واجب می‌شود!!! فلیس فی بول المعصومین و دمائهم و ابوالهم و عائطهم استخباث و قذارة یوجب الاجتناب فی الصلاة و نحوها کما هو معنی النجاسة و لا نتن فی بولهم و غائطهم بل هما کالمسک الاذفر، بل من شرب بولهم و غائطهم و دمهم یحرم الله علیه النار و استوجب دخول الجنة.(انوار الولایة تألیف ملا زین‌العابدین گلپایگانی، ص ۴۴۰)

با حدیث وفق دهیم نه حدیث را با خود.

عموم علما و فقهای شیعه نسبت به امام چنین دیدگاهی دارند. بلکه نسبت به حضرت زهرا که امام نبوده نیز اینگونه می‌اندیشند. امام خمینی دربارهٔ حضرت زهرا(ع) می‌گوید:

او موجود ملکوتی است که در عالم به صورت انسان ظاهر شده است؛ بلکه موجود الهی جبروتی در صورت یک زن ظاهر شده است.[۱]

این سخن با دیدگاه مسیحیان دربارهٔ عیسی چه فرقی دارد؟ وقتی علما درباره حضرت فاطمه و امام اینگونه بیندیشند جا دارد مداحان و وعّاظ آنها را خدا بلکه بالاتر از خدا بنشانند![۲]

کسانی که در چنین فضای فکری قرار دارند به هیچوجه به خود اجازه نمی‌دهند در کلام امام تردید کنند. نهایت تلاش آنها محدود به این است که آیا شخص ثقه‌ای این حدیث را نقل کرده است یا نه. وقتی معلوم شد که ناقلِ حدیث، ثقه است دیگر جای تردید نیست. باید آن را پذیرفت و به آن عمل کرد اگرچه بر خلاف عقل و فهم ما باشد! فهم ما کجا و فهم امام کجا! اصلاً با هم قابل مقایسه نیست. باید به آن عمل کرد اگر چه بر خلاف قرآن باشد زیرا تفسیر حقیقی قرآن را فقط امام می‌داند و ما باید به کمک احادیث امامان، قرآن را بفهمیم چرا که در کتابهای اصولی هم گفته‌اند قرآن دلالت روشنی ندارد بلکه ظنی الدلاله است وانگهی کلینی در کافی حدیثی نقل کرده است که بر اساس آن دو سوم قرآن حذف شده است پس چه اعتمادی بر کتابی که دو ثلث آن گم شده است!!!

این دیدگاه کلامی در همه حوزه‌های معرفتی و از جمله فقه تأثیر می‌گذارد و محصول آن فقهی است فاقد عقلانیت و غیر قابل اجرا. دکتر سید حسین مدرسی محقق معاصر می‌نویسد:

"البته چنین دیدگاهی که امروز بر تمام حوزه‌های فقهی شیعه حاکم است فقط یکی از گرایشات رایج در عصر ائمه بود و از سوی امامان مورد ردّ و نقد قرار داشت. گروهی دیگر برای امامان تنها نوعی مرجعیت علمی قائل بودند و آنان را دانشمندانی پاک و پرهیزگار می‌دانستند و منکر وجود صفاتی فوق بشری از قبیل عصمت در آنان بودند. نظری که برخی از متکلمان شیعی دوره‌های بعد نیز از آن پشتیبانی کرده‌اند از جمله ابو جعفر محمد بن قبه رازی از دانشمندان و متکلمان مورد احترام شیعی در قرن چهارم که رئیس و بزرگ شیعه در زمان خود بود و آراء و انظار او مورد توجه و استناد دانشمندان شیعی پس از او بوده است. وی امامان را تنها دانشمندان و بندگانی صالح و عالم به قرآن و سنت می‌دانست و منکر دانائی آنان به غیب بود. شگفتا که با این وجود مشی عقیدتی او مورد تحسین جامعهٔ علمی شیعه در آن ادوار قرار داشت. برخی از محدثان قم نیز مشابه چنین نظری را در مورد امامان داشته‌اند و گویا نوبختیان نیز چنین می‌اندیشیده‌اند.

گروهی از اصحاب امامان حتی معتقد بودند که آنان در مسائل فقهی مانند سایر فقهای آن اعصار به اجتهاد آزاد شخصی(رأی) یا قیاس عمل می‌کنند و این نظر نیز مورد پشتیبانی و قبول گروهی از محدثان قم بود. از ابو محمد لیث بن

---

۱. پیام رادیو تلویزیونی به مناسبت روز زن، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۸.

۲. امام خمینی راجع به نزول جبرائیل بر حضرت فاطمه(ع) گفتند:
جبرائیل به طور مکرر در این ۷۵ روز وارد می‌شد و مسائل آتیه‌ای که بر ذرّیه او می‌گذشته است، آن مسائل را می‌گفته و حضرت امیر هم ثبت می‌کرده است و شاید یکی از مسائلی که گفته است راجع به مسائلی است که در عهد ذریه بلند پایه او حضرت صاحب سلام الله علیه است برای او ذکر کرده است که مسائل ایران جزو آن مسائل می‌باشد. ما نمی‌دانیم ممکن است. من این شرافت و فضیلت را از همه فضائلی که برای حضرت زهرا ذکر کرده‌اند بالاتر می‌دانم که برای غیر انبیاء آن هم نه همه انبیاء، برای طبقه بالای انبیاء و بعضی از اولیائی که در رتبه آنها هستند برای کس دیگر حاصل نشده، با این تعبیر که مراوده داشته است جبرائیل در این هفتاد و چند روز. برای هیچکس تا کنون واقع نشده و این از فضائلی است که از مختصات حضرت صدیقه سلام الله علیها است.«سخنرانی، مورخ ۱۱ اسفند ۱۳۶۴ در حسینیه جماران»
از چند جهت چنین چیزی بعید است. مسلّماً مرتبه حضرت امیر(ع) والاتر از مقام رفیع حضرت فاطمه(ع) است چه آنکه او امام زمان وی بوده است و در این حدیث حضرت علی، کاتب حضرت فاطمه معرفی شده است. ثانیاً خداوند اطلاع از غیب را از همگان و حتی انبیاء منتفی می‌داند جز در شرائط و ظروف خاصی آن هم برای اثبات حقانیت آنها (و أنبّئكم بما تأكلون و ما تدخرون في بيوتكم) در اینجا حضرت فاطمه از همه حوادث آینده حتی انقلاب ایران! مطلع می‌شود. ثالثاً اگر نزول جبرائیل برای آن بوده تا قلب شکستهٔ آن حضرت در پی رحلت پدر و بیعت شکنی مردم التیام یابد نباید اخبار دردناکتری مثل واقعه عاشورا و مصائب یکایک ائمه برای آن حضرت افشا شود!!!رابعاً امام طبق عقیده رائج، خود بر همه اتفاقات عالم (ماكان و ما يكون و ما هو كائن) علم دارد؛ چه نیازی است که آنها را از زبان حضرت فاطمه بشنود و یادداشت کند.

البختری المرادی معروف به ابوبصیر که از دانشمندترین اصحاب امام صادق بوده و روایات بسیار در ستایش او از امامان رسیده و یکی از رؤساء و سرآمدان چهارگانهٔ مذهب شیعه شمرده شده است نظر غریب و سخن نادرستی در مورد علم امام در چند روایت نقل شده است که موجب شگفتی است.

به نظر می‌رسد اینگونه طرز تفکرها در مورد امامان موجب وبد که بسیاری از صحابه امامان گاه در مسائل علمی با آنان اختلاف نظر داشتند و بر سر مسائل مورد اختلاف به مناظره و بحث می‌پرداختند و حتی گاه در مسائل فقهی از آنان درخواست سند و مأخذ می‌نمودند. در مسائلی که اصحاب خود با یکدیگر اختلاف نظر داشتند گاهی اوقات کار به منازعه می‌کشید و به ترک دوستی و قطع رابطه میان آنان برای همیشه می‌انجامید. در حالی که بر اساس طرز تفکر سنتی شیعه، به حسب قاعده باید در چنین مواردی مورد اختلاف را بر امامان عرضه می‌نمودند و از آنان می‌خواستند که واقع امر را بیان کنند چنان که شیعیان معتقد، معمولاً چنین مشکلاتی را با آنان در میان گذارده و کسب تکلیف می‌کردند...

در دورهٔ حضور امامان دو گونه فقه در جامعه شیعی وجود داشت گرایش استدلالی و اجتهادی و تعقلی در چارچوب نصوص قرآن و سنت قطعی پیامبر و گرایش اهل حدیث که اضافه بر ضبط و حفظ و نقل حدیث کار دیگری انجام نمی‌داد و با اجتهاد به معنای کوشش فکری بر اساس استنباط تعقلی میانه‌ای نداشت. نوشته‌جات فقهی این گرایش مجموعه‌ای از متون روایات بود که ترتیب موضوعی داشت و گاه اسانید روایات نیز در آنها حذف شده بود. آنان از نوشتن مطالب فقهی با عباراتی جز نص روایات هراس و وحشت داشتند. محدثانی چون محمد بن یقوب کلینی(م ۳۲۹)، محمد بن حسن بن احمد بن ولید(م ۳۴۳) و محمد بن علی بن بابویه قمی(م ۳۸۱) از این گروه بودند.

این مکتب که نخست در دورهٔ حضور یکی از دو گرایش رایج در جامعه شیعه بود در روزگار غیبت صغری اندک اندک بر مراکز علمی و محیط فکری شیعه چیره گردید و گرایش عقلی را که بر اجتهاد و استدلال متکی بود بالکل مغلوب ساخت. مرکز علمی قم که در آن هنگام بزرگترین و مهمترین مجمع مذهبی شیعه بود به طور کامل در اختیار این مکتب قرار داشت و فقهای قمیین همگی از محدثان و مخالف با هرگونه استدلال و اجتهاد و تفکر عقلانی بودند. اکثریت قاطع فقهای شیعه در این دوره تا اواخر قرن چهارم جزء پیروان این مکتب بودند. این مکتب در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم با کوشش و تلاش شیخ مفید و شاگردانش سید مرتضی درهم کوبیده شد و تا مدتها هیچگونه تأثیری در محیط علمی شیعه نداشت. شیخ مفید برای گشودن راه استدلال و تعقل در کلام و فقه شیعی چاره‌ای جز انتقاد سخت و خشن از روش قشری و متحجر اهل حدیث در برابر خود ندید و از این رو کوشید تا با ضربات کوبنده‌ای تسلط و حاکمیت قشریگری را بر محیط علمی و جامعه مذهبی شیعه درهم بشکند. گویا یک عامل اساسی در موفقیت او آن بود که محدثان قم که سردمدار و پرچمدار مکتب اهل حدیث بودند نسبت دادن هرگونه امر غیر طبیعی و فوق العاده را به امامان غلو و انحراف مذهبی تلقی می‌کردند تا آنجا که معتقد بودند اگر کسی پیامبر را مصون از فراموشی یا اشتباه بداند غالی و منحرف است. مسأله‌ای که با نام سهو النبی در اصطلاح کلامی شیعه شناخته می‌شود و بیشتر محدثان و اخباریان متأخر شیعی و برخی از مجتهدان نیز در این مسأله همانند محدثان صدر اول می‌اندیشیدند.

روشن است که اینگونه نظرات برای شیعیان عادی که معمولاً مقام الهی پیشوایان خود را بسی فراتر و والاتر از این حد می‌شناختند چندان خوشآیند نبود و مفید برای درهم شکستن قدرت مخالفان از این فرصت به نحو احسن استفاده کرد. او با آنکه نزد صدوق درس خوانده بود و شاگرد وی شمرده می‌شد در چندین اثر خود او را که سرآمد قمیین و رئیس محدثان بود به شدت مورد حمله قرار داد. در رسالهٔ «تصحیح الاعتقاد» که شرح رسالهٔ «اعتقادات» صدوق است، و در «مسائل سرویه»، در رسالهٔ «جواب اهل الحائر» و رسائل دیگر عقائد و آراء او را مورد انتقاد شدید قرار داد. به خصوص دررساله اخیر با عباراتی چنان تند به او تاخت که برخی دانشمندان در صحت نسبت آن به مفید تردید کرده‌اند و برخی آن را به سید مرتضی نسبت داده‌اند یا از شخصی ثالث دانسته‌اند گر چه روشن است که این رساله از مفید است و بسیاری از مطالب آن عیناً همان است که در آثار دیگر او به خصوص «تصحیح الاعتقاد» نیز دیده می‌شود.

از این حملات و انتقادات تند و تیز و اعتراضات دیگر او به روش اهل حدیث برمی‌آید که کار محدثان به جایی رسیده بود که مفید برای نجات علمی و فکری شیعه چاره‌ای جز خشونت و شدت عمل در برابر آنان نمی‌دید. او کتابی نیز در رد مکتب

اهل حدیث نوشت با نام «مقابس الانوار فی الردّ علی اهل الاخبار».

سید مرتضی نیز درقلع و قمع محدثان و مکتب آنان نقش مهمی داشت. او در بسیاری از آثار خود از جمله در «جوابات المسائل الموصلیة الثالثة» و «رسالة فی الرد علی اصحاب العدد» و «رسالة فی ابطال العمل باخبار الاحاد» بر آنان سخت تاخت و همگی محدثان قم را به فساد عقیده و انحراف مذهبی متهم کرد. او کلینی و دیگران را متهم نمود که در مجامع روایی تعداد زیادی روایات ضد عقل را گرد آورده‌اند[1]. حملات مفید و مرتضی و دیگر متکلمان شیعی در نیمه نخست قرن پنجم به زوال و انقراض مکتب اهل حدیث انجامید. از این کشمکش سخت میان دو مکتب شیعی در برخی از مآخذ قدیم سخن رفته است که اهل حدیث را با اصطلاح «اخباریه» و گرایش متکلمان را با اصطلاحاتی از قبیل «معتزله» و «کلامیه» یاد کرده‌اند. چنانکه مفید و مرتضی نیز از مکتب «متکلمان» و «محققان» در برابر مکتب «اصحاب حدیث» یاد کرده‌اند.

مفید فقه را نزد جعفر بن محمد قولویه فرا گرفت، که روش او حد فاصل روش اهل حدیث و روش متکلمان بود، ولی به خاطر گرایش کلامی خود ناگزیر شیفته روش ابن ابی عقیل بود که میراث فقهی او الگوی کلی برای مکتب «متکلمان» به شمار می‌رفت. ابن ابی عقیل دانشمند نیمه اول قرن چهارم و نگارندهٔ اثر فقهی مشهوری به نام «المتمسک بحبل آل الرسول» است که در قرنهای چهارم و پنجم از مشهورترین و مهمترین مراجع فقهی بود و بندهایی از آن در مآخذ فقهی متأخرتر نقل شده است. او نیز مانند متکلمان دیگر خبر واحد را حجت نمی‌دانست. روش فقهی او بنابر آنچه از آراء و فتاوای او بر می‌آید بر قواعد کلی قرآنی و احادیث مشهور و مسلم استوار بود. در مواردی که قاعده‌ای کلی در قرآن وجود داشت و در احادیث استثناهایی برای آن ذکر گردیده بود وی عموم و کلیت قاعدهٔ مزبور را حفظ می‌کرد و به آن احادیث اعتنا نمی‌کرد مگر آنکه آن احادیث قطعی و تردید ناپذیر بود. البته در دورهٔ وی به خاطر نزدیکی به روزگار حضور امام وضع بسیاری از احادیث روشن و مشخص بود و نظرات امامان در اصول و مبانی بنیادی حقوقی به خاطر اختلافات روایتی دچار ابهام فراوان نشده بود و به همین دلیل بسیاری از روایات را که او در کتاب خود به امامان نسبت داده است مورد قبول مطلق دانشمندان شیعی پس از او قرار گرفته است. روش فقهی ابن ابی عقیل مورد احترام و تحسین دانشمندان پس از او قرار داشت و آرای فقهی او در همه مآخذ شیعی نقل شده است.

فقه متکلمان بر قواعد کلی قرآنی و احادیث مسلم و مشهور استوار بود و اخبار آحاد یعنی روایاتی را که شیعیان از امامان خود نقل می‌کردند ولی صحت انتساب آن قطعی نبود، نزد آنان بی اعتبار بود. آنها به خاطر درگیری روزمره با تفکر و استدلال و بحث و مناظره، با قواعد و شیوه‌های آن به درستی آشنا و در به کار بستن آن ورزیده و ماهر بودند. با این وجود باید توجه داشت که مکتب اهل حدیث به خاطر آنکه مدتی طولانی بر جامعه علمی شیعه حاکم بود تأثیرات بسیاری بر طرز فکر کلی پیروان تشیع به جای نهاد که با زوال و انحطاط خود مکتب آن آثار از بین نرفت و به صورت اجزاء و عناصر ثابت فرهنگ شیعی درآمد.

تا به زمان شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی(م ۴۶۰) می‌رسیم او هر چند با تألیفات فقهی متعدد آفاق تازه‌ای را گشود ولی اخبار آحاد را حجت دانست و آنها را وارد فقه کرد و از این طریق آسیب شدیدی به فکر و فرهنگ و فقه شیعه زد. پس از او ابن ادریس به معارضه با شیخ طوسی برخاست و روش فقهی او را به شدت مورد انتقاد قرار داد به طوری که خشونت او در این مورد در مآخذ متأخرتر نوعی تجاوز از حد و سنت شکنی تلقی شد. انتقادات ابن ادریس هر چند چندان موفق نبود و هواداری نیافت ولی چون حرکت و جنبشی در راه خارج ساختن فقه شیعی از جمود و تحجر بود به نوبه خود خدمتی شایسته به اجتهاد و سیر تکاملی فقه نمود. مشخصهٔ اصلی روش او روح نقد و ایراد و اعتقاد به تفکر آزاد و آسیب‌پذیر دانستن اجتهادات و بی اعتبار دانستن خبر واحد است که در دیباچه و خاتمهٔ کتاب «سرائر» بدان اشاره کرده است و گویای آزاداندیشی و روح نقد علمی اوست.

فراز و نشیب اخباریان همچنان ادامه داشت تا آنکه در اوائل قرن یازدهم بار دیگر این مکتب به وسیلهٔ محمد امین استرآبادی(م ۱۰۳۶) با نگارش کتاب «الفوائد المدنیة» تجدید حیات یافت. او در این کتاب حجیت عقل رابرای کشف حقائق مورد تردید قرار داد و اصول فقه شیعی را که بر اساس استدلال و تحلیلات عقلی بنا گردیده است به شدت رد کرد. این گرایش از نظر مبانی و معتقدات تقریباً برابر بود با گرایش افراطی‌تر مکتب اهل حدیث که تمامی احادیث مذهبی را معتبر می‌پنداشت.

---

۱. نگاه کنید به آمالی چاپ قاهره ص ۸۱ و مقدمهٔ کتاب الشافی و ص ۹۸ آن.

گرایش اخباری از دهه چهارم قرن یازدهم در نجف و سایر مراکز علمی بین النهرین نفوذ کرد و به زودی مورد پیروی بیشتر فقهای آن سامان قرار گرفت. سپس در ایران نیز به مرور از نیمهٔ دوم قرن مزبور هوادارانی یافت و بسیاری از فقهاء در شهرستانهای مختلف از آن جانبداری کردند. اخباری‌گری از دهه‌های نخستین قرن دوازدهم بر همه مراکز علمی شیعه در ایران و عراق غلبه کرد و مدتها فقه شیعی را در تصرف انحصاری خود داشت"(۱).

گرچه دانشمند بزرگ شیعی وحید بهبهانی در نیمه دوم قرن دوازدهم قد برافراشت و با اخباری‌گری به شدت مخالفت کرد ولی روح و روش فقهی آنها در حوزه‌های علمی باقی ماند و هنوز نیز ادامه دارد. کتاب وسائل الشیعه اثر محمد بن حسن حر عاملی(م ۱۱۰۴) که از فقهای اخباری است محور درس‌های فقه موجود است. اصولیون ما نیز کمتر به خود اجازه می‌دهند حدیث صحیح السندی راکه بر خلاف عقل و عُرف انسانی است مردود بدانند و حتی الامکان خود را تخطئه می‌کنند تا حدیث را. در حالی که تخطئه حدیث تخطئهٔ امام معصوم نیست بلکه تردید در اصل صدور این روایات است. صحت سند نیز منطقاً به معنای صدور حدیث از معصوم نیست چه آنکه جاعلان حدیث، در سند سازی نیز تبحر داشتند.

چنانکه اشاره کردیم این مشکلات یعنی ورود احادیث و فتاوای مغایر با عقل و وجدان، ناشی از دیدگاه کلامی شیعه در بحث امامت و دخالت آن در استنباطات فقهی است. باید در مسأله امامت تحقیق جدی صورت بگیرد. آیا واقعاً امام معصوم تالی تلو خداست؟ یا انسان صالحی که سخنش در مسائل دینی حجت است؟ پس اولاً باید جایگاه و منزلت امام تعریف شود. بر اساس شواهد و قرائن فراوان شیعیان عصر امامان چنین تصوری از امام نداشتند و مستند چنان عقائدی روایات غلوّ است و ائمه(ع) از غالیان شدیداً انتقاد کرده آنها را از خود می‌راندند. گذشته از آنکه این روایات با قرآن سازگار نیست. از دیدگاه قرآن انبیاء انسانهایی صالحند و فقط یک فرق با دیگران دارند و آن تلقی و ابلاغ وحی است و عصمت آنها نیز در همین محدوده است. دکتر سید حسین مدرسی در اینباره می‌نویسد:

"بسیاری از شیعیان امام را دانشمندترین فرد خاندان پیامبر که وظیفه اساسی او تعلیم حلال و حرام و تفسیر شریعت و تربیت اخلاقی جامعه است می‌دانستند. به نظر آنان نقش واقعی امام تشخیص حق از باطل و حفظ شریعت از دخالت نابکاران و بدعتگذاران است. نظریهٔ عصمت اولین بار به وسیلهٔ هشام بن حکم متکلم بزرگ شیعه طرح شد(۲). فضل بن شاذان نیشابوری متوفی ۲۶۰ تمام ادعاهای غلو را رد می‌کرد و می‌گفت امام یک انسان عادی است. فرق او با سایرین این است که او بر دین خدا و احکام وی آگاهی کامل دارد و تفسیر صحیح آیات را می‌داند. ابن ابی یعفور از اصحاب نزدیک امام صادق نیز چنین بود. یکبار گفتگویی بین او و معلّی بن خنیس در اینباره انجام شد که امام نظر معلّی را به شدت رد کرد(۳). صدوق در فقیه هر کس پیامبر و ائمه را مصون از سهو در جزئیات کارهای شخصی که ارتباطی به ابلاغ دین ندارد بداند غالی شمرده است. افزودن شهادت ثالثه در اذان به تصریح شیخ صدوق از ابداعات مفوضه بود. اضافهٔ این بند تا سال ۹۰۷ که شاه اسماعیل صفوی دستور داد به اذان و اقامه اضافه شود در میان شیعیان مرسوم نبود. شیخ جعفر کاشف الغطاء فقیه بزرگ شیعه در اوائل قرن سیزدهم از فتحعلی شاه قاجار درخواست کرد که شهادت ثالثه در کشور ممنوع شود. در نیمهٔ دوم همان قرن علمای شیعه هند هم کوشیدند شیعیان آن مناطق را تشویق کنند که از اضافه شدن آن به اذان خودداری کنند که موفق نشدند(۴).

بخش‌هایی از مواریث فکری مفوّضه از اواخر قرن چهارم در سنت علمی شیعه راه یافت. البته در مجامع حدیثی از مدتها پیش راه یافته بود به خصوص در کتابهای بزرگی مثل کافی که به نقل برخی بزرگان از کل ۱۶۱۹۹ حدیث آن ۹۴۸۵ حدیث ضعیف و غیر معتبر دارد(۵). در دوره‌های متأخرتر بسیاری از محتویات نوشته‌های مفوضه حتی آثار افرادی که از تفویض نیز پا را فراتر نهاده بودند به نوشته‌هایی که برخی از دانشمندان شیعه برای مراجعه عوام و به شیوه عصری دوره‌های خود نوشتند راه

---

۱. اقتباس از کتاب **مقدمه‌ای بر فقه شیعه**، اثر دکتر حسین مدرسی طباطبایی

۲. مادهٔ عصمت در دائرة المعارف اسلام به زبان انگلیسی ج ۴ ص ۱۸۲-۱۸۴.

۳.رجال کشی ۲۴۷ و مناقب ابن شهرآشوب ج ۳ ص ۳۵۴.

۴. اعیان الشیعه ج ۲ ص ۲۰۵ و ریحانة الادب ج ۴ ص ۲۲۹.

۵. لؤلؤة البحرین ص ۳۹۵، روضات الجنات ج ۶ ص ۱۱۶ و الذریعة ج ۱۷ ص ۲۴۵.

یافت. در این نوشته‌ها هدف کلی آن بود که اعتقاد مردم عادی به مقامات ائمه و مبانی مذهب هر چه بیش‌تر تقویت و تحکیم شود. کتابهایی مثل دلائل الامامة، مسند فاطمه طبری شیعی، عیون المعجزات حسین بن عبد الوهاب، تفسیر فرات بن ابراهیم، روضه یا مائة منقبة ابن شاذان، ثاقب المناقب عمادالدین طوسی، الخرائج و الجرائح قطب الدین راوندی و کتابهای متعدد دیگر از این قبیل بودند. آنچه به این بازار آشفته کمک می‌کرد این ذهنیت جامعه حدیثی در قرون میانه در همه فرق اسلامی بود که تعداد بیشتر شماره روایات هر راوی و محدث دلیل بر مرتبه والاتر علمی او تلقی می‌گردد. از این رو محدثان به شوق و ولع زیادی به جمع حدیث می‌پرداختند. در کتابهای رجالی گاهی می‌بینیم می‌گویند فلانی معتمد بود اما در نقل حدیث لاابالی بود. نتیجتاً روات حدیث گاهی مطالبی را که در نسخه‌های مختلف کتابهای متقدم می‌یافتند یا محتویات کتابهایی را که دانشمندان شیعه در صحت انتساب آن به مؤلفین ادعایی تردید داشتند یا دلیلی بر صحت انساب وجود نداشت با همان اسناد ادعایی روایت می‌کردند. مانند نسخهٔ موجود کتاب سلیم بن قیس هلالی که اصلاً نام این مرد در زمرهٔ اصحاب در هیچ کتابی نقل نشده است (کتابهایی که مربوط به جنگ جمل، صفین و نهروان است هیچ نامی از یاران علی(ع) به این اسم پیدا نمی‌شود).

اختلاف نسخه‌ها گاهی در حدی بود که از کتاب واحد دو کتاب مختلف به وجود می‌آورد مثل وضع کتاب «بصائر الدرجات» صفار قمی[1]. هر چند مفوّضه از جنبهٔ نظری به عنوان یک گروه خارج از مذهب تشیع شناخته شده‌اند و گفته می‌شد که عقائد آنان به اتفاق نظر علمای شیعه مردود است اما بسیاری از تعلیمات آنان که به شکل حدیث درآمده بود در میان شیعیان اعصار بعد طرفدار پیدا کرد. افراد و گروههای تندی پیدا شدند که تفسیر مفوّضه از جهان و نقش ائمه در خلق و رزق را نیز پذیرفتند. مؤلفانی مثل حافظ رجب برسی و گروه شیخیه که در قرن سیزدهم پدیدار شدند از آن دسته‌اند. بسیاری از متصوفه و دراویش نیز چنان عقائد و گفته‌ها را با افکار باطنگرایی خود موافق یافته و از آن جانبداری کردند. یک مکتب جدید فلسفی عرفانی موسوم به حکمت متعالیه که در قرن یازدهم پدیدار شد و به شدت از جهان‌شناسی صوفیانه محی الدین عربی متأثر بود در بعد امامت نظریه موسوم به ولایت تکوینی را بنیاد نهاد.

متقدمین از شیعه به چنین نقل هایی بها نمی‌دادند و روشن است که حتی اگر معتقد به حصول اطمینان نوعی عرفی از اخبار آحاد بودند چنین نظری را در مسائلی که دواعی بر جعل آنها متکثر و متوفر بود نداشته و طبعاً مثل برخی ساده اندیشان ادوار متأخرتر قائل به حصول تواتر معنوی و اجمالی از ضم مجعولات به یکدیگر هم نبودند. در واقع هیچ نوع عقلا و هیچ عرفی در مسائل مهمه دنیوی که پای امر حیاتی در میان بوده و امکان کذب شایعات وجود داشته باشد به ان گونه شایعات اعتنائی نمی‌کند و اگر در مسأله‌ای تسامح کرد دال بر عدم اهمیت موضوع در نظر اوست. پس متقدمین که حتی در فرض پذیرش حجیت و اعتبار اخبار آحاد در فروع، که امر آن اسهل از عقائد است(تا آنجا که در برخی صور تعارض و اختلاف موکول به تخییر است) خبر واحد را در اصول یعنی عقائد نمی‌پذیرفتند کاری برابر مبنای عرف عقلا می‌کردند. مسأله مؤید بودن به فلان حدیث و خبر یا تقدم اصالت عدم زیاده بر اصالت عدم نقیصه و نظائر آن را هم فقط برای همان چارچوب که دواعی جعل متوفر نبود می‌گذاشتند...

در دورهٔ غیبت صغری فعالیت و مجاهدت خستگی‌ناپذیر مفوضه برای وانمود ساختن خود به عنوان نماینده اصیل فکر شیعی و جا انداختن خود به عنوان راه میانه میان غلو و تقصیر به حد اعلی رسید. تکیه و تمرکز اصلی آنان تألیف و تدوین متون و تنظیم و نقل روایاتی بود که پاره‌ای را گذشتگان آنان به یادگار گذارده و برخی را خود ابداع کرده بودند. نتیجه آن شد که علی رغم تمام کوشش علمای قم، مقدار معتنابهی از اینگونه روایات به مجامع حدیث شیعه رخنه کرد. دست بردن در متون قدیم که توسط دانشمندان معتمد نوشته شده بود و درج روایات در آن متون، پیش از اینها هم با موفقیت به وسیله منحرفان در روزگار امام باقر و امام صادق انجام شده[2] و اکنون نوبت مفوّضه بود. طبعاً این روایات بعدها بر اساس ضبط در کتاب منسوب به آن دانشمندان معتمد، با همان اسناد عمومی کتاب در متون بعد روایت می‌شد. سیستم سنتی روایت حدیث بر خلاف آنچه ساده‌اندیشان گمان می‌کنند نمی‌توانست جلوی چنین جعل‌ها را بگیرد. تنها توجه به وجود یا عدم داعی جعل و شرائط صدور

---

۱. رجوع کنید به مقدمهٔ مصحّح چاپ تبریز و منابعی که ذکر میکنند.
۲. نگاه کنید به رجال کشی، ص ۲۲۵-۲۲۴.

روایت و نظائر آن (وبه طور خلاصه قرائن داخل و خارجی) است که گاه می‌تواند تا حدودی زمینه را به دست بدهد و گر نه حتی نسبت دادن غالی‌ترین متن به افرادی امثال عبدالله بن ابی یعفور یا احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی نیز که محدثان را به دلیل نقل چنین روایات از قم بیرون می‌کرد کار مشکلی نبود و بسیار هم انجام شد. چنانکه گفتیم گاه این جعل‌ها و درج‌ها دو نسخه کاملاً متفاوت از کتاب واحد به وجود می‌آورد که حتی فهرست نویسان قرن پنجم از توجه به انتحال غافل مانده و هر دو نسخه را به نویسنده اصلی منتسب می‌ساختند. جعل و انتحال نسل‌های اولیهٔ این منحرفان کار احادیث شیعه را به جائی رسانده بود که زرارة بن اعین، بزرگترین دانشمند شیعه در نیمه اول قرن دوم هجری، آرزو می‌کرد کاش می‌توانست آتشی افروخته و تمام منقولات شیعه را بسوزاند ـ بحار الانوار ج ۲۵ ص ۲۸۲ـ».[1]

این شواهد عمومی تمام میراث روائی حتی روایات صحیحه را نیز زیر سؤال برده و محقق را به این نتیجه می‌رساند که روایت تا محفوف به قرائن قطعیه نباشد ارزش ندارد.

ثانیاً بر فرض که امام چنین مقام و موقعیتی داشته باشد به طوری که روا باشد بر خلاف عقل و قرآن سخن بگوید ولی امام غیر از خبر واحد است. ما با چنین اعتقادی اگر با امام رو در رو شویم و از زبان امام حدیث غریبی بشنویم باید بپذیریم ولی سخن امام بعد از عبور از ده‌ها فیلتر و بعد از چهارده قرن به دست ما می‌رسد که معلوم نیست آیا با آن همه دروغگو و جاعل و غالی واقعاً سخن امام باشد یا حدیثی مجعول از سوی شیعیان تندرو یا دشمنان زیرک.

ناکارآمدی علم رجال

خواهید گفت علم رجال برای تشخیص حدیث صحیح و سقیم است. در جواب می‌گوییم اتفاقاً مشکلات لاینحلی در تشخیص صحت حدیث وجود دارد.

۱. خبر ثقه حجّت نیست بلکه خبر موثوق به حجّت است یعنی خبری که اطمینان‌آور باشد حجت است. سیرهٔ عقلا عمل به خبر موثوق به است نه خبر ثقه. عُقلا به هر خبری که به مفاد آن اطمینان پیدا کنند عمل می‌کنند هر چند ناقل آن ثقه نباشد و به خبری که به مفاد آن اطمینان پیدا نکنند عمل نمی‌کنند هر چند ناقل آن ثقه و عادل باشد. اگر فاسقی خبری بدهد و هیچ انگیزه‌ای برای دروغ گفتن وجود نداشته باشد عُقلا به خبر او ترتیب اثر می‌دهند ولی اگر به خواستگاری دختر شخص عادلی بروند و او از دختر خودش خبرهای مثبتی بدهد از او نمی‌پذیرند تا همسایگان و دوستان دور و نزدیکِ دختر، آن خبرها را تأیید کنند چرا که پدر دختر را در ازدواج او ذی نفع می‌بینند. پس معیار وثوق به روایت است نه وثاقت راوی! زندگی روز مره همه عقلا بهترین شاهد این مدعاست. ما از هر عابری می‌پرسیم ساعت چند است؟ و به جواب او اعتنا می‌کنیم چرا که انگیزه‌ای برای دروغگویی او نمی‌شناسیم ولی برای شریک پیدا کردن در امر تجارت به شهادت یک نفر عادل اکتفا نمی‌کنیم و اگر کسی به صرف شهادت یک عادل با کسی شریک شود و شریک اموالش را برباید نزد عقلا نکوهش می‌شود که چرا در امر خطیری مثل سپردن سرمایه به شریک، به حرف یک نفر و لو عادل اکتفا کرده است. پس سیرهٔ عقلا جستجو از وثوق به روایت است نه وثاقت راوی و اگر شارع حکیم بخواهد روشی غیر از شیوهٔ عقلا پیش گیرد و از ما نیز روشی غیر از شیوهٔ عقلا را بخواهد باید با آیات و احادیث متواتر شیوهٔ عقلا را تخطئه و راه جدید را پیشنهاد کند. و چنین چیزی در قرآن و روایات پیدا نمی‌شود[2].

---

۱. دکتر سید حسین مدرسی، **مکتب در فرایند تکامل، نظری بر تطور مبانی فکری تشیع در سه قرن نخستین**، ترجمهٔ هاشم ایزد پناه، مؤسسه انتشاراتی داروین، نیوجرسی، امریکا، ۱۳۷۴.

۲. بعضی گفته‌اند اخبار علاجیه دلیل محکمی بر حجیت خبر ثقه است. اصحاب ائمه(ع) از آنها سؤال کرده‌اند که گاهی اوقات با دو خبر متعارض روبرو می‌شویم که دو نفر ثقه از شما نقل کرده‌اند وظیفه ما چیست و امام راهنمائی‌های برای ترجیح یکی از آن دو خبر بیان کردند. این احادیث نشان می‌دهند که برای مردم جای تردید نبوده که باید به خبر ثقه عمل کنند مشکل آنها فقط این بود که اگر دو نفر ثقه دو خبر متضاد نقل کردند چه وظیفه‌ای داریم؟ پاسخ این است که در عصر حضور معصوم خبر ثقه اطمینان‌آور بود زیرا فرد ثقه‌ای مستقیماً از امام معصوم مطلبی را می‌شنید و برای مردم نقل می‌کرد و برای کسانی که آن خبر را می‌شنیدند امکان داشت با کمی زحمت به حضور امام شرفیاب شوند و آن مطلب را از خود امام بشنوند. به بیان دیگر آن عصر و موقعیت به گونه‌ای بود که معمولاً خبر ثقه اطمینان‌آور بود (مثل اِخبار افراد موثق در زمان ما از امور غیر مهمه). سؤال اصحاب ائمه(ع) این بود که اگر دو خبر متضاد از شما برای ما نقل شود دیگر اطمینانی به مضمون آنها پیدا نمی‌کنیم وظیفهٔ ما چیست؟ و پاسخ امام راهنمائی‌هایی بود برای ایجاد اطمینان به صدور یکی از روایات متعارض. بنابر این اخبار علاجیه مشکل خبر واحد را حل نمی‌کند!

۲. خبر ثقه وقتی حجت است که شهادت، حسی باشد اگر حدسی باشد ارزشی ندارد و الا باید همه فتاوای فقها صحیح و قابل عمل باشد چون خبر از حکم الله است. شهادت بر وثاقت راویان نیز باید شهادت حسی باشد و متأسفانه این مطلب مهم را با اصلی درست می‌کنند که نه عقلایی است و نه شرعی یعنی می‌گویند اگر کسی خبر به وثاقت راوی دهد اصل این است که شهادت او مبتنی بر حس باشد[۱]. در حالی که چنین اصلی به جایی اتکا ندارد[۲]. عُقلا فقط وقتی از محسوسات خبر می‌دهند شهادتشان معمولاً مبتنی بر حس و مشاهده است ولی عدالت و وثاقت اینگونه نیست. بسیار اتفاق می‌افتد که انسان نوشته کسی را می‌خواند و می‌گوید نویسنده باید شخص فهیم و صالحی باشد که حدس و استنباط است نه شهادت حسی. شواهد و قرائن نشان می‌دهد رجالیون نیز در خیلی موارد با مطالعه متن روایات راوی نسبت به وثاقت آنها اظهار نظر کرده‌اند مثل توثیق و تضعیف‌های ابن غضائری که نوعاً از این دست است. اصطلاحات فراوانی در کتب رجالی نشان می‌دهد که آنها نوعاً متن‌شناسی می‌کردند و برای این کار معیارهایی داشتند. گاهی شخصی را تضعیف کرده‌اند ولی از او روایاتی نقل کرده‌اند و بر عکس. یعنی توثیق‌های آنان به معنای قابل قبول بودن روایات راوی است نه آنکه آن فرد ثقه باشد. تضعیف آنها نیز به این معنا بوده که روایات او قابل اعتماد نیست نه آنکه راوی فاسق است. اینکه نسبت به بعضی راویان گفته‌اند «به متفرداتش نباید عمل کرد» یا در مورد خیلی راویان گفته‌اند «یعرف و ینکر» یا در مورد بعضی گفته‌اند «الاغلب علیه الخیر» و نظائر این عبارات، معلوم می‌شود به دنبال وثوق به روایت بودند نه وثاقت راوی و حدس و تشخیص آنها برای ما حجت نیست و در نهایت قرینه‌ای است در کنار قرائن دیگر. نکته دیگر اینکه اگر آنها با متن‌شناسی و اجتهاد، راویان را توثیق یا تضعیف می‌کردند پس دیدگاه‌های آنها در توثیق و تضعیفشان دخیل بوده است. چنانکه برخی از محدثان قم را به دلیل عدم اعتقاد به سهو النبی غالی شمرده و از قم بیرون کردند در حالی که عده‌ای اعتقاد به سهو النبی را تقصیر در حق ائمه می‌شناختند. در حال حاضر نیز جناح‌های رقیب هر کدام برای توثیق و تضعیف، معیار خاص خودشان را دارند. پس چنین توثیق و تضعیف‌هائی به کلی فاقد ارزش است.

۳. رجالیونی مثل نجاشی و کشّی و طوسی به وثاقت کسانی شهادت داده‌اند که آنها را اصلاً ندیده‌اند و کسانی را که واسطه بوده‌اند نیز نام نبرده‌اند تا بدانیم آنها خود ثقه بوده‌اند یا نه؟

۴. هر یک از ما بارها تجربه کرده‌ایم که گاه مدتی با یکی از همسایگان یا خویشاوندان معاشرت داشته و پنداشته‌ایم که او مورد وثوق است ولی بعد از مدتی معلوم شده است که اشتباه می‌کنیم و فرد مورد نظر لاابالی و دروغگو است. این حال و روز

---

۱. آیة الله خوئی در «معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۴۱ - ۴۲» می‌نویسد: اگر گفته شود خبر دادن عالمان رجال از وثاقت و حسن روات، امری حدسی و اجتهادی است و ادله حجیت خبر شامل آن نمی‌شود، در پاسخ می‌گوییم این احتمال، اساسی ندارد زیرا سیرهٔ عقلا بر این است که خبر ثقه را در صورتی که علم به حدسی بودن آن نیست، معتبر می‌دانند و احتمال حس در اخبار عالمان رجال وجود دارد. زیرا نوشتن کتب فهرست و سیره در میان اصحاب ائمه، امری متعارف بوده و تعدادی از آنها به دست ما رسیده است. تعداد کتب رجالی از زمان حسن بن محبوب تا زمان شیخ طوسی بیش از صد بوده است.

چنانکه در متن گفتیم این پاسخ درست نیست و بر فرض صحت، اشکال حدسی بودن را حل می‌کند و اشکال ارسال توثیقات به جای خود باقی است. کتبی در فهارس و تراجم ذکر شده است که از کم و کیف آن بی خبریم، چگونه می‌توان به توثیقات مبتنی بر این کتب، اعتماد کرد؟

۲. بعضی برای حل این مشکل به انسداد صغیر توسل جسته‌اند. آنان می‌گویند ما یقین داریم تکالیف زیادی از ناحیهٔ شارع صادر شده است و ما طریق علمی به آنها نداریم، ولی اگر خبر واحد حجت باشد نسبت به بقیهٔ شک بدوی پیدا می‌شود و می‌توانیم به اصل برائت تمسک جوییم چون به معظم آنها دست پیدا می‌کنیم پس خبر واحد حجت است. می‌توان در پاسخ گفت همانطور که شما با خبر واحد به معظم تکالیف دست پیدا می‌کنید ما با خبر متواتر و محفوف به قرائن به معظم تکالیف دست پیدا می‌کنیم و در بقیه برائت جاری می‌کنیم. اصلاً ما احتمال هم نمی‌دهیم که در ورای اخبار متواتر و قطعی تکلیفی وجود داشته باشد چراکه «و لله الحجة البالغة» اگر خدا تکلیفی از بندگانش بخواهد باید از طریق علمی به آنها ابلاغ کند بخصوص با توجه به آیات فراوانی که هرگونه تبعیت از ظن را در امور دینی باطل می‌شمارند. خدایی که در امور دینی جز علم و اطمینان را معتبر نمی‌داند اگر طریق علمی برای تکلیفی باز نکند معلوم می‌شود آن را از ما نخواسته است. به بیان دیگر ما حق نداریم برائت یقینی سابق را با غیر از سند علمی نقض کنیم. می‌گویید بسیاری از فروع دین را از دست می‌دهیم در پاسخ می‌گوییم پیشفرض شما این است که ما حتماً به این احکامی که با خبر واحد غیر قطعی ثابت شده است مکلفیم در حالی که این اول کلام است. ما اصلاً به این احکام مکلّف نیستیم و جز با دلیل علمی حق نداریم از برائت سابق رفع ید کنیم. اگر بگویید این راه و روش به فقه جدید منتهی می‌شود در پاسخ می‌گوییم آنچه الان در دست ماست فقه جدید است زیرا بر خلاف عقل و فطرت و قرآن است فقه اصیل همان است که امروز در بین ما مهجور است و باید منتظر حضرت حجت باشیم تا آن را به ما برگرداند.

وانگهی اگر این راه را پیش بگیریم نه تنها بسیاری از اختلافات فقهی از بین می‌رود دین خدا نیز بسیار آسان‌تر و هموارتر از این که هست خواهد شد و هو المطلوب لدی الشارع.

مورد وثوق است ولی بعد از مدتی معلوم شده است که اشتباه می‌کنیم و فرد مورد نظر لاابالی و دروغگو است. این حال و روز کسی است که در شهر ما بوده و ما از نزدیک مدتی با او معاشر بوده‌ایم. حال در نظر بگیرید بخواهیم شخصی را بشناسیم که در شهر دیگر بوده بلکه هزار سال فاصله زمانی با او داریم، آن هم به گفته کسانی که آنها را ندیده‌ایم و آنها نیز فرد مورد نظر را ندیده‌اند! آیا واقعاً به چنین شهادت‌هائی وثوق پیدا می‌شود؟ خداگواه است که شک هم پیدا نمی‌شود تا چه رسد به ظن. امروزه در مرکز فقاهت یعنی شهر مقدس قم، وقتی فتوای فقیه مشهوری را از فضلا می‌پرسیم هر کس یک جور جواب می‌دهد بارها به دفتر آن فقیه مراجعه کرده‌ایم و کسی که مسئولیتش پاسخگوئی به استفتائات بوده. فتوای آن فقیه را اشتباه نقل کرده است! این در حالی است که عصر ما، عصر ارتباطات است و منابع و مآخذ همه در دسترس است چه رسد به چندین قرن قبل که امکانات در حد صفر بود و علما برای آنکه کتابی داشته باشند خود شخصاً آن کتاب را استنساخ می‌کردند! وانگهی، گیرم از شهادت علمای رجال، به وثاقتِ فلان راوی، ظن پیدا شود اما چه دلیلی بر اعتبار چنین ظنی وجود دارد؟

۵. مشهور است که امام صادق(ع) چهار هزار شاگرد داشته است. اگر شاگردان بقیه امامان و شاگردان با واسطهٔ آنها را نیز در نظر بگیریم از صد هزار نفر نیز تجاوز خواهد کرد. معلوم می‌شود تعداد کسانی که در کتب رجالی از آنها نام برده می‌شود بسیار کمتر از کل کسانی است که راوی حدیث بوده‌اند. بدون شک در میان این جمعیت تعداد زیادی در اسم و نام پدر مشترک بوده‌اند به خصوص که تنوع اسمی در آن اعصار زیاد نبوده است. بدیهی است بعضی از این مشترکین ثقه و بعضی ضعیف باشند و امروز این سؤال مطرح است که چگونه تشخیص دهیم که این کسی که در سند مذکور است همان کسی است که در کتب رجال از او صحبت شده است؟ شاید کسی که در کتب رجال از او صحبت شده است یکی از مجاهیل و مهملین باشد.

۶. در میان راویان، «نقل به معنا» پدیدهٔ رایجی بوده است. تعداد احادیثی که الفاظ امام عیناً ضبط شده باشد شاید به ده حدیث هم نرسد. در نقل به معنا، بدون آنکه ناقل، تعمدی داشته باشد ارتکازات، تلقّیات توقّعات، باورهای قبلی و انتظاراتش دخالت کرده و خواهی نخواهی ضریب اطمینان به حدیث باز کاهش خواهد یافت.

۷. شیوهٔ نگارش خطوط قدیمی، نسخه بدل‌ها، بی‌احتیاطی در استنساخ، کوفی بودن نگارش تا قرن سوم و اضطراب در متن، ضریب اعتماد به مجامع حدیثی را به طور فاحشی تنزّل می‌دهند. اهل فن که کتب معتبر ما را با نسخه‌های متعدد مقابله کرده‌اند می‌گویند حتی یک حدیث وجود ندارد مگر آنکه نسخهٔ بدل دارد! شیخ یوسف بحرانی (صاحب کتاب الحدائق الناضره) با آنکه خود از محدثین و اخباریون است ناگزیر در کتاب «لؤلؤة البحرین» به این امر اذعان کرده است که بزرگترین کتاب شیخ طوسی در حدیث یعنی «تهذیب» پُر از خطا و اشتباه است. وی می‌نویسد «ما در کتاب حدائق، بخشی از خطاها و تحریفاتی را که برای شیخ طوسی در متون اخبار رخداده روشن کردیم و در حقیقت، اندکی از اخبار کتاب تهذیب به لحاظ سند یا متن، از گزند سهو یا تحریف در امان مانده است»[1]. صاحب منتقی که خبره این فن است گفته است در آثار شیخ، اختلال سندی زیادی مشاهده می‌شود. گاه واو به «او» یا «عن» تبدیل شده است؛ گاه اسمی تبدیل و تحریف شده است. با این وضعیت چگونه می‌توان به سند روایت وثوق پیدا کرد.

سید محسن امین عاملی در کتاب اعیان الشیعه(ج ۹ ص ۱۸۳) می‌نویسد: «تألیفات مجلسی نیازمند تهذیب و ترتیب است چرا که او درست و نادرست را گرد آورده و بسیاری از توضیحات و تفسیرهایش از احادیث از روی شتاب صورت گرفته و غلط انداز است».

چکیده سخن اینکه وثوق پیدا کردن به فلان راوی با وجود این همه مشکلات و تردیدها، از غرائب و عجائب است و علم رجال به غایت ناتوان و فاقد کارآئی و سست‌ترین ابزار اجتهاد مصطلح است.

اگر علم رجال نقش مهمی در اثبات تکالیف الهی داشت جا داشت ائمه اطهار سلام الله علیهم، شیعیان را تشویق و ترغیب کنند که احوال راویان را ثبت کنند تا برای آیندگان باقی بماند و از این حیرت نجات یابند. در حالی که یک توصیه هم از آنها پیدا نمی‌شود. تنها معیاری که پیامبر اکرم و ائمه(ع) بارها به آن توصیه کرده‌اند موافقت با قرآن است.

چه بسیار احادیث جعلی که توسط دشمنان و بیش از آنها توسط دوستان نادان به مجامع روایی ما راه یافته است. در آن

---

۱. لؤلؤة البحرین، ص ۶۵، چاپ مؤسسهٔ آل البیت.

روزگار محدّث بودن خود مقام و منزلتی والا بود و از رسانه‌های گروهی و امکانات ثبت و ضبط و نگارش امروزی خبری نبود و جعل حدیث چندان مشکل نبود. امروزه که عصر ارتباطات است و همه چیز ثبت می‌شود باز شاهد جعل و نسبت دروغ هستیم. گاه در شهر اتفاقی می‌افتد کسانی که شاهد ماجرا بوده‌اند هرکدام اصل واقعه (و نه تفسیر و تحلیل آن) را بگونه‌ای متفاوت با دیگری تعریف می‌کند. نوشته‌جات و سخنان امام راحل ره ثبت شده است معذلک بعضی، نسبت‌هایی به ایشان می‌دهند که دفتر تنظیم و نشر آثار امام ناچار می‌شود آن را تکذیب می‌کند.

در زمان حیات امام خمینی، شایع کرده بودند که امام راجع به آیة الله منتظری گفته است: «او نتیجه عمر من است و من در وی خلاصه می‌شوم، آن هم نه یکبار و دوبار چندین بار...». بعد از آنکه این جمله در پلاکاردها و جرائد به طور گسترده انتشار یافت، آیة الله منتظری در خطبه نماز جمعه که از شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی پخش شد این مطلب را جداً تکذیب کرد و به مردم تذکر داد که دیگر این دروغ را تکرار نکنند ولی شیفته‌گان ایشان این تکذیب را حمل بر تواضع کرده و به راه خود ادامه دادند و تا واپسین روزهای بقای وی در سمت قائم‌مقامی این جمله زینتبخش پلاکاردها و نشریات بود!

منشأ این دروغ‌گوئی‌ها عشق پر التهاب مریدان و فضای پر شور و شوق بعد از پیروزی انقلاب بود که باعث می‌شد عاشقان و شیفتگان امام یا آیة الله منتظری بدون آنکه قصد دروغگوئی داشته باشند آمال و آرزوهای خود را در قالب خبر نقل کرده و دهن به دهن در همه محافل گسترش دهند. این نمونه زنده‌ای بود از جعل خبر و نسبت دروغ به اول شخص مملکت در زمان حیات وی. دلبستگی و شیفتگی به اشخاص گاه از این نیز فراتر رفته و حس بینائی را نیز فریب می‌دهد. نمونه بارز آن شایعه عکس امام در ماه بود که بسیاری باور کرده و عکس امام را به یکدیگر نشان می‌دادند!

کسی که گرایش اخباری دارد خوب است چنین آزمونی را انجام دهد. روزی در حضور جمعی از مردم خبر یا واقعه‌ای را نقل کند و بعد از دو ماه برگهٔ سفیدی بین حاضران در آن جلسه توزیع کند و از آنها بخواهد مطلبی راکه دو ماه قبل از او در فلان جلسه شنیدند بدون کم و زیاد در آن برگه بنویسند. اگر برگه‌های دریافتی را مطالعه کند خواهد دید مطلبی روشن و ساده چقدر با نوسان و تغییر به خاطرها سپرده شده و چقدر گرایشات و روحیات افراد به طور ناخودآگاه در نقل اصل واقعه تأثیر گذاشته است.

افزون بر اینها، از عالمان دقیق النظر و ضابط نیز اشتباهات سهوی زیادی دیده شده است. روزی یکی از علما در منزل علامه طباطبائی رحمة الله علیه از معظم له پرسید چرا شما «کتاب مبین» را در آیه «و لارطب و لایابس الا فی کتاب مبین» به معنی قرآن گرفته‌اید؟

ایشان فرمودند: من چنین نکرده‌ام و «کتاب مبین» در آیه نامبرده را به «لوح محفوظ» تفسیر کرده‌ام و همین ایام بحث تفسیر من در سورهٔ انعام به این آیه رسیده است و «کتاب مبین» را به «لوح محفوظ» تفسیر کرده‌ام.

عالم نامبرده گفتند با این وصف در جلد اول «المیزان» به مناسبتی این آیه را ذکر کرده و «کتاب مبین» را به قرآن تفسیر کرده‌اید.

علامه طباطبائی این سخن را باور نکرد و برخاست و بی درنگ جلد اول «المیزان» را آورد و هنگامی که صفحهٔ ۶۰ و ۶۱ آن را گشود با کمال تعجب دید آن عالم درست می‌گوید و ایشان «کتاب مبین» را به معنای قرآن گرفته‌اند. علامه طباطبائی سخت به حیرت فرو رفت. یک لحظه سکوت کرد سپس فرمود: ای کاش قبل از چاپ آن به این اشتباه واقف شده بودیم. تفسیر «المیزان» را اهل سنت می‌خوانند آنگاه این گونه اشتباهات را که ببینند به ما چه خواهند گفت؟![1]

تأثیر غبار زمان

حافظه تاریخ ظرفیت محدودی دارد و بسیاری از حوادث را که مدت مدیدی از آن می‌گذرد نمی‌تواند به طور شفاف گزارش کند.

پیامبر اکرم بالاترین شخصیت جهان اسلام بود. مسلمانان کوچکترین رفتار او را زیر نظر می‌گرفتند تا از او الگو بگیرند. او هر روز در حضور جمعی از اصحابش وضو می‌گرفت و آنان در ربودن قطرات آب وضوی او بر هم سبقت می‌گرفتند. معذلک

---

۱ - عصای موسی، ص ۹۱، تألیف آقای صالحی نجف آبادی.

وضوی پیامبر درست نقل نشده است. سنیان به گونه‌ای و شیعیان به گونه‌ای دیگر وضو می‌گیرند و هر گروه تصوز می‌کند وضویش مطابق با وضوی پیامبر است. تاریخ ولادت و تاریخ رحلت این شخصیت آسمانی درست نقل نشده است. منابع اهل تسنن با منابع شیعیان در اینباره همخوانی ندارد بلکه در میان خود شیعیان و سنیان نیز اختلاف نظر وجود دارد. با آنکه این امور چیزی نبود که انگیزه‌ای بر جعل و تحریف داشته باشد.

از قرآن به وضوح می‌فهمیم که در عصر پیامبر تورات و انجیل واقعی که از طرف خدا برای یهود و نصاری نازل شده بود هنوز وجود داشت و تلقی یهودیان و مسیحیان این بود که این دو کتاب، وحی است. ولی امروزه همه مسیحیان معتقدند که عیسی کتاب آسمانی نداشته است و انجیل را بعد از وی در شرح حال او نگاشته‌اند!

این نمونه‌ها برای اثبات این نکته است که فاصله بیش از هزار سال باعث شده است که وقایع آن دوران کاملاً در پرده ابهام قرار گیرد و به آسانی نتوان به تاریخ و روایات اعتماد کرد به خصوص در موضوعاتی که انگیزه جعل در آنها زیاد است.

همه آنچه در این باب گفتیم اهمیت این آیهٔ قرآن را شفاف می‌سازد که «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» یعنی میراث مکتوب در معرض سهو و دستبرد است و فقط خدا باید آن را حفظ کند! و چنین تضمینی نسبت به غیر قرآن وجود ندارد!

رواج جعل حدیث در اعصار اولیه

در آن اعصار عده‌ای به انگیزه‌های گوناگون حدیث جعل می‌کردند به خصوص اگر معاویه‌های زمان نیز برای جعل حدیث صله و پاداش تعیین می‌کردند. جاعلان حدیث به قدری در جعل حدیث کوشا بودند که گویا خداوند این کار را بر آنها واجب ساخته و از آنها جز این نخواسته است. عده‌ای از شیعیان نیز از روی خلوص و به انگیزهٔ حفظ تدیّن مردم احادیث زیادی در مناقب اهلبیت و ثواب تلاوت سوره‌های قرآن یا خواندن بعضی ادعیه جعل کردند. بعد از دورانی که کتابهای طب یونانی ترجمه و بین مسلمانان منتشر شد عده‌ای همان مطالب را به اسم حدیث ائمه در جامعه منتشر می‌کردند تا مثلاً خدمتی به تشیع کرده باشند.

عجیب اینکه «در زمان حیات رسول خدا به او دروغ می‌بستند و آن قدر دروغ بستند که فرمود ای مردم کسانی که بر من دروغ می‌بندند زیاد شده‌اند. هر کس عمداً بر من دروغ ببندد روانه دوزخ خواهد شد. معذلک باز بر او دروغ بستند»[1] این حدیث را شیعه و سنی به طرق متعدد نقل کرده‌اند.

امام صادق(ع) به فیض بن مختار فرمود مردم در دروغ بستن بر ما چنان حریصند که گویا دروغ بستن بر ما بر آنها واجب است...[2]

یکی از انگیزه‌های حدیث‌سازان دلسوزی بیش از اندازه برای امور دینی بود. شاید این ادعا مایهٔ شگفتی شود ولی با کمال تأسف همین انگیزه باعث راه یافتن احادیث بیشماری در مجامع حدیثی شیعه و سنی شده است.

در کتب اهل سنت نوشته‌اند از مردی به نام نوح بن مریم مروزی متوفی ۱۷۳ هـ‌ق پرسیدند حدیثی راکه از عکرمه به روایت از ابن عباس در ثواب خواندن یکایک سوره‌های قرآن نقل می‌کنی از چه کسی شنیده‌ای؟ در پاسخ گفت: من دیدم مردم به جای توجه به قرآن، به فقه ابوحنیفه و مغازی محمد بن اسحاق سرگرم شده‌اند از این رو به قصد تقرب به خدا، این احادیث را جعل کردم[3].

شهید ثانی می‌نویسد احادیثی که در تفسیر واحدی و ثعلبی و زمخشری در ثواب خواندن سوره‌ها آمده، همه از همین قبیل است و سازندهٔ آنها که یکی از صوفیان آبادان بوده است، خود به جعلی بودن آنها اعتراف کرده است.[4]

در تفاسیر شیعه نیز احادیث جعلی بیش از احادیث صحیح است. برای رفع خستگی به حدیث ذیل که در تفسیر ملا فتح الله کاشانی نقل شده است، توجه فرمایید! پیامبر اکرم فرمود!

---

۱. **کافی**، ج ۱ ص ۶۲. **نهج البلاغه**
۲. **رجال کشی**، ص ۱۲۴.
۳. **البرهان فی علوم القرآن**، بدرالدین زرکشی، ج ۱ ص ۴۳۲.
۴. **الدرایة**، ص ۵۷

«هر کس یکبار متعه کند به درجهٔ امام حسین می‌رسد. اگر دو بار متعه کند به درجهٔ امام حسن می‌رسد. اگر سه بار متعه کند درجهٔ او چون درجهٔ حضرت علی باشد و اگر چهار مرتبه متعه کند به درجه من خواهد رسید!!!»[1]

قرآن بهشت رفتن را مستلزم صبر و زحمت و پایداری می‌داند سلام علیکم بما صبرتم- و ان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقاً و این حدیث می‌گوید نه تنها بهشت رفتن بلکه رسیدن به مقام پیامبر نیز زحمتی ندارد کافی است چهار مرتبه متعه کنید! لابد کسانی که هر هفته موفق به این سنت دلکش و شورانگیز می‌شوند به درجه خدائی می‌رسند!

مرحوم محمد حسین کاشف الغطاء(م ۱۳۷۳ ق) می‌گوید:

«در اینجا نکتهٔ دقیقی است که باید بدان آگاهی داد و آن اینکه نزد مسلمین و غیر مسلمین روشن است که جعل حدیث شایع و فراوان بود. روایات جعلی آن اندازه با احادیث درست به هم آمیخت که می‌توان ادعا کرد حدیث جعلی بیش از روایت صحیح است. این بلیّه در زمان رسول خدابروز کرد و پیامبر، امت را از آن بر حذر داشت. لیکن این تلاش در کاستن از جعل موفق نبود چه رسد که بخواهد آن را ریشه‌کن کند. غرض آن است که رهبران مذاهب اسلامی و دیگران حتی عالمان شیعی بدانند که نمی‌توان بر آنچه در کتب حدیث آمده اعتماد کرد. نیز نمی‌توان به کتب حدیث شیعه اعتماد کرد زیرا در کتب اربعه که معتبرترین کتب حدیثی آنهاست صحیح و سقیم وجود دارد چه از جهت متن و چه از ناحیه سند و چه هر دو...».[2]

مرحوم میرزا ابوالحسن شعرانی نزدیک به یک پنجم احادیث را جعلی و ساختگی دانسته و بر این مطلب در چند مورد از کتاب «المدخل الی عذب المنهل» تأکید کرده است.[3] در همین کتاب راجع به کتاب استبصار شیخ طوسی می‌نویسد این کتاب حدود ۱۲۰۰ باب را در بر دارد و در بیشتر ابوابش -اگر نگوییم در همه آنها- حدیثی وجود دارد که ممکن نیست آن را طوری معنا کنیم که صدورش از معصوم(ع) روا باشد مگر با تکلّف و عقل احتمال عدم صدور آن را ترجیح می‌دهد![4]

استاد سید جلال الدین آشتیانی در این زمینه از استاد خویش آیة الله بروجردی نقلی چنین دارند:

«مسأله دیگر تشخیص درست و نادرست بودن احادیث و روایات است. خداوند آقای بروجردی را رحمت کند یک وقتی فرمودند: اصل اولیه در اغلب اخبار و روایاتی که در مدح و ذم بلدان، خواص میوه‌جات و فضائل افراد وجود دارد عدم حجیت است. برای اینکه طرفین شیعه و سنی آنها را به نفع خود ساخته‌اند».[5] برخی معتقدند اصل در اخبار مناقب، عدم صحت است چون احادیث مجعول دربین آنها زیاد است.[6]

علامه طباطبائی نیز معتقد بود که در تاریخ اسلام، حدیث سازی و سند سازی و جعل و وضع احادیث و حتی نسبت دادن آنها به رجال و راویان مورد اطمینان و اصول اولیه روائی امری شایع و رایج بود.[7]

هاشم معروف حسنی معتقد است با اینکه علمای شیعه در علم رجال و درایه خدماتی انجام داده‌اند اما دست به تألیف کتاب جداگانه‌ای در اخبار ساختگی نزده‌اند و حال آنکه حجم اخبار ساختگی در احادیث شیعه کمتر از اهل سنت نیست. او بعد از انتقاد شدید از چاپ و نشر برخی از کتابهایی که توسط عالمان شیعه نوشته شده و در آنها روایاتی جعلی به ائمه نسبت داده شده(همانند آنچه در کتابهایی نظیر کتب سید هاشم بحرانی و حافظ رجب بُرسی و دیگران موجود است) و توسط دستهای مشکوک تبلیغ می‌شود، می‌نویسد: «من کسی از معاصران را ندیدم که بُرسی و کتاب او را در معرض اتهام قرار دهد و از مبنا قرار دادن و خواندن آن برحذر دارد مگر دانشمند محقق مرحوم سید محسن عاملی در کتاب اعیان الشیعه. اما بسیار تأسف‌آور است که وی در معرض حملات سختی از سوی علامه امینی در جلد هفتم الغدیر قرار گرفته است بدون اینکه حتی یک دلیل برای تبرئه بُرسی از اتهاماتی که بر او وارد شده ارائه نماید...[8]

---

۱. **تفسیر منهج الصادقین**، چاپ تهران، ذیل آیهٔ ۲۴ سورهٔ نساء.

۲. **الارض و التربة الحسینیة** ص ۴۱ - ۴۳.

۳. **المدخل الی عذب المنهل**، ص ۲۷ و ۴۴.

۴. **المدخل الي عذب المنهل**، ص ۴۳ و ۴۴.

۵. کیهان اندیشه، ش ۱، ص ۱۸.

۶. **شرح مقدمه قیصری**، ص ۹۲۸.

۷. فلایبقی معه لها لا حجیة شرعیة و لا حجیة عقلیة، حتی ماکان منها صحیح الاسناد فان صحة السند و عدالة رجال الطریق انما یدفع تعمدهم الکذب دون دس غیرهم فی اصولهم و جوامعهم ما لم‌یرووه (**المیزان**، ج ۱۲، ص ۱۱۵).

۸ - اخبار و آثار ساختگی ص ۳۸۷.

این پژوهشگر معاصر در انتهای کتاب چنین درد دل می‌کند «برخی از روایات شیعه درباره علی و فرزندانش نشان‌دهنده آرای شیعه نیست و حتی برخی از آنها با اصول اسلام و شیعه منافات دارد. این سخن را در حالی می‌گویم که اطمینان دارم بسیاری از شیعیان بلکه بسیاری از روحانیون شیعه در نجف اشرف و دیگر مراکز که ائمه را آنگونه که هستند نمی‌شناسند و سِرّ عظمت آن بزرگواران را از طریق غیبی و اوهام می‌دانند این سخنان را خوش نخواهند داشت و خشمگین خواهند شد».

سید هاشم بحرانی در کتابهایش همچون عوام هر چه را که «کتابی» است می‌پذیرد و به عنوان فضائل اهلبیت یا مسالب دشمنان آنها با آب و تاب نقل می‌کند. از او که کتابهایش مملو از این مزخرفات است تعجبی نیست. تعجب از صاحب بزرگترین کتاب رجالی و نویسندهٔ کتاب الاخبار الدخیلة است که این اخبار را که برای خنداندن دیگران مناسب‌تر است در کتاب «قضاوتهای امام علی(ع)» نقل کرده است. به یکی از این اخبار توجه فرمایید:

در زمان حضرت علی(ع) در یکی از محلات عرب‌نشین ده برادر بودند دارای یک خواهر و با او شرط کرده بودند که نباید ازدواج کند و او به آن شرط عمل می‌کرد. اما یک روز وارد چشمهٔ آبی شد و زالویی به رحم او نفوذ کرد و هر روز بزرگ و بزرگتر شد تا جایی که آثار حاملگی در او نمودار شد. برادران که واقعیت را نمی‌دانستند تصمیم گرفتند خواهر خود را به قتل برسانند. یکی از آنها نزد امام علی(ع) رفت و مشکل را با او در میان گذارد. امام به وسیله یک ظرف پر از لجن زالو را از رحم دختر بیرون آورد. در اینجا بود که آن برادران به امام گفتند تو پروردگار مایی که غیب می‌دانی. امام در جواب آنها گفت رسول خدا از جانب خدا مرا آگاه ساخت که در چنین ماه و چنین روز و چنین ساعتی این قضیه اتفاق می‌افتد.

نویسنده از خود سؤال نکرده است که گیرم این حدیث سند داشته باشد که ندارد. آیا ممکن است یک زالو در رحم زن تا این حد بزرگ شود و با استشمام بوی لجن بدون نیاز به جراحی خارج شود. چرا در خارج از رحم هیچ زالویی از یک سانتیمتر بزرگتر نمی‌شود. جالب اینکه داستان مشابه دیگری نیز نقل می‌کند و آن را داستان جداگانه‌ای می‌داند. در آن داستان می‌گوید وزن زالو در شکم آن دختر به ده کیلو رسیده بود و حضرت علی از بالای منبر دست دراز می‌کند و از دویست و پنجاه فرسنگی قطعه یخی برمی‌دارد و زیر دختر می‌نهد. بلافاصله زالویی که سالهای سال در رحم آن دختر بیچاره جا خوش کرده بوده است خارج می‌شود و پدر دختر از فرط خوشحالی به امالم می‌گوید «شهادت می‌دهم که تو از آنچه در رحمها و شکمهاست آگاهی».

البته برای کسانی که فقط اجتماع نقیضین را محال می‌دانند قبول این اخبار هیچ مشکلی ندارد به خصوص اگر حضرت علی(ع) را مظهر عجائب و غرائب نیز بدانند! ناد علیاً مظهر العجائب تجده عوناً لک فی النوائب کل هم و غم سینجلی بولایتک یا علی یا علی یا علی!!![1]

شیوع نقل به معنا[2] در حدیث و توسع و تسامح در کیفیت نقل موجب شد که از اشاره به برخی داستانهای تاریخی در ذیل آیات قرآن، چنین گمان شود که آن داستانها سبب و شأن نزول آیاتند. در روایات شأن نزول وضع و دسّ امری شایع بود و پیشینیان در اخذ و نقل آنها تسامح و سهل انگاری می‌کردند. بنابر این به امثال این روایات نمی‌توان اعتماد کرد[3].

در مورد روایاتی که برای بعضی روزها نحوست و شومی قائل شده است، می‌نویسد: بعید نیست اینها از روی تقیه صادر شده باشد زیرا در میان عامّه چنین معتقداتی وجود داشته است. از صدر اسلام به پیامبر روایاتی نسبت می‌دادند و کسی جرأت انکار آن را نداشت[4].

دین با حیرت و مقولات ماورائی عجین است (مثل خدا، فرشته، وحی، برزخ، قیامت...). عنصر حیرت و باور به غیب، وقتی

---

۱ - برای ختم این دعا چه ثوابها و آثاری که جعل نکرده‌اند در حالی که به کلی دروغ است. مرحوم ربانی شیرازی در حاشیه بحار الانوار ج ۲۰، ص ۷۳ می‌گوید بیت دوم این شعر هیچ تناسبی با بیت اول ندارد و این شعر اصلاً دعا نیست. مرحوم مجلسی در احوالات جنگ اُحد می‌نویسد یقال ان النبی(ص) نودی فی هذا الیوم ناد علیاً مظهر العجائب... یعنی علی را برای کمک صدا بزن. مرحوم ربانی می‌گوید بیت دوم اضافهٔ صوفیه و بدعت آنهاست.

۲... و لو صحت الروایات لکان التأمل فیها قاضیاً بتوسع عجیب فی نقل الحدیث بالمعنی حتی ربما اختلفت الروایات کالاخبار المتعارضة (**المیزان**، ج ۹، ص ۱۳۷)

۳. **المیزان**، ج ۷، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

۴. **المیزان**، ج ۱۹، ص ۷۴ و ۷۶.

با توهمات و تخیلات افراطی و اسطوره‌سازی راویان ترکیب می‌شود معجونی به دست می‌آید که فقط به کار قصه پردازان و نقالان می‌آید.[1] برای رفع خستگی به یکی از این اخبار ساختگی توجه فرمایید:

«در کتب معتبره! مذکور است که روزی جبرئیل در حضور حضرت رسول خدا از روی تعجب در علی(ع) نگاه کرده تبسم فرمود. آن حضرت پرسید یا روح الامین منشأ تبسم و تعجب تو چیست؟ فرمود که یا رسول الله مأمور شدم که هفت شهر لوط را به بالا برده و سرنگون کنم و من به حدی آن شهرها را بالا بردم که ملائکه آسمان آواز خروسان و سگان ایشان را می‌شنیدند پس سرنگون ساختم. و در وقتی که امیرالمؤمنین شمشیر را بلند ساخته بود که بر مرحب فرود آورد ندا رسید که شمشیر علی را نگاه دار که نزدیک است که اثر آن به ماهی‌ای که حامل گاو زمین است برسد! من در رسیده تیغ او را نگاه داشتم. آن قدر تعبی که از نگاه داشتن آن کشیدم از برداشتن شهرهای لوط نکشیده بودم. الحال آن امر به خاطرم آمد تعجب کردم!!!»[2].

امام خمینی بسیاری از احادیث مستدرک الوسائل را ضعیف دانسته و بسیاری از احادیث این کتاب را به شوخی نزدیکتر می‌دانست تا واقعیت.[3]

ایشان همچنین معتقد بود روایات مربوط به حیله برای فرار از ربا، و نیز روایاتی را که فروش انگور و خرما به شرابسازان را تجویز می‌کند، برای دگرگون ساختن چهرهٔ واقعی اهلبیت ساخته شده است.[4]

به امام عرض می‌کنیم این سبک برخورد با روایات را اگر در همه فقه ادامه می‌دادید فقهی معقول و مطابق با عدالت و واقعیات عینی بنا می‌نهادید. چرا چنین نگرشی را فقط در این دو دسته از روایات اعمال کردید؟!

آیة الله خوئی معتقد است:

در کتاب کافی به ویژه روضهٔ کافی احادیثی آمده که نمی‌توان آن را تصدیق کرد... به بیان دیگر ادعای قطع نسبت به عدم صدور برخی روایات کافی به واقع نزدیکتر است. پس چگونه می‌توان ادعا کرد روایات این کتاب از ائمه(ع) صادر شده است؟ بلکه خواهی دانست که تمامی روایات کتب اربعه صحیح نیست چه رسد که قطعی الصدور باشد.[5] مرحوم میرزا خلیل قزوینی در شرح اصول کافی در اینکه روضهٔ کافی تألیف مرحوم کلینی باشد تردید کرده است!!!

مرحوم مامقانی(م ۱۳۵۱ ق) می‌نویسد: مغیرة بن سعید گفته است نزدیک به صد هزار حدیث جعل کردم.[6]

«برای اینکه اندکی بیشتر با پدیده جعل حدیث آشنا شویم چگونگی شکل‌گیری صحاح سته اهل سنت را از زبان علامه امینی ره می‌شنویم:

ابو داوود در «سنن» خویش ۴۸۰۰ حدیث آورده و گفته است آنها را از میان پانصد هزار حدیث برگزیده‌ام؛ و صحیح بخاری با حذف مکررات آن، ۲۷۶۱ حدیث دارد که آنها را از میان حدود ششصد هزار برگزیده است؛ و «صحیح مسلم» ۴۰۰۰ حدیث دارد، بدون تکرار، که مسلم آنها را از میان سیصد هزار حدیث برگزیده است؛ احمد بن حنبل در «مسند» خویش، ۳۰۰۰۰ حدیث آورده است که آنها را از میان هفتصد و پنجاه هزار حدیث برگزیده است و آورده‌اند که او یک میلیون حدیث در حفظ داشته است؛ و احمد بن فرات(م ۲۵۸هـ)، یک میلیون و پانصد هزار حدیث نگاشته و از آن میان، ۳۰۰۰۰۰ را برگزیده و آثاری در تفسیر و احکام و فوائد متفرقه رقم زده است.

این تعداد هول‌انگیز، نشان می‌دهد که دستهای آلوده و مغزهای بیمار و فرهنگ ستیزان بدنهاد با آیین الهی چه کرده‌اند!

از سوی دیگر، چه بسیار احادیث صحیحی که حب و بغض‌های سیاسی مانع کتابت و انتشار آن شد. می‌دانیم به اعتراف علمای اهل سنت حضرت علی(ع) نزدیک‌ترین فرد به پیامبر بوده و در تمام ۲۳ سال رسالت او و حتی قبل از آن، از پیامبر جدا نشده است. معذلک تعداد روایاتی که از حضرت علی در منابع عامه ثبت شده است بسیار کم است. ابن حزم می‌گوید: علی(ع)

۱... یتضمن اکثرها اموراً غریبة فلما یوجد نظائرها فی الاساطیر الخرافیة یأباها العقل السلیم و یکذبها التاریخ القطعی و اکثرها مبالغة ما روی عن امثال کعب و وهب و قد بلغوا من المنبالغة...(**المیزان**، ج ۱۵ ص ۲۶۹ و ج ۱۷ ص ۲۰۷)

۲. **حدیقة الشیعه**، ص ۱۴۱.

۳. **انوار الهدایة**، ج ۱، ص ۲۴۴ - ۲۴۵.

۴. **کتاب البیع**، ج ۵، ص ۳۵۴ - ۳۵۵.

۵. **معجم رجال الحدیث**، ج ۱، ص ۳۶.

۶. **تنقیح المقال**، ج ۱، ص ۱۷۴.

را ۵۳۶ حدیث است.[۱]

شگفتا که ابوهریره دو سال با پیامبر بوده است و از او ۵۳۷۴ روایت گزارش کرده‌اند و از علی(ع) که تمام مدت رسالت همراه و همگام پیامبر بوده، ۵۳۶ حدیث! یکی از شاه‌بیت‌های او که به پیامبر نسبت داده است این حدیث است ان الله ائتمن علی وحیه ثلاثة: أنا و جبرئیل و معاویة و کاد ان یبعث معاویة نبیاً یعنی خدا برای وحی خود به سه نفر اعتماد دارد، من و جبرائیل و معاویه، معاویه آن قدر مقام دارد که نزدیک است به پیامبری مبعوث شود[۲]. محمد ابو زهره نویسنده بلند آوازه مصری به این نکته تنبه داده و گفته است:

باید اعتراف کنیم که آنچه از فقه، فتاوا و داوری‌های علی(ع) در منابع اهل سنت گزارش شده است نه با مدت خلافت مولا سازگار است و نه با روزگاری که علی یکسر به تعلیم و افتا می‌پرداخت؛ تمام زندگی او فقه بود و فتوا و تعلیم و بیشتر از تمام صحابیان همگام و همراه رسول الله(ص) بود، از قبل از بعثت تا رحلت پیامبر؛ بدین سان باید منابع اهل سنت چندین برابر آنچه اکنون از احادیث وی گزارش کرده‌اند می‌آوردند.

۱. احادیثی که علی(ع) از پیامبر نقل کرده است به شمارش سیوطی(م ۹۱۱ هـ)، ۵۸ حدیث است. ابوبکر دومین مرد عرب که پس از علی(ع)اسلام آورد و در مکه و مدینه با پیامبر بود بنا به گفته نواوی در «تهذیب»، ۱۴۲ حدیث از پیامبر نقل کرد که سیوطی در کتاب «تاریخ الخلفاء»، ۱۰۴ مورد آن را ذکر کرده و بخاری نیز در «صحیح»، ۲۲ حدیث نبوی را از ابوبکر نقل کرده است. عمر بن خطاب که در سال ششم بعثت اسلام آورد و تا پایان عمر در زمره صحابه بود تقریباً ۵۰ حدیث از پیامبر نقل کرده است. عثمان بین پنج الی نه حدیث، زبیر بن عوام نه حدیث، طلحة بن عبید الله چهار حدیث. زید بن ثابت هشت حدیث، و سلمان فارسی چهار حدیث از پیامبر اکرم نقل کرده‌اند و این روایات در کتب معتبر حدیث اهل تسنن مثل صحاح سته گزارش شده است.

حال شما داوری کنید که چگونه ممکن است ابوهریره طی یکسال و اندی آمد و شد در محضر پیامبر بیش از پنج هزار حدیث شنیده باشد! آیا غیر از این است که سخنان دروغ را به پیامبر نسبت می‌داد و برای اجتناب از افشا شدن خدعه و نیرنگش هر بار به اسم و رسم خاصی اقدام به نقل روایات می‌نمود. جالب است بدانید که ابوهریره این مرد سی چهره تاریخ عرب، بیش از ۳۲ اسم دارد.(اقتباس از مقالهٔ **ابوهریره و نشر اسرائیلیات و احادیث موضوع**، به قلم حسینعلی ترکمانی، فصلنامه علوم حدیث، سال سوم، شماره پیاپی ۱۰)

۲. **اللئالی المصنوعة**، ج ۱، ص ۴۱۷.

از حضرت زهرا روایتی نیست یا بسیار اندک است. از حسن بن علی(ع) سیزده روایت نقل کرده‌اند و از ابا عبدالله الحسین(ع)، هشت روایت؛ این در حالی است که ابو العباس احمد بن محمد بن سعید (ابن عقده) می‌گوید من از اهل بیت ۳۰۰ هزار حدیث در حفظ دارم.

ابن حزم می‌گوید از سلمان فقط شش حدیث به ما رسیده است و از ابوذر ۲۸۱ حدیث. بر این باید افزود کسان بسیاری از صحابیان را که حتی یک حدیث از آنان در مجموعه‌های حدیثی وجود ندارد، از جمله زیاد بن حنظله تمیمی که آورده‌اند در تمام مشاهد همراه رسول الله(ص) بوده و در تمام نبردها حضور داشته است؛ نیز ثمامة بن عدی که از مهاجران اولیه بوده و در بدر حضور داشته و یک روایت هم ندارد و...[۱]

به هر حال منع کتابت و نشر حدیث، جریان حاکم آن روزگاران بود. از این روی، طبیعی است که کسانی از سر ترس و کسانی از سر طمع و وابستگی‌های حکومتی و انگیزه‌های دیگر از نگاشتن حدیث طفره روند و مآلاً بخش عظیمی از سنت پیامبر از میان برود. عُمر، کسانی از محدثان کوفه از جمله قرظة بن کعب را به مدینه فرا خواند و آنان را از نقل حدیث منع کرد. قرظة بن کعب گوید: «پس از آن هیچ حدیثی نقل نکردم»

باری چون حدیث کتابت نشد و حدود یک قرن این جریان حاکم گشت و حدیث جز در نهانخانه‌ها و به دور از چشم حاکمیت نقل نگشت، نوشته نشد و انتشار نیافت و پس از آن، جامعه به نگارش و کتابت آن روی آورد، زمینه مناسبی به وجود آمد برای دروغ، جعل و دستبرد؛ و بدین سان، میدان برای احبار و رهبان و بیمار دلان و بدعت آفرینان و خرافه سازان باز شد که هر آنچه می‌پنداشتند با ادعای نقل از حافظه، نقل کنند و غالباً مسلمانان ساده دل را بفریبند و قصه سرایان با آنها مجلسها بیارایند و جباران آن گونه نقلها را پشتوانه کردار ناروای خود قرار دهند و آنگاه کسی چون احمد بن حنبل بپندارد که این کرامت است که هزاران هزار حدیث بر حافظه داشته باشد! و بخاری گمان برد که فضیلت است که پانصد هزار حدیث در سینه داشته است و...

شگفتا و اسفا که بسیاری از این احادیث جعلی، در سده‌های بعد، پایه‌های تفکر اسلامی و بن مایه‌های معرفت دینی شد. جلوگیری از کتابت حدیث و نشر آن از یک سو و جعل حدیث از سوی دیگر زمینه پدید آمدن نگرشی وارونه به اسلام و قرآن و کلیت دین را به وجود آورد به طوری که تغییر و اصلاح ذهنیت دینی مسلمین هرگز ممکن نبود.»[۲]

خواننده گرامی نپندارد که این وضعیت، مربوط به روایات اهل سنت است و ربطی به روایات شیعه ندارد چرا که موضوع بحث، انسان است و حب و بغض‌ها و تمایلات و نفسانیات او. همان انگیزه‌ها و تمایلات در نقطه مقابل باعث جعل روایات بسیاری در مناقب و فضائل اهل بیت و مثالب دشمنان آنها شد. نگاهی به اوضاع سیاسی و موضع‌گیری‌های جناح‌های رقیب در هر جامعه و از جمله جامعهٔ خودمان، بسیاری از واقعیات را روشن می‌کند.

گفتیم یکی از امور رایج در اعصار قبل، حدیث سازی به انگیزهٔ تقویت ایمان مردم یا ترغیب آنها به عبادت بود. روایاتی را در حاشیه یا حد فاصل بین سطور کتابهای خطی می‌نوشتند. منطق آنها این بود که پیامبر فرموده من کذب علی متعمداً...«هر کس علیه من چیزی جعل کند اهل دوزخ است»، ما علیه پیامبر جعل نمی‌کنیم بلکه له او جعل می‌کنیم! این اضافات در استنساخهای بعدی به متن کتاب راه می‌یافت و بعداً با همان سلسله سندی که مفصّل آن در صفحات قبل ذکر شده بود نقل می‌شد. نسخه‌های متفاوت کتب روائی دلیل روشنی بر این پدیده شوم است و نسخه‌های متعدد کتاب «بصائر الدرجات» صفار نمونه بارز آن. شیخ طوسی در کتاب تهذیب الاحکام در ضمن نقل حدیثی به طرق معتبر از حذیفة بن منصور، می‌گوید «به این خبر به چند دلیل نمی‌توان عمل کرد یکی اینکه در اصول حدیثی یافت نشده بلکه در نقلهای نادر آمده است. دیگر اینکه کتاب حذیفه با اینکه معروف و مشهور است این خبر را دارا نیست. اگر کتاب حذیفه در واقع مشتمل بر آن بود حتماً در آن موجود بود»[۳].

---

۱. ر.ک به: **اصول الحدیث و احکامه فی علم الدرایة**، ص ۱۰۷.

۲. **این قسمت اقتباس از مقاله اندیشمند گرامی جناب آقای مهدوی راد در فصلنامه علوم حدیث است.** سال سوم، شمارهٔ پیاپی ۹.

۳. **التهذیب**، ج ۴، ص ۲۲۷.

یک نمونه روشن این پدیده، کتاب مفاتیح الجنان است که در خانهٔ هر مسلمان شیعه، لااقل یک نسخه از آن موجود است. شیخ عباس قمی، مؤلف آن چون حدس می‌زد این کتاب هم مثل کتاب «مفتاح الجنان» که قبلاً در این موضوع منتشر شده بود، در معرض دخل و تصرف قرار بگیرد، در همین کتاب بر کسانی که بعداً از آن چیزی کاسته و یا به آن چیزی اضافه کنند لعنت کرده است. معذلک این کتاب نیز از دخل و تصرف در امان نماند. حدیث کساء و سوره‌هائی از قرآن به اول و آخر این کتاب اضافه شده است.

این واقعیات را اگر در نظر بگیریم دیگر اصلاً به خبر واحد اطمینان نمی‌کنیم تا چه رسد بخواهیم آن را بر قرآن مقدّم داشته و ناسخ یا مخصّص قرآن قرار دهیم. این مشکلات تاریخی باعث شد تا پیامبر اکرم و امامان شیعه معیار و محک مهمی را برای شناخت حدیث به ما معرفی کنند و بر آن اصرار بورزند و بگویند با شنیدن هر حدیثی موظف هستید آن را با قرآن محک بزنید اگر همخوان با قرآن نباشد مردود است!

این محک و معیار اگر از روز اول رعایت می‌شد و به طور کلی به گمان و ظن عمل نمی‌شد این همه اختلاف پیش نمی‌آمد حتی فقها نیز تا این حد اختلاف نظر پیدا نمی‌کردند. قرآن بارها از عمل به ظن نهی کرده است. نمی‌توان آیات ناهیه از ظن را با آن صراحت و دلالت قوی منحصر به امور اعتقادی دانست بلکه همهٔ امور مربوط به دین باید پشتوانهٔ علمی داشته باشد. شگفت اینکه قرآن بیش از هفتاد مرتبه نسبت به پیروی از ظن هشدار داده است! گویا می‌دانسته پیروی از ظن چه بلائی بر سر دین خواهد آورد!

نادیده گرفتن این معیار و گشودن باب خبر واحد باعث آن همه اختلاف نظر و ورود آن همه خرافات و مطالب نامعقول در دین شد که به نظر ما اساس آن به دیدگاه‌های کلامی گروهی از شیعیان اولیه بر می‌گردد. حتی در کتابهای بسیار معتبر ما اخباری به چشم می‌خورد که کمترین تردیدی نداریم که نادرستند. مثلاً در کتاب کافی بارها این مضمون آمده است که از نسل علی و فاطمه دوازده امام به دنیا خواهد آمد[1] یعنی در مجموع سیزده امام! یا این حدیث از امام صادق(ع) که همیشه ماه رمضان سی روز است و هرگز کمتر از سی روز نخواهد شد![2] سخنی برخلاف بدیهیات علمی و مشاهدات وجدانی!!!

در کافی به سند صحیح نقل شده است که خدا مقدّر کرده بود که قیام قائم در سال هفتاد هجری باشد ولی چون مردم امام حسین را کشتند خدا بر اهل زمین غضب کرد و آن را به سال صد و چهل عقب انداخت و چون ما این خبر را به شما گفتیم و شما هم به مردم گفتید دیگر خدا برای ظهور وقتی پیش ما نگذاشت!!! آیا کدخدای یک ده تا این حد بی‌درایت و بی برنامه است که ما نظیر آن را به خدا نسبت دهیم!

در حدیث دیگری در کتاب کافی از ابوحمزه نقل شده است که وارد بر امام صادق شد و دید چیزی جمع می‌کند پرسید اینها چیست امام گفت اینها پر ملائکه است جمع می‌کنم و از آن لباسی برای فرزندان خود تهیه خواهم کرد!!!

کسی که کتابهای روایی را مرور می‌کند با مشاهدهٔ این اخبار که در جای جای کتب معتبر ما پیدا می‌شود از خود می‌پرسد چگونه می‌توان به بقیهٔ این اخبار اعتماد کرد؟ آیا ما انجیل و تورات را به دلیل مطالب نامعقول آن رد نمی‌کنیم؟ مطالب کتاب مقدس همه نامعقول نیست. در میان مطالب مفید و آموزندهٔ کتاب مقدس به ندرت به گزاره‌هایی برخورد می‌کنیم که با عقل و ضرورت‌های دینی سازگار نیست مثل نسبت زنا و زنازادگی و باده‌گساری به انبیاء، نسبت دروغ و خدعه به خدا، فدا شدن مسیح به جای انسانهای گناهکار و... همین مطالب نامعقول و باطل، باعث می‌شود به همهٔ کتاب مقدس به چشم تردید نگاه کنیم و تنها گزاره‌هایی را بپذیریم که شواهد کافی برای صدق آن پیدا کنیم. مجامع روایی ما نیز همین وضعیت را دارد. محدثان ما چون عموماً اخباری مسلک بوده و برای عقل عرض اندامی در برابر خبر واحد قائل نبودند، هر رطب و یابسی را جمع‌آوری کرده‌اند و امروز ما با چنین مجموعه‌هایی روبرو هستیم. وجود همین اخبار نامعقول و مغایر با قرآن سبب می‌شود که به خبر صحیح السند نیز اعتماد نکنیم و تنها وقتی حدیث را بپذیریم که متواتر یا محفوف به قرائن قطعیه باشد. به بیان دیگر وقتی می‌بینیم غواصان بحار روایات و محدثان بزرگ ما روایاتی را با چنین مضامینی به راستگوترین راستگویان نسبت داده‌اند،

---

۱. **کافی**، ج ۱، ص ۵۳۲.

۲. **کافی**، ج ۴، ص ۷۸، **فقیه**، ج ۲ ص ۱۶۹.

مطمئن می‌شویم آنها در گرد آوری حدیث، به عقل میدان چون و چرا نداده و قاعدهٔ عرض به کتاب را نیز اعمال نمی‌کردند و چون چنین روشی داشتند، علم اجمالی پیدا می‌کنیم که در این مجموعه‌ها روایات زیادی وجود دارد که از معصوم صادر نشده است. و همین علم اجمالی باعث می‌شود جز به خبر قطعی و محفوف به قرائن اعتماد نکنیم. بنگرید که چه تعداد روایت در تحریف قرآن نقل شده است! چه تعداد روایت در رستگاری کلیه شیعیان حتی فاسقان آنها نقل شده است! چه تعداد روایت در روا بودن فروش انگور به مشروب‌سازان و چه تعداد روایت با مضامین مُضحک، و خلاف عقل نقل شده است.

راستی اگر پیروان ادیان دیگر به چنین اخبار و احکامی معتقد بودند ما به آنها نمی‌خندیدم؟ مگر نه آنکه تثلیث مسیحیان را به دلیل متناقض و نامعقول بودن رد می‌کنیم و وقتی آنها می‌گویند این راز و رمزی دارد که شما به آن پی نمی‌برید یا می‌گویند ایمان یعنی ریسک کردن و پذیرفتن چنین چیزهایی! بار دگر به آنها می‌خندیم و می‌گوییم با شما نمی‌شود بحث کرد؟ پس چرا خود، راه آنها را می‌رویم!!

آیا قبول این ترّهات و تعطیل کردن عقل و حس و وجدان همان عالِم پرستی نیست که قرآن از آن نهی می‌کند اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله.[1] در تفسیر این آیه امام صادق فرمود به خدا قسم، آنها برای عُلمای خود نماز و روزه به جا نیاوردند بلکه چشم و گوش بسته از آنها پیروی کردند یعنی هر چه گفتند با آنکه نامعقول و حرف زور و سخن بی مدرک بود مردم از آنها می‌پذیرفتند. خدا همین رفتار را عبادت شمرده است.[2]

این اعوجاج‌ها همه ناشی از حذف عقلانیت از ساحت فقه و شیوهٔ اخباری‌گری یعنی اعتماد به خبر واحد و نظر سطحی و بریده از بقیه معارف قطعی دین، به روایات است. در حالی که در گذشته شعار شیعه و یکی از تمایزات آنها از دیگران، بی اعتمادی آنها به خبر واحد بود. سید مرتضی ره عمل نکردن به خبر واحد را ضروری مذهب می‌داند و در مسائل تبّانیات می‌گوید «ما بی هیچ شک و ریبی علم داریم که علمای شیعه امامیه بر این اعتقادند که در شریعت، عمل به اخبار آحاد جایز نیست و نمی‌توان به آن عمل کرد زیرا نه حجت است و نه دلیل». و در توضیح این نکته می‌افزاید «علم ضروری در فطرت بشر وجود دارد چه مخالف یا موافق امامیه، که ایشان در شریعت، به خبری که موجب علم نگردد عمل نمی‌کنند و این اعتقاد شعار آنها گشته و بدان شناخته می‌شوند همانطور که نفی قیاس در شریعت شعار آنهاست و هر کس با آنها معاشر باشد این مسأله را می‌داند». شیخ مفید، ابن زهره، ابن براج و ابن ادریس و اکثر قدمای اصحاب عمل به خبر واحد را قبول نداشتند. محقق حلی، استاد و دایی علامهٔ حلی در اول کتاب معتبر شدیداً منکر عمل شیعه به اخبار آحاد شده است. متأسفانه این انحراف از زمان شیخ طوسی شروع شد و دیگران نیز که مرعوب موقعیت علمی و تألیفات او بودند همین راه را طی کردند و در دراز مدت، فقه ما به این معجون دهشتناک تبدیل شد.

شیخ طوسی که پایه‌گذار حجیت خبر واحد است در کتاب **عده** عمل به خبر واحد در اصول عقائد را به برخی از غافلین و ناآگاهان اصحاب نسبت می‌دهد ولی در احکام فقهی همین اخبار را به طور مطلق حجت می‌داند و جواب این سؤال را نمی‌دهد که دین خدا چه اصول و چه فروعش مستند به وحی است و همان طور که در اصول، عمل به خبر واحد باطل است در فروع نیز باطل است زیرا برای استناد هر خبر با هر مضمونی به خداوند باید قطع و یقین داشته باشیم و اخبار خالی از قرائن قطعیه به هیچوجه قابل استناد به خدا نیست و لحن آیاتی که از پیروی از ظن نهی می‌کند به گونه‌ای است که قابل تخصیص نیست.

علت اصلی این انحراف نیز این پیش فرض بود که هر چیزی که به ذهن خطور کند باید حکم خاصی از جانب خدا داشته باشد و برای شناخت حکم همه فروعات واقعی و فرضیِ فقهی چاره‌ای جز عمل به خبر واحد نیست و چون تکلیف باقی است و باب علم مسدود است پس باید به خبر واحد عمل نمود.

سؤالی که فقها برای آن پاسخی ندارند این است که تفاوت بین قیاس مفید ظن و خبر واحد مفید ظن چیست؟ آیا جز این است که باطل بودن قیاس در شریعت به جهت آن است که موجب ظن است نه علم، و دین باید مبتنی بر علم باشد؟ راستی چگونه است که اگر یک شخص عادل شهادت بدهد زید از عمرو یک ریال طلبکار است، شهادتش پذیرفته نمی‌شود و می‌گویند حتماً باید دو نفر عادل چنین شهادتی بدهند تا پذیرفته شود ولی إسناد یک حکم شرعی به خدا، که هرگز اهمیتش از

---

۱. توبه/ ۳۱.
۲. کافی، ج ۱، باب التقلید، ص ۵۳.

اثبات بدهی یک ریالی کمتر نیست، با شهادت یک نفر عادل ثابت می‌شود!!!

شهید مطهری این پدیده را مصیبت فقه شیعه می‌دانست. بنگرید چگونه آن متفکر بزرگ از سوز دل آه برآورده است «انکار اصل عدل و تأثیرش کم و بیش در افکار، مانع شد که فلسفهٔ اجتماعی اسلام رشد کند و بر مبنای عقلی و عملی قرار بگیرد و راهنمای فقه قرار بگیرد. فقهی به وجود آمد غیر متناسب با سایر اصول و مبانی و بدون فلسفهٔ اجتماعی. اگر حریت و آزادی فکر باقی بود و موضوع تفوق اصحاب سنت بر اهل عدل پیش نمی‌آمد و بر شیعه هم مصیبت اخباری‌گری نرسیده بود ما حالا فلسفهٔ اجتماعی مدونی داشتیم و فقه ما بر این اصل بنا شده بود و دچار تضادها و بن بست‌های کنونی نبودیم.[1]

در کتاب تعلیم و تربیت در اسلام می‌گوید: «فکر اخباری‌گری به کلی از بین نرفته حتی در بسیاری از مجتهدین نیز افکار اخباری‌گری هنوز نفوذ دارد و بقایایش در افکار آنها هست».

فقهای ما در جواب این سؤال که آیا این احکام معقول و عادلانه است یک پاسخ بیشتر ندارند و آن همان پاسخی است که اشاعره در بحث حسن و قبح عقلی مطرح می‌کردند. فقها می‌گویند «ما نمی‌فهمیم چه چیزی معقول و عادلانه است. هر چه خدا بگوید عادلانه است نه آنکه هر چه عادلانه است خدا می‌گوید!» این منطق غیر از آنکه عقلاً باطل است در آیات زیادی از قرآن محکوم شناخته شده است از جمله آیه ۲۸ سورهٔ اعراف که می‌فرماید «چون کار زشتی کنند می‌گویند پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را به آن فرمان داده است (ای پیامبر) بگو قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید». یعنی مصادیق بارز کار زشت و ظالمانه، برای همه روشن است و خدا به آنها امر نمی‌کند نه آنکه مردم از درک امور کاملاً زشت و ظالمانه نیز عاجزند و خدا باید بگوید تا مردم بفهمند! کسانی که چنین منطقی دارند ناخواسته عقل را تعطیل می‌کنند در حالی که حقانیت شرع را باید با عقل فهمید. عدالت به گفته شهید مطهری در سلسله علل احکام است نه در سلسلهٔ معلولات. نه این است که آنچه دین گفت عدل است بلکه آنچه عدل است دین می‌گوید. یعنی عدالت مقیاس دین است نه دین مقیاس عدالت. تفطن نیافتن به این نکتهٔ بسیار مهم، بزرگترین لطمه را به فقاهت زده است. یعنی کار به اینجا رسیده که فقهای ما می‌گویند اگر خدا بگوید مرد می‌تواند بدون هیچ عذر موجهی هرگاه هوس کند زنش را طلاق بدهد ما باید قبول کنیم و بگوییم تشخیص ما اشتباه است. شما تصور می‌کنید که چنین چیزی بی‌عدالتی است. خیر بی‌عدالتی نیست، عین عدالت است چون خدا گفته است!! و اگر خدا گفته بود مرد چنین حقی ندارد باز عین عدالت بود. می‌پرسیم چطور یک چیز و نقیض آن عین عدالت است؟ آیا خدا بر خلاف موهبت عقل موضع می‌گیرد؟ آیا هیچ خلبانی پایگاه خودش را بمباران می‌کند؟ مگر انبیاء برای شکوفا کردن عقل مبعوث نشدند[2]؟ چطور شریعت آنها تا این حد مغایر با عقل از آب در آمده است؟ می‌گویند این حرف‌ها فضولی در کار خداست. ما که نمی‌توانیم از کار خدا سر درآوریم. ما باید مطیع و متعبد باشیم. هر چه خدا بگوید همان عین عدالت است اگر چه بگوید بی‌گناهی را بکش یا اموال مردم را به سرقت ببر. مگر نه آنکه خدا به ابراهیم گفت بچه‌ات را بکش! مگر در داستان خضر و موسی، خضر کِشتی مردم را سوراخ نکرد؟ مگر بچه بی‌گناه را نکشت؟ آیا این اقدامات نامعقول و بی‌عدالتی بود!؟ پس در استنتاج فقهی نیز اگر به نظائر اینها رسیدیم باید استبعاد نکنیم و به بهانهٔ اینکه نامعقول است آن را رد نکنیم[3]. حادتر از این موارد حدیث ابان است که بیشترین ضربه را به فقه شیعه زده است. این حدیث مجوّز هر گونه استنباط و

---

۱. **مبانی اقتصاد اسلامی**، ص ۲۷

۲. و یثیروا لهم دفائن العقول (**نهج البلاغه**، خطبه اول)

۳. همانطورکه بر خدا ظلم روا نیست و خدا (اگر خداست) هرگز نمی‌گوید ظلم کنید، نیز هرگز نمی‌گوید بچه بی‌گناه را بکشید. خدا به حضرت ابراهیم نگفت فرزندت را بکش. ابراهیم نیز به فرزندش نگفت ان الله امرنی بذبحک یا بقتلک بلکه گفت در خواب دیدم تو را ذبح می‌کنم. و از این خواب فهمید تا سر حد ذبح باید پیش برود. در واقع خدا برای آزمایش ابراهیم صحنه‌ای در خواب به او نشان داد که او پنداشت باید فرزندش را بخواباند و آمادهٔ کشتنش شود. آیا باید او را ذبح نیز بنماید یا نه، هر چند ظاهر امر چنین بود ولی صریح در آن نبود و آنگاه که خدا بعد از آنکه آن دو آماده امتثال فرمان خدا شدند اعلام کرد همین مقدارکافی است تو خوب امتحان دادی، ابراهیم این دستور را نقض دستور اول تلقی نکرد. آنچه بود یک آزمون بود که در قالب خواب به او تلقین شده بود که برای چنین کاری آماده شو و او هم آماده شد و قبل از آنکه خنجر بر حنجر اسماعیل بگذارد (فلما اسلما و تله للجبین...) خدا فرمود بس است قد صدقت الرءیاء. پاسخ دیگر اینکه ارتباط ما و خدا ارتباط عاشق و معشوق نیست و نمی‌توان شریعت را از نوع نحوهٔ رفتار خدا با ابراهیم دانست. به بیان دیگر از اینکه خدا درکتاب و سنت صدها مرتبه ما را به تعقل و تدبر دعوت می‌کند می‌فهمیم با کند عقل خودمان با ما رفتارکرده است و شریعت ما از نوع دستورات خضر نیست. اگر از آن نوع بود جز تسلیم وظیفه‌ای نداشتیم در حالی که کتاب و سنت به تعبد و تسلیم توصیه نمی‌کند. مثلاً وقتی ممنوعیت ربا را بیان می‌کند می‌گوید اقتصاد متکی به ربا مثل حرکت شخص مصروع است. و وقتی قمار و شراب را تحریم می‌کند می‌گوید موجب عداوت و دشمنی می‌شود و وقتی ازدواج با زن پدر را تحریم می‌کند می‌گوید انه کان فاحشة و مقتاً و ساء

استنتاج مغایر با عقل شمرده می‌شود. در این حدیث گفته شده است که دیهٔ سه انگشت زن سی دینار و دیه چهار انگشت بیست دینار است و چون چنین حکم مغایر با عقلی از طرف امام تأیید شده است پس ما نباید به موافقت یا مغایرت حکم شرعی با عقل حساسیت نشان دهیم. اگر حکمی، در ظاهر مغایر با عقل، با آیه یا حدیث معتبری به ما برسد باید عقل خود را تخطئه کنیم نه شرع را. چون حکم مستفاد از کتاب و سنت، هر چه هم نامعقول به نظر بیاید از حدیث ابان بدتر نخواهد بود در حالی که در آن حدیث، ابان مورد توبیخ امام قرار گرفته است که چرا در برابر حکم خدا چون و چرا می‌کند

چند حدیث دیگر هم به ما می‌گوید که اِنّ دینَ اللهِ لایُصابُ بِالعُقول[1]!!!

این است منطق کسانی که به این فتاوای عجیب و غریب و عقل ستیز فتوا داده و فقهی به وجود آورده‌اند که همچون جامهٔ تنگ و کوتاه به قامت هیچ جامعهٔ رشیدی برازنده نیست!

اگر حدیث ابان را بپذیریم در هیچ موردی نمی‌توان از منطوق تعدی کرد حتی قیاس اولویت نیز باطل خواهد بود. یعنی وقتی قرآن می‌گوید فلا تقل لها اف نمی‌توان فهمید که ضرب و شتم و قتل والدین نیز حرام است چرا که شاید فقط اف گفتن حرام باشد. به عبارت دیگر اگر نتوانیم از دیه سه انگشت که سی دینار است بفهمیم که دیه قطع چهار انگشت بیشتر از این مبلغ است پس از «لاتقل لهما اف» نیز نمی‌توان حرمت ضرب و شتم پدر و مادر را فهمید. ثانیاً اگر کسی تهدید به مرگ شود و بگویند راه نجات تو این است که یا سه انگشت و یا چهار انگشت از این زن را قطع کنی باید چهار انگشت را ترجیح دهد! چون دیهٔ کمتر حاکی از جرم کمتر است!

پاسخ دیگر این است که اعتراض امام به ابان این نبود که چرا از دیه سه انگشت، دیه چهار انگشت را چهل دینار دانستی بلکه اعتراض امام این بود که چرا با وجود نص تشخیص خود را تخطئه نکردی. یعنی ممکن است شارع بر خلاف تصور عموم عقلا حکمی داشته باشد و در واقع تشخیص آنها را تخطئه کند ولی با توجه به انحراف فقه ما از عقل و وحی آیا می‌توان به صرف اینکه ثبوتاً چنین چیزی ممکن است این همه احکام عجیب و غریب را پذیرفت! به بیان دیگر اگر ما در زمان امام معصوم حضور داشتیم و مستقیماً از زبان او می‌شنیدیم که دیه چهار انگشت کمتر از دیه سه انگشت است یا مرد حق دارد هرگاه هوس کند زنش را طلاق دهد (گر چه غیابی و بدون عذر موجه)، جا داشت تشخیص خود را تخطئه کنیم و بگوییم فهم ما خطاست ولی این حکم از چنته استنباط‌های مشکوک به ما رسیده است. استنباطهایی که بخشی از فرآورده‌های آن را در متن ملاحظه کردید! هرچند به نظر نگارنده اگر از زبان امام صادق هم بشنویم که طلاق ظالمانه نیز مباح است نباید تشخیص خود را تخطئه کنیم بلکه باید حس شنوایی خود را تخطئه کنیم چون محال است امام صادق بر خلاف صریح عقل و موازین عدل سخن بگوید. اگر روا باشد امام صادق چنین چیزی بگوید دین هرج و مرج می‌شود چرا که هر حکم نامربوط و ظالمانه‌ای روا خواهد بود!!

محقق اردبیلی می‌گوید این حدیث قطع نظر از مشکوک بودن یکی از راویان آن، با شواهد نقلی و عقلی در تعارض است.[2]

سبیلاً.

قصهٔ خضر و موسی نیز عکس مدعای فقیهان را اثبات می‌کند. این قصه نشان می‌دهد اگر کسی عقل کل باشد نمی‌تواند بر حسب موازین عقل خود با کسی که از عالم غیب اطلاعی ندارد اُنس و الفت و ارتباط پیدا کند. یکی از مهمترین عبرت‌های این داستان همین است. یعنی با انسانهای خردمند دنیا نمی‌توان با علم غیب رفتار کرد چرا که تحمل نمی‌کنند، بلکه بر می‌آشوبند و می‌گریزند. خدا نیز در تشریع احکام راه عقلا را طی کرده است یعنی تشریع به گونه‌ای است که خرد خردمندان از راز و رمز آن سر در می‌آورد نه به گونه‌ای که عقل مطلق خودش مقتضی آن است که اگر چنین بود احدی را به کنه احکامش راهی نبود. و ما از اینکه خداوند در سراسر قرآن پی در پی ما را به تعقل و تدبر فرا می‌خواند می‌فهمیم که خدا بر خلاف صریح عقل حکم نکرده است و هر چه از این دست در فقه مشاهده می‌شود استنتاج‌های خطائی است که از مبانی خطا ناشی شده است و الا احکام الهی تابناک و فطری است.

۱. پیام حدیث این است که فهم‌های سطحی نمی‌تواند به احکام شرعی دست یابد و باید از طریق وحی از آنها مطلع شد نه آنکه احکام شرعی مغایر با عقل است. دقت کنیم که حدیث نمی‌گوید ان دین الله لایصاب **بالعقل** بلکه می‌گوید لایصاب بالعقول!

۲ - هذا الحکم مشهور و هو خلاف بعض القواعد المنقولة مثل کون طرف الانسان ان کان واحداً فدیته دیة صاحبه و ان کان اثنین فدیة کل واحدة نصف دیته و ان دیة المرأة نصف دیة النفس و هی منقسمة علی الاصابع فکان ینبغی ان یکون دیة اصبع المرأة خمساً من الابل و دیة الاصبعین عشراً و الثلاث خمسة عشر و یکون لها القصاص فی الاصبع الواحدة بعد رد خمس من الابل و المعقولة ایضاً فان العقل یقتضی ان یزید دیة اربع اصابع علی

آیا باید تکلیف خود را با این حدیث روشن کنیم یا این حدیث را بپذیریم و به پیامدهای منفی آن که احکامی نامعقول و ناهمخوان است تن دهیم.

آغاز این انحراف در فقه شیعه، دورهٔ شیخ طوسی است. دردآور این که اصولاً انشعاب شیعه از اکثریت اهل تسنن به دلیل عقل‌گرایی شیعه بوده است. روح تشیع اصولگرایی و تعقل و آزاد اندیشی بود. شهید مطهری دربارهٔ علّت انشعاب اقلیت شیعه از اکثریت اهل تسنن می‌نویسد:

این انشعاب از این‌جا به وجود آمد که یک دسته که البته اکثریت بودند فقط ظاهر را می‌نگریستند و دیدشان آن‌قدر تیزبین نبودَ و عمق نداشت که باطن و حقیقتِ هر واقعه‌ای را نیز ببینند، ظاهر را می‌دیدند و در همه جا حمل به صحت می‌کردند، می‌گفتند. عده‌ای از بزرگان صحابه و پیرمردها و سابقه‌دارهای در اسلام راهی را رفته‌اند و نمی‌توان گفت اشتباه کرده‌اند اما دستهٔ دیگر که اقلیت بودند در همان هنگام می‌گفتند، شخصیت‌ها تا آن وقت پیش ما محترم‌اند که به حقیقت احترام بگذارند امام آن‌جا که می‌بینیم اصول اسلامی به دست همین سابقه‌دارها پایمال می‌شود دیگر احترامی ندارند. ما طرفدار اصولیم نه طرفدار شخصیت‌ها. تشیع با این روح به وجود آمد. ما وقتی در تاریخ اسلام به سراغ سلمان فارسی، ابوذر غفاری و مقداد کندی و عمار یاسر و امثال آنان می‌رویم و می‌خواهیم ببینیم چه چیزی آنها را وادار کرد که دور علی را بگیرند و اکثریت را رها کنند می‌بینیم آنها مردمی اصولی و اصول‌شناس، دین‌دار و دین‌شناس بودند می‌گفتند ما نباید درک و فکر خویش را به دست دیگران بسپاریم و وقتی آنها اشتباه کردند ما هم اشتباه کنیم. در حقیقت روح آنان روحی بود که اصول و حقایق بر آن حکومت می‌کردند اشخاص و شخصیت‌ها. این روحیه‌ها بود که می‌توانست وصیت پیامبر را در مورد علی صدر در صد بپذیرد و دچار تردید و تزلزل نشود

ممکن است بعضی بگویند عقل‌گرایی در احکام دین باطل است ما باید ببینیم شرع چه می‌گوید. اگر معیار عقل باشد، باید فرقی بین ادرار و عَرَق نباشد و هر دو باید نجس باشند چون هر دو از کلیه ترشح می‌شود. اگر عقل معیار باشد عقل می‌گوید همانطور که ادرار و مدفوع نجس است باید اخلاط بینی هم نجس باشد زیرا آلودگی آن کمتر از آلودگی خون و ادرار نیست. اصلاً چرا نطفهٔ انسان نجس باشد با آنکه منشأ تکوّن اشرف مخلوقات است؟ آیا نماز مهمتر از روزه نیست چرا زن حائض روزه‌اش را قضا می‌کند و نمازش را قضا نمی‌کند؟ آیا جرم آدمکشی بزرگتر از زنا نیست چرا اولی با دو شاهد و دومی با چهار شاهد اثبات می‌شود؟ آیا جوان تنومند با پیرمرد مریض و در حال مرگ مساوی است؟ چرا دیهٔ هر دو باید یکسان باشد؟ آیا جان انسان با قطع یک عضو او برابر است پس چرا دیهٔ عضوی مثل زبان برابر با دیهٔ جان است؟ آیا بهتر نیست نماز را به زبان فارسی بخوانیم تا بفهمیم چه می‌گوییم؟ آیا سفر حج و حرکاتی مثل سنگ پراندن به شیطان یا نکشتن حشرات موذی در حرم و کفایت یک لحظه وقوف در عرفات بدون خواندن هیچ آداب و دعایی معقول است؟

از این چون و چراها آن قدر می‌توان در شریعت پیدا کرد که پایانی ندارد. اگر معیار عقل باشد بخش وسیعی از شریعت بر خلاف عقل خواهد بود و باید حذف شود و دین جدیدی بنیان نهاد!

در پاسخ می‌گوییم اولاً بسیاری از مواردی که شما بر خلاف عقل شمرده‌اید با نگاه سطحی و قضاوت اولیه ما منافات دارد و اگر تأمل کنیم عقل حکم قطعی بر خلاف آن ندارد. توضیح مطلب اینکه عقل به حکمت بسیاری از دستورات شرعی پی نمی‌برد ولی آن را بر خلاف حکمت نمی‌بیند مثل علت تعداد رکعات نماز یا پنج مرتبه نماز خواندن در شبانه روز. مثلاً عقل نمی‌داند چرا خداوند پرداخت خمس مال را واجب کرده است نه ثلث آن را، ولی با آنکه سرّ آن را نمی‌فهمد آن را نامعقول و بی حکمت نمی‌شمارد. در مواردیَ هم با نگاه اول در معقول بودن آن تردید می‌کند ولی با دقت بیشتر و احتساب همه جوانب از

دیة الثلاث و ان لم یزد لم‌ینقص و هنا قد نقص فانها عشرون ابلاً و دیة الثلاث ثلاثون...(مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۴، ص ۴۶۸)

ثم اعلم ان فی روایة ابان، عبد الرحمان بن حجاج و فیه شیی و هو انه نقل فی مشیخة الفقیه ان ابا الحسن(ع) قال انه لیثقل علی الفؤاد و قیل انه رمی بالکیسانیة ثم رجع و قال بالحق و ان قیل انه ثقة ثقة.(همان، ج ۱۴، ص ۴۷۰)

قضاوت اولیه خود دست می‌کشد مثلاً اگر نسبت به نجاست ادرار و عدم نجاست عرق تردید پیدا بکند با اندکی تأمل به خود می‌آید که علتِ نجاستْ فقط آلودگی نیست سهولت آبکشی نیز مد نظر شارع بوده است اگر اخلاط بینی یا ادرار و مدفوع حیواناتی مثل گاو و گوسفند که مردم خیلی با آنها سر و کار دارند نجس اعلام می‌شد مردم دائماً باید بدن و لباس خود را آب بکشند و این زندگی را مشکل خواهد کرد. در مورد شهادت بر قتل و زنا نیز با توجه به شناعت و شیوع گناه زنا و اهمیت علنی نشدن آن و جنبهٔ قوی اشاعه فحشا در زنا، جا دارد خدا چنین محدودیتی وضع کند. بر خلاف قتل که بسیار کمتر از زنا اتفاق می‌افتد و حق الناس است و اگر چهار شاهد لازم باشد اکثر موارد قتل ثابت نمی‌شود و حقوق صاحبان دم ضایع خواهد شد.

ملاحظه می‌کنید که بعد از سنجیدن همه جوانب نمی‌توان نسبت به نامعقول بودن چنین حکمی در شریعت با قاطعیت نظر داد. بر خلاف مواردی که هر چه عقل تأمل می‌کند به حیرت او افزوده می‌شود مثل طلاق غیابی و بدون عذر موجه که همه می‌گویند هر شریعتی چنین چیزی را مباح بداند تیشه به ریشه خانواده زده است. یا مثل سپردن حضانت کودک به پدر معتاد و بزه‌کار که تربیت بلکه جان فرزند را به خطر می‌اندازد. یا ثواب بی‌کران برای یک قاچ خربزه خوردن یا مصونیت دادن به موحدان یا شیعیان در برابر گناه که آنها را نسبت به عمل سست می‌کند.

به بیان دیگر بین امور عقل‌پذیر و عقل‌ستیز می‌توان فرق نهاد. قرار نیست هر چه در شریعت است اسرارش برای همه روشن باشد ولی این بدان معنا نیست که مطالب نامعقول و ضد عقل نیز در دین جایی داشته باشند. امور ضد عقل آن است که بعد از تأمل در همه جوانب باز نامعقول می‌نماید و هیچ عاقلی آن را نمی‌پذیرد برخلاف امور عقل‌پذیر که همه در آن تردید ندارند و تردید اولیه نیز با تأمل برطرف می‌شود.

ثانیاً فتاوا و روایات نامعقول را صرفاً از این جهت که با عقل همخوانی ندارند طرد نکردیم. دلیل مهمتر ناهمخوانی آنها با مجموعهٔ شریعت است. قرآن در صدها آیه با صراحت تمام اعلام می‌کند که تنها منجی انسان ایمان و عمل صالح است و ثواب آنچنانی برای خربزه خوردن و مصونیت دادن به شیعیان در برابر گناه با این اصل قرآنی مغایرت دارد. ما نه تنها باید روایات را عرض بر قرآن کنیم بلکه فتاوا و هر گفتار یا نوشتار یا خواب و یا مکاشفه را با محک قرآن می‌توانیم ارزیابی کنیم. فتاوا و روایات نامعقولی که ملاحظه کردید علاوه بر نامعقول بودن، با قرآن ناسازگار است و هر مکتبی از جمله اسلام باید مجموعه‌ای همگون و هماهنگ باشد و بخشی از آن بخش دیگر را تکذیب نکند. به بیان دیگر در این جا سخن از نامعقول بودن در میان نیست. اصلاً به عقل اجازه چون و چرا در شریعت نمی‌دهیم و می‌گوییم هر چه از ناحیهٔ دین به ما برسد اگر چه عقل ستیز و نامعقول باشد ما می‌پذیریم ولی خود شریعت به ما توصیه کرده است که هر حدیث یا فتوایی باید با قرآن تعارض نداشته باشد و این فتاوا و روایات با قرآن در تعارض است.

منظور از تعارض با قرآن چیست؟

وقتی می‌گوییم حدیث و فتوا و هر نوشته یا خواب و مکاشفه‌ای نباید با قرآن در تعارض باشد منظور این نیست که باید همان مضمون در قرآن وجود داشته باشد بلکه منظور این است که مضمون حدیث با روح آموزه‌های قرآنی مخالف نباشد و اشباه و نظائری در قرآن برای آن حدیث پیدا شود. مثلاً روایات زیادی که مفادشان رستگاری شیعیان است اگر چه فاسق و فاجر باشند و بدون توبه از دنیا بروند با روح تعلیمات قرآنی سازگار نیست. قرآن در صدها آیه سرنوشت آدمی را در گرو عمل می‌داند و بس. قرآن می‌گوید ذره‌ای گناه نیز پیامد دارد (من یعمل مثقال ذرة شرا یره) در سنت قطعیه پیامبر نیز آمده است که عبد حبشی و سید قرشی هیچ امتیازی بر هم ندارند مگر به تقوا. بنابر این آن دسته از احادیث را که برای شیعیان حساب جداگانه‌ای باز می‌کنند، باید به دلیل مخالفت با قرآن مردود بشناسیم هر چند هزار حدیث باشد. نیز روایتی که می‌گوید از کُردها پرهیز کنید چون آنها جن هستند، به دلیل مخالفت با روح تعلیمات قرآنی مردود است. قرآن بارها تصریح کرده است که همه انسانها اصل واحدی دارند و اگر خدا آنها را به شعوب و قبائل تقسیم کرده است حکمتش تعارف و آشنائی است نه چیز دیگر (و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم). قرآن بهشت رفتن را فقط در گرو عمل و صبر و استقامت می‌داند و این اصل را مردود می‌داند که بهشت را به بهانه بدهند (و لا یلقیها الا الصابرون ــ سلام علیکم بما صبرتم) بنابر این روایاتی که با یک قاچ

خربزه انسان را بهشتی می‌کنند مردود است. ولی اگر مضمون حدیثی این باشد که مستحب است موقع وزش باد و نزول باران دعا کنید، این حدیث با روح تعلیمات قرآن مخالف نیست چون قرآن به ما می‌آموزد که توجه و تقرب به خدا در هر مناسبت و زمانی نیکوست و بعضی مواقع خصوصیت نیز دارد مثل «هنالک دعا زکریا ربه». البته استحباب و کراهت نیز مثل وجوب و حرمت به صرف خبر ثقه، ثابت نمی‌شود مگر آنکه به مضمون خبر وثوق پیدا شود.

چکیده سخن اینکه منظور از موافقت حدیث با قرآن موافقت لفظی نیست بلکه موافقت با روح تعلیمات قرآن و همخوانی با اصول مؤکد و مکرر قرآنی است. شاهد بر این مطلب، مضامین روایاتی است که چنین معیاری را ارائه می‌دهد مثل این حدیث که «اذا جائک الحدیثان المختلفان فقسهما علی کتاب الله و احادیثنا فان اشبهها فهو حق و ان لم یشبهها فهو باطل[1]».

راجع به جعل حدیث، استاد کاظم مدیر شانه‌چی تحقیق مفیدی دارند که عیناً از «کتاب علم الحدیث و درایة الحدیث» نقل می‌کنیم.

جعل حدیث

باید دانست که کلیه‌ی احادیث منقوله، به صحت نپیوسته و روی دلایل و شواهدی دست جعل در میراث نبوت و ولایت برده شده است.

سید مرتضی می‌فرماید[2]: همانا احادیثی که در کتب شیعه و سایر مذاهب اسلامی نقل شده متضمن انواع اشتباهات و اموری است که بطلان آن یقینی است. مانند امور محال و چیزهایی که دلیل قطعی بر فساد آن داریم، چون جبر و رؤیت ذات باری‌تعالی و قول به وجود صفات قدیمه برای خداوند و امثال آن از مطالبی که ما را ناچار به نقد احادیث می‌کند.

محقق در مقدمه‌ی کتاب معتبر، فرماید: قال علی (ع) قد کذب علی الرسول الله علی عهده حتی قام خطیباً فقال ایها الناس قد کثرت الکذابة فمن کذب علیّ متعمداً فلیتبوّء مقعده من النار.[3] ثم کذب علیه من بعده.

نیز نقل می‌کند که حضرت صادق (ع) فرمود: لکل رجل منا رجل یکذب علیه. برای هر یک از ما (اهل بیت) مردی که به دروغ سخنی به ما نسبت دهد وجود دارد.

از این رو تشخیص صحیح از سقیم حدیث، مشکل گردیده و قهراً تناول این علم، از عهده‌ی همگان خارج گشته است.

در نتیجه هرکس را نرسد که به هر منقولی اعتماد نموده و آن را به ساحت قدس نبوی و علوی انتساب دهد، زیرا به صحت پیوسته که پیغمبر فرمود: هرکه به من دروغ ببندد، جایگاهش از آتش است.[4]

---

۱. **وسائل الشیعه**، ج ۲۷، ص ۱۲۳.

۲. ان الحدیث المروی فی کتب الشیعة و کتب جمیع مخالفینا یتضمن ضروب الخطأ و صنوف الباطل من محال لا یجوز و لا یتصور و من باطل قد دل الدلیل علی بطلانه و فساده. کالتشبیه و الجبر و الرؤیة و القول بالصفات القدیمة و من هذا الذی لا یحصی او یحصر ما فی الاحادیث من الاباطیل و لهذا وجب نقد الحدیث. به نقل: تاریخ فرق اسلامی، از رساله‌ی اجوبة طرابلسیات، سید مرتضی.

۳. همانا دروغ گویان بر من زیاد شده‌اند. بنابراین هرکس دانسته به من دروغ ببندد، در آتش جهنم قرار خواهد داشت.
حدیث مزبور در نهج البلاغة همین سان است که محقق نقل فرموده، ولی در صحیح بخاری چنین آمده است:
عن علی قال: سمعت رسول الله یقول لا تکذبوا علی فانه من کذب علی فلیبوء مقعده من النار. نیز از سلمة بن اکوع نقل شده که می‌گفت: سمعت رسول الله یقول: من یقل علی مالم اقل فلیتبوء مقعده من النار. (التجرید الصریح لاحادیث الجامع الصحیح، ص ۱۹).

۴. امام ابوبکر صیرفی در شرح (الرسالة) شافعی گفته است: این حدیث را بیش از شصت تن از صحابه نقل کرده‌اند. ابن جوزی در مقدمه‌ی کتاب «الموضوعات» خود، بیش از ۹۰ طریق برای حدیث مزبور استقصاء کرده است. حافظ یوسف بن خلیل دمسقی و ابوعلی بکری نیز به طرقی برای این حدیث برخورده‌اند که جمعاً بالغ بر صد طریق می‌گردد.
لذا ابن صلاح گفته است: در احادیث، حدیثی به این مرتبه از تواتر رسد نداریم.
علامه‌ی قاسمی (پس از نقل آن چه یاد کردیم) می‌گوید:
قوله: (فلیتبوء مقعده من النار) ای فلیتخذ لنفسه منزلاً. یقال تبوء الدار. اذا اتخذها مسکناً و هو امر معناه الخبر. یعنی: فان الله یبوئه. و تعبیره بصیغة الامر لاهانة و لذا قیل: الامر فیه للتحکم او التهدید. اذ هو ابلغ فی التغلیظ و التشدید من ان یقال مقعده

نیز عقل حاکم است که آن چه از قول کسی نرسیده به وی نتوان انتساب داد تاچه رسد که منتسب بزرگترین امر حیاتی و اجتماعی بشر، یعنی دین باشد. منتسب بزرگ‌ترین شخصیت جهان بشریت، و برترین مقام تربیت و تعلیم یعنی پیشوای دین و مذهب.

اکنون باید دید که با این حکم شدید و منع اکید نقل چه کسان و چگونه احادیثی صلاحیت تدوین و نقل را دارند.

شرایط منقول و ناقل و علل جعل حدیث:

می‌دانیم که پس از پیغمبر اختلافات و حوادثی میان مسلمین پدید گردید که پاره‌ای از آن‌ها سبب شد در زمینه ی آن، احادیثی جعل و بدین‌وسیله موضوع تثبیت شود که اهم آن‌ها از این قرار است:

الف) موضوع خلافت و جانشینی پیغمبر که جمعی به نص رسول اکرم و گروهی به حسب شوری می‌دانستند.[1]

ب) روی کار آمدن معاویه به دست‌آویز خون‌خواهی از کشندگان عثمان (خلیفه‌ی سوم).

وی برای استحکام فرمان‌روایی خود به دو قوه‌ی مثبت و منفی به شرح زیر تشثت کرد:

۱ـ تبلیغات و جعل حدیث در فضایل بنی امیه (درباره‌ی روایاتی که له خلفاء جعل کرده‌اند رک: ص ۳۷ نوادر فیض) و مظلومیت عثمان و قلمداد نمودن علی ع را از مسببین قتل وی.

۲ـ سرکوبی و نابودی مخالفین بنی امیه و اخفاء و اضمحلال فضایل بنی هاشم و خاصه علی ع و تبدیل فضایل آن جناب به بدیها.[2]

ج) موضوع خوارج و تشکیل اصول اعتقادی به خلاف مبانی عامه که برای تشید مبانی اعتقادی خود دست به جعل حدیث زده و احیاناً کسانی نیز علیه آنان حدیث جعل می‌کردند. چنان که مهلب بن ابی صفره برای ضعیف ساختن خوارج به جعل حدیث علیه آنان دست زد.[3]

د) تشعبات مذهبی و آراء و معتقدات فرق منشعبه از قبیل: زیدیه، معتزله، حنابله، ظاهریه، مجسمه، غلات، کرامیه، اشاعره، متصوفه، باطنیه و... با تشعبات طاریه بر هر فرقه و هم‌چنین پیدایش مذاهب مختلف فقهی از ابوالسعادات احمدبن منصور نقل شده که بین دو دست پروردگار لوحی است که در آن اسماء کسانی که قایل به صورت برای خدا و رؤیت حق تعالی و چگونگی آن شده‌اند ثبت شده و فرشتگان به آن مباهات می‌کنند.[4]

از اسحاق بن مهشاد نقل شده که وی بر مذهب کرامیه، جعل حدیث می‌کرد و کتابی در فضایل محمد بن کرام نیز نگاشته که تمام دروغ و جعل است.

سیوطی درباره‌ی احمد بن عبدالله جویباری می‌گوید: وی هزاران حدیث برای کرامیه وضع نمود. ابن حجر در فتح الباری گوید: کرامیه وضع حدیث را در ترغیب و ترهیب جایز دانسته‌اند و استدلال کرده‌اند که این کار دروغ له پیغمبر است نه علیه او.

شعرانی در عهود کبری گوید: ان اکثر من یقع فی خیانة هذا العهد المتصوفه الذین لاقدم لهم فی الطریق فربما رووا عن رسول الله ما لیس من کلامه لعدم ذوقهم و عدم فرقانهم بین کلام النبوة و غیرها و سمعت شیخنا شیخ الاسلام زکریا رحمة الله یقول: إنما قال بعض المحدثین: کذب الناس الصالحون، لغلبة سلامة بواطنهم فیظنون بالناس الخیر و انهم لا یکذبون علی رسول الله فرادهم بالصالحین: المتعبدون اللذین لا عوض لهم فی علم البلاغة فلایفرقون بین کلام النبوء و غیره بخلاف العارفین فانهم لا یخفی علیهم ذلک.

من النار و من ثم کان ذلک کبیرة.

سپس از بعضی نقل کرده که دروغ بر پیغمبر کفر است و سبب آن را استخفاف به شریعت دانسته است. (قواعد التحدیث، ص ۱۷۲).

۱. مثلاً حدیثی از پیغمبر نقل شده که خداوند نبوت و وصایت را در خاندان بنی هاشم جمع نساخته است.

۲. از شاهکارهای این قسم، حدیثی است که در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» به دستور معاویه جعل کردند که این آیه درباره‌ی ابن ملجم نازل شده، چون خویش را با کشتن علی بن ابیطالب ع به مخاطره انداخت. درصورتی که این آیه به نقل مفسرین درباره‌ی علی بن ابیطالب ع واز خودگذشتگی آن جناب در لیلةالمبیت نازل گردیده است.

۳. رک: وفیات الاعیان.

۴. میزان الاعتدال ۷۵/۱، لئالی المصنوعة ۱۴/۱، به نقل از الغدیر ۲۱۷/۵.

سیوطی در مرقاة الصعود للی سنن ابی داود ضمن حدیثی گوید: لم اقف علی هذا باسناد و لم ار من ذکره الا الغزالی فی الاحیاء و لا یخفی مافیه من الاحادیث التی لا اصل لها.[1]

مأمون بن احمد هروی از پیغمبر نقل می‌کند که فرمود: در امت من مردی است به نام محمد ابن ادریس، (یعنی الامام الشافعی) که برای امت من از شیطان خطرناک‌تر است و نیز مردی است به نام ابوحنیفه که چراغ امت من است.

این حدیث را وی هنگامی که پیروان شافعی در خراسان رو به فزونی گذارده بودند جعل کرد.[2]

در جلد پنجم «الغدیر» پاره‌ای از احادیث موضوعه در فضایل ائمه‌ی اربعه را نقل می‌کند. از آن جمله: پیغمبر فرمود: مردی در امت من به نام نعمان و کنیه‌ی ابوحنیفه خواهد آمد که وی چراغ امت من است و این جمله را سه بار تکرار فرمود.

نیز فرمود: مردی خواهد آمد که روش مرا زنده ساخته و بدعت را می‌برد. اسم وی نعمان بن ثابت است. سایر انبیاء به من و من به ابی‌حنیفه فخر می‌کنم. وی مردی پرهیزگار نزد خدای من است. چنان که کوهی از علم است و مانند پیغمبری از انبیاء بنی اسرائیل است. لذا هرکه وی را دوست دارد مرا دوست داشته و هرکس وی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است.

در مقابل گروهی چون بخاری. (امام حدیث اهل سنت) وی (ابوحنیفه) را از ضعفاء و متروکین شمرده و از فربری نقل نموده که چون خبر مرگ ابوحنیفه به وی رسید، او را لعنت کرد و گفت: وی دین را خراب ساخت و مولودی شریرتر از وی در اسلام متولد نشده است.

مالک درباره‌ی (ابوحنیفه) گفته: اگر کسی علیه اسلام به شمشیر قیام می‌کرد، ضررش از ابوحنیفه سهل‌تر بود.

وکیع درباره‌ی وی گفته: ابوحنیفه با دویست حدیث پیغمبر مخالفت کرد. احمد بن حنبل نقل حدیث از ابوحنیفه را جایز نشمرده است.

درباره‌ی شافعی، احمد بن نصر گوید: پیغمبر را در خواب دیدم فرمود: بر شما باد به شافعی که وی از من است و خدا از وی و تمام اصحاب و معتقدین به او تا روز قیامت راضی است.

احمد بن حسن ترمذی پیغمبر را به خواب دید و از شافعی سؤال کرد. آن جناب فرمود: پدرم فدای شافعی که وی سنت مرا زنده ساخت.

ه) ظهور بنی العباس و اشغال دستگاه خلافت اسلامی به توسط آنان که همانند امویان و به پیروی آنان برای تشیید ارکان دولت خود، دست به تبلیغات دو پهلو (علیه خلفای اموی و معارضین خود از یک طرف و جعل فضایل بنی العباس از طرف دیگر) زدند. به طور مثال: از انس مرفوعاً نقل شده که پیغمبر فرمود: جبرئیل بر من وارد شد، در حالی که قبای سیاه به تن و موزه‌ی سیاه به پا داشت و گفت: یا محمد! این زی و لباس پسران عموی تو بعد از توست.[3]

چنان که سیوطی با آن که خود کتابی به نام «اللئالی المصنوعه» در احادیث موضوعه نوشته، کتابی به نام «الاساس» در فضایل بنی عباس تألیف کرده و پیداست احادیثی که طی این کتاب درباره‌ی مناقب این خاندان آورده در چه پایه از اتقان و صحت است.

اینک نمونه‌ای از آن احادیث که در آغاز کتاب تاریخ الخلفای سیوطی آمده، می‌آوریم:

قال رسول الله ﷺ رأیت بنی مروان یتعاورون (ای یتعاطون و یتواردون) علی منبری فساءنی ذلک و رأیت بنی العباس یتعاورون علی منبری فسرنی ذلک.

عن ابی هریرة قال: خرج رسول الله ﷺ فتلقاه العباس فقال: الا ابشرک یا اباالفضل؟ قال: بلی یا رسول الله ﷺ قال: ان الله افتتح بی هذا الامر و بذریتک یختمه. وقال ﷺ للعباس: اذا اسکن بنوک السواد (ای اراضی العراق) و لبسوا السواد و کان شیعتهم اهل خراسان، لم یزل الامر حتی یدفعوه الی عیسی بن مریم.

سیوطی احادیث مذکور در فوق را به انضمام تعداد کثیری در آغاز تاریخ الخلفاء نقل می‌کند. عجب این است که این دانشمند، خود کتابی در احادیث موضوعه دارد و مردم را از نقل احادیث موضوعه بر حذر می‌دارد و نیز در سند پاره‌ای از همین

---

۱. قاسمی، ۱۶۴-۱۸۳.
۲. لسان المیزان ۷/۵ به نقل از علوم الحدیث.
۳. تاریخ بغداد، ۲۳۲/۴.

احادیث افرادی را نام می‌برد که به وضع و جعل حدیث معروف‌اند ولی باز هم تیمّناً همین احادیث موضوعه را یاد می‌کند.

و) تماس نزدیک و مستقیم عده‌ای از زنادقه با اسلام و تلبس به زی و لباس مسلمین. در نتیجه جعل و دسّ احادیث برای بی‌پایه نشان دادن مبانی و احکام اسلام. چنان که ابن ابی العوجاء،[1] در هنگام کشتن اقرار کرد که چهارهزار حدیث جعل و در میان اخبار پنهان ساخته است.[2]

ز) داخل کردن اسرائیلیات در میان احادیث که عده‌ای از حس تمایل مردم به افسانه‌ها و سرگذشت ایام گذشته، سوء استفاده نموده و قصصی که در میان قوم یهود شهرت داشت، با پر و بال بیشتری در مجامع نقل کرده و گروهی از صحابه‌ی خوشنام، چون ابن عباس، از آن‌ها اخذ و کم کم در طبقات بعد، روی حسن اعتماد به ناقلین، جزء مرویات تفسیری به شمار آمد.[3]

ح) افتخارات قبایل و بلاد اسلامی بر یکدیگر. که دامنه‌ی آن به جعل احادیث درباره‌ی نیکی و بدی شهرها و مردمان کشیده شد.[4]

ط) جعل احادیث از ناحیه‌ی متشرعین و مقدسین، برای تحریص و ترغیب مردم به اعمال دینی و پیروی از کتاب و سنت.[5]

ی) احترام فوق العاده‌ای که عموم، نسبت به ناقلین و محدثین مرعی داشتند. همین جهت خود باعث اکثار بعضی صحابه و تابعین در نقل حدیث شد.

ک) افتخار به خاندان‌ها و انساب که بهترین افتخار نصیب پسرانی بود که آباء آنان به کثرت حفظ یا نقل حدیث مشهور و در عداد محدثین یا فقهاء به شمار می‌رفتند.

از این رو بعضی افراد که خود مایه‌ی آن را نداشتند احادیثی جعل و از پدران خویش نقل می‌نمودند یا سلسله‌ی روات حدیث ثابت و مسلمی را تغییر می‌دادند و یکی از آباء خود را در آن جا می‌زدند. چنان که در شذرات الذهب این مطلب را از ابو بشر مروزی نقل می‌نماید. (به نقل از الغدیر، ج ۵).

ل) در موضوعات کوچک و کم ارزش که برای تشدید و مبالغه در آن‌ها احادیثی جعل می‌شد.

این امر از ناحیه‌ی معرکه گیران و وعاظ بی‌مایه و قصه گویان ترویج می‌گردید، زیرا با این گونه احادیث مجلس را متوجه و سخنان بی‌پایه‌ی خود را اهمیت می‌دادند.

حدیث (من قاد اعمی اربعین خطوة غفر الله له: کسی که کوری را چهل گام رهبری کند خدایش می‌آمرزد). که شیخ بهایی ره در اربعین خود از جمله موضوعات می‌شمارد، از همین باب است.

م) نزدیک شدن یک عده از راویان حدیث به خلفاء و جعل حدیث برای جلب نظر آنان و در نتیجه پرنمودن کیسه‌ی خود و سیاه کردن نامه‌ی خویش.

غیاث بن ابراهیم بر مهدی عباسی وارد شد و کبوترانی درمنزل خلیفه مشاهده کرد (زیرا خلیفه به کبوتر علاقه داشت)، برای

---

۱. وی دایی معن بن زائده شیبانی امیر معروف است که محمد بن سلیمان بن علی، امیر مدینه وی را گردن زد.

۲. رک: رسائل شیخ انصاری، علوم الحدیث، ص ۲۹۱؛ پرتو اسلام، ص ۲۵۷. در مرجع اخیر هزار حدیث آمده.

۳. تعداد زیادی از این احادیث را در تفسیر واحدی و ثعلبی و عرایس (در تاریخ انبیاء از آن ثعلبی) می‌بینید.

در میزان الاعتدال (۵۳/۱) درباره‌ی احمد بن عبدالله بکری می‌نویسد: «کذاب دجال واضع القصص». در فجر الاسلام می‌نویسد: احمد بن حنبل احادیثی که در خصوص تفسیر روایت کرده، چندین هزار است که هیچ‌کدام آن‌ها صحت ندارد. (پرتو اسلام، ص ۲۵۵).

۴. تعداد زیادی از این احادیث را در اوایل کتاب‌هایی که در تواریخ شهرها نوشته‌اند می‌بینید. مجلسی قسمتی از آن‌ها را به تناسب در بحار آورده، مثلاً:
روی رجل من اهل الری، قال: قال ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن موسی علیه السلام: انما سمی قم به، لانه لما وصلت السفینة الیه فی طوفان نوح، قامت و هو من بیت المقدس. (سفینة البحار، ۴۴۵/۲. با تصرف)

برای مزید اطلاع رجوع کنید به تاریخ دمشق (شام) ابن عساکر، ج ۱، و تاریخ نیشابور (ملخص تاریخ حاکم) و تاریخ قم ناصر الشریعة و غیر این‌ها.

۵. چنان که درباره‌ی ابی عصمت خواهیم دید.

به غلام خلیل (احمد بن محمد) گفتند این احادیث رفیقه که نقل می‌کنی چیست و از کجاست؟ گفت: آن‌ها را وضع کردم تا دل‌های مردم عامی را نرم سازد. (الغدیر، ۲۱۷/۵).

حاکم گوید: در این که سلیمان نخعی وضع حدیث می‌کند، شکی نیست، با آن که بسیار عابد است.

دیگری گوید: وی از کسانی است که بیشتر شب‌ها قائم و روزها صائم است. (الغدیر، ۲۳۳).

خشنودی خلیفه حدیث (لا سبق خف او حافر او حمامة: در اسلام مسابقه به جز در مورد سواری شتر و اسب و کبوتر روا نیست)، را جعل کرد. خلیفه به وی انعام داد ولی چون پشت کرد گفت: اشهد ان هذا قفا کاذب برسول الله. شهادت می‌دهم که پشت این مرد به دروغ‌گو و افترازننده به رسول خدا می‌ماند. سپس دستور داد کبوتران را کشتند.

این حدیث در کتب شیعه بدینسان آمده: لا سبق الا فی خف او حافر او ریش: که مراد از ریش: پر، تیراندازی است. زیرا در تیرها معمولاً پر به کار می‌بردند. غیاث این معنی را به (پرنده) تبدیل نموده و آنگاه مراد از پرنده را بازی با کبوتر تفسیر کرده است.

ن) اختلاف در مکاتب فقهی و تأیید آراء شخصی به احادیث که جمعی وضع حدیث را در این زمینه که حکم به نظر فقیه مسلم باشد جایز شمرده‌اند.

قرطبی گوید: (به نقل از علوم الحدیث) بعضی فقهای اهل رأی انتساب حکمی که مطابق قیاس جلی باشد به رسول خدا جایز شمرده‌اند.

س) نقل احادیث عالی السند، زیرا برای این که خود را در شمار محدثین سابقه‌دار معرفی کند از بعض شیوخ حدیث که حتی قبل از وی درگذشته بودند نقل حدیث می‌کردند، مانند ابراهیم بن هدبه. از اوزاعی حدیث روایت می‌کرد با این که وی را درک نکرده بود. (جامع الاصول).

ع) جازدن خود را در شمار صحابه‌ای که بلا واسطه از پیغمبر نقل حدیث کرده‌اند. چون ابی حذافه سهمی که حدیث (الشفق هو الحمره) را که مالک از نافع از ابن عمر نقل کرده بلاواسطه از پیغمبر نقل می‌نمود. (جامع الاصول، ص ۱/۷۸).

ف) عقیده و اجتهاد نادرست. چون بعضی فقط اصل موضوع حدیث را در نظر می‌گرفتند که اگر با عقل توافق داشت، آن را نقل و به پیغمبر نسبت می‌دادند، چنان که از محمد سعید دمشقی نقل شده که می‌گفت: سخن اگر نیکو باشد باکی از این ندارم که آن را به پیغمبر نسبت دهم. در فجر الاسلام از ابو جعفر هاشمی نقل می‌کند که برخی از احادیث را که مشعر بر حق بود جعل می‌کرد.

ص) استشهاد متصوفه با احادیث ضعیف و بی‌پایه برای تذکره و ترقیق قلوب که کم‌کم به صورت قطعی در کتاب‌ها در آمده است.

شعرانی در عهود کبری می‌گوید: ان اکثر من یقع فی خیانة هذا العهد، المتصوفه الذین لا قدم لهم فی الطریق. فربما رووا عن رسول الله ما لیس من کلامه لعدم ذوقهم و عدم فرقانهم بین کلام النبوة و کلام غیرها. و سمعت شیخنا شیخ الاسلام زکریا ره یقول: انما قال بعض المحدثین: اکذب الناس الصالحون لغلبة رسول الله بواطنهم فیظنون بالناس الخیر و انهم لا یکذبون علی رسول الله ﷺ فرادهم بالصالحین: المتعبدون الذین لا غوص لهم فی علم البلاغة فلا یفرقون بین کلام النبوة و غیره بخلاف العارفین فانهم لا یخفی علیهم ذلک. (قواعد الحدیث، ص ۱٦٤).

سیوطی در مرقاة الصعود الی سنن ابی داود ضمن نقد حدیثی گوید: لم اقف علی هذا باسناد و لم ار من ذکره الا الغزالی فی الاحیاء و لا یخفی ما فیه من الاحادیث التی لا اصل لها.[1]

تمام این جهات و نیز علل دیگری سبب گردید که احادیثی از ناحیه‌ی استفاده جویان وضع و به پیغمبر یا امام نسبت داده شود.

گرچه در قرن سوم و چهارم که مجامع حدیث تدوین شد، اهتمام بلیغی در جدا ساختن احادیث صحاح از غیر آن به عمل آمد، ولی با گذشتن دو قرن یا بیشتر از زمان صدور احادیث، دشواری این امر پیداست. خاصه که پاره‌ای از علل جعل، در همان ازمنه نیز موجود بوده، زیرا تماس زنادقه با مسلمین در این اعصار بیشتر بوده و طرفداران مذاهب هم‌چون خوارج و عثمانیان و از آن پس حنابله و ظاهریه و پیروان مذاهب فقهی و بالاخره غلاة و متصوفه به فعالیت خود ادامه می‌دادند. به اضافه، دستگاه خلافت نیز در این ماجرا بی‌دخالت نبود و قهراً کسانی به واسطه‌ی نزدیکی با دربار خلفاء از جعل و یا انتشار مجعولات به نفع آنان خودداری نداشتند.

---

۱. قاسمی، ۱۸۳.

کار قصه گویان و محدثین حرفه‌ای نیز دور رونق خود را می‌پیمود. ابن جوزی نقل می‌کند که احمد بن حنبل و یحیی بن معین در مسجد رصافه نماز می‌گذاردند. قصه‌گویی در این اثناء بساط خود را در مسجد باز و به نقل حدیثی از احمد و یحیی سخن ساز کرد که این دو از که و آن از فلان و وی از رسول خدا نقل کرده که: هر که (لا اله الا الله) گوید، خداوند مرغی که منقارش از طلا و بالش از مرجان و ... و سپس سخن را در وصف مرغ و ثواب گوینده به جایی رسانید که در حدود بیست ورق نمی‌گنجید. ابن حنبل به یحیی و او به وی نگاهی مبادله کردند. آنگاه محدث کذایی شروع به جمع‌آوری بخشش‌های مردم نمود و به انتظار بیشتری ساکت شد.

یحیی بن معین به وی گفت: نزد من آی قَصّاص. به گمان بخشش نزد وی آمد. یحیی از او سؤال کرد: چه کسی تو را به این حدیث خبر داد؟ پاسخ داد: احمد بن حنبل و یحیی بن معین.

یحیی به وی گفت: من یحیی و این ابن حنبل حاضر که حاضر است، ما خود از این حدیث خبر نداریم. قصاص بی‌درنگ گفت: من کراراً شنیده بودم که یحیی بن معین مرد احمقی است، تاکنون یقین نداشتم. گویی در جهان یحیی بن معین و احمد بن حنبل فقط شمایید. همانا من از هفده احمد بن حنبل و یحیی بن معین حدیث نوشته‌ام و با تمسخر از آن دو جدا شد. (علوم الحدیث، ۲۸۹).

از همه بدتر حس خوش‌بینی عامه نسبت به صحابه و تابعین بود، چراکه ناقل اولیه احادیث به شمار می‌رفتند و اکثریت، قایل به عدالت کلیه‌ی یاران پیغمبر و وقاقت آنان بودند.(۱)

تنها همین قسمت کافی بود که جمعی از مدونین علم الحدیث را که از همه‌ی احزاب برکنار و کاملاً درصدد تنقیح و تهذیب اخبار از مجعولات بودند، باز به مقصد و مقصود خود که نقل تنها احادیث صادره از ناحیه‌ی پیغمبر ﷺ بود، نایل نسازد، بلکه همین ضبط و نقل اساتید فن که در عین‌حال که دچار چنین اشتباهی بودند، امر را بر آیندگان دشوارتر می‌ساخت، زیرا با اعتماد تخصص صاحبان صحاح، زحمت بحث و فحص در احادیث مزبور را برخود لازم ندانسته و صحت منقولات را مفروغ عنه شمردند.

منتهی جمعی از محققین بر آن شدند که بانظر دقیق‌تری به مقولات روایی نگریسته و از این جا باب نقد حدیث گشوده شد، با به جایی که جماعتی از اعلام سنت و جماعت جز به معدودی از احادیث، اعتماد ننموده و حتی با بودن نصوص روایی به رأی یا قیاس در مسایل فقهی فتوا می‌دادند. چنان که از ابوحنیفه (نعمان بن ثابت) نقل شده که نزد وی فقط ۱۷ حدیث از پیغمبر به صحت پیوسته بود و مالک بن انس به بیش از سیصد حدیث از مجموع احادیث (موطأ) خود قایل نبود.(۲)

تمییز مجعولات

از این رو به نقادی حدیث پرداخته و قواعدی برای تشخیص صحیح از سقیم وضع نمودند.

این قواعد که به مصطلح الحدیث، مسمی گشت به ضمیمه‌ی علم (معرفة الرجال) مفتاح نقدالحدیث و دانستن آن، اولین شرط تمییز احادیث صادره از مجعولات محسوب می‌شود.

البته دو رکن دیگر در این فن یعنی (تشخیص صحیح از سقیم)، جزء قواعد اساسی علم الحدیث است. اول آشنایی نسبتاً کامل به لغت و قواعد زبان عربی که لسان اهل صدور اخبار است.(۳) دوم دانستن تاریخ اسلام و سیره‌ی رسول اکرم و ائمه‌ی هدی و تاریخ مذاهب و فرق اسلامی و اجمالی از آراء و معتقدات ملل و نحل.(۴)

---

۱. ابن حجر عقلانی در کتاب «الاصابة فی معرفة الصحابه»، ص ۱۷، می‌نویسد: اتفق اهل السنة علی ان الجمیع (ای جمیع الصحابه) عدول و لم یخالف فی ذلک الا شذوذ من المبتدعه.

۲. رک: مقدمه‌ی ابن خلدون و پرتو اسلام.

سیوطی در تنویر الحوالک (در مقدمات کتاب) می‌نویسد: مالک صدهزار حدیث روایت کرده و ده‌هزار آن را موطأ جمع نموده، سپس پیوسته آن را بررسی می‌کرد با برگشت به پانصد حدیث و اندی.

۳. در حدیثی امام فرمود: اعربوا حدیثنا فانا قوم فصحاء. در حدیثی که شیعه و سنی نقل کرده‌اند پیغمبر فرمود: نصرالله امرءً سمع مقالتی فوعاها الخ... این‌گونه احادیث دلالت می‌کند که اعراب حدیث و نقل عین عبارت در استفاده از معنی دخالت تمام دارد.

۴. سید مرتضی در جواب مسایل طرابلسیات می‌گوید: ان الحدیث المروی فی کتب الشیعه وکتب جمیع مخالفینا یتضمن ضروب الخطأ و

ولی اطلاع بر فنون سه‌گانه (درایة الحدیث و رجال، لغت و قواعد زبان، تاریخ ملل و نحل) فقط جنبه‌ی اعدادی داشته و اصل الاصول، ذوق سلیم و تخلیه‌ی ذهن از تعصبات است. منتهی وسایل علمی مزبور، پیمودن این مرحله را تسهیل می‌کند.

دیگر از مهمترین شرایط صحت حدیث، عدم مخالفت با عقل است، زیرا عقل، رسول باطنی و مهم‌ترین حجت خداست که به وسیله‌ی آن شناسایی خدا و راستی و درستی پیغمبران هویداست.

بدیهی است گفتار پیامبر که نبوت وی به راهنمایی همین حجت باطنی شناخته شده، نمی‌شود مخالف با اصل حجت یعنی عقل باشد، ولی باید دانست که مخالفت با عقل موضوعی است و نداشتن دلیل بر طبق آن موضوعی، زیرا مفاد قسمت مهمی از احادیث، از دایره‌ی حکم عقل و نفی و اثبات آن به توسط داوری خرد، برکنار است.

در این جاست که اگر حدیثی واجد شرایط دیگر صحت بود، باید پذیرفت، زیرا مفاد پاره‌ای از احادیث احکام، تعبدی محض بوده و چنان چه عقل نیز در مورد آن‌ها حکم موافقی داشته باشد، معلوم نیست آن جهت علت منحصره باشد.

امام در غیر احکام، چون علی الفرض مفاد حدیث طبق قاعده‌ی: کل ما قرع سمعک فذره فی بقعة الامکان. ممکن الوقوع است و از طرقی به صادق مصدق انتساب دارد و نباید رد نمود، زیرا گفته‌اند: لکل مقال رجال (برای هر سخنی مردانی خاص اند) و رب حامل فقه الی من هو افقه منه. (بسیار کس‌اند که سخن ژرفی را به ژرف‌بین‌تر از خود ابلاغ می‌کنند.

نیز از شرایط صحت احادیث، مخالفت نداشتن با کتاب خداست. چنان که این معنی در احادیث به حد استفاضه رسیده است.[۱]

که (کلما خالف قول ربنا لم نقله و کلما خالف کتاب الله فهو زخرف. یعنی هرچه مخالف قرآن باشد، سخن ما نیست و باطل است.

البته منظور از مخالفت، مخالفت در لسان محاورات عرفیه است.

دیگر مخالفت نداشتن مضمون خبر با (ضرورت مذهب) یا با سنت قطعی یا با اجماع قطعی است که در مورد مخالفت خبر با یکی از این سه، جعل حدیث و کذب آن مسلم است. منتهی به دست آوردن اجماع قطعی کاری است مشکل و اما اجماع منقول نزد محققین شیعه موردنظر است.

نیز از علایم تشخیص جعل حدیث، آن است که مضمون خبر از مطالبی باشد که اگر راست می‌بود، با وجود دواعی مخفی نمی‌ماند یا از مطالبی باشد که احتیاج در دین و مذهب مقتضی نقل آن بوده که بنابراین این گونه احادیث به شهادت عقل باطل و از درجه‌ی اعتبار ساقط است.[۲]

نمونه‌ای از احادیث مجعوله

اینک بی‌مناسبت نیست چند حدیث از اخبار مشهوره که علمای فن، طبق همین قواعد به مجعول بودن آن‌ها تصریح کرده‌اند از کتاب «اربعین» شیخ اجل بهاءالدین عاملی ره نقل نموده، آنگاه به پاره‌ای نکات اشاره می‌کنیم:

۱ـ الشقی من شق فی بطن امه.[۳] شقی و بدسرشت در شکم مادر هم شقی است.

۲ـ الجنة دار الاسخیاء. بهشت خانه‌ی سخاوتمندان است.

۳ـ طاعة النساء ندامة.اطاعت زنان موجب پشیمانی است.

۴ـ دفن البنات من المکرمات. به گور کردن دختران از بزرگواری است.

۵ـ اطلب الخیر عند حسان الوجوه. نیکی را نزد خوش‌صورتان بیابید.

صنوف الباطل من محال لا یجوز و لا یتصور و من باطل قد دل الدلیل علی بطلانه و فساده کالتشبیه و الجبر و الرؤیة و القول بالصفات القدیمة و من هذا الذی لا یحصی او ما فی الاحادیث من الاباطیل و لهذا وجب نقد الحدیث. (تاریخ فرق اسلامی. آقای نجمی. ص ۱۴).

۱. رک: رسائل. شیخ انصاری، اوایل حجیت ظنّ.

۲. رک: عدة الاصول شیخ طوسی.

۳. این خبر را مرحوم مامقانی نیز در مقیاس الدرایه جزو مجعولات شمرده و نیز ابن شهر آشوب درکتاب متشابهات القرآن مجعول بودن آن را نقل کرده ولی شیخ صدوق درکتاب توحید، حدیث را با معنایی که امام برای آن نقل فرموده نقل کرده و هم‌چنین طریحی در مجمع البحرین در ماده‌ی (شقا).

۶ـ لا همّ الا هم الدّین و لا وجع الا وجع العین. غمی جز غم وام و دِین و دردی جز درد چشم در حقیقت غم و درد نیست.
۷ـ الموت کفارة لکل مسلم. مرگ کفاره‌ی گناه هر مسلمانی است.
۸ـ ان التجار هم الفجار. همانا بازرگانان بدکاران‌اند.
۹ـ ان النبی قال: ان الله یتجلی یوم القیامة للخلایق عامة و یتجلی لک یا ابوبکر خاصة. پیغمبر فرمود: خداوند در روز قیامت برای مردم به طور عموم و برای تو ای ابوبکر به طور خصوصی تجلی می‌کند!
۱۰ـ قال ﷺ حدثنی جبرئیل: ان الله لما خلق الارواح اختار روح ابی‌بکر من بین الارواح. پیغمبر از جبرئیل نقل فرمود که چون خدا ارواح را خلق فرمود روح ابوبکر را از میان آن برگزید.
۱۱ـ ان اول ما یؤتی کتابه بیمینه عمر بن خطاب وله شعاع کشعاع الشمس قیل فأین ابابکر؟ فقال سرقته الملائکة!
اول کسی که نامه‌ی عملش را به دست راستش می‌دهند عمر بن خطاب است. در حالی که مانند خورشید نورانی است. عرض کردند: ابوبکر (که از عمر افضل است) کجاست؟ فرمود: فرشتگان او را دزدیده بودند.
۱۲ـ من سب ابابکر و عمر قتل و من سب علیاً و عثمان جلد الحد. کسی که ابوبکر و عمر را دشنام دهد می‌کشند و کسی که علی یا عثمان را ناسزا گوید فقط به حد، تازیانه می‌زنند.
۱۳ـ زر غباً تزدد حباً یک روز در میان به دیدار هم بروید تا دوستی زیاد شود.
۱۴ـ النظر الی الخضرة تزید فی البصر نگاه به سبزه نور چشم رازیاد می‌کند.
۱۵ـ من قاد اعمی اربعین خطوة غفر الله له کسی که چهل گام عصاکش کوری شود خداوند او را بیامرزد.
۱۶ـ العلم علمان علم الادیان و علم الابدان علم منحصر به دو علم است علم دین و علم تن.
شیخ این احادیث را از صغانی که از بزرگان علم الحدیث است[۱] و خود کتابی در موضوعات نگاشته نقل می‌کند.
آنگاه حکایت شخصی را که در قرن هفتم هجری در هند ظهور کرده و مدعی درک زمان و صحابت پیغمبر بود و از آن جناب برای مردم نقل حدیث می‌کرد و مردم نیز او را تصدیق می‌نمودند نقل می‌کند.

وضّاعین حدیث

چون سخن به این جا رسید بی‌مناسبت نیست که عده‌ای از معروفین به کذب و وضع حدیث را طبق نوشته‌ی کتاب شریف الغدیر معرفی نموده و تصریح ائمه‌ی فن و رجالیون را درباره‌ی آنان یادآور شویم. برای مزید اطلاع نیز رجوع شود به جلداول استقصاء الافهام تألیف میرحامد حسین کنتوری هندی صاحب عبقات، متوفای ۱۳۰۶هـ در لکنهو.
۱ـ ابوسعید ابان بن جعفر بصری: وی کذابی است که جعل حدیث پیامبر می‌نمود. حتی بیش از سیصد حدیث از ابوحنیفه نقل کرده که وی هیچ‌یک از آن‌ها را روایت ننموده است.[۲]
۲ـ ابواسماعیل ابان بن ابی عیاش که شعبه گوید: ردای من صدقه باشد، اگر وی در حدیث دروغ نگفته است. نیز گوید: اگر مردی زنا کند، بهتر از آن است که از ابان حدیثی نقل کند و من اگر از بول درازگوش خود بیاشامم بهتر از نقل حدیث از این مرد است، زیرا وی بیش از هزار و پانصد حدیث، تنها از انس بن مالک نقل کرده که اکثر اصلی ندارد.[۳]
۳ـ ابو منصور ابراهیم بن فضل اصفهانی که یکی از حفاظ بوده و گویند: در بازار اصفهان می‌ایستاد و به اسناد خود، از حفظ روایت می‌کرد. نیز گویند: وی کذابی بوده که فی الحال حدیث جعل می‌کرد و سند عده‌ای از احادیث منکره را به اسناد صحیح تبدیل و نقل می‌کرد.

---

۱. حسن بن محمد صغانی یا صاغانی (منسوب به صاغانیان= چغانیان) از علما و محدثین بزرگ و اکابر علوم ادب است. وی اجازه‌ی روایتی سید احمد بن طاووس و سید عبدالکریم بن طاووس می‌باشد.
از تألیفات وی در حدیث کتب ذیل شهرت دارد: شرح صحیح بخاری، مشارق الانوار النبویة من صحاح الاخبار المصطفویة که در اسلامبول چاپ شده. الدرر الملتقطة فی بیان الاحادیث الموضوعه. که شیخ بهایی احادیث فوق را از همین کتاب نقل کرده است.
۲. بهنقل از ذهبی در میزان الاعتدال و مقدسی در تذکرة الموضوعات و سیوطی در اللئالی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه.
۳. به نقل از تهذیب ابن حجر عسقلانی.

۴ـ ابراهیم بن هدبه کذاب ناپاکی بوده که احادیث باطلی رانقل و به انس نسبت می‌داد.[۱]

۵ـ احمد بن عبدالله جویباری: کذابی وضاع بوده که از وی تعبیر به دجال نموده‌اند.

بیهقی گوید: وی بیش از هزار حدیث وضع نموده و حاکم گوید: وی احادیثی در فضایل سنین عمر آدمی وضع کرده که به هیچ‌وجه نقل آن‌ها روا نیست.

سیوطی گوید: هزاران حدیث بران کرامیه وضع نمود.[۲] نیز گفته‌اند وی ده‌هزار حدیث جعل کرده است.

۶ـ احمد بن صلت مغلس که در سلسله‌ی وضاعین، بی‌حیاءتر از او نبوده، وی احادیثی در فضایل ابی‌حنیفه جعل نموده است.

۷ـ ابوبشر مروزی که فقیهی نیکو و خوش بیان بود. معذلک احادیثی از پدر و جدش نقل نموده و سلسله‌ی سند صحیح برای آن احادیث با تغییر مختصری وضع می‌نمود.[۳]

۸ـ ابوعبدالله باهلی معروف به غلام خلیل که از بزرگان زهاد بود، ولی به جعل حدیث شهرت داشته و حتی به وی اعتراض شد که این احادیث را از کجا و چرا نقل نموده‌ای؟ گفت: برای نرم کردن قلوب عامه جعل کردم.

۹ـ سلیمان نخعی که از زهاد بوده گفته‌اند بیشتر شب‌ها قائم و روزها صائم بوده، معذلک درباره‌ی وی گوید: در این که سلیمان وضع حدیث می‌کند شکی نیست گرچه بسیار عابد می‌باشد.[۴]

۱۰ـ اسحق بن مهشاد که بر مذهب کرامیه جعل حدیث می‌کرد و کتابی در فضایل محمد بن کرام نوشته که تمام دروغ و جعل است.[۵]

۱۱ـ عبد المغیث حنبلی بغدادی متوفای ۵۸۳ که از حفاظ بوده و کتابی در فضایل یزید بن معاویه پرداخت که جملگی از احادیث موضوعه و ساختگی ترتیب یافته بود.

ابن جوزی کتابی به نام «الرد علی المتعصب العنید عن لعن یزید» در نقض آن نگاشت.[۶]

باری صاحب الغدیر، در همین جلد پنجم ترجمه‌ی هفت‌صد تن از مشاهیر کذابین و وضاعین را آورده و چنان که مشاهده می‌شود گروهی از این جماعت از زهاد و عباد قوم به شمار می‌رفتند ولی روی پاره‌ای از نظریات غلط از جعل و وضع حدیث باک نداشته، بلکه خود را در این امر مثاب و مأجور می‌دیدند. چنان که به ابی عصمت گفتند: تو از کجا و به چه طریق احادیثی در فضیلت قرآن و سور آن از عکرمه و ابن عباس نقل نمودی؟ گفت: چون من مردم را از قرآن معروض و روگردان و به فقه ابی‌حنیفه و مغازی محمد بن اسحق مشغول دیدم، این احادیث را وضع کردم.

حاکم از یکی از زهاد نقل نموده که به وی گفتند: چرا احادیث در فضیلت قرآن و سور آن ساختی؟ وی همین جواب ابی‌عصمت را پاسخ گفت. آن‌گاه به وی گفتند: مگر نشنیده‌ای که پیغمبر فرمود: هر کس بر من دروغ ببندد جایگاهش از آتش گردد؟ گفت: من بر وی دروغ نبستم بلکه به نفع وی حدیث ساختم. (ما کذبت علیه انما کذبت له).

میسرة بن عبدربه گفت: من برای ترغیب مردم وضع حدیث نمودم و اجر خویش را از خدا می‌طلبم.

باری منظور ما از ذکر این مطالب این است که به مجرد زهد و نیکی اشخاص سلسله‌ی حدیث، نمی‌توان حکم به صحت آن نمود، بلکه باید اطمینان به وثاقت ناقلین پیدا نمود و آن‌گاه که به صحت سند، وثوق داشت با میزان عقل، مفاد حدیث را سنجید که فرموده‌اند: حدیث تدری خیر من الف تروی. دانستن یک حدیث بهتر از نقل هزار روایت است. مخصوصاً این میزان را در احادیث اصول اعتقادات مثل توحید و صفات حق، امامت، معاد و سایر ابواب معارف چون خلقت و مشیت و قضا و قدر، جبر

---

۱. به نقل از تاریخ بغداد و سه کتاب پیش.

۲. پیشوای این فرقه محمد بن کرام بود که از سیستان به غرجستان رانده شد و پیروان وی در زمان او از فرومایگان شورمین و افشین بودند و به روزگار ولایت محمد بن طاهر به نیشابور آمد و اندکی از مردم روستاهای آن شهر از کشاورزان از بدعت او پیروی کردند و گمراهی‌های پیروان او امروز گونه‌گونه است که به شمار نیاید.

از آن جمله است که ابن کرام پیروانش را به جسمانی دانستن پروردگار خویش خواند و ابن کرام درکتاب خویش آورده که خدای تعالی مماس یعنی چسبیده بر تخت خویش است و عرش جایگاه اوست. (ترجمه‌ی الفرق بین الفرق ابو منصور بغدادی، ص ۲۲۰).

۳. نقل از شذرات الذهب.

۴. نقل از اللئالی المصنوعه سیوطی و انس المطالب ابن درویش بیرونی.

۵. به نقل از اللئالی المصنوعه.

۶. نقل از شذرات.

... عیث و مبانی، خلقت ارواح و غلویات، فضایل و مناقب، معراجیات و غیرها بیشتر به کار برد... [1]

أفت غلو نسبت به امامان و حتی علماء

یکی از انحرافات رایج در تاریخ انسان به خصوص نظامهای دینی، مسأله غلوّ است. خط غلو با سابقه‌ای به درازای تاریخ، مولود جهل و عشق و حس قهرمان‌پروری در وجود انسان است.

یکی از انواع رایج غلو، جنبهٔ ملکوتی و اُلوهی بخشیدن به انسان است. کسانی که مسیح یا مریم یا عُزیر یا علی را خدا یا فرزند خدا بدانند به غلو دچار شده‌اند.

منتسب کردن کسوف در روز وفات ابراهیم فرزند پیامبر نوعی غلو بود. اعتقاد به وجود عکس امام در ماه ناشی از تصورات غلوآمیز نسبت به امام بود[2]. مقدس و متبرک دانستن گاوها یا بعضی درختان یا رودخانه‌ها از مصادیق غلو است. ازلی دانستن قرآن یا انوار اهلبت از دیگر مصادیق غلو است. اینکه بگوییم فلان عالم با امام زمان مرتبط است یا فلان فقیه فتاوایش به امضای امام زمان می‌رسد و نظائر این اغراق‌گوئی‌ها همه ناشی از غلو است.

قرآن نسبت به خطر غلو فوق العاده حساسیت نشان داده و اصرار دارد که انبیاء کاملاً جنبه بشری داشته و هیچ تفاوتی با دیگران جز در تلقّی و ابلاغ وحی ندارند. در آیات زیادی مسیحیان را به دلیل غلو در مورد عیسی و مریم نکوهش می‌کند[3].

یا اهل الکتاب لاتغلوا فی دینکم و لاتقولوا علی الله الاالحق انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه نساء/۱۷۱

بحمد الله با رشد جوامع بشری و کشف روابط پدیده‌های عالم هستی به برکت علوم تجربی، بسیاری از عقائد خرافی رنگ باخته و انسانها در اندیشه و عمل، عقلانی‌تر عمل می‌کنند. معذلک گاه در گوشه و کنار همان عقائد خرافی با رنگ و لعاب فلسفی تبلیغ می‌شود آن هم از زبان کسانی که هیچ انتظار نیست غیر عقلانی سخن بگویند. اینگونه غلو در باره امامان اگر از زبان مداحان و به اصطلاح شاعران اهلبیت شنیده شود قابل تحمل است چرا که شعر تجلی تخیلات و جاه‌طلبی انسان است. انسان دوست دارد محبوبش را چنان به اوج برساند که تیررس وهم و خیال نباشد.

آیة الله وحید در درس خارج فقه هر از چندی در حضور صدها طلبه جملاتی در شأن امام زمان می‌گوید که جز در مورد خدا نمی‌توان به زبان آورد. او خطاب به امام زمان می‌گوید:

---

۱. ص ۹۳ تا ۱۱۸ از کتاب **علم الحدیث و درایة الحدیث**، تألیف استاد کاظم مدیر شانه‌چی.

۲ - در بین قصه‌ها و خاطراتی که راجع به امام ره بر سر زبانهاست آن قدر غلو دیده می‌شود که آدمی شگفت‌زده می‌شود. یکی از کوچکترین سخنان غلوآمیز درباره او، این بود که وقتی امام در فرانسه بود، پلیس‌های منطقهٔ نوفل لوشاتو ساعتشان را با رفت و آمد امام برای نماز، میزان می‌کردند!(نگاه کنید به امام در سنگر نماز، ص ۲۱ و پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۳۲۲.)

گوینده و شنوندهٔ این دروغ با خود نمی‌اندیشید که وقت نماز در طول سال متغیر است و نمی‌توان ساعت را با اوقات نماز تنظیم کرد. وانگهی بعید است ساعت‌های سویسی پلیس‌های آن منطقه تا این حد نامیزان باشد! راستی پلیس‌های وقت‌شناس اروپا قبل از رفتن امام به فرانسه برای تنظیم ساعت خود چه کار می‌کردند!؟

شهید صدوقی گفته است در آن زمان که قسمت‌هایی از ایران زیر نظر دولت‌های روسیه و امریکا و انگلستان بود به اتفاق امام از ارض اقدس(مشهد) بر می‌گشتیم. در بین راه روس‌ها برای بازرسی جلو ماشین ما را گرفتند. همگی پیاده شدیم. امام که از اول تکلیف مراقب تهجد و نماز شب بود و هیچ وقت آن را ترک نکرده بود، پس از پیاده شدن خواستند نماز شب بخوانند. وسط بیابان آبی وجود نداشت. یک وقت نگاه کردیم دیدیم که آبی جاری شد. ایشان آستین بالا زد و وضو گرفت. نفهمیدیم که بعد از نماز ایشان هنوز آب بود یا نه؟(امام در سنگر نماز، ص ۶۵، خاطره محمد صدوقی؛ پا به پای آفتاب، ج ۳، ص ۳۰۲)

شهید صدوقی کسی نبود که دروغ بگوید. عشق و علاقه سوزان به مراد باعث می‌شود که مرید حوادث عادی مربوط به زندگی مراد را کرامت و معجزه ببیند. حال در نظر بگیرید که اصحاب امامان بخواهند وقایع زندگی آنها را نقل کنند. چه کرامت‌هایی که نقل نمی‌شود و این کرامت‌ها در فاصله هزار سال نقل به چه معجزاتی که تبدیل نمی‌شوند! به خصوص اگر فرقه‌های رقیب این کرامت‌ها را انکار کنند که این خود داعی بر داعی شده و بازار نقل معجزات را فوق العاده داغ خواهد کرد.

گمان نرود نگارنده امکان چنین کراماتی را نفی می‌کند. خیر، کاملاً ممکن است به اِذن الهی سنگ‌ها شکافته شود و چشمه‌ها جاری شوند. ادعای نگارنده این است که به این کرامت‌ها و معجزات که معمولاً از طرف مریدان و اصحاب سرّ نقل می‌شود هیچ نمی‌توان اعتماد کرد.

۳. رجوع کنید به آیات ۵۹ از سوره آل عمران و ۱۷۱، ۱۷۲ از سوره نساء و ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۱۱۶، ۱۱۷ از سوره مائده و ۳۰، ۳۱ از سوره توبه.

اگر چه ما موحدیم و همه چیز را از خدا می‌دانیم معذلک همه چیز را از تو می‌دانیم چون همه چیز به خاطر تو وجود یافته است. ای رحمتی که همه اشیا را فرا گرفته‌ای!

امام عصر، عبد شد و چون عبد شد رب شد. او ربوبیت دارد اما ربوبیتی از ناحیهٔ خدا نه به طور مستقل.

و اشرقت الارض بنور ربها. ربّ زمین، امام زمین است. در قیامت مردم به نور امام از نور شمس بی نیاز می‌شوند.

امام عصر صاحب مقام امامت مطلقه است یعنی علم مطلق، قدرت مطلق، اراده مطلق و کلمه تامه و رحمت واسعه.

از ضروریات و مسلّمات است که اگر کسی در بیابان راه را گم کند چه یهودی باشد چه مسیحی، چه شیعه چه سنّی، اصلاً فرقی ندارد، اگر صدا بزند یا اباصالح المهدی، قطعاً نتیجه خواهد گرفت...

فرق نمی‌کند چه خدا را بخوانید که «من منه الوجود» است و چه سبیل خدا را که «من به الوجود» است. همانطور که هر کس خدا یعنی «من منه الوجود» را بخواند استجابت می‌شود همچنین اگر «من به الوجود» را صدا بزند قطعاً مستجاب خواهد شد چرا که امام سبیل اعظم و صراط اقوم است.

نکته اساسی در شناخت امام این است که او کیست و ذاتش چیست. اینجاست که نور عقل خاموش می‌شود و راه به جائی نمی‌برد.

محال است کسی بتواند با خدا ارتباط پیدا کند مگر آنکه با امام ارتباط داشته باشد چون واجب است با «من به الوجود» ارتباط پیدا شود تا بتوان با «من منه الوجود» ارتباط پیدا کرد حقیقت امر این است.

بنگرید اگر این سخنان، شرک نباشد پس شرک چیست؟ مگر نه آنکه شرک از دبیب نمل (حرکت مورچه در تاریکی) نیز ناپیداتر است.

بیچاره طلاّبی که این اظهارات را شنیده و وحی منزل تلقی می‌کنند و متأثر از این سخنان در ایام تبلیغی همین مطالب را به خورد توده مردم می‌دهند. چنین تصوراتی از امام معصوم باعث انتظاراتی معادل همین باورها می‌شود. چنین مردمی توقع پیدا می‌کنند که امام زمان در همه عرصه‌های زندگیشان دخالت کند و قصور و تقصیر آنان را از پشت پرده غیب رفو نماید. این باورها در کاهلی و عقب ماندگی و ناکامی نسل‌ها تأثیر عمیقی بر جای می‌گذارد.

عجیب اینکه در حضور علمای شیعه اگر أشعار و نوشتجات غلوآمیزی مثل افاضات فوق خوانده یا منتشر شود صدای هیچکدام در نمی‌آید اما خدا نکند کسی بگوید اهلبیت تفاوت چندانی با دیگر انسانها نداشتند، فریاد «وا اسلاما» سر می‌دهند و چه برچسب‌ها که به وی نمی‌زنند. صغیر اصفهانی در دیوان شعر خود نوشته است: در مذهب عارفان آگاه --- الله علی، علی است الله. و تا به حال شنیده نشده است که متولیان دین و فرهنگ اعتراض کنند که چنین چیزی شرک صریح است. سید ابوالفضل نبوی قمی در کتاب «امراء هستی» ص ۲۲۴ نوشته است: «علم امام نامتناهی و لایتغیر است». سید محمد علی کاظمینی بروجردی در کتاب «جواهر الولایة» ص ۳۱۲ نوشته است: «علم امام نامتناهی و لایتغیر است».

بنابر این امام از خدا هم بالاتر است چون در مورد خدا بدا وجود دارد ولی علم امام لایتغیر است!!!

محمد علی انصاری-قمی در کتاب «دفاع از حسین شهید» ص ۳۹۹ نوشته است: «علم ائمه علیهم السلام ذاتی است نه اکتسابی». و در ص ۳۳۶ نوشته است: «پیغمبر و امام برای رسیدن به مقصود و فهمیدن امور احتیاج به وسائل عادی و مادی ندارند». آیة الله مصباح به استناد روایت عبد الله بن قاسم بطل که رجال شناسان آن را کذاب و غالی و ضعیف و متروک الحدیث و معدول عن ذکره[1] توصیف کرده‌اند در کتاب راهنماشناسی ص ۴۸۲ می‌گوید امام از سرنوشت خود و نیز هر صدمه‌ای که به وی می‌رسد مطلع است[2].

بقیه روایات عبد الله بن قاسم نیز از همین مقوله است یعنی مطالبی است غلوآمیز راجع به امامان به گونه‌ای که انسان مطمئن می‌شود آنها را جعل کرده تا مردم را منحرف کند. متأسفانه این مطلب که در تضاد آشکار با آیات بسیاری از قرآن است در کتاب درسی نوآموزان حوزه قرار می‌گیرد و از طریق آنها که ایام تبلیغی به اقصی نقاط کشور اعزام می‌شوند به مردم بی‌اطلاع تلقین

---

۱ - معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۳۰۲.

۲ - کافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

می‌شود. راستی آقای مصباح این آیه قرآن را ندیدند که پیامبر می‌گوید از صدماتی که به من می‌رسد اطلاعی ندارم و الا جلو آنها را می‌گرفتم(و ما مسنی السوء). یا معتقدند مقام امام از مقام پیامبر بالاتر است!

اما خدا نکند کسی در نوشتاری پیامبر را انسانی عادی جلوه دهد یا بگوید پیامبر به موسیقی گوش می‌داد. فریاد وا اسلاما برخاسته و می‌گویند نویسنده به مقدسات اهانت کرده و همچون سلمان رشدی باید اعدام گردد!

واکنش سریع به کفر و ارتداد و نواندیشی

نقد شخصیت‌ها بسیار با دشواری توأم است. همانطور که در دورانی دیدگاه‌های شیخ طوسی غیر قابل مناقشه تلقی می‌شد در عصر ما نیز بعضی شخصیت‌ها چنین سرنوشتی پیدا می‌کنند. تصوری که ما نسبت به بعضی علما داریم در مورد پیامبر و امامان نیز صحیح نیست. امام خمینی ره بزرگترین خدمت را به اسلام و تشیع کرد ولی نباید او را معصوم انگاشت. بزرگترین خدمت به امام نقد اندیشه‌های اوست تا اندیشه‌های ناب وی خود را نشان دهد و لغزش‌های وی که به غایت اندک بود باعث تداوم مشکلات جامعه نشود.(۱)

این نقیصه باعث شده است که در تاریخ اسلام نسبت به ارتداد و کفر بلکه احتمال کفر، شدیدترین عکس العمل‌ها ابراز شود ولی نسبت به ظلم چندان واکنش نشان ندهند. نمونه بارز آن واکنش به کتاب سلمان رشدی بود. این کتاب که در نوع خود نه تحقیقی و نه هنری است و در بین آثار خود مؤلف نیز جایگاهی ندارد چنان موجی برانگیخت که در تاریخ معاصر بی سابقه است. گیریم که مؤلف در این کتاب به شخصیت‌های اسلامی توهین کرده باشد (البته خود مؤلف چنین اتهامی را قبول ندارد و پیام اصلی کتاب را پیامی منطقی و قابل دفاع می‌داند)، اما واکنش به کتاب وی پیامدهائی بس گران‌تر از اهانت به مقدسات بر جای گذارد. تعداد زیادی انسان کشته شدند؛ حیثیت سیاسی ما آسیب دید؛ تیراژ کتاب از صد میلیون تجاوز کرد؛ مؤلف شهرتی جهانی یافت؛ مؤلفان دیگری به طمع افتاده و کتابهای مشابه نوشتند ...

در حالی که اگر در برابر چنین جهالت‌هائی به آیه و اذا مروا باللغو مروا کراماً عمل می‌کردیم متحمل این همه خسارت نمی‌شدیم.

چند سال قبل مسیحیان در واکنش به تناقضاتی که بعضی مسلمانان در کتاب مقدس یافته بودند چهار سوره مشابه سوره‌های قرآن جعل کرده و در اینترنت در معرض رؤیت جهانیان قرار دادند. این مطلب بر مسلمانان بسیار گران آمد و آنقدر اعتراض و شکایت کردند که شرکت AOL وادار شد صفحه مستقل آنها را از اینترنت حذف کند (هر چند موسسات دیگر آن صفحه را در پایگاه خود قراردادند). تعداد زیادی نامه در واکنش به آن سوره‌ها به آن سایت ارسال شد که طراحان آن سوره‌ها آن جوابیه‌ها را نیز در آن صفحه درج کرده‌اند. آنچه شگفت‌انگیز است نحوه جوابهاست که در واقع جواب نیست بلکه اعتراض‌های شدید و تندی است توأم با فحش و ناسزا که چرا فردی کافر و ملحد و دشمن خدا به چنین کاری اقدام کرده است! در حالی که مسلمانها باید از این کار استقبال می‌کردند و اشکالات زیاد ادبی و محتوائی آن را به بینندگان نشان می‌دادند. اگر با حوصله و تأنی فقط به نقد علمی و محترمانه آن چهار سوره اقدام می‌کردند و جملاتی بسیار مسخره و از جهت ادبی منحط و پر غلط آن را به رؤیت عموم می‌رساندند، طراحان آن سوره‌ها به سرعت آنها را از اینترنت بر می‌داشتند چون آن سوره‌های ادعائی نه تنها نمی‌توانست با قرآن برابری کند بلکه باعث می‌شد نظرها به قرآن معطوف شود و اعجاز آن مبرهن و محسوس‌تر گردد.

باید خود را عادت دهیم که در برابر نوآوری‌ها و دیدگاه‌های جدید گریبان ندریم و الم‌شنگه به راه نیندازیم و نواندیشان و

---

۱. یکی از دیدگاه‌های امام ره وظیفه‌گروی او بود. می‌فرمود باید به وظیفه عمل کرد و کاری به نتیجه نداشت. مثلاً وظیفه ما جنگ با صدام است چه پیروز شویم و چه همه کشته شویم. در حالی که پیامدها و نتائج عمل است که وظیفه را معین میکند. جنگی که به نابودی یک ملت می‌انجامد هرگز وظیفه نخواهد بود و نباید جنگ‌های امروزی را با جنگ امام حسین(ع) مقایسه کرد. حیات اسلام در جهان امروز درگرو یک جنگ منطقه‌ای نیست.
یکی از دیدگاه‌های امام این بود.که دولت اسلامی می‌تواند تعهدات خود را به طور یک جانبه فسخ کند. امام به حق فهمیده بود که حفظ حکومت اسلامی یکی از وظائف مهم دولت و ملت است ولی توجه نداشت که اعلان چنین حرفی ارکان نظام را متزلزل می‌کند. اگر دولت اسلامی به کشورهای دنیا و شهروندان خودش اعلام کند که حق دارد علیرغم دستور اکید قرآن مبنی بر ضرورت پایبندی به همه تعهدات و کنوانسیون‌ها، به طور یکجانبه همه قراردادهایی که با ملت یا دیگر دولتها بسته است ملغی اعلام کند، دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و هیچکس به چنین دولتی اعتماد نخواهد کرد.

دگراندیشان را متهم به بی‌سوادی یا غربزدگی نکنیم. بسیاری از دیدگاه‌های مشهور، در آغاز که مطرح شدند قول شاذی بیش نبودند. آراء شاذ، باطل هم باشند باعث می‌شوند آفاق جدیدی بر محققان گشوده شود و نقاط قوت دیدگاه مشهور شفاف‌تر شود.

یکی از عوامل شکیبایی در برابر آراء شاذ، اطلاع از آراء شاذ فقهای بزرگ است. برخی از آن فتاوا به گونه‌ای است که هر شنونده‌ای نسبت به استنادش به آن شخصیت تردید می‌ورزد. بد نیست به بعضی از فتاوای شاذ اشاره‌ای بکنیم[1].

شیخ صدوق ره معتقد بود که دست زدن به باطن عورت، وضو را باطل می‌کند. در عین حال معتقد بود خواب، وضو را باطل نمی‌کند. بقای بر جنابت در ماه رمضان، روزه را باطل نمی‌کند. شهادت سوم در اذان، حرام و از مجعولات غلات و مفوّضه است. پیامبران و امامان هم به فراموشی مبتلا می‌شوند. ذبیحه اهل کتاب حلال است. شراب پاک است. صلوات در تشهد نماز واجب نیست. وضو با گلاب صحیح است.

ابن جنید اسکافی معتقد بود که ادرار پسر بچه شیرخوار پاک است. پهن الاغ نجس است. پوست میته با دباغی پاک می‌شود. آمین گفتن بعد از حمد نماز را باطل نمی‌کند. گفتن جمله «الصلوة خیر من النوم» در اذان صبح اشکالی ندارد. خواندن سوره در نماز واجب نیست. ذبیحه اهل کتاب حلال است. زن از زمین و خانه ارث می‌برد. تا یک جزء از روز باقی است می‌توان نیت روزه واجب کرد. بلند کردن دستها به هنگام تکبیرة الاحرام واجب است. یک بار شیر خوردن باعث نشر حرمت می‌شود. مسح کردن با آب خارج اشکالی ندارد. در صورت ترشح مذی و بوسیدن شهوانی و قهقهه در نماز و اماله و دست زدن به باطن فرج وضو واجب می‌شود.

ابن ابی عقیل نعمانی معتقد بود که اهل کتاب پاکند. عصیر عنبی پاک است. آب قلیل با برخورد به نجس، نجس نمی‌شود. در صورتی که جهت قبله را ندانیم یک نماز به یک طرف کافی است.

شیخ مفید معتقد بود که استقبال و استدبار قبله در دستشوئی حرام نیست. اگر زن بر زنا اصرار داشته باشد بر شوهر حرام می‌شود. نماز در قبای مشدود حرام است. اگر مقدار کمی خون در دیگ جوشان بریزد غذا نجس نمی‌شود. دلیل عقلی بر برتری ائمه بر همه انبیاء وجود ندارد و از دلیل نقلی هم یقین حاصل نمی‌شود.[2] دلیلی نداریم بر این که علی(ع) از ضربت خوردن خود در آن شب خاص آگاه بود. نیز دلیل نداریم که امام حسین(ع) می‌دانست در آن سفر کشته می‌شود.[3]

سید مرتضی ره معتقد بود که تکبیر بعد از نماز عید واجب است. هر غسلی جایگزین وضو است. وضو گرفتن مثل برادران سنی یعنی شستن دستها از پائین به بالا اشکالی ندارد. غسل مس میت واجب نیست. هر کس به مذهب تشیع معتقد نباشد نجس است. ازاله عین نجاست باعث پاک شدن اشیاء صیقلی می‌شود. فقط چهار چیز روزه را باطل می‌کند خوردن، آشامیدن، آمیزش جنسی و انزال منی. نجاست با آب مضاف بر طرف می‌شود. بلند کردن دستها هنگام تکبیرة الاحرام واجب است. در قرائت نماز صبح و مغرب و عشاء، بلند خواندن واجب نیست. غلبه خواب و قضا شدن نماز برای انبیاء هم عیب نیست. سجده بر پارچهٔ پنبه‌ای یا کتانی حرام نیست.

شیخ طوسی معتقد بود که صیغه طلاق لازم نیست عربی باشد. استبرا از ادرار واجب است. آمیزش با زن از پشت غسل ندارد! بیع منفعت جایز است. نماز خواندن در آهن حرام است حتی با انگشتر آهنی. سوره در نماز واجب نیست. با زناکار نمی‌توان ازدواج کرد. آب قلیل با ذرهٔ خون نجس نمی‌شود. عدالت همان عدم ظهور فسق در مسلمان است. معصومین فقط در بیان احکام، مقدم بر دیگران هستند نه در صنایع و فنون.

شهید ثانی معتقد بود که اعتقاد به امامت ائمه(ع) کافی است و اعتقاد به عصمت آنها ضرورت ندارد. ذبیحهٔ اهل کتاب حلال است.

ابن ادریس حلی معتقد بود که وضو به سبک برادران سنی یعنی شستن دستها از پائین به بالا اشکالی ندارد. سگ و خوک آبی هم نجس هستند. هر کس به مذهب شیعه معتقد نباشد نجس است.

---

۱. اقتباس از کتاب **حرکیة العقل الاجتهادی لدی فقهاء الشیعة**، تألیف جعفر الشاخوری البحرانی.

۲. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۹۸.

۳. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

ولد زنا نجس است اگر چه از شیعه متولد شود. در رکوع هر ذکری کافی است. سر زیر آب کردن در ماه رمضان اشکالی ندارد.

مرحوم فیض کاشانی معتقد بود که نماز جمعه و نماز عید واجب است. وضو مثل برادران سنی یعنی شستن دستها از پائین به بالا اشکالی ندارد. وضو با گلاب صحیح است. پوست میته با دباغی پاک می‌شود. متنجس چیزی را نجس نمی‌کند. اجسام صیقلی با ازاله نجاست پاک می‌شوند. آب قلیل با برخورد به نجس، نجس نمی‌شود. در زمین غصبی نماز درست است. تحنک در نماز حرام است چون لباس شهرت است. نماز خواندن با دستهای بسته مثل برادران سنی، اشکالی ندارد. آمین گفتن بعد از حمد اشکالی ندارد. سوره خواندن بعد از حمد واجب نیست. غبار غلیظ روزه را باطل نمی‌کند. خوردن ماهی بی‌فلس اشکالی ندارد. ازدواج دائم با اهل کتاب صحیح است. ازدواج با مرد سنی صحیح است. بیع و نکاح معاطاتی صحیح است.

صاحب حدائق معتقد بود که روزه‌دار اگر ذرات باقیمانده غذا در بین دندانها را فرو ببرد روزه‌اش باطل نمی‌شود. غبار غلیظ روزه را باطل نمی‌کند. تقلید ابتدائی میت جایز است. تقلید اعلم واجب نیست.

آیة الله خوئی معتقد بود که جهاد ابتدائی مشروط به اذن امام نیست. امام معصوم در موضوعات خارجیه ممکن است دچار سهو شود.(۱) زن قرشی با غیر قرشی در مسأله حیض فرقی ندارد. زن بدون اجازه شوهر می‌تواند از خانه بیرون رود.(۲) زنا با زن شوهردار باعث حرمت ابدی نمی‌شود. بین سمت راست و سمت چپ در غسل ترتیب لازم نیست. مستحاضه کثیره لازم نیست برای هر نماز وضو بگیرد. با سقوط قرص خورشید مغرب می‌شود. اگر ریش گذاشتن باعث استهزا دیگران باشد می‌توان تراشید. در قاضی اجتهاد شرط نیست. ازدواج دائم با اهل کتاب جایز است. رقص حرام نیست. چرم‌هائی که از کشورهای غربی وارد می‌شود پاک است.(۳)

مرحوم محقق اردبیلی نیز در وجوب خمس (۴) و حرمت بازی با آلات قمار تردید داشت(۵). احتمال می‌داد که استخاره رایج، حرام باشد(۶). شراب را پاک می‌دانست(۷). احتمال می‌داد که برای زنان آشکار کردن گردن و قسمتی از سینه و ساق پا جایز باشد(۸). بلکه اگر بیم از اجماع نبود به جواز کشف رأس نیز فتوا می‌داد(۹).

چنانکه می‌بینید فتاوا و نظرات نادر و بی سابقه همیشه وجود داشته و باید نیز چنین باشد. اجتهاد و تلاش علمی مقتضی چنین تنوعی از نظرات است. محدود کردن اجتهاد به دائره بسته آراء کلیشه‌ای، جفائی است که فقه را عقیم خواهد کرد. مع الاسف معمولاً نواندیشان هدف اتهامات ناجوانمردانه قرار می‌گرفتند. مرحوم سید محسن امین قمه زدن و زنجیر زدن در عزای امام حسین(ع) را تحریم کرد و خواستار آن شد که در نقل وقایع مربوط به حماسه عاشورا از نقل روایات غیر صحیحه پرهیز شود. اما در نجف و لبنان و اماکن دیگر علیه او جوسازی شدیدی شد.(۱۰)

آیة الله کاظم شیرازی به دلیل آنکه فرزندانش را به مدارس جدید فرستاد، آن قدر علیه او جوسازی شد که منزوی شد.(۱۱)
شیخ عبدالکریم زنجانی بعد از آنکه در مسجد اموی دمشق مسلمانان را به اتحاد علیه استعمار دعوت کرد مورد حمله متحجران قرار گرفت و تا آخر عمر خانه‌نشین شد.(۱۲)

آیة الله سید محسن حکیم را که حائز مرجعیت اعلی بود در تلویزیون به جاسوسی و ارتباط با استعمار متهم کردند. حتی جزواتی در سطح گسترده منتشر کردند با عنوان «آراء الوهابیة تتجلی فی فتاوی الحکیم».

تهمت و جوسازی علیه نواندیشان محدود به دوران معاصر نیست. از قدیم الایام وضع چنین بوده است.

نسبت به شیخ مفید گفتند هم او و هم اساتیدش ضال و مضل هستند.(۱۳)

---

۱. صراط النجاة، ج ۱، ص ۴۶۲.
۲. کتاب النکاح، ج ۱، ص ۴۰، تقریر سید محمد حسین فضل الله.
۳. این فتاوا اقتباس از کتاب
۴ - زبدة البیان، ص ۲۱۰.
۵ - زبدة البیان، ص ۶۳۱.
۶ - زبدة البیان، ص ۶۲۶.
۷ - زبدة البیان، ص ۴۲.
۸ - زبدة البیان، ص ۵۴۴.
۹ - مجمع الفائدة و البرهان، ج ۲، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.
۱۰ - مجلة الثقافة الاسلامیة، عدد ۴۳، ص ۶۱.
۱۱ - مجلهٔ حوزه، شمارهٔ ۵۱-۵۰، ص ۳۰، دیدار با آیة الله سید رضی شیرازی.
۱۲ - نهضت امام خمینی، حمید روحانی، ج ۲، ص ۱۰۸.
۱۳ - اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۴۲۲، و روضات، ج ۲، ص ۱۱۸ رقم ۱۴۷.

دربارهٔ علامه حلی گفتند دین دو مرتبه منهدم شد دفعه اول در سقیفه و دفعه دوم در روزی که علامه حلی به دنیا آمد![1]
شیخ بهائی نه تنها تفسیق شد بلکه گفتند هر کس کتابهایش را بخواند فاسق است و شهادتش پذیرفته نیست[2]. و آن قدر عرصه را بر او تنگ کردند که آرزو می‌کرد ای کاش پدرش از جبل عامل به سمت شرق نیامده بود. او می‌گفت کارم به جائی رسیده است که هر بی سر و پائی با من مخالفت می‌کند.[3]

ابن ادریس حلّی را به انواع تهمت‌ها آزردند. گاهی می‌گفتند دیوانه است و تألیفاتش قابل اعتماد نیست و گاهی می‌گفتند جوانی است عیاش. با آنکه عالمی والا مقام بود. در منتهی المقال درباره‌اش می‌گوید «کان شیخ الفقهاء بالحلة متقناً فی العلوم کثیر التصانیف»[4]. شیخ حر عاملی درباره‌اش می‌گوید «و قد اثنی علیه علماؤنا المتأخرون واعتمدوا علی کتابه...»[5].

مجلسی اول را هم به تسنّن و هم به تصوّف متهم کردند با آنکه او اول کسی بود که بعد از ظهور دولت صفوی به ترویج از شیعه همت گماشت.[6]

تأثیر سوء فهم در انحطاط اخلاق جامعه

مشکل تنها در ناحیه استنتاج و فهم دین نیست در ناحیهٔ تبلیغ دین نیز مشکلات جدی داریم که آن نیز معلول بد فهمی از دین است. سنگر تبلیغ در اختیار مداحان و وعاظی است که هر رطب و یابسی را در ملال آورترین قالب به خورد مخاطبان خود می‌دهند. نقص گویندگان و همه نهادهای تبلیغی ما دو چیز است اول اینکه می‌پندارند اگر مردم را به خوبی‌ها ارشاد کنند همین کافی است که مردم در مسیر خوبیها گام بردارند، اما اینطور نیست. مردم از راه چشم متأثر می‌شوند نه از راه گوش یعنی تا نبینند گویندگان و افراد برجسته جامعه راه خدا را می‌روند در آنها دو صد گفته هیچ تأثیری نخواهد داشت. و اشکال دوم محتوای تبلیغات است که غالباً نامعقول و مغایر با عقل و قرآن است. و اشکال سوم آن است که تبلیغات ما مبتنی بر تحریک احساسات است نه تحریک قوای عقلانی مردم. بیشتر وقت محافل مذهبی صرف روضه‌خوانی و مداحی و سینه زنی و نقل خواب و کرامت می‌شود. روز به روز نیز بر غلظت و خرافات آن اضافه می‌شود. هر از چندی دهه‌هائی به ایام عزاداری اضافه می‌شود دههٔ باقریه، دههٔ کاظمیه، دههٔ صادقیه، دههٔ محسنیه، دههٔ مُسلمیهٔ...[7]

متولیان دین نیز خوشحالند که گرایش مردم به دین بیشتر شده است. دیگر از خود نمی‌پرسند که چرا این همه هیئت و مجلس، نقشی در بهبود وضع اخلاقی جامعه ندارد. اصلاً آیا شارع حکیم با اصل این برنامه و کم و کیف آن موافق است؟ اگر این مسأله در این حد از اهمیت است چرا در کتاب و سنت بر آن تأکید نشده است؟

شواهد تاریخی نشان می‌دهد در زمان حضرت باقر و حضرت صادق(ع) مراسم یادبود شُهدای کربلا سالی یک مرتبه، آن هم به شکل نقل واقعه روز عاشورا در قالب اشعار حماسی برگزار می‌شد و چون فاجعه خیلی بزرگ بود مستمعین متأثر می‌شدند. رفته رفته این تأثر تبدیل به گریه شد و آن سالی یکبار تبدیل به سالی چند روز شد و کم کم این مراسم به جای یک امام برای چند امام رسمیت پیدا کرد. یقیناً در زمان امام باقر و امام صادق و امام‌های بعد هیچکس برای شهادت امیرالمؤمنین یا حضرت زهرا اِقامهٔ ماتم نکرده است. در حالی که اگر این کار سزاوار بود آنها به دلیل قرابت با آن دو بزرگوار باید چنین کاری می‌کردند تا سرمشق ما باشند. در تاریخ هیچ سندی پیدا نمی‌کنید که نشان دهد در سالگرد رحلت پیامبر یا سالگرد شهادت حضرت علی(ع) یا حضرت فاطمه(ع)، امامان ما به شاگردان مخصوصشان و حداقل در مجلس خصوصی گفته باشند که فلانی برخیز و اشعاری بخوان تا از جدّ و جده‌مان تجلیلی کرده باشیم. آری این قضیه منحصر به روز عاشورا بود چراکه تنها این روز

---

۱ - اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۴۰۱.
۲ - اعیان الشیعة، ج ۹، ص ۱۶۸، ذیل حالات محمد بن الحسن الحر.
۳ - اعیان الشیعة، ج ۹، ص ۲۴۰، ذیل حالات محمد بن الحسین البهائی.
۴ - روضات الجنات، ج ۷، ص ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۶.
۵ - امل الامل، ج ۲، ص ۲۴۳.
۶ - اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۹۳، ذیل حالات محمد تقی مجلسی.
۷. در شهر قم چندی است عده‌ای با جستجو درکتابهای گمنام و به زور حدس و تخمین‌های شخصی، برای بعضی شخصیت‌ها، تاریخ ولادت و شهادت کشف می‌کنند. چند سالی است که برای حضرت معصومه و نیز حضرت محسن و اخیراً ام البنین سالگرد می‌گیرند. اگر این روند ادامه یابد هیچ روزی از ایام سال از این فیوضات محروم نخواهیم بود!

فراموش نشدنی شایستگی آن را داشت که احساسات را بر ضد غاصبین خلافت تحریک کند. همین مسأله تدریجاً شاخ و برگ پیدا کرد تا به سینه زدن و بر سر زدن اقوام ترک و مغول رسید که در از جنبه عقلانی اعتدال نداشتند و در هر رشته‌ای راه افراط و تفریط می‌پیمودند. وقتی شیعه شدند و خواستند عزاداری کنند متوسل به قمه و زنجیر شدند. به این مقدار هم اکتفا نشد و بعدها عده‌ای با قفل زدن و فرو کردن سیخ در بدن ابراز احساسات می‌کردند. با کمال تأسف علمای دین نیز به جای آنکه جلو بدعتها را بگیرند در برابر آن سکوت کرده و یا به آن دامن زدند. از علمای بزرگ شیعه مجموعه استفتائاتی در مشروعیت و استحباب قمه زدن بارها چاپ و توزیع شده است. در طول تاریخ در هیچ عرفی، مردم برای عزیز از دست رفته‌اشان قمه نزده‌اند. به بیان دیگر امورِ مُجاز است که مصداق عزاداری باشد و بسیاری از این حرکات در هیچ قومی، عزاداری شمرده نمی‌شود.

امام صادق برای امام حسین عزاداری می‌کرد ولی نه با کم و کیفی که امروز متداول است. یعنی اصرار نمی‌کرد که مردم صیحه بکشند و بر سر و صورت خود بزنند و گوینده برای درآوردن اشک مردم به هر دروغی متوسل شود. نیز به مردم نمی‌گفتند بر حسین گریه کنید تا خداوند گناهان شما را ببخشد یا حاجات شما برآورده شود. یک نفر برمی خاست و واقعه روز دهم محرم سال ۶۱ را نقل می‌کرد و سایرین گوش می‌دادند و این خود سبب تقویت شیعه و تضعیف بنی امیه و بنی عباس بود. شیعه در آن عصر فوق العاده ضعیف بود و هیچ دولتی رسماً و علناً از آن پشتیبانی نمی‌کرد و حکومت مقتدر آن عصر در دست مخالفین بود. برای آنکه مذهب شیعه از بین نرود و برای آنکه تبلیغی علیه حکومت اموی و عباسی باشد و برای آنکه طائفه شیعه شعار ظلم ستیزی‌اش حفظ شود. امامان شیعه سعی می‌کردند خاطره قیام و شهادت شهیدان کربلا را زنده نگه دارند.

وقتی می‌گوییم از سیره و سخن معصومین نمی‌توان توصیهٔ صریحی برای عزاداری برای غیر از امام حسین، کشف کرد، بعضی می‌گویند لازم نیست صریحاً توصیه‌ای وارد شده باشد. می‌توان این مجالس را جزء شعائر دینی قلمداد کرد. ولی آیا امری تا این اندازه مهم که پیوسته مورد گوشزد عُلما و مراجع تقلید است، نباید به اندازهٔ یکی از آموزه‌های دینی مثل صله رحم یا نماز جمعه درباره‌اش حدیث داشته باشیم؟ چرا یک آیه یا یک حدیث هم در این باره پیدا نمی‌کنیم. بعضی به حدیث شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا یفرحون بفرحنا و یحزنون بحزننا تمسک می‌جویند، با غمض عین از اعتبار این حدیث، سؤال این است که از کجا می‌دانید که رسومات عُرف ما برای امامان نیز معتبر است یعنی آنها، پس از چهارده قرن، در سالگرد ولادت یا شهادت یکی از خودشان مسرور یا محزونند تا ما نیز به آنها اقتدا کنیم. رسول اکرم در شهادت حمزه عمویش، بسیار متأثر شد اما هرگز برای او سالگرد نگرفت. نیز وقتی شنید هیئت اعزامی او، قتل عام شده‌اند بسیار متأثر شد چرا که چهل یا هفتاد تن از آنان حافظ قرآن بودند و در آن برهه وجودشان بسیار لازم بود. پیامبر از این حادثه که به حادثهٔ «بئر معونه» معروف است سخت متألم شد به طوری که مدت یک ماه در قنوت نماز صبح، قاتلان آنها را نفرین می‌کرد. معذلک برای آنان سالگرد نگرفت[1].

البته اجتماعات دینی بسیار بسیار ارزشمند است و کسی با هیئت‌ها و مجالس مذهبی مخالف نیست. سخن بر سر انحرافات فکری و افراط و تفریط در عمل است. به جای آنکه بیشتر وقت محافل مذهبی صرف عزاداری و سینه زنی شود باید صرف بیان دردهای جامعه و انحطاط اخلاقی مردم و اقبال به قرآن شود.

نصاب انحطاط اخلاقی در جامعه ما بسیار بالاست. امروزه رباخواری، رشوه‌خواری، دروغگویی، کینه‌توزی، زراندوزی، احتکار، اعتیاد، اختلاس، جاه‌طلبی، تنبلی، تن‌پروری، مفت‌خوری، بی‌کاری، افشاگری، فتنه‌انگیزی، فحش و بهتان، کبر و طغیان، ریا و تظاهر، زنا و فحشا، نیرنگ و خدعه، حرص و طمع، فقر و جهل، دزدی و کلاه‌برداری، پارتی بازی و قانون شکنی، تملق و چاپلوسی، دو رویی و نفاق، اختلاف و نزاع، بی‌مدرک سخن گفتن، بی‌مدرک پذیرفتن، بی‌تفاوتی، بزهکاری، تبهکاری، پر توقع بودن، غیبت، قساوت، شقاوت و دهها رذیلت اخلاقی در جامعه ما بی‌داد می‌کند.

در کشور ما مردم به وظائف اجتماعی خود آشنا نیستند و اگر وظیفه‌ای درست انجام شود با فشار دولت بوده است. یعنی مردم مسئولیت مدنی را نمی‌شناسند. دولت همیشه برای گرفتن مالیات باید به زور و تهدید یا تشویق و جایزه متوسل شود و بسیاری شانه خالی کردن از پرداخت مالیات را زرنگی می‌دانند! دولت نیز چون از خود مردم است دست کمی از آنها ندارد. لذا تا مشکل حادی در کشور پیش نیاید مسأله را جدی نمی‌گیرند. مثلاً تا گردنه‌ای چند کشته ندهد اداره راه اقدام به نصب علامت

۱. الخمیس، ج ۱، ص ۵۰۸.

یا چراغ راهنما نمی‌کند!

مردم از رشوه‌خواری ادارات فریاد می‌زنند ولی وقتی کارشان به اداره می‌افتد به کارمند مربوطه می‌گویند برای حق حساب حاضریم! از وظیفه نشناسی کارمندان گله می‌کنند ولی اگر رئیس از زیردستش وظیفه‌ای را به اصرار بخواهد او را بد جنس می‌خوانند! یک مأمور یا رئیس یا مدیر را وقتی خوب می‌شمارند که خطای دیگران را نادیده بگیرد.

در کشور ما اگر کاری به کسی محوّل شود آنگونه که باید احساس مسئولیت نمی‌کند مگر آنکه صاحبکار بالای سر او باشد و کاملا او را زیر نظر داشته باشد و یا با شیرینی و پول اضافی او را تطمیع کند. معمول است که اگر کارمان به شهرداری یا ادارات دولتی بیفتد بلافاصله به دنبال آشنا و پارتی می‌رویم زیرا همه باور کرده‌ایم که فقط اگر پارتی و آشنا داشته باشیم مسئول مربوطه کارمان را انجام خواهد داد حتی اگر به بنّا و نقاش نیاز داشته باشیم، پرسان پرسان سراغ کسی می‌ریم که ولو با واسطه، رابطه‌ای با او پیدا کنیم تا به اصطلاح از رودروایسی هم که شده کار را درست انجام دهد. اما این مشکلات در کشورهای پیشرفته وجود ندارد. افراد احساس مسئولیت می‌کنند و کار محوله را به بهترین وجه انجام می‌دهند بدون آنکه زیر نظر مقام بالاتر قرار گرفته و یا توقع رشوه و شیرینی داشته باشد.

کارخانه‌ها و تولیدکنندگان کالا در کشور ما به فکر سلامتی و نفع مردم نیستند بلکه حتی به فکر آینده خود نیز نیستند و همه تلاش آنها این است که امسال سود مضاعف به جیب بزنند هر چند آن کارخانه یا شرکت در آینده بد نام شود.

از جهت مراعات قوانین رانندگی نیز بسیار عقب هستیم. در کشورهای غربی تمهیداتی شده است که اطفال و حتی افراد نابینا به راحتی از خیابانها عبور کنند و حادثه‌ای اتفاق نیفتد اما در کشور ما اگر خیابان یکطرفه هم باشد باید شخص عابر پنج جهت را زیر نظر داشته باشد و هر آن احتمال دهد که در معرض برخورد با دوچرخه یا موتور و یا لغزش در چاله‌های خیابان است.

در کشور ما تکنسین و فنّی بودن هیچ زحمتی ندارد. کافیست چند روزی آچار و پیچ گوشتی و فازمتر به دست بگیریم و در یکی از مغازه‌های تعمیراتی به جان لوازم برقی مردم بیفتیم، چیزی نمی‌گذرد که متخصص بلکه فوق تخصص آن رشته به حساب می‌آئیم یعنی چنان جسّ و قیافه و اُجرت! می‌گیریم که کسی غیر از این احتمال ندهد. بسیاری از عمله‌ها بعد از چند صبائی عملگی مدعی می‌شوند بنایی ماهرند و تا می‌رود به بنّایی وارد شوند خود را میمار می‌خوانند (منظورشان معمار است).

در کشور ما اگر کسی مریض شود و کارش به بیمارستان بیفتد واقعا باید به حال او گریست زیرا ابتدا جیب او را معاینه می‌کنند و اگر قدرت مالی نداشته باشد محکوم به مرگ است و او را آنقدر از این بیمارستان به آن بیمارستان پاس می‌دهند تا دست از حیات خود بشوید و راضی به مرگ گردد. معمولا دیده و شنیده‌ایم کسانیکه گرفتار بیماری و بیمارستان می‌شوند می‌کوشند از طریق آشنا و پارتی و سفارش، دکتر مربوطه را به انجام وظیفه‌اش وادار کنند و از طریق سفارش و شیرینی پرستارها را به رسیدگی لازم نسبت به بیمار تشویق نمایند.

در کشور ما اگر کسی شاکی باشد و تجربه‌ای از مراجعه به دادگستری نداشته باشد ترجیح می‌دهد به نحوی با متشاکی کنار بیاید و یا از حق خود بگذرد زیرا اطمینان ندارد با صرف وقت و پول کافی به حقش برسد و فرد خاطی را تسلیم قانون کند.

در کشور ما ثبات اقتصادی وجود ندارد. مقررات صادرات و واردات و گمرک هر سال عوض می‌شود. هر از چندی در جراید می‌خوانیم دور جدید مبارزه با گرانفروشی و تروریستهای اقتصادی!!

کیفیت تولیدات پیوسته افت می‌کند.

ماشین وطنی ما پیکان هنوز نتوانسته است به استاندارد بین المللی برسد در حالیکه انتظار می‌رفت با حدود سی سال تجربهٔ ایران ناسیونال، این تولید بتواند با ماشینهای خارجی رقابت کند. هنوز هر کس در پیکان می‌نشیند صدای راننده را می‌شنود که «لطفا در را یکبار دیگر باز کنید و ببندید».

در کشور ما زد و بندهای معامله‌ای چیزی فراگیر است بسیاری از اطبا با آزمایشگاه خاصی ارتباط دارند، مریض بیچاره را فوراً به آن آزمایشگاه می‌فرستند و می‌گویند یک چک کامل از آنجا بیاور!

راننده‌های بیابان هم با رستورانهای خاصی قرار مدار دارند، مسافرین بیچاره را جائی نگه می‌دارند که صاحب رستوران

هوای راننده را داشته باشد گرچه غیر بهداشتی و به ضرر مسافرین باشد! لذا معروف است که اگر خواستید در بین راه غذا بخورید جایی نگه دارید که کامیونها توقف می‌کنند!

در کشور ما زیر و روی جعبهٔ میوه خیلی با هم فرق دارد و وقتی اعتراض کنید فروشنده می‌گوید مگر انگشتان دست همه یک اندازه‌اند!

غالباً توقع داریم دختر دیگران را با یک کلّه قند و یک جلد قرآن برای پسرمان عقد کنیم ولی برای دختر خودمان هزار سکه مهریه مطالبه می‌کنیم به این دلیل که دختر ما از دختر فلانی کمتر نیست!!!

در اروپا همه سرشان به کار خودشان گرم است ولی ما یکدیگر را می‌پاییم و می‌خواهیم از کار یکدیگر سر درآوریم. در آنجا زن و مرد با کمترین تشریفات در مقدس‌ترین مکان یعنی کلیسا با چند شاخه گل ازدواج می‌کنند ولی در اینجا مشکلات اقتصادی و توقعات بیجا و رسومات خرافی ازدواج را تبدیل به یک رؤیا کرده است. این در حالی است که امت پیامبری هستیم که زن و مرد را به طور سرپائی به عقد یکدیگر در می‌آورد!

در خارج کسی حق ندارد از من بپرسد چه مذهبی داری؟ آیا نماز جمعه می‌روی؟ ولی در اینجا چنین چیزی شغل رسمی بعضی ادارات است!

در همه جا کم و بیش دزد وجود دارد ولی شگفت اینکه دزدان ما به تلفن‌هائی که مخابرات در بین جاده‌ها نصب کرده بود تا حادثه دیده‌ها بتوانند به مراکز اورژانس یا منازلشان تلفن بزنند نیز رحم نکردند و آنها را دزدیدند!

در سیستم توزیع همیشه مشکل داریم، دولت کالاهای کوپنی و سهمیه‌ای را توزیع می‌کند ولی به دست مصرف کننده نمیرسد. بارها شده که نهادهای دخیل در توزیع، دست به دست هم داده و به اتفاق هم، تمام یا بخش زیادی از جیره مردم را بالا کشیده‌اند.

راننده‌های تاکسی که موظفند در خدمت شهروندان باشند و مسیری را بروند که آنها می‌خواهند، مسیر دلخواه خود را می‌روند و مسافر بیچاره یا باید بگوید «مستقیم» و یا مبلغ گزافی را پیشنهاد کند.

نانوایان، نانهای خوب خود را برای مشتریان مخصوص و خودشان کنار می‌گذارند.

کارمندان بانک برای انجام وظیفه عادی خود توقع عیدی دارند و کسانیکه داد و ستد بانکی زیاد دارند خوب می‌دانند که باید قبل از عید یک عیدی مناسب برای آنها در نظر بگیرند.

در کشور ما هویت ملی بهای چندانی ندارد. در کشورهائی مثل آلمان و ژاپن مردم کالای آمریکائی نمی‌خرند و سعی دارند صنعت و پول ملی خود را تقویت کنند. اما ما شیفته کالای خارجی هستیم و در عین آنکه از لباس و ماشین و دیگر مصنوعات آمریکائی استفاده می‌کنیم شعار مرگ بر آمریکا می‌دهیم!

بسیاری از طرح‌های ملی با تغییر دولت یا تعویض وزیر بی فایده و نامطلوب تشخیص داده می‌شود. هر دولت و وزیری برای خودش از صفر شروع می‌کند! از این رو در کشور ما تمدن شکل نمی‌گیرد.

ما فکر می‌کنیم که فقط حاکمان و حاکمیت‌ها هستند که خطاکارند و اگر اوضاع بر وفق مراد نیست تمام تقصیرها به گردن آنهاست. درست است که فرزندان از والدین، خوب و بد را می‌آموزند و والدین هستند که در تربیت درست فرزندان نقش اساسی را دارند. اما آیا حاضریم که به حاکمان امروز همان نقشی را بدهیم که معمولاً به پدران محول می‌شود؟ آیا پدران نمی‌توانند پیوسته ادعا کنند که ما هم زمانی کودکی بیش نبودیم و اگر بد بار آمده‌ایم تقصیر از ما نیست از پدران ماست؟ این منطق باعث می‌شود که ما ریخت و قیافهٔ واقعی جامعه‌ی خود را نتوانیم تشخیص دهیم.

استبداد و میل به خودکامگی در تک تک ما ریشه دوانیده است. به سخن دیگر مشکل ما مشکل فرهنگی و چه بسا اخلاقی است. و هر از گاهی که نظم اجتماعی توسط یک شورش یا یک انقلاب یا یک حرکت اجتماعی مردمی به هم می‌خورد و امید می‌رود که روزگار جدید و بهتری آغاز شود باز هم می‌بینیم که در بر همان پاشنه سابق می‌چرخد. چگونه می‌توان چنین حالت متناقضی را توضیح داد. ما از یک طرف می‌کوشیم که خود را به سطح زندگی شهری و الگوی مصرفی غرب برسانیم و از آزادی و امنیت برخوردار باشیم و به همین خاطر مدام نظم کنونی و شرایط ضد مدنی فعلی را نقد می‌کنیم و از طرف دیگر هر کدام از

ما به نوعی در شکل یک حاکم مستبد و دشمن آزادی سلوک می‌کنیم و همینکه پای منافع ما به میان آید ایده‌آل‌های سیاسی و اجتماعی خود را فراموش می‌کنیم. در بسیاری موارد فرافکنی کرده و مشکلات داخلی خود را به گردن امپریالیست امریکا می‌اندازیم در حالی که بسیاری از آنها به خود ما بر می‌گردد. رزمندگان افغان همه مشکلات را ناشی از تجاوز ارتش شوروی سابق می‌دانستند اما پس از بیرون راندن روسها، دو دهه برادرکشی و تنازعات فرقه‌ای دمار از مردم درآورد و خودی‌ها صدها برابر روسها به افغانستان آسیب وارد کردند. این بلیات همه ناشی از استبداد درونی ماست به سادگی هم نمی‌توان آن را شناخت یا بر آن چیره شد. ما به طور انفرادی و وقتی که در گوشه منزل خود نشسته‌ایم شاید بهترین مخلوق روی زمین باشیم. در اجتماع با دیگران و به هنگام کار کردن و کنار آمدن و گذشت کردن است که تبدیل به آن حاکم کوچولوی مستبد می‌شویم. مضحک‌تر اینکه اکثر ماها در غرب آدم‌های بسیار خوب و کاری و قابل اعتمادی از آب در می‌آییم. اما در سرزمین خودمان نمی‌توانیم بر استبداد درونی خود چیره شویم.

چیزی به نام حق شهروندی به رسمیت شناخته نمی‌شود. ما رعیت حکومتیم. نمایندگانی که از طرف خود برای قانون‌گذاری انتخاب می‌کنیم نیز نقش مشورتی دارند و نباید آنها را با نمایندگان پارلمان‌های اروپا اشتباه گرفت. گذشته از نگاه و تلقی حکومتگران، خود ما نیز به یکدیگر به عنوان شهروند آزاد نمی‌نگریم. همه می‌دانیم که اگر گرفتاری یا مشکلی داریم باید به دنبال یک دوست قدیمی یا یک صاحب منصب باشیم تا سفارش ما را به مراجع ذی صلاح بکند بلکه مشکل ما سریع‌تر حل شود. به سخن دیگر روابط قبیله‌ای هنوز که هنوز است در مملکت ما جاری است و برابری در برابر قانون شعار تو خالی بیش نیست. بر اساس یک نظر سنجی که توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی انجام گرفته است، ۷۱ در صد مردم معتقدند قانون در جامعه ایران در مورد مسؤلان و مردم عادی به یک اندازه و به یک نحو اجرا نمی‌شود. نیز بیش از ۸۲ در صد کسانی که در این آمارگیری شرکت کرده بودند معتقد بودند که بدون پول و پارتی حق مردم حتماً پایمال می‌شود. در واقع اکثریت مردم اعتقادی به نظام ندارند.

وجود دو نوع متفاوت از انسان در جامعه(حاکمان و رعایا) و تقسیم مردم به خودی و غیر خودی و عدم برابری تمامی آحاد مردم در برابر قانون و تأثیر مذهب و اعتقادات دینی در ارزش‌گذاری انسان و برابری آن در برابر قوانین حقوقی و جزایی و به خصوص وجود انواع انحصارات فرادولتی و دولتی نشان می‌دهد که ما در جامعه مدنی زندگی نمی‌کنیم. مسؤلین ادارات دولتی ما فقط در برابر مقام مافوق خود پاسخگو هستند. تا وقتی چنین حالتی حاکم است کدام کارمند می‌تواند اعمال غیر قانونی مافوق خود را به امید اصلاح شدن مورد انتقاد قرار دهد.

دکتر موسی غنی نژاد در یکی از آثارش می‌نویسد: «به عقیده لاک و تقریباً همه متفکران آزادی انسانها به رغم آنکه در جامعه مدنی به ظاهر از آزادی‌های کمتری برخوردارند اما در حقیقت آزادی واقعی را آنجا به دست می‌آورند. زیرا در وضع طبیعی آزادی‌ها و حقوق فردی آنها همیشه در معرض خطر تعدی قوی‌ترهاست... انسان آزادی واقعی خود را در چارچوب قید و بندهای قانون و زندگی مدنی به دست می‌آورد. بنابر این آزادی به معنای رهایی از همه قید و بندها نیست بلکه به معنای مصونیت از تحمیل اراده‌های فردی و زورگویی دیگران است...انسانها در جامعه‌ای که در آن حکومت استبدادی حاکم است نه تنها از وضع طبیعی در واقع خارج نشده‌اند بلکه در بدترین شکل آن یعنی وضع جنگ به سر می‌برند»[1]. و این آخری دقیقاً وضع و حال امروز ماست. فردگرایی محور همه چیز است اما فرق این فردگرایی با فردگرایی لیبرالی در این است که در ایران هر کس سعی دارد با نادیده گرفتن منافع دیگران و به هر بهانه و ترفندی از روی سر و کول دیگران و با له کردن آنها از هرم قدرت بالا رود و حتی اگر توانست فراتر از رأس آن قرار بگیرد. امروز ادارات دولتی ما هر کدام بین گروه‌های شبه مافیایی که هیچ رابطه‌ای با یکدیگر ندارند تقسیم شده است و همه در حال دوشیدن این دولت نگون‌بخت هستند. پایین‌ترین کارمند شاید بتواند چند کاغذ و خودکار برای خانواده‌اش به یغما ببرد و دلش به فتوکپی کردن مجانی جزوه‌های درسی فرزندش در اداره خوش باشد. هر قدر بالا رویم ابعاد این فتوکپی‌ها و خودکار و کاغذهای مجانی وسیع‌تر و فجیع‌تر می‌شود. قرار گرفتن اتفاقی و شانسی افراد سالم هم چندان دردی را دوا نمی‌کند بلکه شاید با لاپوشانی کردن اوضاع عمق فاجعه را بیشتر نیز بکند.

---

۱ - جامعه مدنی، انتشارات طرح نو، ص ۲۰.

چنانکه ملاحظه می‌کنید اشکال اساسی اخلاق و فرهنگ عمومی جامعه است که رو به انحطاط گذارده است. مشکل ما با تعویض حکومت حل نمی‌شود. مشکل نگرش ما ایرانیان است به حقوق یکدیگر. تا زمانی که هدف ما از زندگی پر کردن حسابهای بانکی از هر طریق و با هر روشی باشد و در زندگی روزانه به هیچ اصولی پایبند نباشیم و رعایت قوانین را تنها برای همسایه لازم بدانیم وضع به همین منوال خواهد بود. حتی اگر ما ایرانیان را به سوئیس نقل مکان دهند و آنها را به به ایران بیاورند باز هم در بر همان پاشنه سابق خواهد گردید!

تفکیک دین و دنیا

از این دست مثالها بسیار می‌توان گفت البته چنانکه قبلا نیز متذکر شدیم عناصر خوب و بد در همه جوامع یافت می‌شوند، در کشور ما کارمند و کارگر و دکتر و معلم فداکار و وظیفه شناس کم نیست چنانکه در کشورهای صنعتی افراد خائن و جانی کم نیستند اما بحث بر سر فرهنگ حاکم است که معمولا تربیت نادرست است. همین کسانی که در کشور ما نسبت به آلوده کردن محیط زیست بی توجه‌اند یا در دشت و دمن گلزار را زیر پا له می‌کنند یا نهالها را می‌شکنند، اگر خُرده نانی را زیر پا ببینند از زمین بر می‌دارند یا اگر از زیارتگاهی بیرون بیایند برای آنکه بی احترامی نشود، رو به زیارتگاه بیرون می‌آیند. اینها نشان می‌دهد مرز دنیائی را با امور دینی فرق می‌نهند و امور دینی برای مردم ما بسیار مهم است و دوئیت بین دین و دنیا، ریشه بسیاری از مشکلات است. اگر به مردم آموزش داده شود که بهبود و انتظام زندگی دنیا، عین دین است و توصیه پیشوایان دین، آبادانی کشور و محکم‌کاری در صنعت است. اگر مبلغان دین بر این موضوع تأکید کنند که به فرمودهٔ امام صادق رکوع و سجودِ طولانی معیار دینداری نیست بلکه امین بودن و راستگو بودن در کسب و کار و زندگی، نشان دینداری است. در آن صورت تدریجاً نظام زندگی مردم سامان گرفته و از این آشفتگی‌ها نجات خواهیم یافت. منشأ ناهنجاری‌های اجتماعی و حق‌کشی‌ها این تصور غلط است که مراعات ترافیک یا قوانین کشوری چیزی است و عمل به رساله عملیه چیز دیگر. اولی را می‌شود ماست‌مالی کرد ولی دومی را نمی‌شود.

هر کاری که عقل و منطق آن را تأیید کند کاری الهی است و برای انجام‌دهندهٔ آن پاداش اُخروی منظور خواهد شد. مبلّغان مذهبی می‌گویند در صورتی یک عمل، صبغه دینی پیدا می‌کند و انجام‌دهنده‌اش استحقاق ثواب دارد که توأم با نیّت و قصد قربت باشد.

قرآن در صدها آیه، صدور عمل صالح از مسلمانان را برای استحقاق ثواب کافی می‌داند. کسی که بهداشت را مراعات می‌کند، محیط زیست را آلوده نمی‌کند، با مردم و همکار و همسایه و خانواده‌اش خوشرفتاری می‌کند، به زیردستان ترحم می‌کند، به ایتام و مستمندان احسان می‌کند، در کسب و کارش خیانت نمی‌کند و... همه این اعمال نیک، استحقاق ثواب دارد و اعمال دینی محسوب می‌شود خواه کننده‌اش از سر عادت این کارها را انجام دهد و خواه برای اینکه این کارها، کارهای خوبی است و یا برای خشنودی خدا. فرقی نمی‌کند هر عملی که مورد تأیید عقل و منطق باشد عملی صالح شمرده می‌شود و کننده‌اش استحقاق ثواب دارد. بسیاری از اعمال جلوه‌های ایمان هستند اگر چه به طور ناخودآگاه انجام شوند. صداقت، امانت، شهامت، عدالت، عفت، پاکدامنی، و همه خصائص خوب. جلوه‌های ایمانند و لازم نیست توأم با نیت و قصد قربت باشند. کسی که قانون را مراعات می‌کند باید تلقی‌اش این باشد که صرف مراعات قانون به هر انگیزه‌ای، چون مورد تأیید عقل و منطق است، مورد رضای خدا نیز هست و خدا بر آن پاداش مقرر کرده است. بنابر این زندگی سالم و شرافتمندانه یک زندگی خدائی است خواه شخص برای رضای حق یا به قصد رفتن به بهشت آنگونه زندگی کند یا به انگیزهٔ اجابت ندای وجدان و عقل خود. کسی که ساعتی مطالعه می‌کند تا به رشد فکری خود کمک کند یا معلومات عمومی خود بیفزاید، کاری صالح می‌کند و شایسته ثواب است بدون آنکه قصد قربت شرط باشد!

این منطق اگر تفهیم شود، بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی و روانی درمان می‌شود. بر اثر آموزش خطا بسیاری از مردم فقط کارهائی از قبیل نماز و روزه و زیارت خانه خدا را کارهای دینی می‌دانند و باور نمی‌کنند که خدا برای مراعات قانون (به هر انگیزه‌ای ولو ترس از مجازات)، به آنها اجر و پاداش دهد.

مغرور شدن به شفاعت

عموم مردم تصور می‌کنند با زیارت قبور ائمه(ع) و گریستن و اظهار محبت و عزاداری برای آنها گناهانشان بخشیده و مشمول شفاعت آنها خواهند شد. نتیجه این اعتقاد جرأت ورزیدن در ارتکاب گناه و مسامحه در انجام واجبات دینی است. چنین شفاعتی در آیات متعدد قرآن صریحاً و به شدت نفی شده است.

و اتقوا یوماً لاتجزی نفس عن نفس شیئاً و لایقبل منها شفاعة و لایؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون.

و اتقوا یوماً لاتجزی نفس عن نفس شیئاً و لا یقبل منها عدل و لا تنفعها شفاعة و لا هم ینصرون.

یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یأتی یوم لا بیع فیه و لا خلة و لا شفاعة و الکافرون هم الظالمون.

وانذرهم یوم الازفة اذ القلوب لدی الحناجر کاظمین ما للظالمین من حمیم ولا شفیع یطاع.

وانذر به الذین یخافون ان یحشروا الی ربهم لیس لهم من دونه ولی ولا شفیع یطاع.

در این آیات و دهها نظائر آن خداوند چنین شفاعتی را نفی می‌کند. به طور کلی چنین اعتقادی ضد ایمان و غلوّ محض و مخالف نص قرآن است که صریحاً صدها بار در قرآن گفته است فقط و فقط «عمل» باعث رستگاری است.

قال الله هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابداً رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک الفوز العظیم.

لیس بامانیکم و لا امانی اهل الکتاب من یعمل سوء یجز به و لا یجد من دون الله ولیاً و لا نصیراً

یعنی به این آمال و آرزوها دل خوش ندارید. هر کس کار بد انجام دهد نتیجه‌اش را خواهد دید.

آیات ذیل اثبات شفاعت می‌کنند اما برای کسانی که خداوند از آنها راضی باشد.

لایملکون الشفاعة الا من اتخذ عند الله عهداً

یومئذ لاتنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و رضی له قولاً

و لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له

ولا یشفعون الا لمن ارتضی

الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیی رحمة و علماً فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم.

از آیه آخر معلوم می‌شود شفاعت همان استغفار برای گناهکار است و فرشتگان الهی و مقربان برای کسی استغفار می‌کنند که شرط توبه را احراز کرده و در سبیل خدا باشد.

شفاعتی که مورد قبول قرآن است به معنای سنخیت پیدا کردن با مطیعان و اولیای الهی است.

پس رسول خدا و ائمه هدی از کسی شفاعت نخواهند کرد که به خاطر ارتکاب کبائر، خدا از او ناراضی است و بدون توبه و جبران آثار گناهان خود مرده است. زیرا معنای این شفاعت جرأت دادن به مردم در ارتکاب گناه است که از اول تا آخر قرآن نسبت به آن هشدار داده شده است. چنین کسی جز با توبه نصوح و جبران لطمات وارده به دیگران استحقاق شفاعت پیدا نخواهد کرد.

واضح است که شفاعت به معنائی که در اذهان عموم مردم است قرآن و حدیث و عقل را از کار انداخته و انسان را بی‌باک می‌سازد. چنین تصوری در قرآن تخطئه شده است بنگرید:

فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یأخذون عرض هذا الادنی و یقولون سیغفر لنا و ان یأتهم عرض مثله یأخذوه ألم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لایقولوا علی الله الا الحق و درسوا ما فیه...

بسیاری از مردم به این حدیث دل خوش کرده‌اند که «شفاعت خود را برای اهل کبائر امتم ذخیره کرده‌ام» (ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی) ولی این حدیث با نصوص قرآن در تعارض است. از این حدیث معلوم می‌شود که پیامبر از خدا به مردم رحیم‌تر است و از ارباب کبائر راضی است با آنکه خدا از آنها راضی نیست.

راستی اگر معلمی به شاگردانش بگوید هر کس به من سلام کند نمره امتحان او را بیست می‌دهم. آیا دیگر کسی درس خواهد خواند؟ آیا اگر در آخرین صفحه قانون اساسی بنویسند «در صورتی که دولتمردان و شهروندان به وطن و شخص اول مملکت عشق بورزند عمل به این قوانین برایشان الزامی نیست»، آیا هرج و مرج نخواهد شد؟

به دلیل تسلط مداحان و وعاظ کم سواد بر محراب و منبر، و نقل خواب‌ها و مکاشفات و کرامات، بسیاری از مردم تصور می‌کنند همین که ایمان و محبت اهل بیت در دل دارند کافی است. عمل چندان نقش ندارد. قصور و تقصیرها هم با شفاعت اهل بیت ترمیم می‌شود! گاه شخصیت‌های مؤثر جامعه نیز از این خزعبلات به هم می‌بافند[1]. شهید مطهری از این موضوع سخت ناراحت بود و در آثارش این دیدگاه را نقد کرده است.

قصه نوح خیلی آموزنده است. خدا قول داده بود «اهل نوح» نجات پیدا کنند. وقتی می‌بیند پسرش در کام مرگ دست و پا می‌زند و از پدر به التماس کمک می‌طلبد از خدا می‌خواهد که به وعده‌اش عمل کند و پسرش را نجات دهد. خدا می‌فرماید او اهل تو نیست او «عمل غیر صالح» است. اشتباه نوح این بود که گمان می‌کرد «اهل او» همان کسانی هستند که با او نسبت خونی دارند. در حالی که در نظام دینی «اهل» به کسی گفته می‌شود که سنخیت دینی داشته باشد. هنوز ما به همین سوء فهم گرفتاریم. ائمه خود را از آن رو امام و معصوم و ارجمند تلقی می‌کنیم که ذریهٔ پیغمبرند. علی و فاطمه و حسن و حسین را از آن رو تقدیس می‌کنیم که اهل بیت پیامبرند. حسین را چون فرزند علی و فاطمه است و فاطمه را چون دخت پیامبر است و علی را چون پسر عمو و داماد پیامبر است ارج می‌نهیم.

در قصه نوح خدا به او و به ما می‌آموزد که عترت پیامبر صرفاً به دلیل تبعیت از او اهل بیت او هستند نه به دلیل انتساب به او. شفاعت و وساطت برای غیر صالحان هرگز پذیرفته نیست. شفاعت پیامبر بزرگی مثل نوح نیز پذیرفته نخواهد بود. یگانه راه نجات عمل است. هویت و جوهره انسان فقط عمل اوست. نژاد و تبار و نسب و وطن و خاک و خانواده و موقعیت اجتماعی هیچ نقشی در سعادت اُخروی ما ندارد. انسانها دو تیره هستند: عمل صالح و عمل غیر صالح. عمل غیر صالح محکوم به نیستی است و این سنت خداست و سنت خدا تغییرناپذیر است. هیچ عاملی در جهان وجود ندارد که بتواند عمل غیر صالح را سرنوشتی بدهد که مخصوص عمل صالح است این کار از خدا هم ساخته نیست چون ظلم است و اراده خدا به ظلم تعلق نمی‌گیرد.

متأسفانه به دلیل زندگی در محیط‌هایی که سابقه نظام‌های خانی و اشرافی داشته است ما تصور می‌کنیم همانطور که افراد با نفوذ می‌توانند واسطه شوند تا یک مجرم بدون حساب و کتاب بخشیده شود در دستگاه الهی هم همینطور است.

بدفهمی از آموزه‌های دینی و تحلیل‌های خطا

تحلیل‌های ما ضد زندگی است این شعر منسوب به امیر المومنین را برای مردم می‌خوانیم که ای یومین من الموت افر. وقتی به بعضی می‌گوییم چرا امور ایمنی را رعایت نمی‌کنید می‌گویند ای بابا اگر تقدیر باشد می‌میریم و اگر تقدیر نباشد هیچ آسیبی نخواهیم دید. این تلقّی منشأ بسیاری از حوادث و سوانح است. بیشترین آمار تصادفات در دنیا مخصوص کشور ماست. سال گذشته نوزده هزار و هفتصد نفر در تصادفات جاده‌ها جان باختند. به طور متوسط روزانه ۵۴ نفر در تصادفات کشته می‌شوند[2]. تنها در ۱۵ روز اول سال ۱۳۸۱ یعنی در ایام نوروز، ۲۰۴۳ مورد تصادف و ۴۷۰۰ کشته و زخمی داشتیم. در واقع ما هنوز راه رفتن خود را بلد نیستیم. کلمهٔ «قسمت» تکیه کلام بسیاری از مردم است. قسمت بود این بلا بر سر ما بیاید! قسمت بود فلانی به آن همه موفقیت نائل آید!

---

۱. آیة الله مشکینی در خطبه اول نماز جمعه قم در تاریخ ۱۶ آذر ۱۳۸۰ صریحاً گفت که بازار عمل کساد است باید محبت علی(ع) اندوخت! به نظر نگارنده قدرت تخدیر و تخریب هیچ افیونی به اندازه این سخن نیست.

۲. بر اساس آمار منتشره توسط وزیر راه و ترابری در سال ۷۹ آمار کشته‌ها در جاده‌های ایران حدود هفده هزار نفر بوده است. این آمار در سال ۱۳۸۰ به نوزده هزار و هفتصد نفر رسیده است یعنی افزایش ۱۴ در صدی داشته است. بدین ترتیب در سال گذشته در جاده‌های ایران و در تصادفات زمینی روزانه ۵۴ نفر به طور متوسط جان خود را از دست داده‌اند(خبرگزاری مستقل زاگرس، ۲۳ خرداد ۱۳۸۱). کارشناسان وزارت راه و ترابری در گفت و گو با ایسنا گفتند تلفات جاده‌های ایران شانزده برابر کشورهای توسعه یافته است.

ناکامی‌ها و مصیبت‌ها یا به قضا و قدر مستند می‌شود و یا به گناهان. اگر ظرف چینی از دست خانم بیفتد و بشکند یا می‌گویند قسمت بود و یا می‌گویند حتماً گناه و معصیتی از تو سر زده است که چنین بلائی به سرت آمد. در جرائد کشور بعضی از رجال سیاسی و دینی، سیل استان گلستان و دیگر بلاهای آسمانی را معلول گناهان مردم و فرهنگ تسامح و تساهل دانسته بودند. این تحلیل‌ها، فراوان در محافل دینی شنیده می‌شود و در تربیت دینی مردم به وضوح نمایان است. مردم می‌پندارند همه ناکامی‌ها و بدبختی‌ها معلول تقدیر و یا گناه و معصیت آنهاست و شقّ سومی در کار نیست. در حالی که اغلب این بدبختی‌ها معلول مسامحه و سهل انگاری در زندگی و مراعات نکردن قوانین طبیعت است. عجیب است که ظرف چینی در کارخانهٔ چینی‌سازی در چین تولید و بسته بندی می‌شود، در کشتی بارگیری می‌شود و در فاصلهٔ چند هزار کیلومتر راه و این همه نقل و انتقال، آسیب نمی‌بیند ولی در دست من و شما گرفتار تقدیر می‌شود و به آسانی می‌شکند. آیا این پدیده معلول سرنوشت است یا بی احتیاطی و کوتاهی ما!

چرا سیل و حوادث طبیعی دیگر در کشورهای دیگر مهار می‌شود و در کشور ما این همه قربانی می‌گیرد. اگر قبلاً چند سد بزرگ در مسیر سیل ایجاد شده بود یا جنگل‌ها تخریب نشده بود آیا تا این حد شاهد خسارات جانی و مالی بودیم یا برعکس همه آبها ذخیره و صرف آبادانی استان گلستان می‌شد؟

وقتی از آقایان بپرسید به چه دلیل می‌گویید گناه و معصیت مردم علت سیل و دیگر حوادث طبیعی بوده است به تعدادی روایت و آیه قرآن استناد می‌کنند از جمله این آیه که ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض ما عملوا لعلهم یرجعون.

نیز این آیه که و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض

اما این آیات و آیات مشابه دیگر، ربطی به موضوع ندارند. این آیات می‌گویند اگر همه مردم درستکار باشند فسادی در زمین نخواهد بود یعنی هر چه بدی و ظلم و فساد می‌بینیم هیچکدام به آفرینش و آفریننده مربوط نیست منشأ همه ظلم‌ها و فسادها خود انسانها هستند. خداوند خواسته است بشر مسیر کمال را با اختیار خود طی کند نه با اجبار و اکراه. بسیاری به دلیل داشتن اراده و اختیار، و برای دستیابی به امکانات و لذات بیشتر، حقوق افراد ضعیف را تصاحب می‌کنند در نتیجه قاره‌ای مثل قاره افریقا با وجود مواهب طبیعی در فقر و جهل و گرسنگی می‌سوزد. چطور می‌توان گفت مردم این قاره تقاص گناهان خود را پس می‌دهند؟

عدم اهتمام به حکومت

به دلیل نبود عقلانیت و گرایش روائی در میان عموم مسلمین، مهمترین مسأله جامعه بشری یعنی حکومت، چندان مورد عنایت نبوده است. اکثریت برادران اهل تسنن اطاعت هر فاسق و فاجری چون یزید و حجاج و ولید را جایز بلکه واجب می‌دانند. در نتیجه تاریخ خلافت اسلامی به گونه‌ای رقم خورد که خاطره آن هر مسلمانی را رنج می‌دهد. شیعیان نیز این فریضه الهی را به کلی متروک ساختند و پیدایش و تأسیس آن را منوط دانستند به وجود و تصدی فردی منصوص از آسمان با نشانی‌های عجیب و غریب و عصمت کذایی و نسب و نسبتی معلوم و در حقیقت تعلیق به محال کردند. در سده‌های اخیر نیز برخی فقهای شیعه حکومت را از آن فقیه عادل دانستند ولی چون موضوع برای خودشان نیز منقّح نبود تجربه حکومت اسلامی به کلی این نظریه را زیر سؤال برد. و دوباره این زمزمه شنیده می‌شود که فقط امام زمان باید حکومت تشکیل دهد.

در صورتی که وجود حکومت و هیئت حاکمه از ضروریات است و هرگز چنین امر مهمی در گرو افراد معدود نخواهد بود و اگر در حدیث و خبری احیاناً چنین سخنی باشد ناظر به زمان معینی است. هرگز پیامبر خاتم در دینی که خاتم شرایع است موضوعی با این اهمیت را معلّق به محال نمی‌کند. قرآن صریحاً می‌گوید «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» یعنی از حاکمان اطاعت کنید. این آیه به چند نکته اشاره دارد اول اینکه متولیان امور جامعه باید منتخب و مورد رضایت مردم باشند این نکته را از واژه «منکم» می‌فهمیم. نمی‌گوید «اولی الامر» یا «اولی الامر من الله» بلکه می‌گوید «اولی الامر منکم». پس حاکمان مشروعیتشان را مرهون مردمند. ثانیا اطاعت از آنها باید در راستای اطاعت از خدا و رسول باشد یعنی عادلانه حکومت کنند.

نکته سوم اینکه در جمله بعد «اولی الامر» دیده نمی‌شود. می‌گوید مسلمانها در هر چیزی اختلاف داشتند به خدا و رسول مراجعه کنند. نمی‌گوید به خدا و رسول و اولی الامر مراجعه کنند. این بیان نشان می‌دهد که اولی الامر معصوم نیستند. برای حل اختلافات باید به مرجعی رجوع کرد که اشتباه نکند. معلوم می‌شود دیدگاه عموم علمای شیعه که می‌گویند مقصود از اولی الامر فقط عترت پیامبرند، صحیح نیست. اگر مقصود عترت پیامبر بود باید آیه اینگونه نازل می‌شد «فان تنازعتم فی شیی فردوه الیهم» تا ضمیر به مجموع خدا و پیامبر و ائمه(ع) برگردد.

از امام صادق(ع) پرسیدند اینکه پیامبر فرمود هرکس امام خود را نشناسد به مرگ جاهلی می‌میرد، آیا مقصود پیامبر امام از خاندان خودش است یا شامل غیر آل محمد نیز می‌شود؟ امام صادق در پاسخ فرمود «من جحد الامام مات میتة جاهلیة کان من آل محمد او من غیرهم»[1]. یعنی تفاوتی نیست. باید از امام و حاکم (چه از عترت پیامبر و چه غیر آنها) اطاعت کرد. به طور کلی در روایات ما هر جا واژه «امام» آمده، منظور حاکم است مگر آنکه قرینه بر خلاف آن وجود داشته باشد.

اگر در سرنوشت ملت‌ها دقت کنیم به وضوح می‌بینیم در هر کشوری که بین مردم و دولت همکاری و مساعدت باشد و مردم نسبت به حکومت و سرنوشت خود بی تفاوت نباشند آن جامعه به سرعت مدارج ترقی را طی می‌کند و هرگاه این رابطه صدمه ببیند بیشترین صدمات متوجه جامعه می‌شود. بی جهت نیست که یکی از فرائض الهی در آموزه‌های دینی «النصیحة لائمة المسلمین» است. یعنی بر آحاد مسلمین واجب است نسبت به دولت خیرخواهی کرده و دولت را کمک کند.

متأسفانه فقهای ما به این مسأله کمتر پرداخته‌اند.

منشأ این عقب ماندگی در بین برادران اهل سنت شاید روایتی باشد از ابوهریرة، که می‌گوید ارکان دین پنج چیز است: شهادت لا اله الا الله، نماز، روزه، زکات و حج خانه خدا. هرکس این پنج رکن را اداکند به همه تکالیفش عمل کرده بهشت بر او واجب می‌شود.

در میان شیعیان نیز روایات مشابهی وجود دارد با اضافهٔ «ولایت». ولی در نظر شیعیان «ولایت» در این احادیث هیچ ربطی به حکومت ندارد. منظور از ولایت، پذیرفتن مقامات فوق بشری و مراتب نوری و ولایت تکوینی اهل‌بیت است!

کوتاه اینکه در شیعه و اهل سنت حکومت جایگاه رفیعی ندارد و چه بسا ریشه بسیاری از بحران‌ها و نابسامانی‌های همین مسأله باشد.

قضیهٔ تضمین روزی

همواره مربیان اخلاق تذکر می‌دهند که روزی تضمین شده است و تلاش افراد در کم و زیاد شدن آن هیچ نقشی ندارد. چه قصه‌ها و افسانه‌هائی که در اینباره برای مردم گفته نمی‌شود. این آموزه با وجدانیات مردم در تعارض است. همه بالعیان می‌بینند وقتی دو شیفت کار می‌کنند کمیت و کیفیت زندگی مادی آنها تفاوت پیدا می‌کند وانگهی چاره‌ای جز دو شیفت کار ندارند. تورم جهانی و تغییر الگوی زندگی و رشد توقعات مادی چاره‌ای جز کار جدی باقی نمی‌گذارد.

مسأله تضمین روزی را باید اینطور تفهیم کرد که خداوند همه منابع اولیه برای حیات بشر را تأمین کرده است و این انسان است که باید با تلاش بی وقفه دنیائی آباد بنا کند. ولی ما می‌گوییم اگر قوت امروزت را داشتی دنبال روزی رفتن حرص و دنیاگروی است.

کشوری رشد می‌کند که امید از همه جا ببرد و فقط به خلاقیت و نیروی بازوی خود تکیه کند. در کشورهائی مثل ژاپن به دانش‌آموزان تفهیم می‌کنند که کشورشان منابع نفتی و ذخائر زیرزمینی ندارد و آنها باید با کار و تلاش روی پای خود بایستند. ولی ما دائم از ذخائر نفتی خود گفتگو می‌کنیم.

از خود نمی‌پرسیم که اگر روزی تضمین شده است پس چرا در افریقا هر روز عده‌ای از گرسنگی می‌میرند.

شهید ثانی با آنکه به ضمانت روزی از طرف خدا مطمئن بود در کتاب منیة المرید به طلبه‌های توصیه می‌کند که نیمی از روز را درس بخوانند و نیمی از آن را کار کنند.

---

۱ – دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۵.

مغرور شدن به رحمت خدا

مشکل دیگر مغرور کردن مردم به رحمت خداست. بسیاری از مردم اگر روانکاوی شوند در پاسخ این وضعیت منحط می‌گویند خدا کریم است و به رحمت او امیدواریم. از خود نمی‌پرسند که اگر خدا رحیم است، حکیم و عادل نیز هست و با حکمت و عدالت او سازگار نیست که ظالم و مظلوم هر دو را وارد بهشت کند ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا و عملوا الصالحات سواء محیاهم و مماتهم، ساء ما یحکمون.

منشأ این باور غلط نیز روایاتی است که برای خواندن یک دعا یا سورهٔ قرآن یا یک قطره اشک، هزاران هزار ثواب وعده کرده است. پشتوانهٔ این روایات نیز روایت ضعیف دیگری است که بر اساس آن هر حدیث مجعول نیز اگر به آن عمل شود ثوابش محفوظ است در حالی که قرآن با صدای رسا اعلام می‌کند لستم علی شیء حتی تقیموا التوریة و الانجیل یعنی تا به قرآن عمل نکنید پشیزی ارزش ندارید. قرآن در دهها آیه شرط سعادت و ورود به بهشت را عمل صالح و صبر و استقامت می‌داند. قرآن هیچگاه برای یک عمل ساده وعدهٔ ثوابهای نجومی نداده است. دربارهٔ جهاد که بالاترین عمل است می‌فرماید: «در ازای هر صدمه‌ای که می‌بینید و هر هجومی که به دشمن می‌برید یک عمل صالح برایتان ثبت می‌شود و خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد!» آری همین و بس. در هیچ جای قرآن نمی‌بینید که گفته باشد فلان عمل ثواب هزار شهید و هزار حج و هزار عمره دارد.

ثواب‌های چهل میلیونی!

متأسفانه کتابهای حدیثی شیعه معجونی از این ترّهات است و بزرگانی مثل مجلسی از نقل آن خودداری نکرده‌اند. دربارهٔ ثواب مؤذّنِ مسجد آورده است که «اگر کسی مؤذن مسجد باشد و برای رضای خدا اذان بگوید خداوند ثواب چهل میلیون صدّیق و چهل میلیون شهید به او می‌دهد و شفاعت او را دربارهٔ چهل میلیون اُمّت که هر اُمتی از چهل میلیون مرد تشکیل شده باشد قبول می‌کند و در بهشت به او چهل میلیون شهر می‌بخشد که هر شهری چهل میلیون قصر داشته باشد و در هر قصری چهل میلیون خانه است و در هر خانه‌ای چهل میلیون اتاق است و در هر اتاقی چهل میلیون تخت است و روی هر تختی یک حوری[1] قرار دارد. هر اتاقی از این اتاقها چهل میلیون برابر دنیا است. هر حوری از آن حوریان چهل میلیون نوکر و چهل میلیون کلفت دارد و در هر اتاقی چهل میلیون سفره گسترده است و روی هر سفره چهل میلیون سینی قرار دارد و در هر سینی چهل میلیون نوع غذا وجود دارد. اگر همه آدمیان و جنیان مهمان او شوند می‌تواند همه آنها را در یکی از کوچکترین اتاقها جای دهد و آنها هر چه خوردنی و نوشیدنی و عطر و لباس و میوه و تحفه و زیور آلات که بخواهند در همان اتاق در اختیارشان قرار دارد و...».

این حدیث هنوز ادامه دارد و خواننده کتاب در بهت و حیرت فرو می‌رود که خدایا اگر مؤذّن مسجد چنین پاداشی دارد مجاهدی که در راه خدا شهید می‌شود چه ثوابی خواهد داشت! و اصلاً چه لزومی دارد زحمت جهاد و شهادت را تحمل کنیم مگر نه آنکه با اذان گفتن ثواب چهل میلیون شهید در نامه عمل ما ثبت می‌شود. بعلاوه مؤذن با در بهشت با میلیاردها میلیاردها میلیارد حوری کی می‌تواند ارتباط برقرار کند! وقتی خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های یکی از اتاقها برای همه آدمیان و جنیان کافی است کی فرصت می‌کند از این همه امکانات پذیرایی استفاده کند!؟ نظیر این حدیث را دربارهٔ عزاداری جعل کرده‌اند که ثواب آن برابر است با هزار حج و هزار عمره و هزار جهاد در رکاب پیامبر و برابر است با ثواب اعمال هر نبی و رسول و صدّیق و شهید از روز آفرینش دنیا تا قیامت!

آیا دروغی از این بزرگتر می‌شود؟ آیا اگر اختیار بهشت و جهنم به دست یک کودک بود چنین کاری می‌کرد؟ البته برای کسانی که گوششان از شنیدن این گزافه‌ها پر شده است این حدیث هم تازگی ندارد و می‌گویند چه بُعدی دارد که خدا از فضلش از این بیشتر هم پاداش بدهد ولی فکر نمی‌کنند که خدا غیر از فضل و قدرت، حکمت و عدالت نیز دارد و خدا کاری بر خلاف حکمت و عدالت انجام نمی‌دهد او که خود در قرآن فرموده لا یستوی من انفق من قبل الفتح و قاتل و ثواب کسانی را که قبل از

---

۱. با پوزش از خواننده محترم به خاطر اینکه جاعل حدیث در این قسمت فراموش کرده چهل میلیون را تکرار کند!

فتح مکه جهاد کرده‌اند با کسانی که بعد از فتح مکه و به امید پیروزی و غنیمت جهاد کردند برابر نمی‌داند، چگونه ممکن است عزادار امام حسین را برتر از شهدای بدر و احد قرار دهد؟ راستی اگر شما را به خاطر قطره اشکی برای امام حسین در بهترین نقطه بهشت جای دهند آیا از بقیه اهل بهشت خجالت نمی‌کشید؟ آیا شهدای بدر و اُحد نمی‌گویند خدایا ما در موقعیت بحرانی، دین تو را یاری کردیم چرا هزار درجه پایین‌تر از این آقای مرفه بی درد جای داریم؟

البته عالَم آخرت قابل مقایسه با دنیا نیست همانطور که عظمت و تنوع دنیای ما با دنیای جَنین قابل مقایسه نیست اما مع ذلک این ثوابهای نجومی با اسلوب قرآن همخوانی ندارد و نمی‌توان به استناد آیاتی نظیر فلاتعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین و یا یرزقون فیها بغیر حساب اینگونه احادیث را توجیه کرد.

چک سفید یا حدیث «من بلغه ثواب...»

صدوق در ثواب الاعمال از علی بن موسی از احمد بن محمد از علی بن الحکم از صفوان از ابی عبدالله(ع) این روایت را نقل کرده است که من بلغه شیی من الثواب علی شیی من الخیر فعمله کان له اجر ذلک و ان کان رسول الله(ص) لم یقله. یعنی هر کس به اعتماد حدیثی عمل خیری را انجام دهد ثواب وعده داده شده در آن حدیث برای او محفوظ است اگر چه رسول الله(ص) آن حدیث را نگفته باشد یعنی آن حدیث جعلی باشد.

این حدیث در کتاب کافی و محاسن برقی نیز نقل شده است. مرحوم مجلسی بعد از نقل این حدیث می‌گوید: به خاطر این حدیث، علما را می‌بینی که برای اثبات کراهت و استحباب چه بسیار به اخبار ضعیف و مجهول استناد می‌کنند.

فرقهٔ ناجیه

از آموزه‌های دیگری که موجب نخوت و غرور بی‌جا شده است روایاتی است با این مضمون که امت پیامبر هفتاد و سه فرقه خواهند شد و به جز یک فرقه که همان شیعه دوازده امامی است بقیه راهی دوزخ می‌شوند. این روایات به دلیل تعارض صریح با قرآن قابل قبول نیستند. قرآن در ده‌ها آیه، صِرف ایمان به مبدأ و معاد را موجب رستگاری می‌داند. همه کسانی که به خدا و روز حساب ایمان دارند در صورتی که عمل صالح انجام داده باشند رستگارند. بنابر این همه یهودیان، مسیحیان، زردشتیان و پیروان تمام ادیان توحیدی اهل نجاتند مگر آنکه اهل عناد و لجاج باشند. یعنی حقانیت پیامبر اسلام برایشان روشن شده باشد و ایمان نیاورده باشند. ولی اگر از اسلام چیزی نشنیده‌اند یا مطالب انحرافی شنیده‌اند اسلام نیاوردنشان مانع رستگاری آنها نخواهد بود. چون عنوان «مکذّب» بر آنها صدق نمی‌کند. انّا قد اوحی الینا انّ العذاب علی من کذّب و تولّی. لا یصلیها الا الذی کذّب و تولّی

این رستگاری نه از آن روست که آنها قاصرند بلکه از آن روست که حداقل نصاب لازم برای رستگاری را، که همان ایمان به مبدأ و معاد و عمل صالح است، واجدند.

روایات «فرقهٔ ناجیه» باعث غرور و امید کاذب و نگاه بغض آلود به سایر فِرق مسلمان و بی‌مدارائی می‌شود. عجیب اینکه همه فِرَق اسلامی حدیث افتراق امت را نقل کرده و فرقه ناجیه را بر خود تطبیق می‌کنند[1]!

نه تنها همه فرق اسلامی، رستگاری را در انحصار خود می‌دانند بلکه همه ادیان چنینند. آگوستین قدیس می‌گفت در غیر از کلیسا نجاتی نیست. در انجیل آمده است: هیچ اسم دیگری زیر آسمان داده نشده که به وسیله آن بتوان نجات یافت.[2] یکی از اصول کلیسای کاتولیک می‌گوید که «خارج از ما ضلالت است»[3]. اصلی که کلیسای اصلاح شده نیز با اما و اگرهایی بدان پایبند است. در شورای کلیسایی فلورانس در سال ۱۴۴۱ پاپ اویگن چهارم فتوا داد که «کلیسای عالی مقدس رُم قویاً بر این اعتقاد است و این اعتقاد را ترویج و تبلیغ می‌کند که هر کس به جمع کلیسای کاتولیک نپیوندد از زندگی جاودان بهره‌ای نمی‌برد.»[4]

---

۱. نگاه کنید به کتاب **حدیث افتراق الامة تحت المجهر** تألیف محمد یحیی سالم عزّان انتشار مرکز التراث و البحوث الیمنی.

۲ - اعمال رسولان، باب ۴، آیهٔ ۱۲.

۳ - گویا این اصل را کوپریانوس (سیپریان Cyprianus) از سران آغازین کلیسای کاتولیک در سدهٔ سوم تقریر کرده است.

۴ - کتاب مرجع کاتولیکی RGG(1910)Bd. 2 S. 796 در مقاله‌ای زیر عنوان «Extra ecclesiamnulla salaus» (خارج از کلیسا رستگاری نیست). در

ولتر زمانی از یکی از عالمان دین پرسیده بود:

آیا تو معتقدی که ارواح فیثاغورث، کنفوسیوس، سقراط، سیسرو، اپیکتت و مارک‌آورل را به سیخ می‌کشند و تا ابد در آتش جهنم کباب می‌کنند؟

او خود پاسخ تاریخی و اصولی صحیح به این پرسش را این سان از زبان آن روحانی بیان کرده است:

آنها تا ابد کباب خواهند شد... هیچ چیزی به این روشنی نیست، هیچ چیزی از این عادلانه‌تر نیست.(۱)

یک روحانی مسیحی سدهٔ ۲۰ که زمانی بازار گرمی داشت، با ستایش فراوان از روحانیان گذشته، که ناباوران به کیش خود را به جهنم حواله می‌دادند، یاد کرده است:

یادش به خیر فرانتس کساور که به ژاپنی‌هایی که به صراط مستقیم هدایتشان می‌کرد گفته بود که مسلّماً کل اجداد آنها ملعون و جهنمی‌اند. آگوستین هم حتماً بنابر الهیات خود چنین حرفی می‌زد. این موضوع تا این ایام اساس منش تبلیغی مسیحیان در میان کافران بوده است(۲).

اکنون دست کم در جهان مسیحی پی برده‌اند که دیگر نمی‌توانند با این زبان سخن بگویند. پس می‌کوشند نرمتر باشند و با فتواهای ملایمتری تندی گذشته را بپوشانند. به ویژه اگر دریابند ممکن است قدرتمندترها را برنجانند. زمانی که قیصر آلمان ـ که چون قدرت داشت پس با وجود کاتولیک نبودنش لابد نمی‌توانست ملعون باشد ـ ممکن بود از فتوای بالا خشمناک شود، روحانیون کاتولیک فوراً دست و پای خود را جمع کردند و در بیانیه‌ای رسمی اعلام کردند که

«در بحث‌های مذهبی این قول که طبق شریعت کاتولیک قیصر آلمان و بیت او به عنوان پروتستان به درک واصل خواهند شد، مهمل است. مذهب کاتولیک در تقدیر فردی دخالتی ندارد. این امکان البته وجود دارد که غیر کاتولیک‌ها هم به خیر الآخره برسند...(۳)

شگفتا خدای سبحان همه موحدان را خودی می‌داند و ما نه تنها پیروان همه ادیان بلکه فرقه‌های مسلمان را نیز به جز شیعه، آن هم شیعه دوازده امامی! آن هم جناح خودمان! رهسپار دوزخ می‌دانیم. بهشتی که ما تصور می‌کنیم به غایت خلوت و سوت و کور است!

روی صفوان الجمال انه قال دخلت علی الصادق(ع) فقلت جعلت فداک سمعتک تقول شیعتنا فی الجنة و فی الشیعة اقوام یذنبون و یرتکبون الفواحش و یشربون الخمر و یتمتعون فی دنیاهم فقال نعم ان الرجل من شیعتنا لایخرج من الدنیا حتی یبتلی بسقم او بمرض او بدین او بجار یؤذیه او بزوجة سوءفان عوفی من ذلک و الا شدد علیه النزع حتی یخرج من الدنیا و لا ذنب علیه فقلت لابد من رد المظالم فقال(ع) ان الله عز و جل جعل حساب خلقه یوم القیامة الی محمد و علی فکل ما کان من شیعتنا جعلنا من الخمس فی اموالهم و کل ما کان بینهم و بین خالقهم استوینا لهم حتی لایدخل احد من شیعتنا فی النار!(۴)

در بعضی روایات آمده است که روز قیامت خداوند حسنات سنیان را به نامه عمل شیعیان و گناهان شیعیان را به نامه عمل سنیان منتقل خواهد کرد. سپس شیعیان گناهکار را به بهشت و سنیان نیکوکار را به جهنم خواهد برد(۵)! (لابد در آنجاست که شیعیان به خدا التماس می‌کنند و می‌گویند رب ارجعون! خدایا ما را به دنیا برگردان تا قدری بیشتر گناه کنیم !!!)

دوستی دارم خطیب که در خلوص و تقوای او تردید ندارم و سالهاست که او را می‌شناسم. چندی پیش او را در مسجد رفعت واقع در خیابان صفائیه قم دیدم که حدیثی را تکثیر کرده و بین مردم توزیع می‌کرد. حدیث را ملاحظه کنید و علت انحطاط اخلاقی و عقب ماندن از کاروان بشری را حدس بزنید:

دخل رسول الله(ص) علی علیّ المرتضی مستبشراً فسلّم علیه فردّ علیه السلام فقال علی(ع) یا رسول الله ما رأیتک اقبلت

---

۱ - Voltaire, Diner(1767). 1. Unterhaltung. S. 433 der dt. Ubers. چاپ‌های بعدی (۱۹۲۸ و ۱۹۵۸) این دو آیه را حذف کرده‌اند.

۲ - Rahner, Haresie(1961).

۳ - RGG (= Die Religion in Geschichte und Gegenwart), 1910, Bd. 2, S. 797.

۴. **عوالی اللئالی**، ج ۱، ص ۳۴۵.

۵. **بحار**، ج ۵، ص ۲۲۸ به نقل از **علل الشرایع** و ج ۶۴، ص ۱۰۴. مرحوم فیض کاشانی نیز این حدیث را در کتاب وافی ج ۴ ص ۴۵ از بعض مشایخ خود نقل کرده و پذیرفته است.

على مثل هذا اليوم فقال رسول الله(ص) جئت ابشرک، اعلم ان فی هذه الساعة نزل علی جبرئیل و قال لی الحق یقرئک السلام و یخصک بالتحیة و الاکرام و یقول لک بشّر علیاً و شیعته ان الطائع و العاصی منهم من اهل الجنة. فلما سمع مقالته خر ساجداً ثم رفع رأسه و یده الی السماء و قال اشهدوا علی انی قد وهبت لشیعتی نصف حسناتی فقالت فاطمة کذلک و قال الحسن و الحسین(ع) کذلک! فقال رسول الله ما انتم باکرم منی، اشهدوا علی انی قد وهبت لعلی و شیعته نصف حسناتی! فاوحی الله عز و جل ما انتم باکرم منی انی غفرت لشیعة علی و محبیه ذنوبهم جمیعاً.

«پیامبر و حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین نصف حسناتشان را به شیعیان گناهکار می‌بخشند. خدا نیز می‌گوید شما از من بخشنده‌تر نیستید من نیز همه گناهان شیعیان را بخشیدم! بدین‌سان تمام شیعیان وارد بهشت خواهند شد».

دوست ما که با اطلاع از این حدیث از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید با اعجاب خاصی در آخر حدیث نوشته است «جلّ الخالق»! بعد چون دیده است خیلی شور است و وجدان و فطرتش چنین چیزی را نمی‌پذیرد در پایان نوشته است «مسلمان باید همیشه بین خوف و رجا باشد مبادا کسی از وظائف الهی غفلت کند». در حالی که اگر چنین چک سفیدی به همه شیعیان داده شده است دلیلی ندارد که انسان گِرد گناه نگردد. بلکه باید بکوشد بیشتر گناه کند تا روز قیامت گناهان بیشتری وارد پرونده سنی‌ها شود!

در بالای برگه نوشته بود این حدیث را «ارشاد القلوب» از کتاب «بشارة المصطفی» نقل کرده است. چند روز بعد او را دیدم و گفتم نشانی دقیق حدیث را ننوشته‌ای. آیا می‌دانی این حدیث در چه صفحه‌ای از «ارشاد القلوب» یا «بشارة المصطفی» ذکر شده است. گفت باید مراجعه کنم. به منزل او رفتم. کتاب «بشارة المصطفی» را آورد ولی در آن پیدا نشد. گفت: راستش من این حدیث را در کتاب «القطرة» تألیف سید احمد مستنبط دیدم. او چنین مأخذی داده است. گفتم من دو کتاب ارشاد القلوب و بشارة المصطفی را صفحه به صفحه نگاه کردم و نیافتم. بعد در نرم‌افزار «نور۲» که شامل اغلب مجامع روائی شیعه و از جمله این دو کتاب است، جستجو کردم ولی در هیچیک از این دو کتاب چنین حدیثی نبود. دوباره سراغ او رفتم و گفتم فقط آمدم به جنابعالی بگویم سرنوشت اغلب احادیث در طول چهارده قرن مشابه سرنوشت همین حدیث است که جنابعالی با نهایت خلوص و تقوی به تکثیر و تبلیغ آن همت گماشته‌ای، در حالی که اصلاً سندش روشن نیست!!! گفت ولی من چند مرتبه این حدیث را از آیة الله... شنیدم که در روز عید در حرم حضرت معصومه به عنوان مژدگانی برای مردم می‌خواند. بعد از پایان مراسم از ایشان هم پرسیدم گفت از کتاب «بشارة المصطفی» نقل می‌کنم. گفتم دیدی که در این کتاب نبود. گفت می‌روم مجدداً از ایشان سؤال می‌کنم شاید اشتباهی رخ داده باشد.

به هر حال بعد از مدتی فحص و جستجو معلوم شد محقق اردبیلی در کتاب فقهی‌اش «مجمع الفائدة و البرهان» این حدیث را از کتاب «بشارة المصطفی» نقل کرده است. در پایان جلد دوم، آخرین پاراگراف. این حدیث از کتاب بشارة المصطفی تألیف سید بن طاووس نقل شده است. اما هر خواننده‌ای به سرعت می‌فهمد که این حدیث را بعداً به کتاب اضافه کرده‌اند. دلیل بر اضافه شدن این حدیث به کتاب این است که در صفحه قبل محقق اردبیلی می‌گوید «با دو حدیث درباره شیعه این قسمت را خاتمه می‌دهیم...» در حالی که این حدیث حدیث سوم است! ثانیاً در هیچ نسخه‌ای از کتاب بشارة المصطفی پیدا نمی‌شود[1]. ثالثاً در کتابهائی که آثار سید بن طاووس را ذکر کرده‌اند، این کتاب دیده نشده است. شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعة می‌نویسد «کتاب بشارة المصطفی تألیف شیخ عماد الدین ابوجعفر محمد بن ابی القاسم طبری آملی است و ما از کسی نشنیدیم که تألیف سید بن طاووس باشد. کتابی است قطور در هفده جزء، ولی کتابی که اینک در دسترس است به آن مقدار نمی‌رسد. نسخه‌ای از آن نزد استاد ما علامه نوری بود ولی خطبه‌ای که پیامبر در آخر ماه شعبان خوانده است در آن نیست با آنکه سید بن طاووس در کتاب اقبال، در آغاز اعمال شهر رمضان، آن خطبه را از کتاب بشارة المصطفی نقل کرده است و این نیز قرینه‌ای است بر اینکه کتاب موجود تمام کتاب اصلی نیست».[2] از این مطلب روشن می‌شود که سید بن طاووس مؤلف بشارة المصطفی نیست چرا که خود از این کتاب روایت کرده است. به نظر ما کسی که این حدیث را جعل کرده، خواسته آن را به

---

۱. بعض منابع دست دوم نیز این حدیث را نقل کرده‌اند از جمله شیخ علی نمازی در مستدرک سفینة البحار ج ۶، ص ۵۶۴، از روضات الجنات و صاحب روضات، آن را از «بشارة المصطفی» نقل کرده است.

۲. الذریعة، ج ۳، ص ۱۱۲.

مؤلف کثیر التألیفی نسبت دهد و امر را بر دیگران مشتبه سازد.

باری علمای ما به جای آنکه به محض دیدن این اخبار و روایات معارض با عقل و قرآن، آنها را مخدوش بدانند و از کتابهائی که در دسترس مردم است حذف کنند، متأسفانه دنبال سند آن می‌گردند و اگر راویان آن را ثقه دانستند عقل خود را تخطئه می‌کنند و می‌گویند ما چه می‌فهمیم شاید واقعاً خدا گناهکاران شیعه را به بهشت و نیکوکاران سنی را به جهنم ببرد. عقل ما که به همه اسرار عالم واقف نیست! مغز ما آن قدر کوچک است که اگر گنجشکی آن را بخورد سیر نمی‌شود! مجلسی در جلد ۸ بحار ص ۴۴ این روایت را نقل کرده است که «روز قیامت شیعهٔ مقصّر را می‌آورند و اگر ولایت و تقیه و حقوق برادران شیعه را پاس داشته باشد او را در برابر صد نفر تا صد هزار نفر ناصبی قرار داده و به او می‌گویند اینها فدای تو! سپس وی را به بهشت می‌برند و ناصبی‌ها را به جای او به جهنم می‌برند!» دقت کنید که بحث از شیعه قاصر نیست. موضوع حدیث «شیعهٔ مقصّر» است یعنی کسی که استحقاق جهنم دارد. اما چون شانس دارد! از آتش رهیده و به جای وی آن صد هزار نفر ناصبی که احیاناً استحقاق بهشت دارند وارد جهنم خواهند شد!

علمای ما توجه ندارند دروغ پردازانی که حدیث جعل می‌کردند قبل از جعل حدیث به فکر جعل سند بودند و احادیث جعلی را با اسانید صحیح وارد کتابهای معتبر می‌کردند.

به آنها می‌گوییم این احادیث با قرآن نمی‌سازد. می‌گویند تعارضی ندارد عام و خاص است. مطلق و مقید است. گرچه خدا گفته است من یعمل مثقال ذرة شراً یره ولی با این احادیث قابل جمع است. نتیجه آیه و روایت این می‌شود که از غیر شیعیان اگر کسی ذره‌ای گناه کند مجازات خواهد شد اما شیعیان معافند. وانگهی غیر شیعیان، گناه هم نکنند باید به فتوای مرحوم مجلسی رهسپار دوزخ شوند چرا که بنابر روایتی که در جلد ۲۴ بحار[1] نقل می‌کند غیر از شیعیان تمام مردم بدون استثناء حرامزاده هستند و چون ولد زنا هستند اهل دوزخند و اگر گناه هم نکرده باشند در دوزخ می‌مانند هر چند عذاب نمی‌شوند. به بیان دیگر به مقتضای مجموع روایاتی که مجلسی و دیگر راویان شیعه گرد آورده‌اند عمل هیچ نقشی در سرنوشت ما ندارد. آنچه مهم است در سلک شیعیان بودن است بقیه مردم دوزخی‌اند چون حرامزادند! این سخن مقتضای جمع بین روایات است هر چند سخن ناموزنی جلوه کند.

البته در فقه سخن از ناموزونی و ناسازگاری و تناقض احکام یک پاسخ دارد و آن اینکه نص داریم و اجتهاد در برابر نص جایز نیست. ولی به نظر می‌رسد فقه نیز مثل هر علم دیگر باید گزاره‌های آن با هم تناسب داشته و اندام آن بی‌قواره و کاریکاتوری نباشد. چطور ممکن است که شارع حکیم

* ربا را جنگ با خدا بداند اما سهلترین راه‌ها را برای رباخوری بگشاید! از جمله اینکه اسکناس را می‌توان به اسکناس فروخت چون مکیل و موزون نیست![2]

* قُبح و حرمت و کیفر زنا برای مرد و زن یکسان باشد معذلک مرد حق داشته باشد در صورتی که همسرش را در حال زنا با مردی ببیند آنها را بکشد ولی زن اگر شوهرش را در حال زنا با زن شوهرداری ببیند حق نداشته باشد آنها را بکشد.

* به زن جوان اجازه ندهد صورتش را به نامحرم نشان بدهد ولی اجازه بدهد ران و پستان خود را به برادر و فرزند جوانش نشان دهد!

* شرک که به تصریح قرآن بالاترین گناه است توبه داشته باشد ولی راه توبه بر مرتد قاصر بسته باشد و چاره‌ای جز اعدام او نباشد!

* به تصریح قرآن، دین‌داری اجباری نباشد معذلک مسلمان‌زاده‌ای که بر اثر مطالعه، از دین آباء و اجدادی‌اش تبری می‌جوید توبه‌اش پذیرفته نشود و اعدام شود و اگر زن باشد به حبس ابد محکوم می‌شود و شبانه روز پنج مرتبه باید او را کتک

---

۱ - بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۱۱.

۲. الاوراق النقدية بما انها من المعدود لايجرى فيها الربا فيجوز بيع بعضها ببعض متفاضلاً مع اختلافها جنساً نقداً او نسيئة فيجوز بيع خمسة دنانير كويتية بعشرة دنانير عراقية مطلقاً و اما مع الاتحاد فى الجنس فيجوز التفاضل فى البيع بها نقداً و اما نسيئة فلايخلو عن اشكال...منهاج الصالحين ج ۲ ص ۷۵

آقایان خوئی، تبریزی، سیستانی، فاضل و جمعی دیگر بر همین رأی‌اند (توضیح المسائل مراجع، ج ۲، ص ۲۱۷، مسأله ۲۰۷۵)

بزنند. لباس خشن بر تنش نموده و به کار سنگین وادارش کنند. غذا هم به مقداری به او بدهند که از گرسنگی نمیرد!!![1]

* شهادت یک فقیه عادل را برای اثبات بدهی یک تومانی کافی نداند ولی شهادت یک ثقهٔ فاسد المذهب را در اثبات حکم شرعی الهی برای تمام اعصار کافی بداند.

* از سوئی برای جلب قلوب کافران بتوان به آنها زکات داد و از سوئی ربا گرفتن از آنها و تحت فشار قرار دادن آنها جایز باشد!

* سهمی از زکات از آن کافران باشد تا به اسلام علاقمند شوند و از سویی بر دولت اسلامی واجب باشد به آنها حمله کند و در صورت نپذیرفتن اسلام آنها را قتل عام کند[2]!

* قرآن اموال کفار حربی را محترم بشناسد[3] ولی در فقه رسماً بگویند سرقت اموال آنها و کلاهبرداری از آنها جایز است.[4]

* ده در صد سود سالانهٔ امت را به ده در صد فقرا و یک در صد سود سالانه را به نود در صد فقرا اختصاص دهد!(خمس و زکات)

* اگر صد بشکه آب روی اسفالت نجس ریخته شود باز نجس باشد ولی نیم متر مکعب آب با ادرار سگ نیز نجس نشود!

* آب استنجاء با وجود ذرات ریز مدفوع در آن، پاک باشد ولی یک دریاچه گلاب با برخورد به سر سوزنِ متنجس نجس شود!

* مسألهٔ بسیار مورد ابتلائی مثل تنجیس متنجس، که شدیداً متدینان را به زحمت انداخته است یا حرمت ریش تراشی چند حدیث روشن و صریح نداشته باشد!

* برای ربع دینار(ده هزار تومان) دست دزد قطع شود ولی برای اختلاس‌ها و رشوه‌های میلیاردی دست قطع نشود!

* اگر کسی با جرثقیل ماشینی را بدزدد دستش قطع نشود ولی اگر درب ماشین را که قفل شده است باز کند و ضبط صوت آن را بدزدد دستش قطع شود!

* اگر زنی زنا کند و بچه‌ای صد در صد شبیه زناکار به دنیا بیاورد شوهرش با آنکه می‌داند زنا انجام شده است، حق ندارد آن بچه را از خود نفی کند ولی اگر مردی با زنی که شوهر ندارد زنا کند و سپس با او ازدواج کند بچه‌ای که از زنا به دنیا آمده ملحق به آن مرد نیست![5]

* اسراف در قتل حرام است معذلک اولیای دم می‌توانند، در صورتی که صد نفر به اتفاق هم یک نفر را کشته باشند، همه صد نفر را قصاص کنند! اما اگر مردی زنی را کشته باشد و خویشان مقتول نتوانند نصف دیه را بپردازند مرد از قصاص معاف شود.[6]

* تصاحب مواهب طبیعی آزاد باشد هر چند در اثر بریدن جنگلها محیط زیست آسیب ببیند!

* شریعت بیش از هر چیز به عدالت و مراعات حقوق اهتمام داشته باشد معذلک نانوا حق داشته باشد صف طویل مشتریان را نادیده بگیرد و به هر کس که دوست دارد نان بدهد.(چون در شریعت این حق خاص، به رسمیت شناخته نشده است).

* تقلید اعلم واجب باشد در عین آنکه هر صاحب رساله‌ای خود را اعلم بداند و تلویحاً از رقبا اعلمیت را نفی کند!

* طلاق به گفته پیامبر مبغوض‌ترین کار باشد در عین حال هر وقت مرد هوس کند بتواند بی‌جهت زنش را طلاق بدهد!

* مرد حق دارد به خاطر خوره، کوری، برص یا شل بودنِ همسرش، عقد را فسخ کند ولی اگر مرد چنین عیبهائی داشت زن حق ندارد اعتراض کند؟ طلاق هم به دست مرد است بنابر این باید بسازد و بسوزد.

---

۱ - ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۱۹۰؛ مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۶؛ مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۳، ص ۳۳۶؛ جواهر، ج ۴۱، ص ۶۱۱؛ مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۳۳۰.

۲ - کتاب الجهاد، منهاج الصالحین.

۳ - ممتحنه/۱۰.

۴ - صراط النجاة، ج ۱، ص ۴۴۸.

۵ - جواهر، ج ۳۴، ص ۲۹.

۶. برای نمونه نگاه کنید به روزنامه نوروز، سه شنبه ۱۳ آذر ۱۳۸۰ ص ۱۲، ماجرای قتل عمدی آرین دختر ۹ ساله‌ای که توسط برادر ناتنی‌اش کشته شد و مادر دختر پس از چهار سال به دلیل ناتوانی از پرداخت پنج میلیون تومان نصف دیه، ناچار رضایت داد و قاتل به هفت سال! حبس محکوم شد.

* اگر زن بعد از عقد بفهمد شوهرش به ایدز یا اعتیاد یا امراض خطرناک دیگر مبتلاست و او را مطلع نکرده است حق اعتراض ندارد باید بسازد و بسوزد!!!

* نکاح عقدی لازم و مشروط به رضایت طرفین باشد ولی به هم زدن آن، مشروط به رضایت زن نباشد بلکه بدون اطلاع او نیز بتوان او را طلاق داد!

* مرد آزاد باشد حتی شب عروسی مسافرت برود و بیست سال بعد برگردد و اگر در این مدت نفقه داده باشد، زن حق اعتراض نداشته باشد!!!

* بیست مرتبه در قرآن تأکید شود که انبیاء در ازای رسالتشان هیچ نفع مادی از مردم مطالبه نمی‌کنند، معذلک دستور دهد ده در صد مازاد درآمد مردم به سادات که منسوبین به پیامبر هستند پرداخت شود!

* کسی که از مال دنیا فقط ۵ شتر دارد باید زکات بدهد(هر چند در عرف فقیر شمرده شود) ولی کسی که هزاران هکتار برنج، پنبه، مرکبات، قهوه یا کائوچو دارد نباید زکات بدهد!!!

* اگر کسی از مال دنیا ۵ شتر داشته باشد باید یک گوسفند زکات بدهد ولی اگر سرمایه‌داری هزاران گاو و گوسفند و شتر داشته باشد اگر علوفهٔ آنها را خودش تأمین می‌کند لازم نیست زکات بدهد!

* اگر چاه‌کن یا هیزم‌شکن یا عمله، هزار تومان پس‌انداز سالانه داشته باشد باید دویست تومان خمس بدهد والا حق ندارد در آن پول تصرف کند!

* دیهٔ انسان چند چیز باشد با تفاوت قیمت بسیار فاحش مثلاً بیست میلیون یا نیم میلیون تومان. مع ذلک قاتل مخیّر باشد هر کدام را که بخواهد انتخاب کند!

* آموختن سحر جُرم باشد و مسلمان ساحر باید اعدام شود اگر چه شاکی نداشته باشد.

* اسراف و تبذیر عقلاً و شرعاً از گناهان کبیره باشد معذلک روا باشد در مراسم حج دو میلیون گوسفند قربانی و دفن شود!

* شهادت کسی که شیعه دوازده امامی نباشد حتی در دعاوی مالی کوچک پذیرفته نشود[1] ولی روایت او از امام معصوم که سند اثبات حکم شرعی برای همه تا روز قیامت است پذیرفته شود!

* در قرآن از فحش و دشنام به مشرکان نهی شده باشد معذلک تهمت و افترا و شانتاژ تبلیغاتی علیه دگراندیشان دینی که اصطلاحاً بدعتگزار نامیده می‌شوند جایز باشد[2].

* دروغ کلید همه مفاسد و بدیها باشد معذلک دروغ به زن و بچه اشکالی نداشته باشد!

علمی که گزاره‌های آن تا این حد بی‌قواره و با هم متناقض‌اند علم نیست و معتقدان به این نتائج را نشاید که عالم نام نهاد و تقلید از آنها نیز از نوع تقلید مذموم است. از امام صادق پرسیدند که چه فرق است بین مسلمانان و عوام اهل کتاب که خداوند آنها را به دلیل تبعیت از عالمانشان نکوهش می‌کند مگر نه آنکه مسلمانان نیز از عالمان دین تبعیت می‌کنند؟ امام در پاسخ فرمود اگر مسلمانان نیز آنگونه تبعیت کنند که عوام یهود و نصارا از عالمانشان تبعیت می‌کردند، سزاوار ملامت هستند.

باری، اجتهاد مصطلح اصلاً اجتهاد نیست چون اجتهاد، تحقیق و کشف حقائق دین است و این مطالب متناقض را نمی‌توان به هیچ عاقلی نسبت داد چه رسد به شارع حکیم. تشریع صورت دیگری از تکوین است و باید در نهایت هماهنگی و اتقان باشد آن هم شریعتی که شعارش دعوت به تعقل و تفکر است. اختلاف و ناهماهنگی قوی‌ترین دلیل بر غیر دینی بودن است چرا که ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً.

منشأ همه این فتاوای خلاف عقل و وجدان، نفوذ اخباریگری و اشعریگری و تعطیل عقلانیت در اندیشه شیعه است که ریشه‌های عمیق آن به دیدگاه کلامی ما نسبت به «امام» برمی‌گردد. نتیجه چنین دیدگاهی بی‌اعتنائی به واقعیات عینی و چسبیدن به ظواهر ادله لفظی و جمود بر روایات و نظام‌وار ندیدن دین است. این دیدگاه، در عرصه سیاسی و اجرائی نیز بحران آفرین

---

۱ - شهید در کتاب مسالک باب شهادات می‌گوید علمای امامیه اتفاق نظر دارند که شهادت کسی که شیعه دوازده امامی نباشد پذیرفته نمی‌شود هر چند عنوان مسلمان بر او صادق باشد. سپس در دلیل این مسأله تشکیک می‌کند و آن را نمی‌پذیرد.

۲ - شیخ انصاری در مکاسب، ج ۲، ص ۱۱۸ و ۱۱۹.

است و پیامدهای زیانباری دارد. آیة الله مصباح یکی از قربانیان این طرز تفکر است. او هیچ تعمّد و توطئه‌ای در سر ندارد و با نهایت صداقت سخن می‌گوید ولی علی رغم گرایش فلسفی‌اش چون در همان چارچوب می‌اندیشد که دیگر علمای شیعه می‌اندیشند، گاه سخنانی می‌گوید که دوست و دشمن را به اعتراض وا می‌دارد. فقهای شورای نگهبان، اعضای جامعه مدرسین و جامعه روحانیت مبارز تهران نیز گرفتار همین تلقی از دین هستند. برخی موضع‌گیری‌های آنها همه را متحیر می‌کند. رد لایحه منع شکنجه، فوق نظارت اعلام کردن رهبر، مقابله با جریان نواندیشی و دیگر رفتار سیاسی و باورهای اجتماعی آنها همه را در شگفتی فرو می‌برد. برخی از مصوبات شورای انقلاب فرهنگی نیز در همین راستاست مثل ایجاد موانع قانونی برای استفاده از اینترنت در عصری که همه دولت‌ها می‌کوشند موانع دسترسی به اطلاعات را به حداقل برسانند.

غرض نگارنده از این مثالها صبغه سیاسی این موارد نیست بلکه نشان دادن وجه مشترک اقداماتی است که خاستگاه آن یک نظام‌فکری وارونه و علیل است. نظامی که در زندگی فردی و جمعی همواره مشکل‌آفرین است. برای مثال اگر آمار و ارقام و واقعیت‌های مشهود، حاکی از آن باشد که اجرای اعدام و تعزیر در ملأ عام باعث وهن دین و نفرت مردم از نظام و آثار سوء روانی در بینندگان می‌شود. صاحبان این نظام‌فکری می‌گویند اینها معیار نیست چون در قرآن آمده است که باید مراسم شلاق‌زدن در حضور مردم انجام شود[1]. واقعیات خارجی باید خود را با قرآن وفق دهد نه برعکس! و وقتی می‌گوییم این طرز اجرای حدود و قصاص به زیان مردم است می‌گویند اگر هم به زیان مردم باشد به زیان دنیای مردم اما به نفع آخرت آنهاست! عالَم که محدود به دنیای مادی نیست! یا وقتی می‌گوییم اگر شرکت، عقد جایز باشد و با مرگ یا بی‌هوش شدن هر یک از شرکا منحل شود تجارت کشور دچار بحران می‌شود و تمام شرکت‌های سهامی عام از بین می‌رود. در پاسخ می‌گویند هر چه می‌خواهد بشود! ما که نمی‌توانیم به خاطر تمایلات مردم، حکم الهی را تعطیل کنیم!!![2]

در حالی که آنچه در مقام عمل جواب نمی‌دهد هرگز حکم الهی نیست. خداوند در سوره بقره دوبار می‌فرماید فلان حکم را به دلیل عدم ضمانت اجرائی تشریع نکردیم. آنچه را آقایان احکام دینی می‌دانند همان است که نمونه‌هایش را ملاحظه کردید و عمدتاً مولود استنباط‌های عامیانه و غلط است. اصلاً اگر قرار باشد هر عمل خلاف عقلی همینکه به منابع دینی مستند شد دیگر قابل انکار و اعتراض نباشد پس ما چه حقی داریم بت‌پرستان را ملامت کنیم؟ چه حقی داریم به هندوها بگوییم چرا به جای تبرک جستن از ادرار میلیون‌ها گاو، از گوشت آنها استفاده نمی‌کنند تا از گرسنگی نمیرند؟!

و نکته مهم اینکه تا وقتی که نهاد دین عهده‌دار حکومت نیست احکام نامعقول آن چندان مشکلی ایجاد نمی‌کند ولی وقتی دین عهده‌دار حکومت می‌شود و می‌خواهد همان احکام تعبدی را جامهٔ عمل بپوشد با چالشی جدی روبرو خواهد شد. اداره کشور جز با قوانین عقلانی میسر نیست و احکام عقل ستیز جز در برهه‌ای که احساسات و هیجان بر مردم حاکم است، قابل اجرا نیست. از این رو کشور در دوران سازندگی با خلأ جدی روبرو خواهد شد. چالش مجلس و شورای نگهبان روز به روز بیشتر می‌شود و امام ناچار مجمع تشخیص مصلحت را تأسیس می‌کند و قضاوت نهائی را به عقلانیت نخبه‌گان واگذار می‌کند.

---

۱. آیت الله گیلانی رئیس دیوان عالی کشور راجع به اجرای حدود در ملأ عام گفت:
ما حد می‌زنیم از پوست بگذرد، گوشت تن را له کند و اگر استخوان را شکست منعی نیست و حتی اگر زیر ضربه‌ها فرد بمیرد دیه پرداخت نمی‌شود اما تعداد شلاق نباید از حد حکم بیشتر باشد...مجازات جرائم زنا و لواط باید در ملأ عام و برای عبرت مردم صورت گیرد و هیچ مانعی ندارد که آتش بیفروزند و فرد مرتکب لواط را در آن بیندازند. اصل اول هر مجازاتی این است که در ملأ عام اجرا شود تا تأثیر بگذارد.(روزنامه نوروز، پنجشنبه ۸ شهریور ۱۳۸۰)
این بیانات، زهرهٔ شیر را آب می‌کند تا چه رسد انسان را! کیست که در برابر دیدگانش انسانی را در آتش بسوزانند و خم به ابرو نیاورد و فقط عبرت بگیرد!
سالها پیش همین بزرگوار گفته بود: «دادگاه‌های انقلاب اسلامی کوتاهی کرده‌اند و از پیروزی انقلاب به بعد آن اندازه‌ای که باید اعدام نکرده‌اند. ما از بابت این مسامحه‌کاری از مردم عذر می‌خواهیم».
مستند این احکام آتشین! احادیث مجعولی است که یهود در جوامع روائی ما وارد کرده‌اند. (برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتاب «فقه استدلالی در مسائل خلافی»، تألیف آیة الله سید محمد جواد موسوی غروی).

۲. بعضی می‌گویند راه حل شرکت آن است که اعضاء در ضمن عقد لازم دیگری مثل خرید و فروش یک کبریت، شرط کنند که شرکت آنها با مرگ و اغماء و جنون فسخ نشود. برای این کار لازم است شرکتی مثل کارخانه سیمان آبیک که مثلاً ده هزار سهامدار دارد نفر اول ۹۹۹۹ معامله، نفر دوم ۹۹۹۸ معامله و نفر سوم ۹۹۹۷ انجام دهد و در ضمن آنها چنین شرطی را درج نمایند. در نتیجه برای ثبت یک کارخانه باید ده‌ها هزار معامله دیگر نیز ثبت شود!!!

چرا که در امر کشورداری نمی‌توان جز با تدبیر و درایت و مصلحت‌سنجی و محاسبهٔ هزینه‌ها و فایده‌ها پیش رفت. و ناگزیر دین(دین مصطلح) در دراز مدت عقب‌نشینی خواهد کرد و عالمان دین منزوی خواهند شد. امام در صحنه اداره کشور همواره در این کشاکش بود. گاه به این سمت و گاه به آن سمت تمایل پیدا می‌کرد. به نوشتجات و سخنان امام دربارهٔ حقوق بشر، حقوق زن، حقوق کارگر، حقوق کودک...مراجعه کنید و ببینید امام چه با حرارت از این حقوق دفاع می‌کرد. معذلک اگر از امام می‌پرسیدید که آیا مرد می‌تواند هرگاه هوس کند زنش را طلاق بدهد یا کارفرما می‌تواند بعد از سی سال، کارگر را بدون هیچ مزایائی اخراج کند یا می‌توان اقلیت‌های دینی را تحت فشار قرار داد و از آنها جزیه گرفت یا آیا می‌توان کودک را شوهر داد و در همان کودکی تفخیذ کرد؟ پاسخ فقهی امام در همه این موارد مثبت است. این دوگانگی را در همه فراز و نشیب‌های سیاسی و اجتماعی می‌توان مشاهده کرد. در دوره مشروطه نیز علمائی که از مشروطه و آزادی‌خواهی دفاع می‌کردند دچار همین تضاد بودند. نه تنها علما و روحانیونی مثل شیخ فضل الله نوری بلکه طرفداران سرسخت مشروطه مثل مرحوم نایینی، سید محمد طباطبائی، سید عبدالله بهبهانی و ملا عبدالرسول کاشانی نیز آزادی را محدود به کتاب و سنت دانسته و هرگز به خاطرشان خطور نمی‌کرد که در احکام به اصطلاح مسلّم و ضروری مغایر با آزادی و حقوق بشر تردید نمایند.

مرحوم نایینی می‌نویسد «حقیقت تبدیل نحوهٔ سلطنت غاصبهٔ جائره عبارت است از تحصیل آزادی از این اسارت و رقیت، و تمام منازعات و مشاجرات واقعه فیما بین هر ملت با حکومت تملیکیهٔ خودش بر سر همین مطلب خواهد بود نه از برای رفع ید از احکام دین و مقتضیات مذهب»(۱)

آیة الله منتظری شخصیتی است که در فقاهت و اِشراف بر مشکلات اجرائی کشور کم نظیر است. در دوران حصر نیز فرصتی یافت تا بیشتر با روشنفکران و دگراندیشان و معضلات تئوریک نظام آشنا شود. معذلک وقتی از او درباره اعدام مرتد و دیه ناچیز اقلیت‌های دینی سؤال می‌کنند نمی‌تواند خود را از زنجیرهٔ اجماع، عمل اصحاب، قول مشهور و روایات مجعول رها سازد و بر خلاف فطرت و ندای وجدان پاسخ می‌دهد(۲).

فقیه روشن‌فکری مثل شهید صدر نیز وقتی می‌خواهد معضلات نظری جامعه را حل کند می‌گوید حکومت حق دارد در «منطقة الفراغ» احکام الزامی جعل کند. به بیان دیگر ایشان نیز قلمرو اختیارات دولت را محدود به دائره مباحات می‌داند و واجبات و محرماتِ به اصطلاح اجماعی را فوق چون و چرا می‌داند.

به بیان دیگر اگر از این فقها سؤال می‌شد که مرتد فطری چه حکمی دارد می‌گفتند باید اعدام شود.

آیا جان و مال و ناموس کفاری که در کشور اسلامی زندگی نمی‌کنند احترام دارد؟

خیر احترامی ندارد و اگر ایمن از خطر باشیم می‌توانیم به جان و مال و ناموسشان تعرض کنیم!

آیا اقلیت‌های مذهبی از حقوق مساوی با مسلمانان برخوردارند؟ خیر، هرگز چنین نیست. باید از آنها جزیه بگیریم و آنها را تحت فشار قرار دهیم!

آیا غیبت و بدگویی از برادران سنی جایز است؟

آری آنها برادران ما نیستند!

زنان دگراندیش و به اصطلاح مرتد چه حکمی دارند؟

محکوم به حبس ابد هستند و در زندان باید آنها را به کار سنگین واداشت و مقداری به آنها غذا داد که از گرسنگی نمیرند. در هر شبانه روز هم باید پنج مرتبه آنها را کتک زد!

آیا اجازه می‌دهید پژوهشگران نظریه عصمت و علم غیب امام را نقد کرده و آن را منتشر کنند.

---

۱ - تنبیه الامه وتنزیه المله، با مقدمه سید محمود طالقانی، چاپ سوم، ص ۶۴.

۲ - رجوع کنید به مجله کیان، شماره

اخیراً مهندس طاهری نماینده نجف آباد در مجلس از آقای منتظری دربارهٔ دیه اهل کتاب استفتا کرد. آقای منتظری در پاسخ نوشتند «کثرت اخبار هشتصد درهم و صحت آنها و عمل مشهور فقهاء بر طبق آنها قابل اغماض نیست» و بالاخره پیشنهاد می‌دهد که دولت این نقصان را جبران کند! یعنی معتقد می‌شود که خون بهای یک مسیحی یا یهودی کمتر از یک دوازدهم دیهٔ یک مسلمان است. با آنکه می‌گویند خون بها برای جبران لطمه اقتصادی وارد بر خانوادهٔ شخص متوفی است.

هرگز اجازه نمی‌دهیم. این کتابها از کتب ضاله به شمار می‌آیند و باید از بازار جمع‌آوری و نابود شوند.

و اگر از آنها بپرسید که این احکام عجیب و غریب را باور کنیم یا ادعای آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی شما را؟

با کمال تعجب خواهند گفت اینها احکام ضروری دین است و نمی‌توان بر سر آنها معامله کرد. آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی ما این خطوط قرمز را نمی‌تواند درنوردد. بابا ما فقط با استبداد شاهان و شاهزادگان قاجار و دخالت بیگانگان در کشور مخالفیم، همین و بس!

بنگرید این احکام قرون وسطائی که محصول خطای در استنباط است همچون دیوار چین و سد اسکندر، بزرگترین عالمان روشنفکر را چنان در چنبره خود اسیر کرده است که ذره‌ای نمی‌توانند از آنها کوتاه بیایند. و اگر بخواهند اختیار فکر خود را به عقل و فطرت سپرده و طور دیگر بیندیشند به کسروی و تقی زاده تبدیل می‌شوند و در معرض ترور و اعدام قرار خواهند گرفت. از انصاف دور نشویم که امام خمینی بعد از تشکیل حکومت اسلامی و درگیری با مسائل اجرائی تا حدی به این تعارض پی برد. نامه ایشان به آقای قدیری و بعضی از کلمات قصار ایشان مثل اینکه «فقه مصطلح جوابگو نیست»، «میزان رأی ملت است» و اختیارات وسیعی که برای حاکم معتقد بود، حاکی از اطلاع ایشان از این بحران نظری در فقه شیعه است اما معذلک وقتی به مجموعهٔ بیانات او می‌نگریم این نکته روشن می‌شود که امام نیز چنانکه باید به وخامت این بحران نظری، پی نبرده بود و اگر هم بدان پی برده بود راه حل آن را نمی‌دانست. می‌دانیم امام نه تنها شدیداً به روش فقهی کتاب جواهر توصیه می‌کرد بلکه می‌فرمود غیر از آن روش را جایز نمی‌دانم. و این سخن نقض تمام اقدامات راه‌گشا و مترقی امام بود. چنانکه در این کتاب به تفصیل بیان کردیم فقه شیعه که اساس آن روش فقه جواهری است، فقهی است با مبانی مخدوش. فقهی است که سنگ زیرین آن اخباری‌گری و اشعری‌گری و بی‌مهری به عقل و وحی است. تکیه بر چنین روشی در استنباط احکام الهی یعنی ایجاد هزاران مشکل در حیات فردی و اجتماعی مردم! تأکید بر حکومت در عین تأکید بر فقه جواهری، دو سخن غیر قابل جمعی است که نتیجه آن در بن‌بست قرار دادن یک ملت برای همیشه است و چون حرکت جامعه را نمی‌توان متوقف کرد و جامعه همواره بر اساس فهم عقلائی حرکت می‌کند بازنده این رقابت، دین و دینداری خواهد بود. البته از هر کس نباید انتظار داشت همه مشکلات نظری و اجرائی را حل کند. شهامت و شجاعت امام در شکست نظام امریکایی و برگرداندن اعتماد به نفس به یک ملت بزرگ، خود معجزه‌ای است که انتظار بیش از آن از امام بر خلاف انصاف است.

بدین سان، همواره بین اداره کشور و فقه مصطلح و به بیان دیگر بین دین و دنیا تعارض باقی خواهد ماند. در حالی که آنچه در حوزه‌ها دینش می‌نامند محصول مبانی مخدوش و استنباطهای خطاست. آنچه دوام نمی‌آورد دین نیست. آنچه ماندنی است دین است و نمی‌توان مشکل را به مردم برگرداند چرا که ریشه‌های عریق دین در جامعه ما قابل انکار نیست و مردم ما با تمام وجود برای تحقق اسلام و اجرای احکام دین به میدان آمده و از هر گونه فداکاری دریغ نکردند.

بدا به حال امتی که منظومهٔ فکری اندیشمندان آن چنین باشد. امتی که پیرو کسانی باشند که چنین طرز تلقی‌ای از دین دارند دنیا و آخرتشان یک جا تباه خواهد شد و خود مسئول سرنوشت خودند. قرآن تبعیت کورکورانه از علما را تقبیح می‌کند «اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله».

باری، اجتهاد مصطلح ذهن و فکر سالم افراد را منحرف می‌کند و به آنها می‌آموزد که هر مطلب خلاف عقل و فطرت را توجیه کنند. مطالب سخیفی که هیچ انسان سالمی زیر بار آن نمی‌رود برای کسانی که یک دورهٔ طولانی درس خارج را طی کرده باشند کاملاً قابل توجیه بلکه حکیمانه و پذیرفتنی است. تمام قوای فکری خود را به کار می‌گیرند و با ارائه مثال‌هائی کاملاً بی‌ربط از سخیف‌ترین مطالب دفاع می‌کنند. نگارنده با بسیاری از طلبه‌هایی که در خلوص و تقوای آنها تردید نیست و جزو فضلای حوزه به حساب می‌آیند بارها بحث کردم که آخر چطور ممکن است خداوند حکیم به مرد اجازه دهد بدون هیچ عذر موجه و صرفاً بر اساس هوس، همسرش را طلاق دهد؟ ساعتها بحث به نتیجه نمی‌رسید و آنها می‌گفتند چه عیبی دارد؟ زن حقی ندارد که با طلاق حقش ضایع شود! پرسیدم چطور ممکن است با طفل شیرخوار ارتباط جنسی آزاد باشد می‌گفتند چه مانعی دارد؟ شما تحت تأثیر احساسات و عواطف خود هستید[1] دلیلی برای ممنوعیت این کار ندارید. پرسیدم چطور ممکن است خوردن

---

۱ - احساسات و عواطف گاهی منطقه‌ای و گاهی همگانی است. اگر مردم یک ناحیه از رؤیت یا شنیدن یا خوردن چیزی خاص احساس نفرت یا

ادرار و مدفوع امام معصوم، انسان را بهشتی کند! در جواب می‌گفتند چه مانعی دارد مگر ادرار شُتر خاصیت داروئی ندارد؟! از آنها پرسیدم چطور ممکن است امام معصوم کُردها را نوعی جنّ بداند و مردم را از معاشرت با آنها پرهیز دهد؟ با کمال جدیت می‌گفتند مگر محال است؟ چه مانعی دارد؟ مگر اجتماع نقیضین می‌شود؟ اصلاً مگر جن چیز بدی است؟ آنها هم مخلوق خدا هستند. گفتم اگر جن بد نیست پس چرا ما باید با آنها معامله نکنیم؟ یکی دیگر از معاریف می‌گفت چه مانعی دارد مگر در قرآن نیامده که خدا بعضی از بندگانش را تبدیل به بوزینه کرد؟ چه مانعی دارد که بعضی جنیان را نیز به صورت بعضی از آدمیان در آورد؟ گفتم آنها به دلیل نافرمانی و استهزا به دستورِ نهی از ماهیگیری در روز شنبه، مشمول لعنت و غضب خدا شده و مسخ شدند ولی کُردها چه گناهی کردند که باید تبدیل به جن شوند و مردم از معامله با آنها نهی شوند[1]؟ در مورد حدیث ذباب گفتم چطور ممکن است شریعتی که به نظافت و بهداشت اهتمام دارد بگوید مگسی راکه در ظرف آب سرنگون شده در آن فرو برده و بعد از آب آن استفاده کنید؟ در پاسخ می‌گفتند مگر محال است؟ امروزه از سم مار برای ضدعفونی کردن استفاده می‌کنند. شاید واقعاً یک بال مگس، زهر و یک بالش پادزهر باشد؟ گفتم چطور ممکن است از سویی ازدواج دائم با اهل کتاب را صحیح بداند[2] و از سویی آنها را نجس بشمارد و مرد ناچار شود یک عمر از تماس زنش با خود و اثاث خانه‌اش ممانعت به عمل آورد یا شب و روز مشغول آبکشی باشد! در پاسخ می‌گفتند چه اشکالی دارد؟

چکیده سخن اینکه نگارنده هر چه تلاش کرد از آنها اقرار بگیرد که خدا و پیامبر اینگونه سخن نمی‌گویند و چنین احکامی تشریع نمی‌کنند، تلاشش به جایی نرسید و آن عزیزان با کمال جدیت و با موضعی کاملاً حق به جانب و با نگاهی ترحم‌آمیز از نوع نگاه عاقل اندر سفیه، از اینکه نگارنده قدرت هضم این ترهات را ندارد شگفت‌زده شده بودند! من هر چه فکر می‌کنم که خدایا انسانهای دست نخورده و سالم هرگز زیر بار این حرف‌ها نمی‌روند چرا حوزویان ما این اباطیل و مزخرفات[3] را می‌پذیرند عقلم به جایی نرسید ولی چنانکه اشاره کردم گذراندن یک دوره درس خارج چنین محالی را ممکن می‌کند یعنی ذهن انسان را از حالت سلامت خارج و فکر را علیل می‌کند به طوری که از درک مطالبی که افراد روستایی و بی سواد درک می‌کنند نیز عاجز می‌شود. تخصص در توجیه و پذیرش کژی‌ها تمام ماجرا نیست. متقابلاً راست‌ها را کژ می‌بینند. ملاحظه کنید وقتی انسان از عقل و عقلانیت فاصله می‌گیرد تا چه حد سقوط می‌کند و چه حرفها که نمی‌زند! «و من یشرک بالله فکانّما خرّ من السماء فتخطفه الطیر او تهوی به الریح فی مکان سحیق». خواننده محترم می‌تواند در مورد نمونه‌هایی که به عنوان فتاوا و روایات عقل‌ستیز بر شمردیم از عالمان دینی توضیح بخواهد. اگر در پاسخ‌های عجیب و غریبی که می‌شنود تأمل کند بی‌درنگ ادعای اصلی این کتاب را تأیید می‌کند و آن اینکه این جماعت در اثر توغل در زوایای تاریک مباحثی صرفاً فرضی و انتزاعی و اعتقادات غلوآمیز نسبت به امام معصوم، چگونه سلامت اندیشه را از دست داده و از فطرت فاصله گرفته‌اند. هیچ تهدیدی برای جامعه بالاتر از این نیست که چنین جماعتی عهده‌دار مسئولیت‌های شوند که جز به اتکاء عقلانیت جمعی اداره نمی‌شود. از این رو به نظر ما این سخنِ کاملاً مقبول و مسلّم که در حوزه‌های علمیه، فراوان گفته و شنیده می‌شود جای تردید جدی دارد. آقایان می‌گویند ما مطمئن هستیم که خداوند راضی نیست امر حکومت، مهمل و بدون مسئول رها باشد چراکه حرج و مرج و ناامنی به دنبال دارد. قطعاً خدا به حرج و مرج و ناامنی راضی نیست. پس شخص یا اشخاصی باید عهده‌دار اداره کشور باشند. سپس می‌گویند. و از میان همه کسانی که توانایی اداره این مسئولیت را دارند مسلّماً فقیه اولویت دارد! قدر متیقنِ کسانی که از عهده

سرور پیدا کنند، این حالات نمی‌تواند مبنای حکم شرعی باشد ولی اگر عموم انسانها چنان احساسی داشته باشند و شارع آن احساس را تخطئه نکند می‌توان رضایت یا کراهت شارع را کشف کرد.

۱. صاحب وسائل این حدیث را نقل کرده و چنین فهمیده که باید با کردها معامله نکرد. در حالی که در متن حدیث چنین چیزی نیامده بلکه از آمیزش با آنها نهی شده است. وانگهی «کُردها» به معنای کردهای زمان ما نیست. کُردها مردم کوه‌نشین هستند که با شهرنشینی و آداب و رسوم آن آشنا نیستند و به دلیل دور بودن از تعلیم و تربیت و امکانات شهری، اخلاق و عادات زشتی دارند. اگر چنین حدیثی از معصوم صادر شده باشد منظور این است که با چنین مردمی کمتر معاشرت کنید چون انسان با همنشینش شناخته می‌شود. بنابر این حدیث ربطی به کُردها و معامله با آنها ندارد. «جن» نیز بر چیزهائی که پوشیده‌اند و اذیت می‌رسانند اطلاق می‌شود. در روایات به حیوانات و حشراتی که آشکار نیستند «جن» گفته شده است.

۲ - اما الازدواج مع الکتابیة فجائز حتی دائمیاً و اما ما یرتبط بالطهارة و النجاسة فالاحوط وجوباً الاجتناب مما تمسه برطوبة مسریة کسائر النجاسات...«منیة السائل، سید ابوالقاسم خویی، ص ۱۰۰».

۳. این تعبیر اقتباس از سخن معصوم است که فرمود «ما خالف الکتاب زخرف باطل».

این کار بر می‌آیند فقیه است! ما می‌گوییم اگر کسی درباره این صنف تحقیق کرده باشد باید بگوید قدر مسلّم آن است که حاکم باید فقیه نباشد. چون فقیه مصطلح کسی است که بر خلاف همگان می‌اندیشد و عقربهٔ فکرش انحراف پیدا کرده است. این سخن به معنای انکار ولایت فقیه یا اهانت به سلسله جلیله فقها نیست. این سخن نتیجه قهری آسیب‌شناسی و جامعه‌شناسی این قشر دلسوز اما دور افتاده از عصر و زمان خویش است. این سخن واقعیت تلخی است که شواهد فراوان دارد. اصرار بر سپردن امور دین و دنیا به این قشر به منزله سپردن گوسفندان به چوپانی دلسوز اما ناشی است که سرانجام گوسفندان را به گرگان خواهد سپرد.

ممکن است خواننده محترم از لحن تند و صریح کتاب گِله‌مند باشد و بگوید نقدی چنین گزنده، احساسات را تحریک می‌کنید!

در پاسخ باید گفت اگر موضوع کتاب فقط یک بحث علمی یا سیاسی بود جا داشت آرام و متین سخن بگوییم خواه کسی می‌پذیرفت یا نه. موضوع بحث یک فرع فقهی یا مسأله‌ای کلامی نیست که اثبات و نفی آن چندان به جائی برنخورد. سخن بر سر انحرافی مزمن و دردی بدخیم است که اُمّتی را که باید پرچمدار علم و تمدن در دنیا باشد مسخ کرده است. وقتی می‌بینیم مکتبی که اگر درست فهمیده می‌شد نه تنها پیروان خود بلکه همه جهانیان را به اوج و تعالی می‌رساند و امروزه باعث جمود و خمود و عقب ماندگی شده است، وقتی می‌بینیم آیینی بسیار روان و معقول که تعداد واجبات و محرمات آن از تعداد انگشتان تجاوز نمی‌کند به صورت معجونی تلخ و مشوب و جامه‌ای تنگ و کوتاه درآمده که به قامت هیچ جامعه‌ای برازنده نیست به گونه‌ای که اگر امام زمان بازگردد دین جدید خواهد آورد، وقتی می‌بینیم حکومت اسلامی بهترین فرصت برای شناخت و ترمیم ضعف‌های تئوریک مکتب بود و این فرصت نیز از دست می‌رود، وقتی می‌بینیم نقد سنت با اتهام «اهانت به مقدسات» سرکوب می‌شود، وقتی می‌بینیم نمی‌توان این نکته را تفهیم کرد که آب از سرچشمه گل‌آلود است و هزار سال است که مسلمین به دلیل فاصله گرفتن از قرآن و عقل در جا می‌زنند و همین منشأ عقب ماندگی آنهاست، وقتی خود را با این پاسخ سخیف روبرو می‌بینیم که آیا همه عالمان دین اشتباه کرده‌اند و شما اشتباه نمی‌کنید! وقتی می‌بینیم دینی بالنده و پویا به جسدی بی روح تبدیل شده که عده‌ای به اسم واعظ و ذاکر و قاری و مداح و روضه‌خوان در پیکر آن لانه کرده و آن را از هم می‌درند، وقتی می‌بینیم عُلما نیز به دین عجائز اکتفا کرده، خرافه را واقعیت و سراب را آب می‌بینند، وقتی می‌بینیم روشنفکران بومی به دلیل کارآمد ندیدن فقه موجود، تئوری‌هایی ارائه می‌دهند که لبّ آنها حذف دیانت یا تقلیل و تنزّل آن به ارتباط قلبی با خداست و بس. دیگر نمی‌توان آرام و متین و مؤدبانه سخن گفت!

صاحب این قلم معتقد نیست با انتشار اینگونه کتب به سرعت تغییر و تحولی صورت گرفته و حوزه‌ها به خود خواهند آمد. بیش از یک صد سال است که اینگونه نقدها کم و بیش نوشته شده و می‌شود و مع الاسف تحولات اصلاحی بسیار با کُندی پیش می‌رود (هر چند معمولاً بعد از انتشار جلو پخش آنها را گرفته و جزو کتابهای ضلال شمرده‌اند و مؤلفان آنها مطرود و منکوب شده‌اند). حوزه‌ها در برابر سیلی دمان در خوابی گران به سر می‌برند و متوجه نیستند که دوران احتضار و انقراض خود را طی می‌کنند.

علت رونق این افکار و اندیشه‌ها، نرخ بالای بی‌سوادی و ساده‌اندیشی تودهٔ مردم است. قطعاً با گسترش اطلاعات و رشد فرهنگی مردم این اندیشه‌ها رنگ خواهد باخت و مُبلّغان این افکار منزوی خواهند شد.

مجامله و مداهنه را باید کنار نهاد. باید اقرار کرد که همه فِرَق اسلامی به آفت انحراف از عقل و وحی مبتلا شده‌اند و تفاوت چندانی با هم ندارند. همه فرق اسلامی علی رغم آنکه هر یک خود را فرقه ناجیه می‌داند مشحون از خرافاتند و شیعه تفاوت چندانی با بقیه ندارد. نسل جوان حوزه را باید دریابیم. باید آنها را متوجه عقل و قرآن نماییم. شاید بتوان این درخت کهن و آفت زده را از ریشه درآورد و نهالی نو بنیاد نهاد.

چکیده سخن اینکه حذف عقل و عقلانیت در استنباط احکام شرعی در همه ادیان عموماً و در اسلام به طور خاص و اصالت دادن به روایات به جای قرآن، باعث شد تا هرم دین وارونه قرار بگیرد و دین به گونه‌ای معرفی شود که هرکس بین دین و خویشتن خویش نوعی غربت و بیگانگی ببیند. بین مردم و دین، بین علم و دین، بین سیاست و دین، بین هنر و دین دوئیت و

بیگانگی دیده می‌شود. در حالی که اگر به عقل و وحی چنانکه باید عنایت می‌شد کار به اینجا نمی‌رسید «و قالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر».

تقابل دنیا و آخرت، علم و دین، سنت و مدرنیته، مشروعه و مشروطه، اصلاح‌طلب و محافظه‌کار، نوگرا و بنیادگرا و...همه ناشی از دوری از عقل و وحی است. مانع اصلی توسعهٔ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ایران به همین مسأله بر می‌گردد. این مسأله ریشهٔ بحرانهای گوناگونی است که جوامع سنتی با آن روبرو هستند و تا این مسأله حل نشود این بحرانها همچنان باقی است.

چکیده مدعای ما در این کتاب از این قرار است:

۱. عموم علمای دین می‌گویند عقل در جائی حجت است که شرع بیانی نداشته باشد. می‌گوییم برعکس، آنچه مستند اثبات نظر شرع است وقتی حجت است که با حکم روشن عقل مغایرت نداشته باشد چون «شرع» به معنای «روایت» نیست.

۲. می‌گویند سیره عقلا وقتی حجت است که به امضای شارع برسد. می‌گوییم برعکس، آنچه مستند به شارع می‌شود باید با سیره عقلا محک بخورد و الا اعتباری ندارد.

۳. می‌گویند قرآن را باید امام معصوم تفسیر کند می‌گوییم قرآن به شرط تدبر، هیچ ابهام و اجمالی ندارد. برعکس، روایات تفسیریِ منسوب به امامان اگر با فهم عرفی از آیات، سازگار نباشد اعتباری ندارد. به گفته علامه طباطبائی فهم قرآن در انحصار هیچکس حتی ائمه(ع) نیست.

۴. می‌گویند خبر ثقه معتبر است و می‌تواند مخصص و مقید آیات قرآن باشد. می‌گوییم خبر موثوق به معتبر است نه خبر ثقه، و اخبار مغایر با عموم و اطلاق آیات حجیت ندارد.

۵. می‌گویند اجماع یکی از منابع شناخت دین و مستند صدها حکم شرعی است. می‌گوییم از کنار هم نهادن هزان صفر. عددی به وجود نخواهد آمد. اگر عقل و قرآن نسبت به مفاد اجماع ساکت باشند باز اجماع حجیت ندارد چه رسد به اجماعاتی که بر خلاف کتاب و عقل باشد.

۶. سنت قطعیه حجیت دارد نه خبر واحد به خصوص اگر بر خلاف صریح عقل یا بر خلاف نص قرآن باشد. بنابر این همه احادیثی که مضامین معقول و حکیمانه دارند قابل قبولند هر چند اِسناد آنها به شارع نیازمند وثوق به صدور است.

۷. راه خروج از بحران، بازگشت به عقل و وحی است. قرآن باید محور اصلیِ تحقیق و استنباط باشد. برای نجات جامعه باید نوآموزان حوزه‌های علمیه را از تماس با اساتید و کتابهایی که مروّج اخباری‌گری و اشعریگری است پرهیز داد.

۸. برای فهم صحیح دین باید ذهن را از هر آنچه خوانده یا شنیده‌ایم شستشو کنیم. دشوارترین مرحله، تخلیه ذهن از تعلیمات انحرافی است که همچون غل و زنجیر مانع فهم صحیح کتاب و سنت است.

۹. سیره‌های عقلایی و فهم مشترک عقلا، حجیت دارد هر چند مطابق با واقع نباشد. چنانکه عُقلا به نتایج تجارب خود اعتنا می‌کنند هر چند ممکن است پس از چندی به اشتباه خود پی برده و نتیجهٔ سابق را تصحیح یا ترمیم کنند. به هر حال صرف احتمال اشتباه در تجارب و سیره‌های عقلائی و فهم مشترک آنها باعث نمی‌شود عُقلا آنها را بی‌اعتبار بدانند. شارع نیز روشی غیر از این، معرفی نکرده و همواره با عقلا همسو خواهد بود. اگر عقلا در روزگاری مالکیت انسان را تأیید می‌کردند در آن عصر شارع نیز مالکیت انسان و نظام برده‌داری را تأیید کرده است و اگر در روزگاری چنین چیزی را ظلم دانسته و تحریم کرده‌اند باز شارع با آنها همسو خواهد بود. اگر عقلا برای اثبات جرم به اثر انگشت و شواهدی از این دست اعتنا کردند شارع نیز همین روش را تأیید می‌کند هر چند ممکن است روش‌های جرم‌شناسی تدریجاً تکامل یابد. اگر عقلا شیوه‌هایی برای تشخیص صاحب جنین ابداع کردند شارع نیز آن را قبول دارد مگر آنکه صریحاً رد کرده باشد. وقتی همه عقلا شکنجه را برای اقرار گرفتن از متهم نامشروع می‌دانند و چنان اقرارهایی را فاقد ارزش قضایی می‌دانند، شارع نیز همین راه را می‌رود و محال است به اسم تعزیر شکنجه را تجویز نماید.

محال است در شریعتی که تا این حد به عقل و تعقل تشویق می‌کند عقل و شرع در تعارض با یکدیگر قرار بگیرند یا شارع در تعارض عقل و شرع، مردم را متعبد به شرع نماید. آنچه با عقل در تعارض است نتیجهٔ استنباط‌های ناقص و وارونه است.

۱۰. برای درک دیدگاه دین در هر موضوعی اول باید به قرآن رجوع کنیم. اگر قرآن به وضوح پاسخی درباره آن مسأله دارد

همان را اصل قرار دهیم و روایاتی را که بر خلاف ظاهر آیه است توجیه کنیم. برای روایت می‌توان محمل‌های متعددی یافت چنانکه صد نمونهٔ آن را در فصل «اطلاق‌گیری‌های ناروا» ملاحظه کردید. مثلاً اگر قرآن می‌گوید از هر آنچه مرد به ارث می‌گذارد زن یک چهارم یا یک هشتم ارث می‌برد[1]، روایاتی را که بر خلاف این بیان روشن، می‌گویند زن از زمین ارث نمی‌برد، باید توجیه کرد.

اگر قرآن می‌گوید نماز را نه با صدای خیلی بلند و نه با صدای خیلی آهسته بخوانید[2]، همین بیان باید ملاک باشد. روایاتی را که نمازها را به جهریه و اخفاتیه تقسیم می‌کنند، باید توجیه کرد و حداکثر حمل بر استحباب کرد.

اگر قرآن با بیاناتی بسیار شدید اللحن می‌گوید وصیت واجب است[3] روایاتی را که وصیت را واجب نمی‌دانند باید به نحوی توجیه کرد.

اگر قرآن با اصرار فراوان می‌گوید فقط گوشت خوک و مردار و حیوانی که بدون نام خدا ذبح شده باشد، حرام است[4]، روایاتی که حیوانات زیادی را تحریم می‌کند باید حمل بر تنزیه کرد و به حلیت همه حیوانات فتوا داد.

اگر قرآن می‌گوید در سفر مشروط به بیم جانی[5] می‌توانید نماز را شکسته بخوانید، باید شکسته خواندن را مشروط به همین شرط بدانیم و روایاتی که سفر عادی را نیز سبب قصر نماز می‌دانند توجیه کنیم.

اگر قرآن عده نگه داشتن برای طلاق را مشروط به احتمال حمل می‌داند[6] باید به همین صورت فتوا داد و روایات مطلق را به این آیه مقید نمود.

اگر قرآن اموال کفار را محترم[7] و ازدواج با اهل کتاب را صحیح و غذای آنها را پاک می‌شمارد[8] روایات مخالف با این احکام را باید توجیه کرد و در عصر مدارا و همدلی، اموال آنها را برای یغما مباح نشماریم.

اگر قرآن می‌گوید در ماه رمضان تا اذان صبح فرصت دارید که بخورید و بیاشامید و آمیزش کنید[9]، روایاتی که غسل قبل از اذان را الزامی می‌دانند جدی نگیریم و مردم را به زحمت نیندازیم.

اگر قرآن فقط سه چیز را مبطل روزه می‌داند[10] ما تحت تأثیر روایات، کار مردم را دشوار نکنیم.

اگر قرآن حرمت رضاعی را محدود به دو نفر می‌داند[11] ما این عدد را به دهها نفر نرسانیم و خلائق را به زحمت نیندازیم.

اگر قرآن اصول دین را محدود به اعتقاد به مبدأ و معاد می‌داند[12]، اعتقاد به اصول دیگر را باید موجب کمال دین دانست نه تمام دین.

خوشبختانه در همه مواردی که قرآن صراحتاً موضع‌گیری کرده است روایاتی که همسو با قرآن باشد نیز وجود دارد ولی مع‌الاسف آن روایات یا حمل بر تقیه می‌شود یا عیب و ایراد دیگری به آنها نسبت داده می‌شود. به بیان دیگر، در مواردی که در ظاهر از کتاب و سنت دو دیدگاه مختلف استنباط می‌شود روایات یک دست نیستند بلکه متعارضند. در چنین مواردی باید قرآن را معیار قرار داد ولی معمولاً از قرآن هیچ سخنی به میان نمی‌آید و روایات همسو با قرآن نیز حمل بر تقیه می‌شود و در نهایت روایات معارض با قرآن ترجیح داده می‌شود.

بنگرید که اگر به این شیوه پیش برویم چقدر دامن دین کوتاه و شریعت سهل و ساده خواهد شد. این تصور خطا را باید از ذهن بیرون کرد که خدا در هر فعل و حرکتی حکم مشخصی دارد و فقیه باید آن حکم را استنباط کند. خداوند جز اعتقاد به مبدأ

---

۱ - نساء/۱۲.
۲ - اسراء/۱۱۰.
۳ - بقره/۱۸۰.
۴ - نحل/ ۱۱۵؛ انعام/۱۴۵؛ مائده/۳؛ بقره/۱۷۳.
۵ - نساء/۱۰۱.
۶ - طلاق/۴.
۷ - ممتحنه/۱۰؛ هود/۸۵.
۸ - مائده/۵.
۹ - بقره/۱۸۷.
۱۰ - بقره/۱۸۷.
۱۱ - نساء/۲۳. در این آیه خداوند از زنانی نام می‌برد که به دلیل ارتباط نسبی یا شیری نمی‌توان با آنها ازدواج کرد و فقط از خواهر رضاعی و مادر رضاعی نام می‌برد. آقایان به دلیل روایتی که می‌گوید «یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب»، جمع کثیری را ممنوع الازدواج می‌شمارند و از خود نمی‌پرسند که چرا قرآن فقط از دو نفر نام می‌برد. اگر ادعای آنها درست بود باید قرآن یا هیچ ذکری از محرمات رضاعی به میان نیاورد و حکم آن را به سنت احاله دهد و یا برای حفظ ایجاز و بلاغت بعد از ذکر محرمات نسبی بگوید «و هن من الرضاعة» یعنی محرمات رضاعی به تعداد محرمات نسبی هستند.
۱۲ - قرآن در دهها آیه، شرط رستگاری را ایمان به خدا و روز قیامت می‌داند مثل «و من الناس من یقول آمنا بالله و الیوم الاخر و ما هم بمؤمنین».

و معاد و تعداد محدودی حکم الزامی، تکلیف دیگری بر دوش عباد قرار نداده است. در مسائل اجتماعی و سیاسی به اصول کلی و عمدتاً عدالت توصیه کرده و بر شکل و قالب خاصی جمود نمی‌ورزد.

بعضی گمان کرده‌اند از اینکه روایاتی راجع به مسائل جزئی و شخصی مثل نحوهٔ آب خوردن و لباس پوشیدن وجود دارد پس باید دین در همه موضوعات خرد و کلان دخالت کرده باشد. در حالی که می‌توان برعکس گفت. یعنی بگوییم از اینکه دین در مسائل بسیار مهمی مثل نظام سیاسی و نظام اجتماعی دخالت نکرده است معلوم می‌شود آن روایات هم از جنبهٔ شارعیت شارع صادر نشده است. یاران آنها تصور می‌کردند در هر موضوعی باید از آنها کسب تکلیف کنند و آن بزرگواران نیز پاسخی عقلائی به سؤالات آنها داده‌اند. یعنی بما هم عقلاء پاسخ داده‌اند نه بما هم مشرّعون.

۱۱. وضعیت ما بسیار شبیه غرب در دوران قبل از رنسانس است. در آن دوره بر مبنای یقین به کلام خدا و حجیت آن، به سایر امور یقین حاصل می‌شد. پرسش از اینکه چگونه می‌توان به یقینی دست یافت یا یقینی را بنا کرد که قائم به انسان باشد و بس، معنا نداشت. «حقیقت» در نزد انسان دوران قرون وسطی متکی به ایمان و تعالیم نقلی بود و همین حقیقت، قطع و یقین خوانده می‌شد. خداوند انسان را مجهز به موهبت ایمان کرده بود و ماهیت ایمان اقتضا داشت که فرد مؤمن نه تنها به حقایق مربوط به نجات و رستگاری خویش بلکه به ضامن این حقایق نیز قطع داشته باشد. با آغاز دوره رنسانس، مرجعیت و حجیت دین و کلیسا و تعالیم آن مورد تردید جدی قرار گرفت. «قطع» دینی قرون وسطائی که آگوستین تأسیس کرده بود مبدل به شک شد. دکارت به صحنه آمد و تلاش کرد یقین کاذب قرون وسطی را به یقین جدیدی که آن را حقیقی می‌دانست تبدیل کند. در آغاز تلاش کرد مستقل از یقین ایمانی و با مساعی خویش نسبت به موجودیت خود در میان سایر موجودات یقین حاصل نماید. اگر در قرون وسطی تعالیم منقول حجیت داشت در عصر جدید جستجو برای یافتن راه جدید و تعریف حقیقت اهمیت یافت. پرسش از اینکه چگونه می توان به یقینی دست یافت که خود انسان ضامن آن باشد مطرح گردید. پرسش اصلی فلسفه که همواره تا این دوره وجود چیست بود مبدل شد به اینکه چگونه انسان می‌تواند به حقیقتی اوّل و تزلزل‌ناپذیر دست یابد و این حقیقت چیست؟ به عبارت دیگر پرسش اصلی فلسفه این شد که موجود یقینی چیست؟ بی جهت نیست که عنوان کتاب مهم دکارت «گفتار در روش درست راه بردن عقل» است.

در شرق نیز عالمان دین قطع، یقین و امر عقلی را در سایه ایمان و اعتقاد به نصوص دینی می‌فهمند. چون به پیامبر یا معصومین اعتقاد دارند به مفاد فلان روایت منقول از آنها نیز قطع پیدا می‌کنند. فطرت و عقل طبیعی را نادیده می‌گیرند و به مفاد گزاره‌های متون مقدسشان جزم و یقین پیدا می‌کنند. در حالی که اگر خود را بکاوند یقینی در خود نمی‌یابند. راه نجات عالمان دین نیز تجدید نظر در قطعیات خود است آنچه را قطعی می‌انگارند مفاد روایاتی است که اگر در معرض نقد تاریخی و محک عقل و وحی قرار بگیرد اشکالات جدی زیادی در آن خواهند یافت.